



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مشقیں

تالیف

سید محمد باقر نجفی

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدینه شناسی

نویسنده:

محمد باقر نجفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	مدینه شناسی - جلد ۲
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	پیشگفتار
۱۰	اشاره
۱۸	اشاره
۲۰	غزا
۲۳	حرب
۲۴	جهاد
۳۶	کتاب پنجم غزا دفاعی برای صلح
۳۶	فصل اول: حمله قریش و دفاع مسلمانان در بدر
۳۶	الف: بدر، واژه و موقعیت
۴۳	ب: موجبات واقعه بدر
۴۳	اشاره
۴۵	۱/ ب: تهدید سعد بن معاذ
۵۰	۲/ ب: خطای عبدالله بن جحش
۶۲	۳/ ب: کاروان ابوسفیان؛ بهانه جویی قریش
۷۸	پ: بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر
۷۸	اشاره
۸۰	۱/ ب: اسناد تاریخی تلاش های جنگ جویانه
۹۶	۲/ ب: اسناد تاریخی تلاش های صلح جویانه
۱۱۲	۳/ ب: هجوم بت پرستان و دفاع اجتناب ناپذیر مسلمانان
۱۱۵	۴/ ب: پایان واقعه و پیامدهای آن
۱۱۵	اشاره

- ۱- ۴/ پ: کشته شدگان بدر ۱۱۶
- ۲- ۴/ پ: اسیران بدر ۱۲۰
- ۳- ۴/ پ: آزادی اسیران ۱۲۴
- ۴- ۴/ پ: قتل دو اسیر! ۱۳۰
- در باره «نصر بن الحارث» ۱۳۹
- ت: جغرافیای تاریخی مسیر بدر ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
- ۱/ ت: مسیر مسلمانان ۱۴۷
- ۲/ ت: مسیر بت پرستان ۱۶۵
- ث: آثار تاریخی بدر ۱۷۳
- اشاره ۱۷۳
- ۱/ ت: مسجد عربش ۱۷۵
- ۲/ ت: مقابر شهدای بدر ۱۷۹
- ۳/ ت: عُدُوهاالدُنیا، عُدُوهاالقُصوی ۱۸۲
- فصل دوم: حمله قریش و دفاع مسلمانان در احد ۱۸۹
- الف: احد؛ واژه و موقعیت ۱۸۹
- اشاره ۱۸۹
- ۱/ الف: احد، حدّ حرم مدنی ۱۹۲
- ۲/ الف: احد؛ کوهی دوست داشتی ۱۹۷
- ۳/ الف: احد؛ میدان واقعه ۲۰۰
- ب: واقعه احد ۲۰۱
- اشاره ۲۰۱
- ۱/ ب: انگیزه هجوم قریش به مدینه ۲۰۱
- ۲/ ب: دفاع اجتناب ناپذیر ۲۰۹
- ۳/ ب: تدارک و مواضع ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲

- ۲۲۳ ۱- ۳/ ب: مسیر قریش
- ۲۲۵ ۲- ۳/ ب: مسیر مسلمانان
- ۲۴۰ ۴/ ب: هجوم قریش و دفاع مؤمنان
- ۲۴۵ پ: مواضع و بقاع احد
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ ۱/ پ: غاری بر بلندی های احد
- ۲۴۷ ۲/ پ: قبهالثنایا
- ۲۵۱ ۳/ پ: سجدگاه پیامبر در احد
- ۲۵۵ ۴/ پ: مهراس
- ۲۵۷ ۵/ پ: مقابر شهداء صحابه
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۹ ۱- ۵/ پ: شهدای مهاجر مکه
- ۲۷۱ ۲- ۵/ پ: شهدای انصار، مدینه
- ۲۷۴ ۳- ۵/ پ: مزار حمزه، شهدای صحابه
- ۲۷۶ ۴- ۵/ پ: سوک مدینه
- ۲۷۸ ۶/ پ: مسجد و مقبره شهدای احد
- ۲۸۵ فصل سوم: خندق؛ موضع تدافعی مسلمانان
- ۲۸۵ در برابر حمله مشترک بت پرستان و یهودیان
- ۲۸۵ الف: خندق؛ واژه و ریشه یابی تاریخی آن
- ۲۸۹ ب: نقش یهود در اتحاد احزاب و هجوم گسترده به مدینه
- ۲۹۴ پ: هجوم قوای مشترک؛ دفاع اجتناب ناپذیر مسلمانان
- ۲۹۴ اشاره
- ۳۰۶ ۱/ پ: مواضع شمال غربی مدینه
- ۳۰۷ ۲/ پ: مواضع جنوب شرقی مدینه
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۱۶ ۱- ۲/ پ: لجاجت و اهانت های بنی قریظه

- ۲- ۲ / پ: پیشنهاد حکمیت از سوی بنوقریظه بنا به رسوم طوایف عرب ۳۱۸
- ۳- ۲ / پ: حکمیت اوس ۳۲۲
- ت: آثار تاریخی واقعه احزاب ۳۲۹
- اشاره ۳۲۹
- ۱ / ت: مسیر خندق ۳۳۰
- ۲ / ت: خیمه گاه پیامبر؛ مسجد فتح ۳۳۸
- ۳ / ت: مساجد خندق ۳۴۷
- ۴ / ت: کهف بنی حرام ۳۵۱
- ۵ / ت: صخره‌البيضاء ۳۵۳
- ۶ / ت: مسجد بنی قریظه ۳۵۶
- فصل چهارم: خیبر؛ تدارک تهاجمی گسترده به مدینه و دفاع مسلمانان ۳۵۸
- الف: خیبر، واژه و موقعیت ۳۵۸
- ب: خیبر، پایگاه یهودیان حجاز ۳۶۳
- اشاره ۳۶۳
- ۱ / ب: قلعه القموص ۳۶۴
- ۲ / ب: قلعه ناعم ۳۶۵
- ۳ / ب: قلعه الشّلالم ۳۶۵
- ۴ / ب: قلعه الکتیبه ۳۶۶
- ۵ / ب: قلعه الوطیح ۳۶۷
- ۶ / ب: قلعه النّطاه ۳۶۷
- ۷ / ب: قلعه الشّق ۳۶۸
- پ: خیبر، در آستانه هجرت ۳۶۹
- ۱ / پ: تلاش محمد صلی الله علیه و آله برای دعوت به صلح و تفاهم ۳۶۹
- ۲ / پ: واکنش سرسختانه یهودیان ۳۷۱
- اشاره ۳۷۱
- ۱- ۲ / پ: مرحله اول: مبارزه فرهنگی ۳۷۲

- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۸ اول: نقد تاریخی یهود و تلاش برای پالایش عقاید آنها و احیاء تعالیم موسی علیه السلام
- ۳۸۱ دوم: تلاش برای تشکیل یک جامعه یکتاپرست و زدودن تمام تعصب های مذهبی در قبال پیروان مذهب
- ۳۸۵ ۲- ۲/ پ: مرحله دوم: راه نفاق
- ۳۸۷ ۳- ۲/ پ: مرحله سوم: راه سیاست و خشونت
- ۳۹۴ ۴- ۲/ پ: مرحله چهارم: نقض کامل پیمان مدینه و تفاهم با بت پرستان برای نابودی مردم مسلمان مدینه
- ۳۹۵ ۵- ۲/ پ: مرحله پنجم: بزرگترین طایفه یهود مدینه به مسلمانان اعلام جنگ داد
- ۳۹۵ ۶- ۲/ پ: مرحله ششم: خیبر در آستانه هجوم به مدینه
- ۳۹۷ ت: خیبر در تدارک حمله به مدینه
- ۴۰۸ ث: مسیر خیبر
- ۴۱۴ ج: خیبر، میان ایمن مسلمانان، و نفاق یهودیان
- ۴۱۴ اشاره
- ۴۱۵ ۱/ ج: ارزیابی موقعیت طرفین
- ۴۱۹ ج: خیبر، میان دعوت به صلح، و پایداری در تعصب سرسختانه
- ۴۲۳ ج: آثار تاریخی خیبر
- ۴۲۳ اشاره
- ۴۲۶ ۱/ ح: قلعه مرحب
- ۴۲۸ ۲/ ح: مسجد الصخره
- ۴۳۰ ۳/ ح: چشمه علی بن ابی طالب
- ۴۳۱ ۴/ ح: گورستان شهدای خیبر
- ۴۳۴ فصل پنجم: صلح فدک
- ۴۳۴ الف: واژه، موقعیت
- ۴۳۶ ب: فدک و یهودیان
- ۴۳۶ پ: فدک بین ستیزه جویی خیبری ها، و صلح طلبی مسلمانان
- ۴۳۸ ت: موقعیت کنونی فدک
- ۴۳۹ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی، محمدباقر

عنوان و نام پدیدآور: مدینه شناسی/تالیف محمدباقر نجفی.

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۶ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: (دوره): ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۴-۴؛ (ج.۱): ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۲-۰؛ (ج.۲): ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۳-۷:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: چاپ قبلی: سفارت جمهوری اسلامی ایران (بن)، ۱۳XX

یادداشت: کتابنامه

موضوع: زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه.

موضوع: مدینه.

رده بندی کنگره: DS۲۴۸/م۴ ن ۳ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۱۷۲۷

ص: ۱

پیشگفتار

اشاره

بیست و پنج سال پیش، هنگام پژوهش درباره غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آیه سیزدهم از سوره توبه رسیدم:

وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوْلَٰ مَرَّةٍ (۱) تعجب کردم! زیرا تا آن زمان هر چه در منابع سیره و تاریخ مغازی خوانده بودم، خروج مسلمانان به سوی بدر، موجب واقعه بدر شده بود.

و چون در آیه نود از سوره نساء خواندم:

فَإِنِ اعْتَزَلْتُمْ لَكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا. (۲) بیشتر متحیر شدم؛ که هر چه در سیاق کلام مغازی نویسان یافته بودم، حرب پیامبر با مشرکان و جهاد مسلمانان علیه یهودیان و قتال هم پیمانان آنان بود و در این مجموعه از کتب مغازی، با غازیان «شمشیر به دست» رو به رو بودم؛ سوارانی که در اجرای فرمان:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ (۳) می تاختند و می کشتند تا مردمی را به زور مسلمان

۱- توبه: ۱۳

۲- نساء: ۹۰

۳- بقره: ۱۹۳، انفال: ۳۹

کنند و به هدف وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ (۱) جامه عمل پوشانند.

پس به خود گفتم یا من تعارض بین قرآن و تاریخ را نمی فهمم؛ یا مغازی نویسان و مورخان بی توجه به قرآن، مستندات تاریخی را بد فهمانده اند.

در انبوه کتاب ها غوطه ور شدم. هر چه چرخیدم و غلتیدم، ره به حلّ معما نیافتم. هر چه گفتگو و بحث و جدل کردم، زیر برف انباری از مدارک تحلیل نشده تاریخی، مجال تکانی نیافتم. عموم را بی توجه به قرآن و مرعوب قدرت جور حاکمان و شهرت بی مأخذ عامیان و کتابت پرطمطراق مستشرقان دیدم. به هر روی، تعصّب «له و علیه» دین مانعی بر سر هر پژوهش خردمندانه و آزاد بود.

اوراق را جمع کرده، به جزیره‌العرب رفتم تا مستندات تاریخی وقایع را در محل، مورد بررسی قرار دهم و آن را با مقتضیات جغرافیایی حجاز تطبیق دهم.

روزها، ماه‌ها، در خاک رهش غلتیدم؛ با کتاب و نقشه و دوربین بر هر نشانی که در منابع جغرافیایی و تاریخی یافته بودم، سفر کردم؛ ایستادم و پرسیدم و خواندم و نگریستم؛ تا مستندات تاریخی محققان و مورخان طبرستانی و مصری و شامی و بخارایی و بغدادی و مغربی و ... را به لحاظ زمانی و مکانی، طبقه بندی و آن‌ها را با حضور در منطقه و لمس موقعیت‌ها، درک و تحلیل و پالایش کنم.

آنچه در آن کوی عشق خواندم و دیدم و یافتم، بر سینه کشیدم؛ بر دیده نهادم؛ بر دوش گذارده، به وطن باز گشتم.

سال‌ها گذشت تا در میان دو کوی عقل و عشق، اوراق پراکنده را جمع کردم. نه در طول هشت سال جنگ عراق با ایران، قلم بر زمین نهادم و نه در سال‌های غربت غرب، در تنظیم و تدوین نهایی تعللی ورزیدم. هم آن صبر را عنایتش دیدم، هم این درد را مبلغان آن.

بی هیچ اتکایی به علایقی یا اعتقادی به محققان سلف و مدرّسان و مبلغان آن، بی هیچ غضبی از صدای جدال و جنگ یا القاء مبلغان و خاورشناسان غیرمسلمان،

بی هیچ توجّهی به هیاهوی رسانه‌ها یا ذوق و انتظاری از کس یا از غم و شادی خلق، به هر کوی و کتاب و خانه و فکر و سخنی روی نهادم تا راستی را بیابم؛ راستی را بی آن که بنگرم از کیست و از کجاست و یا چراست؟

غزا

در لغت به معنای «قصد دشمن کردن» است؛ معادل کارزار، پیکار، نبرد و جنگ.

راغب گفته است: «الخروج إلى محاربه العدو».

واژه‌های غزا و غزوات و مغازی و غزوه در منابع دینی، رواج گسترده‌ای دارد.

تلاش کردم تحت تأثیر معنی لفظی این واژه و هم خانواده‌های آن، مدارک تاریخی را مورد بررسی قرار دهم. هر چه جلو می‌رفتم، بین مفهوم این واژه و مدلول تاریخی آن شکاف عمیقی احساس می‌کردم. گمان نخستین من این بود که در فهم مدلول‌ها دچار سرگردانی شده‌ام. صادقانه در تحلیل و تفسیر وقایع سعی‌ها نمودم تا این شکاف عمیق را به نحوی از انحاء توجیه کنم؛ ولی از نتایج بررسی و تعمق خود راضی نمی‌شدم و صدها گفتار محققان مسلمان و غیرمسلمان قادر نبود مرا از این شکاف عمیق بیرون بکشد. هر چه جلو می‌رفتم، بیشتر به مستندات تاریخی شک می‌کردم؛ تا آن که روزی در کنار شنزارهای منطقه بدر، سایه کم‌رنگی از شک در مفهوم «غزا» وجودم را در خود فرو برد.

به خود گفتم آیا نباید به جای شک در مستندات تاریخی، تعریف رسمی و مشهور غزا را مورد شک قرار دهم؟!!

پس مبنای پژوهش را بر آن نهادم که موجبات وقایع درگیری را مورد بررسی قرار دهم و آنگاه بی هیچ تعصّبی جستجو کنم تا واژه‌ای دیگر را به جای غزا برگزینم تا با مدلول‌های مسلم تاریخ آن مطابقت کند؛ یا مفهوم تاریخی آن را در نظر آورم؛ شاید با اتخاذ این روش، از سرگردانی در شکاف عمیق رها شوم.

در بدر، در احد و هرجا که به نظرم رسید، پژوهش‌ها کردم؛ ولی سندی نیافتم که ثابت کند پیامبر طرح تهاجمی را علیه بت پرستان تدارک دیده است. پس به خود گفتم:

«اگر چنین نتیجه ای مسلم و غیرقابل مناقشه است، چرا تحت عنوان غزوه بدر و غزوه احد، مفهومی از تدارک و تهاجم مهاجران و انصار را القا کنیم؟ و دانسته یا ناخواسته، صدای خونخواران شمشیر به دست قریش را در سایه آرام مدینه پنهان کنیم و با تأکید بر دفاع چند انسان، آن هم با آخرین رمق بازمانده از ستم مکیان، اسلام را دین «شمشیر به دست» معرفی کنیم؟

پس قرآن را در برابر خود نهادم؛ تا ببینم «غزا» به چه معنی است و آیا محققان نخستین سیره و تاریخ در انتخاب این واژه برای بیان نبردها، با توجه به سیاق و شأن نزول آیات، راه صوابی پیموده اند؟ یا بدون توجه به موضوع قرآنی آن، مفهوم لغوی واژه را در ذهنت زبانی قبایل عرب به من و تاریخ ما، شما و دیگران و تاریخ ملت ها القا کرده اند؟

هر چه در آیات مربوط به واقعه بدر و خیبر و مریسج، مکه و حنین و طائف جستجو کردم، از این واژه به هر معنی نشانی نبود؛ با آن که بر حسب ظاهر تاریخ، این مسلمانان مدینه بودند که از مدینه خارج شدند!

در آیات واقعه احد و خندق تأمل کردم. در هر دو واقعه، این بت پرستان شمشیر به دست بودند که به شهر مدینه و مردم آن هجوم برده بودند. در خندق از این واژه نشانی نبود؛ ولی در پایان غم انگیز واقعه احد و کشتار یکتا پرستان به دست بت پرستان، یک بار و آن هم در این آیه آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتُكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا (۱) برای فهم این آیه به همه تفاسیر چاپ شده مفسران بزرگ قدیم و جدید در عالم اسلامی مراجعه کردم. همه نوشته اند قبل از انتشار خبر حمله بت پرستان متعصب به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت که آیا در مدینه بمانیم و از ایمان و معرفت و حیات خود و

خانواده هایمان دفاع کنیم؛ یا به خارج از شهر رفته، هجوم دشمنان را به مدینه سد کنیم؟

جمعی گفتند: بمانیم و جمع دیگری نظر دادند بیرون رویم.

پس از کشتار جمع کثیری از صالحان توسط قریشی ها، چون بازماندگان به مدینه بازگشتند، کافران مدینه که از همیاری مسلمانان شانه خالی کردند، اهل مدینه را سرزنش کردند که چرا از مدینه خارج شدید؟ اگر مانده بودید، به این سرنوشت دچار نمی شدید! بر این اساس:

اولاً واژه غزا را عرب هایی به کار بردند که زبانشان محصور در مفاهیم قبیله ای بوده، چنانچه قرآن صریحاً گفته است:

شما مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند و گفتند اگر به «غزا» بیرون نمی رفتید، ...

در نتیجه واژه «غزا» (به معنای «به قصد جنگ رفتن») کلمه ای نیست که اسلام یا خدای قرآن آن را برای نبرد پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش با کینه توزان متعصب برگزیده باشد.

این واژه در سخن کافران پراکنده در قبایل یثرب آمده است و نه بیان مؤمنان مدینه. اگر هم فرض کنیم توجه آیه به استدلال غلط کافران بوده و نه تعبیر غلط آنها، باید مدلول آن را در نظر آوریم. مدلول آن چیست؟

در واقعه احد، این قریشی ها بودند که با طی حدود چهارصد کیلومتر با غرور و تعصب و سلاح به مدینه حمله ور شدند و صالحان مدینه جز صیانت از انتخاب آزادانه ایمان توحیدی خود و دفاع از جان و زندگی و خانواده خویش راه دیگری نداشتند. یعنی عمل و قصد مسلمانان، جنگ کردن نبود. بلکه دفاع اجتناب ناپذیر در برابر تهاجم کینه توزانه قریشی ها و طالبان خون بوده است.

موضوع واقعه، شمشیر تهاجم قریش بوده؛ برای انتقام و احیای حاکمیت بت پرستی در مدینه و نه در ستیزه جویی مسلمانان مدینه برای پیشبرد دین به وسیله زور و شمشیر.

هم به اعتبار واژه غزا و هم به لحاظ مدلول آن، غزا نه یک انتخاب و مُصطلح قرآنی است و نه مورد آن، تهاجم و جنگیدن است؛ که در طول تاریخ، جنگ جویان مسلمان

خود را «غازیان» بخوانند و باعث شوند مردم و ملت‌ها در سایه واژه غزا و مغازی، اسلام را دین شمشیر معرفی کنند!

آیا مهم‌ترین انگیزه‌های گسترش تألیف آثاری تحت عنوان مغازی و غزوات ناشی از ذهنیت و خوی حاکم بر جنگ جویان عرب و ترک و فرس در گسترش خلافت عربی و امپراطوری عثمانی و سلجوقی و فاطمی و صفوی و ... نبوده است؟

آیا شمشیرزنانِ چنین حاکمیت‌هایی نیازمند تعبیری چون «شمشیر اسلام» نبودند تا بر کشتار و غارت و تصرف و قدرت خود نقش و نگار اسلام کشند؟ کتاب حاضر مستندات چنین تعبیرهایی را مورد بررسی قرار داده است.

حرب

به سراغ واژه حرب، معادل جنگ در زبان فارسی رفتم. گفتم شاید قرآن به جای غزا، واژه حرب را برگزیده است. هر چه در اشکال متعدّد این واژه به صورت‌های حارب، یحاربون، حرب و ... در قرآن تدبّر کردم، موردی را نیافتم که قرآن یا مفسّران قرآن ذیل چنین آیاتی، نشان دهند که به وقایع بدر و احد و خندق و ... مربوط است و به حرب پیامبر صلی الله علیه و آله، حرب اسلام، یا حرب مؤمنان و ... اطلاق می‌شود. برعکس هر جا از این واژه یاد شده، منظور، قصد و تلاش متعصّبان و کافران و بت پرستان است. برای مثال در آیه ۱۰۷ سوره توبه، از عمل سازندگان مسجدِ ضرار با تعبیر *حَارَبَ اللّٰهُ وَرَسُولَهُ* یاد شده است و یا در آیه ۳۳ سوره مائده، به جزای اخروی کسانی که *يُحَارِبُونَ اللّٰهَ اِشَارَهُ* دارد و یا آیه ۲۷۹ سوره بقره خطاب فرموده: *فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاذْنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ (۱)* که به تلاش جنگ جویان یهود اشارت دارد؛ *فَاِمَّا تَثَقَفْتُمُ فِي الْحَرْبِ (۲)* به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اگر با کسانی که پیمان صلح خود را می‌شکنند، در نبردی روبرو شدی ... کاری کنید

۱- بقره: ۲۷۹

۲- انفال: ۵۷

تا نفرات پشت سر آنان از قصد خود مبنی بر کشتار مسلمانان و ابطال کلمه حق منصرف شوند؛ نه این که اگر به جنگ آنان رفتی. و نفرموده است که با داشتن عهد صلح، به عهدشان بی احترامی کنید و به ستیز با آنان برخیزید! بلکه باید بدانید که خداوند شما را به رعایت عقود موظف می داند؛ **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**. (۱) در آیه ۴ سوره محمد که مسلمانان را دعوت کرده در برابر تلاش های جنگ جویان متعصب قریش، مقاومت و کاری کنند تا اساساً فزاینده جنگ از میان برخیزد: **حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ**. (۲) در تمام این آیه ها، نشانی از قصد پیامبر صلی الله علیه و آله به حرب یا حرب مسلمانان با کفار نیست و تنها عکس العمل در برابر حرب قریشی ها علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم مدینه است.

بنابر این هر دو واژه حرب یا غزا، چون معرّف تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش برای دفاع- به عنوان امری اجتناب ناپذیر- نیست، مورد تصریح قرآن قرار نگرفته است.

شاید علت مهم آن این بوده که هر دو واژه، دو سوی غیرقابل تمییز دارند؛ یکی جنبه دفاعی و دیگری جنبه تهاجمی.

به تأمل نشستیم تا بینم قرآن در شرح وقایع، تلاش های دفاعی پیامبر صلی الله علیه و آله را با چه واژه ای بیان کرده است؟ در مسیر این جستجو به واژگان جهاد رسیدم:

جهاد

جهاد در لغت بر خلاف غزا، صرفاً جنگ و شمشیر و قتل را تداعی نمی کند. راغب مفهوم قرآنی آن را در سه بعد نهفته یافته است:

- «مُجَاهِدَةُ الشَّيْطَانِ» مانند **وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**. (۳) - «مُجَاهِدَةُ النَّفْسِ وَمُجَاهِدَةُ الْعَدُوِّ الظَّاهِرِ» مانند: **وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**. (۴)

۱- مائده: ۱

۲- محمد: ۴

۳- توبه: ۴۰

۴- حج: ۷۸

به تعبیر دیگر جهاد، مفهومی است که در قرآن بر سه وجه بیان شده:

- جهاد کردن به گفتار؛ مانند: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ. (۱) - جهاد کردن به گفتار چنانچه می خوانیم: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا... (۲) یعنی:

«عملوا لنا».

- و جهاد به معنی دفاع در برابر حمله ظالمان و ستمگران همچون:

الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ. (۳) یعنی مقاومتان در برابر متجاوزان، آن هم برای خدا و نه نفس خود. (یعنی فارغ از انگیزه ریاست طلبی و مال اندوزی و کین توزی.)

راغب، «جهاد» را الطَّاقَةُ وَ الْمَشَقَّةُ وَ «اجتهاد» را اخذ النفس ببذل الطَّاقَةِ وَ تحمُّلُ الْمَشَقَّةِ دانسته است و صریحاً می نویسد:

در مفهوم «المجاهده»، «مدافعه العَدُوِّ» نهفته است؛ یعنی در برابر دشمنی که کین خود را با برداشتن سلاح ظاهر کند.

این واژه در صورت های مختلف: جاهد، جاهدوا، تجاهدون، یجاهد، جهاد، المجاهدون در آیات قرآنی مشاهده می شود که هم متوجه کردار نیکوی فرد مجاهد و گفتار راست اوست و هم متوجه جامعه او و دربرگیرنده مفهومی از تلاش برای مخالفت با هوای نفس خود تا اصلاح هوای نفس دیگران است. نیز شامل دفاع در برابر حرص و شهوت خود تا دفاع در برابر ستم و جهل و تعصب دیگران می شود.

در نتیجه به هیچ وجه مفهومی نظامی نیست و یک تعبیر فرهنگی است که هم موجب سیر انسان به سوی کمال عقلانی و معنوی است و هم عامل حفظ حقوق فرد و جامعه از جاهلان ستمگر.

۱- توبه: ۷۳

۲- عنکبوت: ۶۹

۳- نساء: ۹۵

هر چه در آیات قرآن تأمیل کردم، به هیچ روی مفهوم تجاوز و تلاش برای اعمال قدرت و گسترش سلطه حاکمیت نهفته نیست. وقتی می گوید: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ (۱).

دعوت مسلمان به جهاد با نفس است؛ تا در قبال آزار مشرکان، به خویشتن داری و پرهیز از خشم و نفرت و نزاع روی آورند. پس ای پیامبر: وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ ... (۲) ولی وقتی قریشی ها، متعصبانه و جاهلانه، اصل همیشه جاوید لا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۳) را تحمّل نکردند و نخواستند اصل با ارزش لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ را پذیرا شوند، صرف پرستش بت ها را فرو نهاده و آزار و ستم و جمع کردن قبایل و تحریک و تهییج متعصبانه را پیش گرفتند و به تعقیب و تهدید و کشتار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شدت بخشیدند، حق دفاع مشروع در واژه جهاد نمایان شد؛ جهاد با کسانی که مورد حمله قرار می گیرند و ستم می کشند و به ناحق از خانه ها و شهرهایشان بیرون رانده می شوند. (۴) و هیچ تصریحی در قرآن وجود ندارد که مفهوم دفاع را در جهاد تا آن حد توسعه دهد تا مقتضی آن، توسعه حکم جهاد به معنی توسعه طلبی و وادار کردن مردم به پذیرش اجباری اسلام باشد؛ برعکس هر چه در قرآن آمده، شکیبایی و خویشتن داری در قبال اذیت و آزار متعصبان نظام جهل و زور است. سپس دعوت به خردمندی، علم، فکر و عمل درست با صبوری فرد و جامعه برای دعوت عارفانه و حکیمانه و موعظه نیکو. البته اگر در قبال چنین تسامح و تساهلی، متعصبان زور و جهل به تهاجم پرداختند، آنگاه مسلمانان مجاز به دفاع هستند.

مفهوم دفاع خردمندانه با مضمون همه آیات جهاد و نیز مدلول های تاریخی آن در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابقت دارد. در تمام این آیه ها به تعبیر مفسر المیزان، این شرط که در جهاد «از هر تعدی و ظلم و جفایی پرهیز شود»، وجود دارد. اگر تعدی و ظلم در کار نیست، جهاد، دفاع و تلاشی برای صلح است؛ نتیجه ای که مستندات تاریخی آن را در مدینه شناسی مطرح کرده ایم.

۱- کافرون: ۶

۲- مزمل: ۱۰

۳- کافرون: ۲

۴- حج: ۴۰

پس از نیل به این نتیجه، باز هم انتقادی در ذهنم ایجاد شد. به خود گفتم: اگر چه حرب و غزا در قرآن نیست، ولی جهاد و جهاد وجود دارد و به هر حال قرآن، مسلمانان را به قتال ترغیب و تشویق کرده است. قرآن را گشودم تا بینم آیا اعتراض درست است؟

به مطالعه قرآن نشستم و با تمامی آیه ها که در آن واژه قتل به کار رفته است، آشنا شدم. از این واژه به ۷۱ صورت و در حدود ۱۷۰ آیه یاد شده است؛ برای مثال مشتقاتی چون یقاتل، قاتلوهم و ...

کثرت استعمال کلمه قتل و هم خانواده های آن، از طرفی موجب شده که محققان غیرمسلمان به هراس افتند و ایجاد شبهه کنند. به زورمندان و حاکمان تاریخ هم در جوامع مسلمان، شوق و توان داده است.

هر محققى در نظر نخست، برق شمشیر و سم ستوران را زیر نور این واژه ها می بیند.

در این حال من به خود گفتم:

اگر این استنباط از قرآن صحیح است، کجا پیامبر و اصحابش، نشستند و تصمیم گرفتند و برخاستند و تاختند؟ هر چه در تاریخ حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وجود دارد، این است که نشسته اند و تصمیم گرفته اند؛ ولی به سوی او و اصحابش تاخته و تازیده اند.

به بازنگری در مستندات تاریخی و سیره پرداختم. هر آیه ای که در آن به قتل و قتال اشاره شده است، با تاریخ و مدلول های تاریخی آن محک زدم. چون به طبقه بندی بر حسب موضوع و زمان و مکان پرداختم، یافتم که اولاً بیشترین این آیات، ربطی به وقایع حیات تاریخی پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و مربوط به عبرت های تاریخی است. تعدادی دیگر تأکیدهایی مبنی بر مذمت قتل و هدایت انسان ها و جوامع است؛ تا مرتکب قتل نشوند.

همه این آیه ها حول اصل عظیم مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (۱) قرار دارند. چند آیه هم، به هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش می پردازد و آنان را توجیه می کند که مسلمانانی که مظلومانه و صرفاً به خاطر ایمان الهی و اعتقادات معنوی اسلام، به دست قریشی های متعصب به قتل رسیده اند، نزد خداوند رحمان،

جاودانند. پس: **وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا. (۱)** چون این سه گروه از آیات را از مجموعه دیگر جدا کردم، با تعداد معدودی از آیاتی روبرو شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانانش را به قتال دعوت کرده است. این آیات، اکثراً حول این اصل قرآنی است که چون بی رحم ها و ستمگران «سلاح به دست» بخواهند شما را بکشند، دفاع کنید ولی از حد دفاع تجاوز نکنید که اگر چنین کنید، از زمره تعدی کنندگان خواهید بود.

در حقیقت دعوت به قتال در چنین آیه هایی، پس از تلاش های صلح جویانه عمدتاً برای قبولاندن اصل **لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ** آن هم با تحمل و شکیبایی و پس از تلاش برای دعوت جبهه کفر به ترک زور و جهل و قدرت طلبی، با تحمل مکرر غارت اموال مسلمانان، تهدید آنها و حمله و لشکرکشی علیه مردمی که هیچ گناهی جز ایمان به وحدانیت الهی نداشتند، آن هم پس از هجوم خصمانه، صادر شده است.

تشویق چنین آیاتی به قتال، جز دعوت به دفاع نیست. پس:

– **فَإِن قَاتَلْتُمُكُمْ؛ زِيْرًا فَاقْتُلُوهُمْ. (۲)** – **وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا. (۳)** موارد و شأن تاریخی نهفته در این آیات، مربوط به هنگامی است که قریشی ها به سوی مدینه تاخته اند و مسلمانان راهی نداشتند جز این که یا کشته شوند؛ یا در برابر کشته نشدن که توأم با حفظ نام خداوند شده بود، مقاومت کنند.

وقتی آیات را می خوانیم و در صحنه های سیره و تاریخ تفحص می کنیم، درمی یابیم که امر به استقامت برای کشته نشدن، فرمان قتال نیست؛ بلکه تجویز دفاع در برابر هجوم سفاکان برای کشتن بیگناهان است. طبیعی است که در این حال اگر مهاجمان دست از قتل بردارند، مسلمانان حق ندارند تلاشی کنند که بر آنان سلطه یابند؛ یا مرتکب

۱- آل عمران: ۱۶۹

۲- بقره: ۱۹۱

۳- بقره: ۱۹۰

قتل شوند و از صلح طفره روند:

فَإِنْ اِعْتَرَلَوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلْوْكُمْ وَ اَلْقَوْا اِلَيْكُمْ السَّلَامَ. (۱) در این حال دو آیه در قرآن جلب نظر می کند که به نظر نخست، فرمان قتال است؛ بی آن که مسلمانان در معرض کشتار قرار گرفته باشند. در سوره توبه آیه ۱۲۳ می خوانیم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

اولاً معنای «غلظه» در جزء وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله یا مسلمانان به گفته صاحب المیزان:

با کافران، خشونت و سنگدلی و بداخلاقی و قساوت قلب و جفا و بی مهری نشان دهند؛ زیرا این معنا با ... دین اسلام سازگار نیست و تعالیم اسلامی همه این رفتارها را مورد مذمت و تقییح قرار داده و آیات مربوط به جهاد هم از هر تعدی و ظلم و جفایی نهی کرده است. (۲) با این شرطها چگونه می توان از آیه مذکور این برداشت را کرد که مسلمانان می توانند بدون دعوت و مذاکره حکیمانه و موعظه نیکوی دشمن، بی آن که مورد تهاجم و کشتار قرار گیرند، به قتال کافران مبادرت ورزند. مرحوم علامه، ذیل همین آیه شاهد را، سیره پیامبر دانسته است. (۳) ما در این کتاب، بعضی از این شاهدها را مورد بررسی قرار داده ایم.

آیه دیگری که در وهله اول به نظر می رسد متضمن فرمان قتال حتی در صورتی است که مسلمانان در معرض کشتار قرار نگرفته باشند، این است:

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ (۴).

۱- نساء: ۹۰

۲- المیزان، ج ۹، ص ۶۴۳

۳- همان، ج ۲، ص ۹۱

۴- بقره: ۱۹۳، انفال: ۳۹

جای این سؤال وجود دارد که چرا در این آیه تعبیر شده است: و قاتلوهم؟ مگر دشمنان چه کرده اند که باید با آنان مقاتله کرد؟ در سه آیه قبل از آیه مزبور آمده است:

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ.

نظیر آن را در سوره انفال آیه ۳۹ می خوانیم:

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ... وَلِي فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

نتیجه می گیریم که این آیه ها، از زمره آیات دفاع است؛ هم به دلیل جمله (به کشتار «يُقَاتِلُونَكُمْ» شما پرداخته اند) و هم به اعتبار بکارگیری تعبیر «از بین رفتن فتنه». پس فتنه ای رخ داده و آثار آن، حیات مردم را تهدید کرده است. در این حال، دعوت صالحان بی نتیجه مانده است و راهی نمانده جز پذیرش مرگ، به غارت رفتن، گمراهی و جهل؛ یا دفاع از خود، از علم و معنویتی که انسان را تعالی می بخشد.

بد نیست در باب مفهوم «فتنه» تأمل بیشتری مبذول داریم:

مؤلفان کتبی که درباره مفردات و وجوه قرآن نوشته اند، گفته اند که واژه «فتنه» در هر آیه ای به معنای خاصی است و مجموعاً آن را در پانزده وجه تعریف کرده اند:

شورش، شرک، کفر، عذاب کردن، کشتن، سوزاندن، گمراه شدن، دیوانه شدن، خطا و بزه، ناسپاسی و گمراهی، آزمایش و وسوسه و اندیشه های بد.

جمع «فتنه»، فتن است که به گفته بخارایی در التمسستخلص: «سوختن و در رنج افکندن» است.

پس از بررسی تعریف های لغوی به تفاسیر مراجعه کردم و دیدم همگان معنی فتنه را در آیه های یادشده «بت پرستی» دانسته اند. به خود گفتم که آیا صرف شرک و بت پرستی، مستوجب قتل است؟ به نظر می رسد پاسخ، منفی باشد. مرحوم علامه در المیزان گر چه فتنه را بت پرستی دانسته است؛ ولی از کلام او می توان فهمید که شرک مورد نظر از نوع خاص و حادّ بوده است:

«مشرکان می خواستند مؤمنان را نیز به زور وادار به قبول آن کنند.»

شُرکِ مشرکان صدر اسلام در حدّی بود که به تعبیر بخارایی، می خواستند «به آن بسوزانند و در رنج افکنند.» چرا؟

زیرا اساساً ادامه حیات بت ها بدون جنگ متعصّیانه علیه مؤمنان ممکن نبود. نظام اجتماعی مبتنی بر قدرت بت ها با خشونت وحشیانه توأم شده بود. نه این از آن رها می شد و نه آن از این و پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه او در مقام رویارویی با چنین وضعی جز دفاع از نفوس مردم و نگاهبانی تعالیم اسلام راه دیگری نداشتند.

چون تاریخ و سیره را به یاد آوردم، قانع شدم که فتنه:

مجموعه عذاب ها، محنت ها، تهدیدها، اقدامات جنگی و برپا کردن آشوب و شورش هایی بود که مشرکان برای حفظ بت هایشان، علیه مسلمانان مدینه و نه صرفاً شخص پیامبر، به راه انداخته بودند و قصدشان این بود که مسلمانان را از صفحه مدینه بزدایند.

چون به صراحت تاریخ، چنین فتنه هایی علیه مردم برپا شده بود، پس: «قَاتِلُوهُمْ» یعنی: با مشرکان و معاندان بجنگید؛ تا فتنه برچیده شود و جای خود را به تفاهمی در سایه این اصل دهد که همه انسان ها مخلوق خداوندی یکتا هستند و از رحمت و نعمت او برخوردارند.

تاریخ نشان می دهد که شمشیرها را قریشیان بلند کردند و آغازکننده هجوم، آنان بودند. حتّی همه قبایل عرب را ترساندند تا از در صلح با مسلمانان وارد نشوند و هر پیمانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هم زیستی مسالمت آمیز بسته بود، پاره کردند. بر هر استدلال و استشهادی خندیدند و هر دعوتی به تفکر و تأمل را پس زدند.

طبل زنان و رجزخوانان به این قبیله و آن قبیله رفتند تا با اتحاد، مدینه کوچک آن روزگاران را درهم بکوبند؛ بکشند و به سنت های عرب، اسیر کنند.

از آنجا که کفار، در برابر تعالیم رو به گسترش اسلام پیروز نشدند و آمالشان برای حفظ سنت های پوسیده و وحشیانه قبایل، جامه تحقّق به بر نکرد، آنان مظلوم تاریخ اند! و اسلام باید جواب دهد که چرا «قَاتِلُوهُمْ حَتّی لَا تَكُونَ فِتْنَةً» در حالی

که باید رابطه برعکس باشد و آنان که ظالمان و جاهلان تاریخ بودند، در برابر پرسش و اِتهام قرار گیرند که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله را در موقعیت تدافعی (دفاعی برای صلح و ارزش ها و کمالات انسانی که آدمی قادر است به سوی آنها عروج کند) قرار دادند.

ممکن است سؤال کنید:

با این تفصیل چرا در کتاب حاضر، عنوان «غزا؛ دفاعی برای صلح» را انتخاب کرده ام؟

در پاسخ باید بگویم: به جای حذف واژه غزا، بهتر است آن را از معانی بی که موجب سوء تعبیر شده، پالایش کنیم و با نقد صحیح و یافتن مصداق و مدلول های چنین واژه ای در تاریخ مدینه، به جای زحمت فراوان برای زدودن و حذف واژگانی از این دست، متحمل زحمت فراوان برای درست فهمیدن آن واژه در میراث معنوی- فرهنگی خود شویم.

این کتاب سعی کرده تا نشان دهد غزا، جهاد یا هر واژه دیگری که در بیان وقایع زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کار می رود، مفهومی جز بازداشتن آزاردهندگان از آزار ندارد.

مقاومت مهاجران و انصار برای حفظ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، آزار و ایجاد زحمت محسوب نمی شد و دفاع پیامبر صلی الله علیه و آله از زندگی انسان ها و در واقع: دفاع «کتاب به دستان» در برابر تهاجم «شمشیر به دستان» بود.

ممکن است سؤال کنید: آیا واقعاً فهم آیات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، به همین سادگی است؟! پس از چهارده سال که از پژوهش های مدینه شناسی می گذرد، به سادگی به نتیجه ای رسیدم که ناصر خسرو آن را به سادگی یافته بود که:

چرا نامه الهی را نخوانی چه گردی گرد افسانه مغازی

به همان سان که مولوی دریافته بود که:

پس غزا زین فرض شد بر مؤمنان تا ستانند از کف مجنون، سنان

مشکل، قرآن و سیره و تحقیق و تطبیق نیست؛ مشکل، رهاشدن از هزاران تعبیر و

تفسیر و تبلیغی است که به مقتضای خوی جنگ جویان و کشورگشایان، ذهیت تاریخ اسلامی مردم را در هر عصر آشفته کرده است. مشکل، رهاشدن از راه های پرسنگلاخ کینه ها، تعصبات، ناآگاهی ها و عداوت های فردی و خانوادگی و قومی و سیاسی و ...

است؛ تا با دلی صاف و ذهنی راست، به وادی مدینه او برسیم. مشکل، رهاشدن از آله های تمدن سیاسی هر عصری است که باعث شده صدای اَلَا اللَّهُ فَهَنَکَ مدینه را نشنویم. مشکل، در خود ماست که با خود، با کسان و با مردم خود و ملت ها و انسان ها در جنگیم که دفاع برای صلح و سازش را نمی شناسیم.

پس راهنمای من در اسناد مدینه، رهایی از تعبیرهایی بود که زیر سایه حکومت های محلی و خلافت های قومی، جانشین اسناد مدینه شده است. رهایی از انگیزه های نفی و اثبات، ولی مشتاق برای قبول هر حقیقتی که بتوان در ورای تعلقات شخصی، دینی یا ملی، اسناد تاریخی آن را ارائه داد. رهایی از اتهام شمشیر یا دفاع با شمشیر و در جستجوی حقیقتی که اسناد مدینه، ما را به مدینه او نزدیک کند؛ حتی اگر خوشایند نامسلمانی یا ناخوشایند مسلمانی باشد.

هم از آن، هم از این رهاشدن، ولی بر موضع تحقیق ماندن؛ بی آن که تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را با کل تاریخ جوامع مسلمان بیامیزیم؛ بی آن که مدینه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را با مدینه عصر خلفا و امرا و والیان و سلاطین و ملوک درهم کنیم؛ بی آن که اسناد تاریخی حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را با صدها مکتب و آراء فلسفی و عرفانی و فقهی و کلامی مخلوط کنیم؛ بی آن که بخواهیم به مدینه او، تاریخ بغداد و ری و شام و اسلامبول و قاهره و رباط و ریاض را تحمیل کنیم.

نه به قضاوت های خاورشناسان دل دادن یا رنجیده شدن و نه به دفاع اسلام شناسان بی حرمتی کردن یا بیش از حد پژوهش ارج نهادن، شیوه ماست.

نمی دانم با این رهایی ها حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را جستجو کردم؛ یا در لحظه ای با مدینه اش بودم که به این رهایی ها رسیدم. نمی دانم!

همی دانم که با هر کلمه از این کتاب، بر خاک رهش بوسه زدم؛ تا بویی از خاک مدینه را به درون کتاب ها کشانم؛ تا کتاب ها را بر حقیقت رهش اندازم.

هر نشان پا که می دیدم ز ناچه در گذار می نماید چهره مقصود را آئینه وار
دولتم این بس که بعد از محنت و رنج دراز بر حریم آستانت می نهم روی نیاز
پس نمی گویم در این اوراق، مهمان توام آرزومند نمی از بحر احسان توام

باقر

کُن، آلمان، ۲۰ خرداد ۱۳۷۵

کتاب پنجم غزا دفاعی برای صلح

فصل اول: حمله قریش و دفاع مسلمانان در بدر

الف: بدر، واژه و موقعیت

یاقوت حموی بدر را «ماءٌ مشهور بین مکّه و المدینہ أسفل وادی الصّفراء بینہ و بین الجار- و هو ساحل البحر- لیلہ ...» (۱) دانسته، که چون آن بر که متعلق به بدر بن یُخلد بن النضر بن کنانه بوده، به بدر شهرت یافته است. (۲) زبیر بن بکار صاحب آن را قریش بن الحارث ابن یُخلد دانسته و یاقوت حموی در کتاب دیگری او را از (بنو ضَمْرَه) از (کنانه) خوانده که چون در آنجا سکونت داشت:

«فسمی به». (۳) این نظرگاه با آنچه زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه» و سهیلی در «الروض الأنف» ذیل احادیث تاریخی ابن اسحاق در «السیره النبویه» آورده، مطابقت دارد؛ با این تفاوت که آنها حفرکننده چاه را بدر بن قریش از (بنو غفّار) دانسته اند.

واقدی به گفته بعضی از شیوخ بنی غفار استناد کرده که آنها گفته اند:

- ۱- «بر که آب مشهوری میان مکّه و مدینه، در پایین وادی صفرا؛ که میان آن تا ساحل دریا یک شب فاصله است».
- ۲- «معجم البلدان»، ج ۲، ص ۸۸، تصحیح شیخ احمد شنقیطی، چاپ اول، قاهره، خانجی ۱۹۰۶ م، در باب الباء و الدال.
- ۳- «المشترک وضعاً و المفترق صقلاً» ص ۳۹، چاپ، چاپ گوتینگن آلمان ۱۸۴۶ م.

«در طایفه خود کسی را نمی شناسیم که او را بدر خوانند.» لذا اعتمادی به این مستندات ندارد. (۱) با این همه ابن منظور و طریحی به گفته الشعبی باور دارند که:

«إِنَّهُ (بدر) إِسْمٌ بَثْرٌ هَنَّاكَ، قَالَ: وَ سَمَّيْتُ بَدْرًا لِأَنَّ الْمَاءَ (۲) كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ جُهَيْنَةَ إِسْمُهُ بَدْرٌ». (۳) «شعبی»، بدر را از «بنو جُهینه» دانسته است.

به نظر می رسد که همه مدینه شناسان در این که منطقه بدر قدیم در منازل جهینه و محلّ تلاقی مسیر قافله هایی است که از جنوب جزیره به سوی تهامه و بالعکس و از مکه به سوی شام در رفت و آمدند، تردیدی به خود راه نداده اند. (۴) این موقعیت را «دائرةالمعارف الإسلامیة» در یک جمع بندی از آراء جغرافی دانان، چنین به رشته کلام مجمل در آورده است:

«بدر؛ قریه إلى الجنوب الغربي من المدينة على مسيرة ليلة من الشاطيء، و هي عند ملتقى طريق المدينة بطريق القوافل الذاهبه من الشام إلى مکه». (۵) مسیر مکی ها از جنوب و مدنی ها از شمال در قریه بدر متصل می گشت و آنان به موازات دریای احمر به سوی شمال، عازم شام می شدند. چنین تقاطعی، به قریه بدر موقعیتی خاص بخشیده و آن را به صورت بازاری جهت ارائه کالاهای تجاری مکی ها به سرپرستی

۱- آلوسی، «بلوغ العرب» جزء اول، ص ۱۹۳، چاپ سوم، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۳۴۲ ه. ق.

۲- «بدر نام چاهی در آن منطقه است و اکنون بدر را الماء آب می نامند.»

۳- ابن منظور، «لسان العرب» ج ۴، ص ۵۰، دار صادر، بیروت و نیز: طریحی در «مجمع البحرین»، چاپ افست، سنگی، مصطفوی، ص ۲۳۰، باب «ما اوله الباء». نیز نک: قمی، «سفینة البحار»، ج ۱، ص ۹۳، چاپ دارالمرتضی، بیروت؛ مجلسی، «بحار الأنوار» ج ۱۹، ص ۳۱۸؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۸۵

۴- در باره منازل جُهینه نک: حمد الجاسر، «بلاد ینبع»، صص ۱۷۳-۱۵۶، چاپ دارالیمامه، ریاض.

۵- «بدر، دهکده ای است در جنوب غربی مدینه، به فاصله یک شب تا ساحل دریا، که بر دو راهی جاده مدینه و مسیر عبور کاروان های شام به مکه قرار دارد.» «دائرةالمعارف الإسلامیة»، ج ۳، الف/ب، ص ۴۴۴. نیز نک: قزوینی، «آثار البلاد و اخبار العباد»، ص ۷۸

قریش، شامی ها و طوایف یثرب در آورده بود. بُستانی در این خصوص می نویسد:

«و كانت بدر موسماً من مواسم العرب، تجتمع بها سوق كل عام». (۱) جلوتر از همه منابع، گفته «محمّد بن عمر واقی» متوفای ۲۰۷ ه. ق. است؛ که صریحاً ذیل «غزوه بدر الموعده» می نویسد:

«وكان بدر الصّفراء مجمعاً يجتمع فيه العرب وسوقاً تقوم لهلال ذي القعدة إلى ثمانی لیال خلون منه، فإذا مضت ثمانی لیال منه تفرق الناس إلى بلادهم». (۲) از این نکته سنجی ها که بگذریم، بدر میان مفسران، مورخان و محققان شرقی، به عنوان قریه و محلی میان مکه و مدینه و با توجه به این که نامش در قرآن آمده، از شهرت خاصی برخوردار است. آنان از موقعیت جغرافیایی این مکان، به سادگی و با بیان «هو موضع مخصوص بین مکه و المدینه» (۳) یاد کرده اند. (۴) این مکان، طبق محاسبات قدیمی سده ۷ ه. ق. و انجام شده از سوی یاقوت حموی، هفت برد تا مدینه فاصله داشته است. اما مسعودی این فاصله را «هشت برد و دو میل» و البکری آن را تا دریا (/ ثغرالجار) (ساحل قدیمی مدینه) ۱۶ میل (امروزه ۲۰ میل)

- ۱- بدر، از محل های تجمع عرب ها بود که همه ساله در آن بازاری برپا می شد؛ «دائرالمعارف»، ج ۵، ص ۲۳۷
- ۲- «بدر صفر، محلی بود که عرب ها در آن گرد می آمدند و در ابتدای ماه ذی القعدة در آن بازاری برپا می شد، که تا هشت شب ادامه می یافت و پس از آن مردم پراکنده می شدند و به دیار خود می رفتند». نک: «المغازی» ج ۱، صص ۳۸۹-۳۸۴، مارسدن جونس، افس، بیروت الأعلمی. همچنین نک: همیدانی، «صفه جزیره العرب» سده ۴ ه. ق. ص ۳۳۲، اسواق العرب القدیمه، تحقیق الحوالی، حمد الجاسر، چاپ دارالیمامه، ریاض، ۱۹۷۴ م.
- ۳- «منطقه ای مشخص در میان مکه و مدینه»
- ۴- راغب، «مفردات الفاظ القرآن» ص ۳۶، چاپ دارالکتب العربی، ندیم مرعشلی، ذیل آیه وَ لَقَدْ نَصَّی رُکْمُ اللّٰهِ بَبَدْرِ؛ «خداوند شما را در روز بدر یاری داد.»

دانسته است؛ که به هر حال با توجه به فاصله ۴ مرحله، در همان محدوده ۲۸ فرسخی مدینه معنی و مفهوم می یابد. (۱)

۱- مسعودی، «المکتبه الجغرافیه العربیه» ج ۸ ص ۲۳۷؛ مقدسی، «المکتبه الجغرافیه العربیه» ج ۳، ص ۸۲؛ البکری، «المسالک و الممالک»، چاپ فستفلد، ص ۱۴۱

امروزه «بدر» در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه، شهری است دارای امارات و روستاهای متعدّد که تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوره به شمار می آید و ساکنانش عموماً از «بنوسالم» و «حرب» هستند. جاده آسفالته اصلی مدینه- مکه از بدر می گذرد و تا سال های تحقیق این کتاب (۱۳۹۶ / ۱۴۰۰ ه. ق.) تنها محلّ تقاطع جاده آسفالته مدینه و مکه به بندر مهمّ ینبع بود.

ب: موجبات واقعه بدر**اشاره**

قریشیان بدان جهت که مکه در جنوب مدینه واقع است، برای این که بتوانند از کناره های دریای احمر به جانب شمال و سرزمین شام بروند، می بایست از مناطق مسکونی طوایف یثرب با هم پیمانان آنها عبور کنند.

مسیر مزبور، مهمترین راه بازرگانی قریش برای رفتن به مهمترین مرکز تجاری آنها یعنی شام بود. هم زمان با هجرت اجتناب ناپذیر مسلمانان از مکه به مدینه و پیوندهای روزافزون طوایف جُهنَیه با دیگر قبایل هم پیمان انصار مدنی، راه تجارتی مذکور از حساسیت و اهمیت خاصی برخوردار شد و در نتیجه موجب نگرانی قریش گردید.

مردمی که اجباراً از دیارشان رانده شده و کاشانه ها و اموالشان را رها کرده اند؛ تا به جای زندگی در محیط خوف و خفت، در فضای آزاد دیگری استشمام معنویت کنند، طبیعی است که به تحکیم موقعیت زندگی جدید خود بیندیشند و راه های دفاعی جدید و یا امکانات بالقوه برای تحت فشار قرار دادن بت پرستان قریش را مورد ارزیابی قرار دهند.

مسلمانان می دانستند که بت پرستان تندخوی قریش، از این که نتوانسته اند محمد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند و بساط نبوت او را برچینند، کینه توزانه به فکر تدارک حصول به چنین نتیجه ای هستند.

آنها در برابر نبوت محمد صلی الله علیه و آله سلاحی نداشتند. منطق بت پرستی فرو ریخته بود و نظام کهن جاهلی نمی توانست در برابر انتشار تعلیمات دین جدید مقاومت کند. با توجه به این که تمام مبارزات سیاسی، اقتصادی علیه مردمی شیفته و مؤمن به وحدانیت خدا نافرجام مانده بود، تجمع مجدد آنها در یثرب و استقبال قبایل، نگرانی قریش را روزافزون می نمود. آنها نیز در مقابل وضعیت جدید، راه های جدیدی را برای نجات نظامی که تمام منافع مادی دنیاشان و خلق و خوی شان به آن وابسته بود، مورد ارزیابی قرار می دادند.

این لحظات حساس تاریخی به هر حال وقایعی را به دنبال داشت و دیر یا زود قریش را به چاره جویی عملی وامی داشت. مسئله اراده شخصی یا تصمیم گیری های

فردی نمی توانست از روند وقوع حوادث جلوگیری کند.

تاریخ پس از سیزده سال تلاش خداپرستان، در حال تغییر سرنوشت نظام های ارزشی متعدّد در جزیره‌العراب بود. نه دیگر سکوت و تحمّل شخصی محمد صلی الله علیه و آله می توانست نظام قریش را انجام دهد و نه چشم پوشی بت پرستان از انتقام و خشونت می توانست اندیشه ها و عوالم معنوی و اخلاقی اسلام را به فراموشی سپارد و یکپارچگی نظام بت پرستی را به درون طوایف اعاده کند.

مسلمانان هم نمی توانستند از هجوم قریش آسوده خاطر باشند و عبادت را پیشه خود سازند. با این همه نمی خواستند و یا مظلومانی بودند که نمی توانستند به خوی ستیزه جویی قبل از مسلمانی بازگردند. آنها طالب زندگی معنوی و آزادی در انجام مراسم مذهبی خود بودند و در این راه، فقر و فلاکت را پذیرا شده بودند؛ ولی قریش حاضر به گسترش چنین زندگی خاصّی در کنار قبایل عرب نبود و آزادی مراسم مذهبی مسلمانان را نمی توانست در مکه و در جوار بت ها تحمّل کند.

تعصّبات قومی، عصبیّت شدید به بت ها و تفاخر به اشرافیت به عنوان شاخص برتری، روح تساهل و تسامح را علیرغم سال ها تلاش محمد صلی الله علیه و آله از آنها گرفته بود.

در نهایت به نظر می رسد: پس از هجرت، تاریخ زندگی قریش از یک سوی و حیات مسلمانان از سوی دیگر به بن بست رسیده بود و این بن بست که با هجرت، روزنه ای یافته بود، نمی توانست پایدار بماند.

اکنون به صفحات و اسناد تاریخی باز می گردیم و آنچه را که گفتیم، در لابلای اوراق کتب جستجو می کنیم:

مؤلف حقیر، سندی را در منابع معتبر تاریخی مشاهده کرد که به سیاق مختلف در اوراق سیره و حدیث ثبت شده است. وقتی به سرعت و بدون تأمل آن را می خوانیم، اهمیّت ژرف آن از دیده ها پنهان می شود؛ ولی گمان حقیر این است که اگر آن را به دقت و تأمل و در ارتباط با زمینه های تاریخی و وقایع اجتماعی جنبی مورد پژوهش مستقل قرار دهیم، می تواند مدرکی مستند در اثبات آنچه در آغاز این سطور بیان داشتیم، مقبول طبع محققان گردد:

/ ۱ / ب: تهدید سعد بن معاذ

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی می نویسد:

«عبدالله بن مسعود گوید: سعد بن معاذ به قصد عمره به مکه رفت و در خانه امیه ابن خلف بن صفوان وارد شد. ابن امیه هم هرگاه برای تجارت به شام می رفت، در مدینه به خانه سعد بن معاذ می رفت. امیه به سعد گفت:

«صبر کن ظهر شود و مردم [از گرد خانه کعبه] پراکنده شوند؛ آن وقت برای طواف برو!»

اتفاقاً در همان حال که سعد طواف می کرد، ابوجهل جلو آمد و از امیه پرسید:

«این کیست که طواف می کند؟» سعد گفت:

«من سعدم!» ابوجهل گفت:

«تو در کمال امتیت مشغول طواف هستی و حال آن که محمد و اصحاب او را پناه داده اید؟» و بین ابوجهل و سعد بگومگو بالا گرفت. امیه به سعد گفت:

«بر سر ابوجهل داد مکش که او سرور این سرزمین است.» در عین حال سعد به ابوجهل گفت:

«به خدا قسم اگر مانع طواف من بشوی، موجب می شوم که بازرگانی تو با شام قطع شود.» (۱) بخاری این سند تاریخی را از ابراهیم بن یوسف از پدرش از ابواسحاق نقل کرده که او گفته است:

شنیدم از: عمرو بن میمون «انه سمع عبدالله بن مسعود رضی الله عنه حدّث عن سعد بن معاذ...» (۲) در این حدیث به همان سیاق که بیهقی نقل کرده، عبارت تهدیدآمیز سعد بن معاذ

۱- «دلائل النبوه» ج ۲، ص ۲۱۹، ترجمه پارسی، تهران، ۱۳۶۱

۲- «که او از عبدالله بن مسعود- رضی الله عنه- شنیده که از سعد بن معاذ حدیث نقل کرد...»؛ نک: بخاری، «صحیح»، کتاب المغازی، باب «ذکر النبی من یقتل بیدر»، حدیث ۳۹۵۰. نیز: «فتح الباری» ج ۷، ص ۲۸۲، افست، دارالفکر.

را به یکی از سران قریش چنین می خوانیم:

«أما والله لئن منعنتني هذا لأمنعَنَّك ما هو أشدُّ عليك منه: طريقك على المدينة». (۱) ولی احمد بن حنبل از طریق اسرئیل به نقل از ابی اسحاق و او از عمرو بن میمون به روایت از عبدالله بن مسعود، گفته سعد بن معاذ را چنین ثبت کرده است:

«والله إن منعنتني إنما أطوف بالبيت لأقطعنَّ إليك متجرك إلى الشام». (۲) واقدی می نویسد:

«قال الواقدی: و خرج سعد بن معاذ معتمراً قبل بدر، فنزل على أمیه بن خلف. فأتاه أبو جهل و قال أترك هذا و قد آوی محمداً و آذننا بالحرب؟»

فقال: سعد بن معاذ: قل ما شئت، أما إن طریق غیر کم علینا؟ قال أمیه بن خلف: مه لا تقل هذا لأبی الحکم فإنه سید أهل الوادی» .. (۳) این گفته واقدی بر اساس نسخه خطی ۱۶۱۷، به عنوان اصل نسخه مصحح آمده است؛ ولی در نسخه خطی وین ۸۸ به جای «و خرج سعد بن معاذ معتمراً قبل بدر» جمله «و خرج سعد بن معاذ إلى مکه قبل بدر» (۴) و به جای «أ تنزل هذا» عبارت «أ تترك»

۱- «به خدا سوگند اگر مرا از آن طواف کردن بازداری، تو را از چیزی بازدارم که بر تو گران تر باشد؛ یعنی راه تجاری تو را بر مدینه.»

۲- «به خدا سوگند اگر مرا از طواف کردن گرد خانه کعبه بازداری، راه تجاری تو به سوی شام را می بندم»، نک: احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۴۰۰، مسند عبدالله بن مسعود، با هامش کنز العمال، افسست.

۳- «گفته اند: پیش از جنگ بدر سعد بن معاذ از مدینه به قصد عمره خارج شد و در مکه در منزل امیه بن خلف ساکن گردید. ابوجهل نزد او امیه آمد و گفت: چگونه این سعد را منزل می دهی، حال آن که محمد را پناه داده و به ما اعلان جنگ کرده است؟ سعد بن معاذ گفت: هر چه می خواهی بگو، که راه کاروان شما از کنار ما می گذرد. امیه بن خلف به سعد گفت: خاموش باش و به ابو حکم ابوجهل چنین مگو که او سرور اهل وادی است!» نک: واقدی، «مغازی» ج ۱، ص ۳۵، تصحیح: مارسدن جونس.

۴- «پیش از واقعه بدر، سعد بن معاذ به قصد عمره از مدینه خارج شد.»

هذا» ثبت و کتابت شده است.

اهمیت این متن از آن جهت است که اولاً واقدی در آغاز بیان سند، کلمه قالوا (/ گفته اند) را به کار برده است و این نشان می دهد که او سند مذکور را از طرق متعدّد دیده است. ثانیاً جمله تهدید آمیز سعد را مبنی بر سدّ مسیر کاروان (/ طریق غیر کم) آورده است.

ابن کثیر در کتابش به سند مذکور تنها به استناد بخاری بسنده کرده است. (۱) ولی بیهقی در «دلائل النبوه» به استثنای طریق یادشده، به سند روایتی دوم یعنی:

«اگر مانع طواف من شوی، تو را از کاری که در نظرت به مراتب مهم تر از این است، محروم می نمایم: راه بازرگانی تو را از مدینه خواهم برید.» استناد کرده است.

ابن کثیر گفته عبدالله بن مسعود را به طرق متعدّد مورد تأیید قرار داده است. (۲) به هر حال آنچه در همه جمله های ثبت شده در خصوص «تهدید سعد بن معاذ» استفاده می شود، تهدید مزبور، قطع راه تجارتنی قریش با شام توسط مدنی هاست.

«سعد بن معاذ» شیخ قبیله بنوعبدالاشهل، شخصیت کوچکی در میان طوایف یثرب نیست که از سخن او به سادگی بگذریم. طرف تهدید او نیز فردی معمولی نبود که تأثیر آن را نادیده انگاریم. ابوجهل از رهبران قریش و از بزرگ ترین منازعان دیانت و از صاحبان قدرت تجاری مکه به شمار می آمد. چگونه ممکن است تأثیر چنین بیانی را بی اهمیت جلوه دهیم؛ در حالی که راوی آن «عبدالله بن مسعود» صحابی بزرگ محمد صلی الله علیه و آله است و تمامی سلسله راویان مذکور چه از طریق احمد و چه از جانب بخاری به ثقه و صدق اشتهار دارند و چون به نوشته های ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» و «تقریب التهذیب» مراجعه کردم و شرح احوالشان را یافتم، مطمئن شدم که آنان مورد تأیید عالمان علم رجال هستند.

۱- ابن کثیر، «السیره النبویه» ج ۲، ص ۳۸۴، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت ۱۹۷۶. نیز نک: علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیه فی سیره الامین المأمون»، ج ۲، ص ۳۷۸، چاپ دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۸۰ م.

۲- «البدایه و النهایه» جزء ثالث، ص ۲۵۸، چاپ قاهره ۱۹۳۲ م، مطبعه السعاده.

مهم تر آن که بخاری حدیث مزبور را در صدر گزارش های تاریخی خود درباره واقعه بدر آورده و بیهقی از آن به عنوان «یکی از علل مهم وقوع حادثه بدر» ذکر کرده است.

اهمیت این گفتگو از آن جهت باید مدّ نظر قرار گیرد که تهدید سعد بن معاذ تنها و صرفاً به خاطر انجام مراسم توحیدی در کعبه بوده است و سعد دقیقاً خواستار آزادی مسلمانان در انجام چنین مراسمی شده و برای نیل به این هدف، ابوجهل را به قطع راه تجارتي تهدید کرده است.

گمان نمی کنم که این بیان، بدون زمینه قبلی و اندیشه مسلمانان مدنی صورت گرفته باشد. انصار مدنی و در رأس آنها بزرگان طوایف انصار، این امکانات بالقوه را در مدینه مورد نظر قرار داده بودند که در صورت عدم دسترسی به آزادی مراسم مذهبی مکه، واکنشی مناسب با حساسیت های قریش از خود بروز دهند. این نتیجه پیمانی بود که در عقبه ثانی با محمد صلی الله علیه و آله منعقد نموده بودند که از او و یارانش در برابر قریش مانند خود، فرزندان و همسرانشان، دفاع و نگهداری کنند.

این پیمان، به هیچ وجه مربوط به شخص پیامبر نیست و هیچ مدرک و سندی در دست نداریم که در اندیشه های محمد صلی الله علیه و آله، تهدید قریش جای داشته باشد و یا آن را با یکی از انصار در میان گذارده باشد.

پیامبر در پیمان عقبه خواستار عدم غارت قبایل و سرکشی علیه آنان شده بود و انصار بر اساس آن با پیامبر صلی الله علیه و آله دست بیعت داده بودند. تازه اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اندیشه و یا گفته ای ابراز داشته باشد، سعد در مشاجره خود با ابوجهل به آن اشاره می کرد؛ ولی او از جانب خود سخن می گوید و تصریح می کند:

لأمنعتك / موجب یا مانع می شوم. و در سندی دیگر: لأقطعن / راه ترا از مدینه خواهم برید. و نمی گوید: پیامبر ما و یا مسلمانان مانع بازرگانی شما خواهند شد.

به هر حال نمی توانیم از آثاری که گفتگوی سعد بن معاذ با ابوجهل، در اذهان عمومی سران قریش به وجود آورده، غفلت کنیم؛ خاصه آن که زمینه های چنین خطری برای راه بازرگانی مکه - شام در همان روزهای بیعت عقبه توجه مکی ها را به خود جلب

کرده بود. از این رو وقتی کاروان های تجارتنی قریش به رفت و آمد مشغول شدند، این نگرانی وجود داشت که چه عواقبی از هجرت مسلمانان به مدینه و حمایت جدی انصار از آنها متوجه کاروان ها و اساساً تجارت قریش با شهرهای شمالی جزیره العرب می شود.

چنین اوضاعی ناشی از موضع گیری های دینی مسلمانان علیه قریشیان نبود؛ بلکه نتیجه بافت قبایل و نظام ارزشی حاکم بر آنها بود که الزاماً مکه را در برابر مدینه قرار می داد و مدنی ها را به فکر چاره اندیشی از تعرض مکی ها وامی داشت. مناسبات میان این دو جبهه، رو به تضاد و یا لاقلم مخالفت رو به تزاید نهاد.

تعلیمات محمد صلی الله علیه و آله و اصول آیین او، توأم با روش شخصی وی بود. قرار بر این بود که ایمان به خدا و تدبّر در خلقت و تحکیم اخلاق انسانی، به یک هدف منتهی گردد که همانا تعالی معنوی مردمی بود که از شرک بریده و پیرامون محمد صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند.

او در بدو ورود به مدینه، میان مردم، پیمان برادری بست و به جای تحکیم موقعیت دفاعی و یا تهاجمی، یهودیان و مسیحیان را به زندگی مسالمت آمیز با قبایل عرب و تازه مسلمان دعوت نمود. با شاخه های درخت خرما، سجد گاهی بنا نهاد تا مسلمانان به ستایش و عبودیت خداوند پردازند و راه راست و صلح و آرامش را طالب شوند.

در کنار این روند معنوی، نه قریش از وسوسه قدرت برکنار بود و نه مدنی های تازه مسلمان از کار متهورانان ای که در برابر سران قریش مرتکب شده و مدینه را پناهگاه دشمنان آیین آنها کرده بودند، آسوده خیال بودند. وقتی کاروانی از اموال قریشیان به جانبی حرکت می کرد و یا مدنی ها برای معیشت، مجبور به مرادده تجاری با مکی ها می شدند، این نگرانی مشترک، روزهای حساسی را برای تاریخ اجتماعی جزیره العرب رقم می زد. در این حال، کوچکترین حادثه یا واقعه ای می توانست انبار تعصبات و ناهماهنگی ها را شعله ور سازد و پیامبر و آیین جدید او را در متن منازعات قبایل گرفتار آورد.

نخستین کبریتی که بر این انبار حساسیت متعصبانه و نگرانی جدی زده شد، قتل عمرو بن حضرمی بود که به دنبال آن نگرانی ها، خطر رودرویی قبایل را تشدید کرد.

عامل مزبور، از متن آیین اسلام و رفتار والای محمد صلی الله علیه و آله به دور بود و آن بزرگوار در آن

هیچ نقشی نداشت؛ اما چون چند تن از مسلمانان، مرتکب آن شده بودند، موجب حوادثی شد که اذهان بت پرستان آن را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مرتبط دانستند.

بگذارید در خصوص این برهه از زمان توقّفی کنیم؛ اسناد مربوط را زیر و رو کرده، حقیقت امر را بی هیچ دل بستگی خاصی جو یا شویم:

۲ / ب: خطای عبدالله بن جحش

باید دید خطای ابن جحش، چه واقعه مهمی بوده که بیهقی گفته است:

ابن شهاب زهري ضمن بیان حدیث واقعه، آن را موجب جنگ دانسته است. (۱) و محمد بن جریر طبری از عروهبین زیر یاد می کند که او نظر داده:

«قتل عمرو بن حضرمی سبب واقعه بدر و حتی دیگر جنگ ها میان پیامبر خدا و مشرکان قریش شد.» (۲) متن عربی:

«و كان الذي هاج وقعه بدر و سائر الحروب التي كانت بين رسول الله - صلى الله عليه [و آله] و سلم - و بين مشرکی قریش فيما قال: عروه بن الزبير ما كان من قتل واقد بن عبدالله التميمي، عمرو بن الحضرمي.»

در هفدهمین ماه توقّف پیامبر در مدینه، دو ماه قبل از وقوع حادثه بدر میان قریشیان و مسلمانان (یعنی در ماه رجب) پیامبر صلی الله علیه و آله عبدالله بن جحش را به همراه تنی چند از یاران خود برای بررسی موقعیت رفت و آمدهای گروهی قریشیان به حوالی مکه فرستاد تا صرفاً از بت پرستان در ارتباط با تصمیمات آنها برای آزار و تحت فشار قرار دادن مسلمانان، اخباری به دست آورده، به مدینه بازگردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله این مسؤولیت را در نامه ای نگاشته و به دست عبدالله بن جحش داد تا در

۱- «دلائل النبوه» ج ۲، ص ۲۱۷، ترجمه فارسی.

۲- «تاریخ الزسل و الملوك» ج ۳، ص ۹۴۴، ترجمه فارسی. نیز: «تاریخ الأمم و الملوك» جزء ۲، ص ۲۶۷، چاپ اول، مطبعه الحسینیة المصریة.

نیمه راه آن را باز کرده و مسؤولیت خود را در این سفر بدانند. مضمون نامه را واقدی چنین ثبت کرده است:

«سر حَتَّى تَأْتِي بطن نَخْلَه على اسم الله و برکاته، و لا- تکرهنَّ أحدًا من أصحابک علی لا- مسیر معک، و امضِ لأمری فیمن تبعک حتی تَأْتِي بطن نَخْلَه على اسم الله و برکاته، فترصدُ بها غیر قریش». (۱) ابن سعد نیز تصریح کرده است: «و امره أُنِي یرصد بها غیر قریش» (۲) ابن هشام متن نامه را با جامعیت و الفاظی کاملتر چنین ثبت کرده است:

«إذا نظرت فی کتابی هذا فامض حَتَّى تنزل نَخْلَه بین مکة و الطائف فترصد بهما قریشاً و تعلم لنا من أخبارهم». (۳) بیهقی صریحاً از عروه بن زبیر نقل می کند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به عبدالله بن جحش مأموریت داد تا به نخله رود و اخبار قریش را برای ایشان بیاورد». (۴) این مدارک نشان می دهد که مقصد ابن جحش، وادی نخله الیمانیه بوده که عموم ساکنانش از بنوهذیل هستند و در حال حاضر در امارات مکه قرار دارد. بنابر این هدف پیامبر صلی الله علیه و آله، اطلاع از محیط پرتردد قریشیان در ارتباط با اهالی طائف بوده است. (۵)

۱- «به نام خدا و به برکت او حرکت کن تا به میانه وادی نخله برسی؛ و هیچ یک از یارانت را به همراه شدن با خود وادار مکن و فرمان مرا در مورد همراهان خود اجرا کن، تا زمانی که به میانه وادی نخله برسی و در آن جا کاروان قریش را زیر نظر بگیر»؛ نک: واقدی، «المغازی» ج ۱، ص ۱۴، تصحیح مارسدن جونس.

۲- «الطبقات الکبری» ج ۲، ص ۱۰، چاپ دار صادر، بیروت.

۳- «وقتی این نامه مرا دیدی، به پیش برو تا در وادی نخله که میان مکة و طائف قرار دارد، فرود آیی، در آن جا قریش را زیر نظر بگیر و ما را از اخبار آنان آگاه کن»؛ نک: «السیرة النبویه» ج ۲، ص ۲۵۲، عربی، تصحیح مصطفی السقا و چاپ البابی الحلبي، ۱۹۳۶ م.

۴- «دلایل النبوه»، همان مدرک، ص ۲۱۶

۵- در باره نخله نک: حمد الجاسر، ذیل «المناسک و طرق الحج» ص ۳۵۶، چاپ ریاض ۱۹۸۱ م

از سویی دیگر مستندات تاریخی مذکور نشان می دهد که اولاً عبدالله بن جحش فقط و صرفاً وظیفه داشت تا اخباری از موقعیت قریش پس از هجرت مسلمانان، به پیامبر صلی الله علیه و آله برساند و ثانیاً برای انجام چنین کاری هیچ اجبار و اکراهی را به هم راهان خود تحمیل نکند و آنها آزادانه در انتخاب ادامه دادن به مسیر و یا بازگشت، مخیر بودند.

همه سیره نویسان نوشته اند که عبدالله بن جحش پس از خواندن نامه حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفته است: «سمعاً و طاعة» و به هم راهان خود صریحاً دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلام کرده است: «و قد نهانی أن أستكره أحداً منهم».

(۱) مدارک تاریخی بدون تردید نشان می دهند که همگی همراهان ابن جحش به ادامه راه رضایت داشتند. آنان در مسیر، به کاروانی از قریشیان رسیدند که از طائف می آمدند:

عمرو بن حُضرمی، حکم بن کِیسان، عثمان بن عبدالله بن مغیره مخزومی و برادرش:

نوفل بن عبدالله مخزومی همراه بار تجارتی (ظاهراً پوست و مویز) بودند. تا اینجا هیچ اختلافی بین منابع معتبر تاریخ، سیره و حدیث نیست.

عبدالله بن جحش با هم راهان خود نقشه حمله به این کاروان را در میان می گذارد و آنها اتفاق نظر می یابند که این کار را علیرغم ممنوعیت آن در ماه حرام و به عقیده حقیر علیرغم دستوری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آنها داده بود، انجام دهند.

واقد بن عبدالله تمیمی یکی از یاران عبدالله بن جحش تیری به سوی عمرو بن حُضرمی پرتاب کرد و او را به قتل رساند و آنگاه، دو تن از هم راهان قریشی کاروان، یعنی عثمان بن عبدالله و حکم ابن کیسان را اسیر کرده، بار کاروان را تصرف نموده، به سوی مدینه بازگشتند.

این حادثه اولاً در ماه حرام اتفاق افتاد؛ ماهی که همه طوائف عرب نسبت به آن حساسیت داشتند و ممنوعیت آن را پذیرفته بودند.

ثانیاً این کار، علیرغم تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله و قراردادهای پذیرفته شده در آیین اسلام رخ داد. اکنون بایست دید که واکنش پیامبر صلی الله علیه و آله در قبال این واقعه چه بود.

ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می نویسد:

«فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - الْمَدِينَةَ قَالَ: مَا أَمَرْتُكُمْ بِقِتَالِ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ؟ فَوَقَفَ الْعَيْرُ وَالْأَسِيرِينَ، وَ أَبِي أَنْ يَأْخُذَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا». (۱) و از امامیه مذهب، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره، می نویسد: «فَعَزَلُوا الْعَيْرَ وَ مَا كَانَ عَلَيْهَا وَلَمْ يَنَالُوا مِنْهَا شَيْئًا». (۲) بر اساس این سند، پیامبر صلی الله علیه و آله از وقوع حادثه قتل متأثر شد؛ بار تجارتی را کنار گذاشت و حاضر نشد طبق رسوم سنتی آن جامعه در تقسیم بندی غنایم، آنها را بخشش نماید.

واقدی این واکنش تند پیامبر صلی الله علیه و آله را به ارتکاب چنین کاری از طرف عبدالله بن جحش و هم راهان او از طریق ابن ابی سبّره به نقل از سلیمان بن سَحْمِ اینگونه در کتاب «المغازی» ثبت کرده است:

«مَا أَمَرَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بِالْقِتَالِ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ لَا غَيْرِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، إِنَّمَا أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَحَسَّبُوا أَخْبَارَ قُرَيْشٍ». (۳) لذا معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خود را به انجام قتل در ماه حرام و یا غیر ماه حرام ترغیب نکرده است و این در حالی است که قریش از هر قتل و شکنجه و آزاری نسبت به مسلمانان حمایت می کرده است.

عبدالله بن جحش و هم راهان او بدون این که اجباری بر قتل و قتال در کار باشد،

۱- «چون در مدینه به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، فرمود: شما را فرمان ندادم که در ماه حرام نبرد کنید و کاروان را بازدارید و دو تن را به اسارت گیرید. و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن اموال چیزی بر نداشت...»؛ «السیره النبویه» ج ۲، ص ۲۵۴

۲- «کاروان و بار آن را به کنار نهادند و چیزی از آن بر نداشتند.»

۳- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه در ماه حرام و چه در غیر ماه حرام، ایشان را به نبرد فرمان ندادند، بلکه فقط دستور دادند که از اخبار قریش آگاه شوند؛ واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۱۶

برای آگاهی از قریشیان و مواضع کینه توزانه آن‌ها - پس از اخراج مسلمانان و فرار آنان از ستم قریش - فرستاده شدند. واقدی به مجموعه ای از اسناد دسترسی داشته که گفته است:

«قالوا ... فلما قدموا على رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - وَقَفَ العير فلم يأخذ منها شيئاً و حبس الأسيرين، و قال رسول الله لأصحابه: ما أمرتكم بالقتال في الشهر الحرام». (۱) و از اَبی بُرْدَه بن نيار روايت می کند که او گفته بود:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - وقف غنائم أهل نخله». (۲) بیهقی در قسمتی از روایت «عروه بن زبیر»، این واکنش شدید و نارضایتی پیامبر صلی الله علیه و آله را از وقوع چنین حادثه ای به یاد ما آورده، آن را اینگونه ثبت کرده است:

«آنها شتران کاروان را جلو انداختند و به مدینه آوردند و چون به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به خدا سوگند من دستور نداده بودم که در ماه حرام قتال کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله دو اسیر را نگهداری کردند و از اموال کاروان هم چیزی برنداشتند و فقط آن را ضبط فرمودند». (۳) انتشار خبر واقعه نخله و قتل عمرو بن حُزَرمی در اندک مدتی جزیرالعرب را تحت تأثیر قرار داد و بی آن که قریشیان توجه کنند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این واقعه متأثر شد و آن را نکوهش کرد و بهترین یارانش را به خاطر انجام چنین کاری رنجاند. آنها نیز به تصریح بیهقی خود را «مستوجب عقوبت الهی» یافتند.

دشمنان، به تبلیغ علیه اخلاق اسلام و رفتار محمد صلی الله علیه و آله سعی نمودند و آن را مخالف

۱- «گفته اند ... چون به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، حضرت بار کاروان را ضبط کرد و از آن چیزی برداشت.

آن دو اسیر را هم حبس کرد و به اصحاب خود فرمود: شما را به نبرد در ماه حرام فرمان ندادم.»

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله غنیمت های اهل نخله را ضبط کرد»، نک: همان مدرک، ص ۱۸

۳- «دلائل النبوه» ج ۲، ص ۲۱۶

توافق های تاریخی عرب قلمداد کردند و قتل حضرمی را که اولین فرد از قریش بود که توسط عدّه ای از مسلمانان به قتل رسید، وسیله ای برای محکوم کردن آیین جدید نمودند؛ در حالی که نه پیامبر صلی الله علیه و آله در وقوع حادثه نقشی داشت و نه با آن موافقت ضمنی کرد و نه از مرتکبان آن رضایت داشت. او حتی مال کاروان را که در واقع از آن دشمنان و آزاردهندگان جدی مسلمانان بود (کسانی که هزاران بار مسلمانان را شکنجه داده بودند) توقیف کرد تا آن را به صاحبانش بازگرداند و اسرای آنها را آزاد نمود و بنا به همان مستندات تاریخی، طبق سنن طوایف عرب آماده پرداخت خون بها بود.

بیهقی با این احساس مشترک مسلمانان و در رأس آنها محمد صلی الله علیه و آله هم صدا شده، نظر عروه بن زبیر را به یاد می آورد که در باره این خطا گفته بود:

«کسانی که شیفته خواسته های دنیایی شده بودند، به ابن حضرمی حمله بردند و او را کشتند و [اموال] کاروان را به غنیمت گرفتند.»

حقیر فکر می کند در کاوش های بیطرفانه، نبایست شخصیت والای صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله که بعدها به مقام رفیعی می رسند، پرده ای بر تحلیل زندگی اولیه آنها در مسیر تجربه های ایمان و معنویت بیندازد.

به هر تقدیر، قریشیان سعی کردند که مسؤولیت تمام این کارها را به دوش پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته و او را - که نه فرمانده چنین کاری بود و نه آیینش قتل را روا می داشت و خود طبق شیوه ای که داشت، از چنین خصومت ها و قتل ها و تصاحب غنایم دشمن بیزاری می جست، مسؤول واقعه قلمداد کنند و کینه های دیرینه خود را زیر پوشش این خطا که از جانب عدّه ای از تازه مسلمانان صورت گرفته بود، آشکار کنند و با تحریک عصبیت ها، امکان اعاده حیثیت نظام بت پرستی و اخلاق حیوانی را فراهم سازند و جنایت ها و آزار و ایداءها و توقیف به ناحق اموال مسلمانان و جلوگیری خشونت آمیز از انجام مراسم دینی را زیر «اشک های تأسف خود از قتال و غارت» که خود شیفته آن بودند، پنهان سازند و مجموعه این جوسازی ها را به رخ قبایل عرب کشانند.

بیهقی در حدیث عروه می آورد:

«قریشی گفتند: محمّد در ماه حرام خونریزی می کند؛ اموال را می گیرد و مردان را اسیر می نماید و حرمت ماه حرام را می شکنند.» (۱) و اقدی گفته های قریش را در یک جمع بندی مختصر چنین ثبت کرده است:

«فقال قریش: قد استحلّ محمّد الشهر الحرام، فقد أصاب الدم و المال و قد كان يُحرّم ذلك و يُعظّمه.» (۲) چنین واکنشی از جانب قریش، با موافقت عموم مسلمانان مدنی و مکی روبرو بود و از لابلاي گفته های ثبت شده در منابع تاریخی می توان آن را به خوبی یافت که به تصریح بیهقی:

«گروهی از مسلمانان شروع به سرزنش آنها کردند.»

تنها از روایت ابن شهاب زهري دقیقاً معلوم می شود که «دو نفر، از هم راهی با گروه هشت نفری عبدالله بن جحش خودداری کردند».

گفتنی است: جمله:

«و عَنفَهُم إِخْوَانُهُم مِّنَ الْمُسْلِمِينَ فِيمَا صَنَعُوا»؛ «و مسلمانان دیگر، ایشان را سرزنش می کردند و سخن های سخت در حق ایشان می گفتند.» (۳) که ابن اسحاق از آن یاد کرده است، دقیقاً محققان را متقاعد می کند که این خطا مورد تأسیف مسلمانان بوده و در مجموعه تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله نبوده است؛ خاصه آن که ابوجعفر محمّد بن جریر طبری به صراحت بیشتر روایت عروه را نقل کرده است که:

«و عَنفَهُم الْمُسْلِمُونَ فِيمَا صَنَعُوا، وَ قَالُوا لَهُمْ: صَنَعْتُمْ مَا لَمْ تُؤْمَرُوا بِهِ، وَ

۱- دلائل النبوه: ج ۲، ص ۲۱۶

۲- «قریشیان گفتند: محمد حرمت ماه حرام را نادیده گرفته و خون و مال را مباح دانسته! حال آن که تاکنون ماه حرام را حرمت می نهاد و بزرگ می داشت.» همان.

۳- همان مدرک، با ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۵۳۲

قاتلتم فی الشهر الحرام، و لم تؤمروا بقتال». (۱) بر اساس ترجمه پارسی متن:

«مسلمانان ملامتشان کردند و گفتند کاری کردید که پیامبر نگفته بود و در ماه حرام جنگ کردید و فرمان آن را نداشتید.»

تأکید بر این که: «صنعتم ما لم تؤمروا» سندی موثق در اثبات بی ارتباطی محمد صلی الله علیه و آله از چنین حادثه ای بوده است. در واقع این جمله نشان می دهد ابن جحش و هم راهانش کاری مطابق آیین اسلام نکرده اند. جمله «و قاتلتم فی الشهر الحرام» مبین آن است که این کار مطابق رسم خوب عرب که مفرّ و مجالی برای کاستن از کینه هاست، نبوده است.

تعبیر و «لم تؤمروا بقتال» نیز نشانگر این است که اساساً جماعت مزبور، مجوز کشتن نداشته اند و تنها مأمور بودند که اخبار قریش را با خود بیاورند.

از این دیدگاه حرمت قتل در چهار ماه حرام (ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب) حکم امضایی بوده است و نه تأسیسی؛ زیرا در جاهلیت نیز رعایت می شده است. (۲) به گفته بیهقی:

«پیامبر خونبهای حضرمی را پرداخت کرد و جنگ در ماه حرام را همچنان که متداول بود، حرام اعلام نمود.» (۳) این سند تاریخی را نیز واقدی از معمر به نقل از الزهری و او از عروه ثبت کرده است که:

«فَوَدَى رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - عمرو بن الحضرمي و حرّم

۱- «تاریخ الزسل و الملوك»، ج ۳، ص ۹۳۸، با ترجمه پارسی. نیز: «تاریخ الأمم و الملوك»، جزء ۲، ص ۲۶۳، چاپ اول، مطبعه الحسیّیه المصریّه.

۲- در باره ماه های حرام، نک: آلوسی، «بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب»، جزء ثالث، صص ۸۰-۷۶، چاپ سوم، قاهره، محمد بهجه الأثری.

۳- همان مدرک، ج ۲، ص ۲۱۵

الشهر الحرام لما كان يُحرّمه» (۱) طبیعی است که در چنین اوضاعی در محیط مسلمانان در مدینه، مباحثات زیادی درمی گیرد و تلاش بعضی از مُحدّثان مبنی بر این که ابن جحش و یارانش نمی دانستند که در روزهای متعلق به ماه حرام (شعبان) به سر می برند و گمان می کردند روزهای آخر ماه رجب است؛ نمی تواند پوششی بر این خطا تلقی گردد؛ زیرا آنها به هر حال اجازه ای از پیامبر صلی الله علیه و آله برای قتل و اسارت نداشته اند؛ لذا در اثر تبلیغات قریش از یک سو و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی دیگر، عموم مردم، علیه اقدام ابن جحش هم صدا شدند و نهایتاً موقعیت یکجانبه قریش در جناحی که علیه محمّد صلی الله علیه و آله برپا کرده بود، مستحکم تر شد و عاقبت این بن بست در تحلیل واقعه، راهگشای اعلام آیه ای شد که باید بر چشم انداز واقع بینانه و بسیار با اهمیت آن تأمل ها کنیم:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَ مَنْ يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲) از تو در باره ماه حرام می پرسند و جنگ در آن؛ بگو: کارزار در آن بزرگ است و «بازداشتن از راه خدا و افکار او و مسجد حرام و بیرون کردن مردمش» نزد خدا مهمتر [از قتال] است؛ و فتنه از کشتار بدتر است. مشرکان پیوسته با شما کارزار می کنند؛ تا اگر توانند شما را از دینتان بازگردانند. هر که از شما از دین خویش بازگردد و بمیرد و کافر باشد، چنین کسان در دنیا و آخرت اعمالشان باطل گشته است. آنها اهل دوزخ هستند و در آن جاودانند».

۱- «المغازی»، ج ۱، ص ۱۸

۲- بقره: ۲۱۷

تردید نبیست داشت که شأن نزول این آیه، پیامد سریّه «عبدالله بن جحش» و انتشار خبر اعمال او و واکنش شدید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر مسلمانان مدینه است. (۱) آیه، جمع بندی نظر نهایی اسلام از تحلیل واقعه محسوب می شود:

آیه، ارتکاب به هر نوع قتلی را در ماه های حرام، گناه شمرده است؛ ولی بت پرستان کینه توز قریش را مخاطب قرار می دهد که کارهایی که شما نسبت به مردمی که مسلمان شده اند، روا می دارید، گناه و خطای بزرگی است. بازداشتن مردم از راه خدا، مانع شدن آنها از انجام مراسم مذهبی خاص خودشان، شکنجه دادن افراد به خاطر عقیده و ایمانشان، زندانی کردن افراد به خاطر اندیشه هایشان، بی حرمتی به مسجدالحرام و بالاخره فتنه انگیزی میان مردم، کمتر از خطای قتل نیست. و باید دانست که «مشرکان پیوسته با شما در کارزار هستند؛ تا اگر بتوانند شما را از ایمان و اعتقاداتان به خداوند یکتا بازگردانند».

این آیه منشأ تحوّل بزرگ فکری میان مردم جزیره‌العرب گردید:

اسلام، «قتل» را گناه می داند؛ ولی این خطا، از کینه توزی و فتنه انگیزی بنی آدم برمی خیزد. اگر این صفات ناپسند از بین نرود، انسان حرمتی نخواهد داشت و دیگر نمی توان از ناپسندبودن کُشت و کشتار دم زد. آنچه مبنای این اصالت و احترام به حقوق انسان است، داشتن ایمان به این حقیقت است که منشأ شر، شرک و خودخواهی و منشأ خیر، ایمان به وحدانیت و بقای نفس انسانی است.

قراردادهای اجتماعی عصر جاهلی، مبتنی بر منافع دنیوی قبایل بوده است؛ ولی آیین من پیامبر، «خدا» را مبنای حق می داند و اخلاق، بر تزکیه نفس و تهذیب روح و اعتلاء اندیشه استوار است.

شما از حرمت ماه حرام سخن می گوئید و من از حرمت حقوق انسان. چگونه ممکن است مردمی که به آزار دیگر مردمان می پردازند و همه چیز را در چهارچوب

۱- واحدی، «اسباب النزول» صص ۳۸-۳۵؛ طبرسی، «المجمع البیان»، ج ۱، ص ۳۱۲؛ سیوطی، «الدّر المنثور»، ج ۱، ص ۲۵۲؛ فیض، «الصّافی فی التّفسیر»، چاپ سنگی، رحلی ۱۳۳۴، ص ۶۴، الجزء الثانی؛ ابوالفداء، ابن کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، جزء الأوّل، ص ۲۵۲، افست، دارالفکر، بیروت.

مصالح بازرگانی و پرستش تاجرانه بت‌ها می‌بینند، از گناه قتل و حوادثی که دامنگیر آنها شده، سخن به میان آورند و به آنچه که هزاران بار بدتر بوده و دامنگیر دیگران کرده‌اند، بی‌اعتنا باشند؟

پس بدانید که هم مسلمانانی که به مجوز دست به قتل زده‌اند، خطا بوده است و هم کارهای شما!

راه قرآن، راه سومی بود که میان سنین جاهلی و رهروان ضد سنن جاهلی ترسیم شد و خطوط تعلیمات اسلام را بر مسلمانان عرضه داشت. چشم‌ها را فراخی دیگر بخشید و اندیشه‌ها را به سوی اصولی که ضامن تفاهم‌های اجتماعی و محبت‌ها و الفت‌هاست، جهتی متعالی داد.

اینجا بود که قریش که فکر می‌کرد بر اساس شاخص‌های جاهلی، قتل عمرو بن حضرمی، سایه بر شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته است، مشاهده کرد که پرده از دلسوزی‌های مصلحت‌جویانه به کناری رفته و گناه و خطای متعصبان بر ملا شده است.

حقیر گمان می‌کند: چون تحقیق در تطور این وادی از نظر عارفان دین و مفسران آیات و محققان تاریخ تحوّل فقه، در حیطة وظیفه اسلام شناسان است، باید به همین مقدار که گفته شد، بسنده شود. تنها به یاد آوریم که در طول حیات اجتماعی و سیاسی مسلمانان از شمال آفریقا تا آسیای دور، خصوصاً در تاریخ مدینه، بسیاری سعی کردند تا در این آیه مهم و صریح در حرمت قتل و فتنه‌گری و ... شرط و فرض‌هایی را طرح کرده، حتمیت آن را زیرکانه از اصالت بیندازند تا برای منازعات و کشمکش‌های دنیایی خود توجیهی بیابند و آیه را از صلابت و صراحتی که به اعتبار نص بودنش دارد، منسوخ کنند؛ یا با مسخ سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و وقایع جنبی و تاریخی، آیه را به وادی اگرها و شایدها و ممکن‌ها کشانیده، بزرگترین «اصل تحوّل فکری بت‌پرستان» را به وابستگی کورکورانه سنن و مسلمانان را از تدبیر مجدّانه و تأمل متحوّل در مفهوم «حرام» - که طیف گسترده و وسیع آن، شامل همه اعمال و رفتارهای آدمی است - باز دارند و باعث شوند که به جایی رسیم که هیچ اصلی را معتبر نیابیم؛ مگر به ضرورتی یا شرایطی!

صراحت عطاء در این که این آیه «محکم» است و منسوخ نیست و هرگز پسندیده

نیست که در ماه های حرام قتال صورت گیرد و «یحلف علی ذلک لأَنَّ الآیات الّتی وردت بعدها عامه فی الأزمنه، و هذا خاص، و العام لا ینسخ الخاص باتفاق...» (۱) بوی مدینه آن دوران را به مشام ما می رساند. به زعم حقیر، این استشمام، ابن عربی را در «احکام القرآن» به نظر عطا متمایل کرده و از هدف پیامبر صلی الله علیه و آله، که در ماه های حرام یا غیرحرام آنگونه کارها ناشایست است، پرهیزکارانه برخورد کرده که:

«فإذا فعلتم ذلك كله في الشهر الحرام تعين قتالكم فيه» (۲) قتل «عمرو بن حزمی» کبریتی بود که به انبار آن همه تعصبات سرخورده زده شد و قریشیان که در دل، نگران حال بازرگانی راه شمال بودند و اساساً نمی توانستند با مسلمانان زندگی کنند، مترصد زمانی شدند که بتوانند با حمله به مدینه، بساط آیین و تعلیمات یکتاپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را برچینند و خود را از دغدغه آن برهانند. بدین لحاظ فشارهای تبلیغی خود را چنان گسترش دادند که محیط حجاز و زندگی صدها قبیله و طایفه که در این مسیر قرار داشتند، در معرض مخاطره قرار گرفت و موجب تشنج روزافزون محیطهای اجتماعی مردم تحت دو نظام «قشریت بت» و «تعقل خلق و خالق» گردید.

محمد صلی الله علیه و آله دیگر یک شخص نبود که با او دشمنی یا دوستی کنند. او به صورت یک جریان و یک نظام جدید در جزیرهالعرب، نمی توانست بقایای پوسیده جاهلیت را گردن نهد. مسلمانان حول او نیز تک تک مدنظر قرار نمی گرفتند. آنها جزئی از همان دینی بودند که در برابر همه ادیان جزیرهالعرب قرار گرفته بودند.

۱- «بدان سوگند یاد می کند؛ زیرا آیاتی که پس از آن آیه حرمت جنگ در ماه حرام وارد شده، از لحاظ زمانی «عام» هستند و این آیه «خاص» است؛ و بنابر اجماع مفسران، آیات عام، حکم آیه خاص را منسوخ نمی کند.

۲- «اگر آن کارها را در ماه حرام انجام دهید، نبرد با شما جایز می گردد». «احکام القرآن»، قسم الأول، صص ۱۴۷-۱۴۶، قاهره البابی الحلبی، تصحیح علی محمّد البجاری. نیز نک: قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۳، ص ۴۴؛ ابوالفتوح، «تفسیر القرآن» ج ۲، ص ۳۸، چاپ دوم، تهران، تصحیح مهدی الهی قمشه ای، علمی، ۱۳۲۳؛ فاضل جواد، «مسالك الافهام»، جزء ۱، ص ۳۲۰، تصحیح: محمدباقر شریف زاده، چاپخانه مرتضویه، تهران.

آنها در این حوزه از تحوّل تاریخی، نه از امتیّت جانی برخوردار بودند و نه از فقر رو به تزاید مفری داشتند. آنها چشم به مبدأیی دوخته بودند که با آنها سخن از رستگاری می گفت و قلبشان را به حصول حقیقت و اشراق عالم معنی، اطمینان می بخشید.

۳/ ب: کاروان ابوسفیان؛ بهانه جویی قریش

تمامی تاریخ نویسان از کاروان تجارتی قریش یادها کرده و وجود آن را یکی از موجبات وقوع حادثه بدر دانسته اند. اما جای تأسّف است که عموم مورّخان مسلمان و اسلام شناسان بی شمار، در طیّ قرن ها و نسل ها، بی تأمل کاروان مزبور را در معرض هجوم مسلمانان قلمداد کرده اند تا خروج قریشیان را از مکه به بدر، «دفاع قریش از کاروان» بخوانند. در حالی که اگر بر کلمات عنوان این فصل یعنی: «بهانه جویی قریش» دقّت کنید و به ظرافت نقد تاریخی نظر اندازید، درمی یابید که حقیر پس از شک بر صحتّ جهات و انگیزه هایی که سیره نویسان و مورّخان قدیم در تنظیم سند به ما القا کرده اند، اسناد تاریخی را دوباره نگری نموده، با نکته سنجی و ملاحظه زوایای تاریک اسناد مربوط، به نتیجه دیگری رسیده و آن را بهانه جویی قریش خوانده ام:

ابن سعد و ابن هشام و واقدی و بیهقی تصریح کرده اند:

کاروان تجارتی ابوسفیان از شام به سوی مکه باز می گشته که خبر آن در مدینه منتشر شده است.

کاروان حامل یکی از بزرگترین محموله های بازرگانی قریش از شام به مکه و متعلّق به بازرگانان قریش مکی بوده است. (۱) واقدی در اهمّیت چنین محموله ای می گوید:

«و کانت العیر ألف بعیر، و کانت فیها أموال عظام، و لم یبق بمکه قرشی و لا

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۱، چاپ دار صادر، بیروت، ذیل عنوان «غزوه بدر»؛ ابن هشام، به نقل از ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۵۷؛ واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۱۹؛ بیهقی، «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۲۴، ترجمه پارسی.

قرشیه، له مثقال فصاعداً إلّا بعث به فی العیر ... إنّ فیها لخمسین ألف دینار و قالوا أقل. و إنّ کان لیقال إنّ أكثر ما فیها من المال لآل سعید بن العاص لأبّی أیححہ إمّیا مال لهم أو مال مع قوم قراض علی النصف، و کان عامه العیر لهم، و یقال بل کان لبّنی مخزوم فیها مائتا بعیر و خمسه أو أربعه آلاف مثقال ذهباً و کان یقال للحارث بن عامر بن نوفل فیها ألفا مثقال ... کان لبّنی عبد مناف فیها عشره آلاف مثقال و کان متجرهم إلی غزه من أرض الشام ...» (۱) اگر صحّت کامل آمار مذکور، مسلم نباشد، محققاً ما را به اهمّیت چنین مال التجاره ای رهنمون می سازد و متقاعدمان می کند که کاروانی که با هزار شتر از شام به صوب حجاز در حرکت بوده و ابوسفیان- سرکرده قریشیان- عهده دار رساندن آن به اهلش بوده، باید محتوی بارهای پرارزشی باشد. این کمّیت با اهمّیت ما را و می دارد که از مالکان واقعی این اموال پرسش کنیم تا دانسته شود که کاروان مزبور متعلّق به چه کسانی از قریش بوده است؟

متأسفانه مدرک قابل اعتماد و جامعی در پاسخ به این پرسش به دست نویسنده این سطور نرسید؛ ولی از لابلای اسناد تاریخی می توان پی برد که صاحبان اصلی چنین سرمایه هنگفتی، سران یا اشراف قریش بوده اند؛ زیرا به تصریح واقدی، کاروان را سی نفر از رجال قریش همراهی می کردند که از میان آنها نام سران خاندان های بزرگ قریش ثبت شده است (۲). وقتی طعیمه بن عدی مردم را برای تحریک به خروج از مکه دعوت

۱- «کاروان قریش هزار شتر داشت و اموال فراوان همراه آن بود و هر زن و مرد قریشی که در مکه حتی یک مثقال از کالایی داشت، آن را با این کاروان فرستاده بود ... و گفته اند که اموال کاروان پنجاه هزار دینار بوده است و عده ای هم کمتر از این گفته اند. و نیز گفته شده که بیشتر اموال کاروان به خاندان سعید بن عاص تعلق داشت و بنی مخزوم نیز دویست شتر و چهار یا پنج هزار مثقال طلا در آن کاروان داشتند و گفته می شد که حارث بن عامر بن نوفل هزار مثقال طلا؛ امیه بن خلف دو هزار مثقال طلا؛ و بنی عبدمناف ده هزار مثقال طلا در آن کاروان داشتند و مقصد کاروان، شهر غزه در سرزمین شام بود». همان مدرک، صص ۲۷ و ۲۸

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۲۸

می کند، از جمله می گوید:

«یا معشر قریش ... و الله ما أعرف رجلاً و لا امرأه من بنی عبد مناف له نش فصاعداً إلّا و هو فی هذه العیر». (۱) و یا کسانی مانند حنظله بن ابی سفیان، عمرو بن ابی سفیان می گویند:

«ما لنا مال و ما المال إلّا لأبی سفیان».

یا وقتی می خوانیم که برای حفظ چنین مالی، اشراف قریش حاضر می شوند هزینه هجوم به مسلمانان را در مکه تأمین نمایند و حتی بعدها هجوم گسترده به مدینه و وقوع حادثه احد از عواید چنین مالی تأمین می گردد، نشان دهنده اهمیت کمی مال التجاره مذکور و حیطة سرمایه اشراف قریش است. مهم تر آن که ابوسفیان در نامه ای که در طول راه برای قریش نوشته، از جمله به اشراف قریش گفته است: «... تجارت خود را حفظ کنید!» (۲) و وقتی ابن اسحاق در شرح جدی گرفتن این خطر توسط مالکان اصلی آن می گوید: «فلم يتخلف من أشرافها (قریش) أحدٌ إلّا أنّ أبا لهب بن عبد المطلب ...». (۳) و یا به گفته موسی بن عقبه از الزهری:

«و كان فی العیر ألف بعیر تحمل أموال قریش بأسرها إلّا حویطب بن عبد العزّی ...». (۴) همه و همگی از جمله اسناد ضمنی است که به خوبی می تواند ما را به قبول منافع

۱- «ای گروه قریشیان، به خدا سوگند از بنی عبدمناف، مرد و زنی را نمی شناسم که هم سنگ نیم اوقیه بیست درهم یا بیشتر متاعی داشته، جز آن که آن متاع را با این کاروان روانه کرده است ...»

۲- تعبیر «... فاجيروا تجارتکم» در طبری، تاریخ الأمم و الملوك» جزء ثانی، ص ۲۶۷

۳- «هیچ یک از اشراف قریش از این کاروان باز نمانده بود، جز ابولهب بن عبدالمطلب ...»، نک: «السيره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۱

۴- «در آن کاروان هزار شتر بود که اموال همه قریشیان، به جز حویطب بن عبدالعزّی را با خود حمل می کردند»، نک: «البدایه و النهایه»، ج ۳، ص ۲۵۶، به نقل از ابن کثیر.

مشترک اشراف قریش بر چنین کاروان تجارتي متقاعد سازد.

تا اینجا بر چند واقعیت مسلم تاریخی می توان تأکید و باور آورد:

الف- کاروانی به سرپرستی ابوسفیان از شام عازم مکه بوده است.

ب- مال التجاره این کاروان پرارزش بوده است.

ج- این مال التجاره متعلق به سران و اشراف قریش بوده است.

از این به بعد با انبوهی از مدارک تاریخی روبرو می شویم که از یک سوی، اسلام شناسان را به برداشت های متفاوت و مورخان را به ممکن ها و شایدهای متعدد در یک مسیر می اندازد و آن تفسیر وقایع تاریخی بدر، بر اساس ذهتیت حاکم در محدوده شرایط سیاسی و اقتصادی هر دوره ای از ادوار تاریخ مسلمانی است؛ در حالی که به گمان نگارنده، تاریخ هر چه هست، تاریخ است و نه حال. نبایست مقتضیات حال خود را با تاریخ مُستند و یا تاریخ را با شرایط زندگی خود- به هر نحو که ممکن باشد- مطابقت دهیم؛ که هر دو، تحمیل یکی بر دیگری است. وقتی از این تقییدها و تعبیدهای عامیانه خارج می شویم، مسأله، هم در تعریف و هم در تطبیق، شکل دیگری به خود می گیرد.

در نتیجه نه می توانیم تاریخ را به وضعیت کنونی خود تطبیق دهیم و نه امکان آن را داریم که خود را همان برهه از واقعیت تاریخی بدانیم.

حقیر با تأکید بر این نکته و کوشش در بریدن از شرایط تاریخی همه ادوار گذشته شرق مسلمان، سعی می کند خود را به مدینه آن ایام برساند و مدینه باستان را در برابر سه واقعیت تاریخی یادشده تجسم کند و بر اساس مآخذ تاریخی، روند واکنش مسلمانان را عموماً و محمد صلی الله علیه و آله را خصوصاً جویا شود.

تهدید سعد بن معاذ از یک سو و حادثه قتل عمرو بن حضرمی از سوی دیگر، قریش را در برابر مسلمانانی که حتی توان ساده ترین امرار معاش را نداشتند، آسیب پذیر نشان داد. آن ها دیگر می دانستند محمد صلی الله علیه و آله دنیا را نمی خواهد. او کسی است که خود را به خدایی متعلق می داند که وجود آن حضرت را سرشار از ایمان و حقیقت کرده است.

او به عوالم والا دلبسته بود و تلاش می کرد: آدمیان را از حروفی که بر صفحات غیب نقش بسته آگاه سازد و توان خواندن آن را بیاموزد. از این روی قریش به بن بست

رسید و سعی کرد تا تمامی رفتار و کردار مسلمانان را تحت نظر گرفته، شاید با واکنشی سریع، ضربه نهایی را بر اعتقادات آنها وارد سازد.

در عوض مسلمانان در این برهه از تعلیم و تربیت دینی، از محمد صلی الله علیه و آله دو چیز خواستند که به آن ها اجازه دهد تا حفاظی مدبرانه در برابر دشمنی های قریش به دور خود بکشند و آن سفاکان بی باک و متعصبان مال اندوز و شهوتران را به رعایت حقوق مسلمشان وادار سازند.

نگارنده از صفحات تاریخ آن روزگار اطمینان دارد که شرایط اجتماعی مسلمانان پس از دو نگرانی قریش از «تجارت خود» و «رعایت سنین عرب به التزام رعایت حقوق همه آحاد جزیرالعرب»، دستخوش تحوّلی ژرف شده بود. مسلمانان، به آینده ای رهنمون شدند که مبانی معنوی و مورد اعتقادشان، تحکیم بخش آن بود.

مسلمانان در مدینه، دیگر مردمی پراکنده و در اقلیت نبودند. آنها خود را در جامعه ای جدید یافته بودند که به دو چیز نیازمند بود:

اول آن که در ایمان به خدا و انجام تعلیمات اخلاقی و انسانی آزاد باشند و مکی ها متعرض آن ها نشوند.

دوم آن که اموالشان را که سران قریش به غارت برده بودند، باز پس گرفته شود یا لاقلاً بیش از این بر آنها ستم روا ندارند. گفتنی است که مسلمانان، سیزده سال بود که از دیارشان اخراج شده بودند و با فقر و مسکنت می زیستند.

نیازمندی نخست، حق آزادی در عبادت و قبول دیانت بود و دومی، دسترسی بود که با زحمت ها و زجرهای فراوان اندوخته بودند؛ تا از آن طریق، معیشت ناچیز خود را کفایت کنند و اجتماع جدیدشان در مدینه مورد تهاجم و غارت قرار نگیرد.

تحقق این دو خواسته، خواسته به حق همه طوایف عرب را در «حفظ امتیت راه های بازرگانی» تأمین می کرد و متقابلاً ضمانت این خواسته، تحقق آن دو خواسته را تضمین می نمود.

نتیجه ای که عرض شد، پیامد منازعاتی بود که پس از قتل عمرو بن حضرمی حاصل شد. روند این تحولات، زبان به زبان می گشت و تحلیل از پس تحلیل را به دنبال داشت و

مسلمانان را در نهایت به نتیجه نهایی سوق داد.

پیامبر چه می توانست بکند؟ مسلمانان، حرف حقی را می زدند که زمینه آن را همان اسلام و تعلیمات محمد صلی الله علیه و آله فراهم ساخته بود.

کعبه و مسجدالحرام، عبادتگاه مسلمانان بود و باید آنان می توانستند خدایشان را در نخستین بنای توحید عبودیت کنند و اموالشان را که از سوی دشمن به ناحق گرفته شده بود، بازپس گیرند و دیگر این ماجرا تکرار نگردد و آنان در اثر آزار و شکنجه دشمن، در بیابان های خشک و سوزان حجاز سرگردان نشوند.

اسلام با این دو خواسته مسلمانان موافق بود و آن را از اصول مسلم حقوق انسانی می دانست که باید برای افراد بشر تأمین گردد؛ ولی نه با تجاوز، زور، خونریزی و خونخواهی. در تعریف رسالت پیامبران و از نظر گاه قرآن، ممانعت از خوی ستیزه جویی و زورگویی صاحبان قدرت، مهم ترین نقش پیامبران بوده است.

چنین خواستی از جانب مسلمانان، مبتنی بر تعلیمات معنوی و تزکیه نفس آنها بود.

آنها میلی به حبّ دنیا نداشتند و منادی اخلاق انسانی، روح متعالی و ارج نهادن به علم و تعقل بودند و این حق را داشتند که برای احداث پایه های معنوی و عدالت اجتماعی، به فردیت خود اصالتی الهی بخشند.

محمد صلی الله علیه و آله لحظات حسّاسی را با حضور در یک مثلث، می گذارند. در یک زاویه مثلث، «انتظار به حق» و در زاویه دیگر «رعایت حقّ انسان»؛ اگر چه به تباهی و فساد مبتلا شده باشد؛ و دادن مجالی به او برای نجات خود و تربیت و تعالی خویش. و زاویه دیگر «دین» اش بود؛ سیره و خدا.

این سه، در یک جمع بندی نهایی، یک راه را ارائه داد:

یافتن راهی برای تحقّق صلح بر اساس ترک کینه های جاهلی و امکان ظهور حق و عدالت.

ایجاد چنین محیطی، رشد و تعالی بیشتر مسلمانان را فراهم می کرد. جاهلیت نیز، خود را در محیطی می دید که فرصت تغییر حال و بینش را فراراه خود می یافت. از این رو اگر جهاد را «تلاشی صادقانه برای تحقّق صلح و آرامش» معنی کنیم، به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله

نزدیک تر شده ایم و هر چه از آن به عنوان «تهاجم و تصاحب سرزمین ها» یاد کنیم، از معنای اصلی دور شده و به مفاهیم مسخ شده «جهاد» به دو شهر امپراتوری عرب یعنی:

شام و بغداد و بعدها خراسان و ری و اصفهان نزدیک شده ایم.

مدینه شناسی می گوشت تا ما را به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله بکشاند و در آن محیط ساده، جامعه انسانی آن روزگار را تجسم بخشد.

اگر مهاجران مکی می خواستند اموال خودشان را که به دست چپاولگران قریش افتاده بود، بازپس گیرند و یا لااقل به میزان اندکی که برایشان مقدور بود، جبران مافات کنند، چه باید بکنند؟

و اگر می خواستند در کار تعلیم و تربیت خود و اولادشان آزاد باشند و از آزار و تهدید برهند، چه می توانستند بکنند؟ اینها در مدینه بودند و برخوردار از قدرت معنوی، و آنها در مکه بودند و بهره مند از قدرت مادی!

لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصِفُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. (۱) برای نگارنده در ابتدا این سؤال وجود داشت که وقتی مسلمانان با تعابیری چون:

... هَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و یا: جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بِأَمْوَالِهِمْ و أَنْفُسِهِمْ ستوده شده اند، و در مرتبت مقام معنوی آن ها عبارت: **أَعْظَمُ دَرَجَةٍ عِنْدَ اللَّهِ** آمده، چرا باید به بازپس گرفتن اموالشان از قریش مصمم شوند؟

بعد پی بردم که مسأله، صرفاً دستیابی به مال نبوده است. آنها بنا به خصیصه ایمان نمی توانستند بزرگان قومی را تحمّل کنند که در بت پرستی متعصّب بند و اموال مردم را به زور تصاحب می کنند؛ کثیف ترین نظام برده داری را حفاظت کرده، سد کنندگان راه خدا هستند.

جناح مقابل نیز بنا به خصیصه بت پرستی و اشرافیت قومی، نمی توانستند قوم ضعیفی را در مجاور خود تحمّل کنند که با همه جلوه های شهوترانی، مال اندوزی و بت و

خودخواهی مخالف باشند.

بنابر این مسأله را نباید در تصاحب چند درهم و متاع نگریست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دنیا را متاع غرور می دانست و برای اموالی که پیروانش در راه خدا از دست داده بودند، دل نمی سوزاند. آنها وجودشان را در دریای خدا و برای او رها کرده بودند و آمال آنها دلدادگی های عادی نبود؛ لذا برایشان عادی و قابل تحمل بود که در جزیره‌العرب متحمل زمامداران ظالم باشند و عاقبت زیر سم آنها قتل عام شده؛ یا به اسارت و بردگی برده شوند و دیارشان را در میان خون و آتش ببینند. این همان جهادی بود که در راه خدا متحمل می شدند.

مسلمانان برای تحقق محیطی تهی از چپاول و زور، در مقابل سفاکان بت پرست، حق خود را مطالبه می کردند و در این راه، از بذل جان و مال دریغ نمی ورزیدند. آیا کار آنان، مغایر با حق دفاعی بود که خداوند آن را به انسان عطا کرده است؟ از سوی دیگر اگر در مسیر دفاع، به کمترین تجاوزی روی می آوردند، آیا این گناه، مغایر آیینشان و نیز وظیفه ایشان نبود که انسان می بایست در تلاش صادقانه برای احیاء حیات معنوی هم نوعانش باشد و همه را به صلح و آرامش و محبت دعوت کند؟

گمان نگارنده این است که هم راه یکی است و هم نتیجه؛ و این تاریخ است که نشان می دهد، یا به عقیده حقیر اثبات می کند که مردان بزرگ معنوی تاریخ بشر، اگر چشم داشتی به چند تکه مال دنیا داشتند، نمی توانستند موجد بزرگترین تحوّل اخلاقی و معنوی در تاریخ تمدن علمی و فرهنگ معنوی بشری شوند.

ما امروزه نمی توانیم پیشنهادی برای آن برهه از تاریخ اظهار داریم؛ ولی می توانیم رویدادهای آن دوره را مورد تحلیل قرار دهیم که آیا با اصولی که ما مطرح کرده ایم مطابقت می کند و هماهنگی دارد یا نه؟ باید تأمل کرد و به تاریخ مدینه بازگشت.

کاروان های تجارتي که به سوی شام و یمن در تردد بود، تأمین کننده مایحتاج عمومی مردم، اشراف و زائرانی بود که برای پرستش بُت ها به آن سوی می شتافتند.

عموماً این کاروان ها از آن مردم عادی بود و بعضی از آنها با جلال و شکوه بیشتری، اموال تجارتي سران قریش را جابجا می کرد. این نوع کاروان که تمامی بارش از

قدرتمندی سران، رباخواری و تحکم و تهاجم به مردم ضعیف و ستمدیده مسلمان و غیرمسلمان به دست آمده بود، مدّ نظر همه ستمدیدگان جزیرالعرب بود. اما ترس و رعب، حافظ آن و نگهبان امتیت راه های چنین مال التجاره هایی به شمار می آمد. طبیعی است که اینگونه مال های تجارتي، به رغم مراقبت شدید و سرپرستی مستقیم تنی از سران قریش، مورد شناسایی مسلمانان قرار گیرد. آنها در این شناسایی، پی بردند که اگر حقی باشد، در این کاروان هاست و نه محموله های ناچیزی که از آن مردم بت پرست، یهودیان و نصارای شام، یمامه، یمن و یا طائف و مکه است. لذا هیچگونه تلاشی برای شناخت آنها صورت نگرفته است. مسلمانان، معتقد بودند که تنها کاروان سران قریش - آنهایی که دستشان به خون هزاران نفر آلوده بود - باید با تلاش حق طلبانه مسلمانان، جبران گرسنگی، فقر و مسکنت ستمدیدگان را بنماید. باید کلام نهایی را گفت:

آیا قانون ستمگرانه سران جاهلیت، میزان و محک رفتار مردم جزیرالعرب است؛ یا قانون اخلاقی و معنوی محمد صلی الله علیه و آله؟ اگر تعلیمات محمد صلی الله علیه و آله را ملاک قرار دهیم، کاروان تجاری سران قریش، ظالمانه و ستمگرانه گرد آمده است و باید مصادره شود و ستمدیدگان به دسترنج غارت شده خود نایل آیند. و اگر قانون ابوجهل و هیئت حاکمه اشرافیت قریش میزان و محک باشد، باید ستمدیدگان، خاموش باشند و استعمار شوند و ادّعیای حق در برابر متمولان قریش و آزادی اندیشه و ایمان، «خلاف قانون» - و در نتیجه تجاوز به حقّ دیگران - تلقی شود و سرپیچی از افسانه ها و خرافات جاهلی، کاری خطا قلمداد گردد.

این دو قانون هر یک در قسمتی از جزیرالعرب، حاکم و نافذ بود: یکی در مکه و طائف و دیگری در مدینه. سؤال اینجاست که کدام یک باید ملاک نظم اجتماعی قرار گیرد؟

پاسخ، انتخابی است که هر محقق، یا انسانی در تشخیص آن اختیار کامل دارد.

آنهایی که دعوی بازپس گیری حقوق ستمدیدگان را غارت و چپاول می نامند، دل به قانون جاهلیت عرب و بت پرستان شهوتران قریش می سوزانند؛ و آنها که می خواهند حقوق انسان را در تطوّر تاریخی یکی از جاهلانۀ ترین و بی رحمانه ترین نظام های حاکم

بر عقب افتاده ترین جوامع آن روزگار- یعنی اعراب بادیه نشین- جستجو کنند، تعلیمات محمد صلی الله علیه و آله را میزان و محک خوبی و زشتی اعمال مردم آن دیار، می دانند.

واقدی و ابن سعد در کتاب هایشان به ذکر سندی مبادرت می ورزند که از ذکر اسناد آن خودداری می کنند:

گفته اند: «و بعث رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ- طلحه بن عبيدالله و سعيد بن زيد قبل خروجه من المدينة بعشر ليال يتحسس سان خبر العير...» (۱) واژه «يتحسس سان» در نسخه های خطی دیگر به صورت «يتجسس سان» و در بعضی نسخ به صورت «يتحسبان» کتابت شده است. تفاوت در معانی این واژه ها اندک نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. سهیلی، بر واژه «تحسس» صححه گذارده است؛ زیرا که «کسب خبر بعینه» معنا می شود. (۲) در حالی که منظور از «تجسس» آن است که در واقعه مزبور، از افراد دیگری در مورد موضوع کاروان قریش، کسب اطلاع می شود.

طبری، موسی بن عقبه و ابن اسحاق از این مأموریت ما را خبری نداده اند و ابن حجر عسقلانی ذیل شرح حال «طلحه بن عبيدالله» بی آن که به مأموریت تحسسی یا تجسسی وی اشارتی کند، تصریح می کند که او هنگام وقوع واقعه بدر در تجارت شام بوده (۳) و ابن عبدالبر از زبیر بن بکار می آورد که:

«كان طلحه بن عبيدالله بالشام في تجاره حيث كانت وقعه بدر». (۴) و در مورد مأموریت، فقط همان قول واقدی را بدون استناد به اسناد آن یادآور

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ده شب پیش از خروج از مدینه، طلحه بن عبيدالله و سعيد بن زيد را فرستادند تا از کاروان قریش خبر بیاورند». نک: واقدی، «المغازی» ج ۱، ص ۲۰، تحقیق مارسدن جونس، آکسفورد، لندن ۱۹۶۶ م. و: ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۱

۲- سهیلی، «الروض الأنف»، ج ۲، ص ۶۱، چاپ قاهره، ۱۹۱۴ م.

۳- «الإصابة في تمييز الصحابة»، ج ۲، ص ۲۲۰، چاپ مصطفی محمد، قاهره ۱۹۳۹ م.

۴- «طلحه بن عبيدالله در زمان جنگ بدر، در شام سرگرم تجارت بود». نک: «الاستيعاب في أسماء الأصحاب»، ذیل الإصابة، ج ۲، ص ۲۱۱

شده است. واقدی می گوید:

«فقدم طلحه و سعید المدینه الیوم الّذی لا قام رسول الله بیدر».

اگر او در واقعه بدر درگیر تجارت شام بوده است، چطور در فاصله کمی قبل از آن به مدینه آمده؛ آن هم در مسیر راه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بدر در تۇبان بین ملل و السیاله و با پیامبر صلی الله علیه و آله هم به سوی بدر نرفته است؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از قافله ابوسفیان و این که از آنجا به صوب آن حرکت کرده، مطلع شده بود؟

بیهقی هم در «دلائل النبوه» در اشاراتی به قول واقدی رضا نداشته است و ابن قیم جوزی در «زاد المعاد» تنها به ذکر: «بلغ رسول الله - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - خبر العیر المقبله من الشام...» (۱) بسنده کرده و از مأموریت طلحه حرفی به میان نیاورده است (۲) و ابن کثیر در «السیره النبویه» به گفته واقدی استناد کرده است. (۳) همچنین حلبی در «السیره النبویه» تنها گفته است: «فلما سمع...».

و مسأله تحسّیس طلحه را بی آن که سند آن را بیان کند، با ابهام اشاره کرده است. (۴) این اسناد برای قبول این که طلحه در طول ماه های مزبور، به تجارت شام رفته بوده است، کافی به نظر می رسد؛ ولی این که مستقیماً از طرف پیامبر برای کسب خیر از کاروان قریش، عازم آن مناطق شده باشد، قانع کننده نیست. ابن اثیر نیز در کتابش به این بن بست رسیده، که گفته است: «کان فی الشام تاجراً...» (۵) و ابراز عقیده می کند که از آنجا که طلحه، سهم خود را از غنایم بدر طلب کرده، پس: «أرسله رسول الله إلى طریق الشام يتجسس الأخبار». ابن اثیر با نتیجه گیری شخصی خود، این قول را «اصحّ» اقوال دانسته است که دقیقاً همان ابهام در خصوص این

۱- «خبر کاروانی که از شام می آمد، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.»

۲- نک: زادالمعاد، ج ۲، ص ۸۵، چاپ دارالفکر، ۱۹۷۳

۳- السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۸۱، چاپ دارالمعرفه، ۱۹۷۶ م

۴- همان، ج ۲، صفحات ۳۷۵ و ۳۸۱، چاپ دارالمعرفه، چاپ ۱۹۷۵ م.

۵- «اسد الغابه»، ج ۳، ص ۸۶، چاپ الشعب.

مدرک نیز وجود دارد.

آنچه گفته شد، مؤید آن است که مسئله جاسوسی در کار نبوده و مأموریت خاصی در این خصوص به طلحه داده نشده بود؛ یا لاقلاً باید این مورد را از همان موارد نامطمئن و مشکوک تاریخی به شمار آورد. و ذی سهم شدن طلحه در غنایم بدر، اولاً مبهم و به گفته جلال سیوطی در «الخصائص الصغری»: «وضرب لعثمان رضی الله عنه یوم بدر بسهم ولم یضرب لأحد غاب غیره».^(۱) و ثانیاً نمی توان به فرض آن هم به چنین مسؤولیت یا مأموریتی باور آورد. تنها می توان مطمئن شد که بر اساس منابع تاریخ و سیره، پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام اقامت در مدینه، از مسیر کاروان ابوسفیان- که طبعاً خبر آن به علت اهمیت خاص آن و عبور از میان قبایل هم پیمان انصار مدینه شیوع یافته- مطلع شده و تصمیم گرفته اند تا با عده ای از مسلمانان به سوی آن حرکت کنند.

مسئله مهم این است که بررسی کنیم: چرا و به چه انگیزه ای پیامبر صلی الله علیه و آله قصد کاروان ابوسفیان را نموده است؟ نکته حساس و به عقیده نگارنده: نقطه عطف تاریخ اسلام در همین انگیزه و هدف نهفته است.

با توجه به تحلیل موقعیت مسلمانان پس از هجرت و زمینه های اختلاف با مکی های قریشی نسب و دو واقعه تهدید «سعد بن معاذ» و قتل «عمرو بن حضرمی» باید با نهایت امانت و دقت در اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر بنگریم و به شناخت هدف و انگیزه خروج پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی یک کاروان تجارتنی نائل آیم؛ تا معلوم گردد آیا آنچه در صفحات گذشته به عنوان تحلیل «موجبات واقعه بدر» آوردیم، با اسناد تاریخی دیگر منطبق و موجب یقین می شود، یا ضعف و شک را به همراه دارد؟ اینک مدارک قدیمی را بازنگری می کنیم: واقدی بی آن که راویان سند را ذکر کند، می گوید:

وقتی پیامبر خبر ورود کاروان ابوسفیان را به سرزمین حجاز شنید، گفتند:

۱- «برای عثمان که غایب بود، از غنایم سهمی در نظر گرفته شد و جز او، برای هیچ یک از غایبان سهمیه ای مقرر نشد». نک:

«السیره الحلبیه»، ج ۲، ص ۴۳۹

پیامبر مسلمانان را مورد خطاب قرار داد:

«هذه عیر قُریش فیها أموالهم، لعلّ الله یُعْظِمَکموها»^(۱) ولی ابن اسحاق از محمد مسلم به نقل از عاصم بن عمر بن قتاده و او از عبدالله بن ابی بکر به روایت از یزید بن رومان و او از عروه بن زبیر به نقل از ابن عباس، گفته مذکور را به اختلاف در لفظ چنین ثبت کرده است:

«هذه عیر قریش فیها أموالهم، فاخرجوا إليها لعلّ الله یُفْلِحَکموها»^(۲) در جمله دوم، کلمه «ینفلکموها» (مشتق از نَفَلَ) با اضافه «فاخرجوا» و در جمله نخست، کلمه «یُعْظِمَکموها» (برگرفته از عَظِمَ) که در معنا تفاوت های ظریفی با هم دارند، آمده است. این، موضوع مهمی نیست. مهم پژوهش در اصالت و سندیت چنین گفته ای است. ابن سعد چون کاتب واقعی بوده، در «الطبقات الکبری» حدیث را به همان لفظ استاد خود آورده است و ابن کثیر در «السیره النبویه»^(۳) و محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرّسل والملوک»^(۴) و «البدایه و النّهایه»^(۵)، به حدیث ابن اسحاق از ابن عباس روی آورده اند؛ ولی هیچ یک از آنها به مأخذ دیگری که این حدیث را به لفظ دیگر آورده باشد و یا به اختلاف دسترسی داشته باشند، نیاورده اند. این موضوع، تردیدهایی را در جریان پژوهش آن در ذهن نگارنده پدیدار ساخت؛ لذا مصمّم شدم آن را در میان منابع مستقیم حدیث جستجو و دنبال کنم:

با مراجعه به «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی»^(۶) متوجّه شدم که اصلاً

- ۱- «این کاروان قریش است و اموال آنان در آن است، چه بسا خداوند آن را به غنیمت شما در آورد». نک: واقعی، «المغازی»، ج ۱، ص ۲۰، متن عربی، همان چاپ.
- ۲- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۵۸
- ۳- ج ۲، ص ۳۸۱
- ۴- ج ۳، ص ۹۵۰، ترجمه پارسی.
- ۵- ج ۳، ص ۲۵۶، چاپ مطبعه السّعاده، قاهره ۱۹۳۲ م.
- ۶- ج ۴، صص ۴۴۷، ۴۴۸، چاپ لیدن، بریل، ۱۹۵۵ م.

چنین حدیثی در مجموعه های حدیث وجود ندارد و آنچه نوشته شده است، به گونه دیگری است:

بخاری در «کتاب المغازی» از «صحیح» و با توجه و مراجعه به «فتح الباری، شرح صحیح البخاری» (۱) و ذیل شرح واقعه بدر، به گفته کعب بن مالک رضی الله عنه اشارت کرده که او در شرح همین مقطع مهم تاریخی گفته است:

«... إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ يُرِيدُ عِيرَ قَرِيشٍ...».

این روایت از یحیی بن بکیر، به نقل از الیث و او از عقیل به روایت از ابن شهاب و او از عبدالرحمن بن عبداللّه بن کعب به نقل از عبداللّه بن کعب روایت شده است. ابن حجر عسقلانی ذیل آن روایت را از طریق علی بن طلحه از ابن عباس چنین ثبت کرده است:

«أَقْبَلْتُ عِيرَ لَأَهْلِ مَكَّةَ مِنَ الشَّامِ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ يُرِيدُهَا...» (۲) احمد بن حنبل مسند حدیث را عبداللّه بن کعب بن مالک دانسته و لفظ او را همان:

«یرید عیر قریش» ثبت کرده است (۳). موسی بن عقبه در «مغازی» خود به نقل از بیهقی (۴) فقط به نقل این که «حضرت به قصد ایشان (کاروان) از مدینه بیرون شد» بسنده کرده و از جمله ای که ابن اسحاق یا واقدی آورده اند، یادی نمی کند؛ در حالی که مغازی او نزد محدثان بزرگ تاریخ اسلام، درست ترین کتاب مغازی شناخته شده است.

با توجه به این مدارک، آنچه می توان به آن از نظر تاریخی اطمینان آورد، همان کلمه «یرید» و «یریدها» یا دسترسی به کاروان ابوسفیان بوده است و نمی توان با یک گفته و یا به استناد کلمه قالوا آن هم در کتابی که دو بیست سال پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده است، موضوعی چنین بااهمیت را مورد قبول قرار داد.

۱- ج ۷، ص ۲۸۵، حدیث ۳۹۵۱

۲- «کاروان اهل مکه از شام رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد آن از مدینه خارج شد.»

۳- «مسند»، ج ۳، ص ۴۵۷

۴- نک: «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۷۰

این خواستن و یا تلاش مسلمانان در اجرای طرح انصار مدینه و در رأس آنها «سعد بن معاذ» به چه انگیزه و هدفی بوده است؟ آیا برای مال دنیا و یا تهدید قریش و یا کوشش برای انعقاد پیمانی بوده است که حقوق ازدست رفته مهاجران را تأمین کند و انجام مراسم دینی را در مکه برای مسلمانان تضمین نماید؟ همه این ها برای وادار کردن قریش و اشراف این طایفه، به دست برداشتن از تهدید و ارباب و دشمنی کینه توزانه صورت می گرفته است.

به عقیده نگارنده و در یک جمع بندی از اسناد مذکور و با سیری اجمالی در سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله، در همان کمتر از دو سال نخست هجرت، پیامبر، قریش را به ترک مخاصمه بر مبنای تعلیمات دین اسلام دعوت می کرده است. و نیز آنهایی را که به این دین گرویده بودند و سال ها در به در بیابان ها و شهرها و حتی فرار به آن سوی دریا یعنی حبشه شده بودند، به تعالیم راستین دین مبین اسلام دعوت می کرده است. به گمان حقیر، دسترسی به کاروان پراهمیت قریش، می توانست اشراف این طایفه را که شرافتشان تنها در گرو منافع مادّیشان بود، وادار به قبول دعوت پیامبر نماید.

آنها دیگر راه خود را در برابر دعاوی پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا کرده بودند و آن خشونت، حمله و قتل و غارت بی رحمانه طوایفی که به جرم پناه دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مورد خشم مکی ها قرار داشتند، می بایست جای خود را به تسلیم قریش و مکیان در برابر رسول خدا بدهد.

به عبارت دیگر دسترسی به کاروان اشراف قریش، ممکن بود زمامداران آن قوم را وادارد تا دست از مسلمانان بردارند و صلح میان همه طوایف حجاز برقرار گردد. چطور ممکن است بپذیریم پیامبر صلی الله علیه و آله در مال کاروان قریش طمع کرده بود؛ در حالی که بنیاد تعلیماتش: ایمان به خدا و ترک دنیا برای تقوی بود.

بگذارید شواهدی در همان ایام از تاریخ مدینه یادآور شویم:

حوادث دو سال نخست هجری به خوبی در یک نگاه می تواند این مدعا را اثبات کند که محمد صلی الله علیه و آله در تلاش برای مصالحه و انعقاد پیمان هم زیستی مسالمت آمیز با طوایف یهودی و قبایل مجاور مدینه بوده است و او در این کوشش، نه مال آنها را در نظر داشت و نه موقعیت سیاسی و تدافعی آنها را. مگر در سفر سال دوم هجرت که به ابواء

رفت و مورخان به غلط آن را جنگ یا غزوه ابواء خوانده اند، رفتار او به صلح و آشتی منتهی نشد و مخشی بن عمرو ریاست قبیله با پیامبر صلحنامه ای را برای یک زندگی دور از کینه توزی های قبیله ای امضا نکرد؟

آیا در واقعه بواط و ذوالعشیره، پیامبر با «بنو مُدَلج» و هم پیمانان ایشان از قبیله «بنو ضمره» مصالحه نمود. آیا در این سه واقعه یعنی ابواء، بواط و ذوالعشیره، یک قطره خون از انسانی به زمین ریخت؟

آیا قبل از این حوادث، در مأموریت جداگانه، حمزه بن عبدالمطلب هم راه با سی سوار به سرزمین جهینه نرفت و با وساطت مجدی بن عمرو جُهَنی از وقوع هر حادثه ای با ابوجهل بن هشام جلوگیری به عمل نیامد؟

و آیا در مأموریت عبدالله بن جحش به نخله، محمد صلی الله علیه و آله از اشتباه قتل حضرمی متأثر نشد؟

چگونه می توان با این زمینه های تاریخی، آن هم بعد از هجرت، قصد پیامبر صلی الله علیه و آله را در حرکت به سوی کاروان ابوسفیان، سلطه گرایی و هجوم و غارت تلقی نمود؟

اگر محمد صلی الله علیه و آله، اموال مشرکان را برای مسلمانان حلال می دانست، چطور به ابو العاص بن الربیع اجازه می دهد که به مکه رود و اموال امانتی مشرکان کینه توز را به صحت و درستی به صاحبانشان بازگرداند و حساب مشرکان را تصفیه کند و پس از اداء دین، به مدینه باز گردد و راه مسلمانی خود را پی گیرد؟ (۱) بر این اساس نگارنده در پژوهش های خود به این نتیجه رسید که در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به کاروان ابوسفیان دسترسی پیدا می کردند، می توان قبول کرد که این امر می توانست موجب صلح بین قریش ستمگر، شهوتران و مدعی نظام کهن جاهلی، با مسلمانان بلنداندیش، ستمدیده و غریب در مدینه گردد. قریش به خاطر منافع خود و مسلمانان به اعتبار ایمان و اعتقاد به حرمت انسان، به انعقاد صلحنامه و یا آشتی مسالمت آمیز برای رعایت حقوق پیروان مذاهب یکتاپرستی و بازگرداندن حقوق از

دست رفته مهاجران، رضایت می دادند؛ ولی قریش از یک سو با دور کردن کاروان از دسترسی مسلمانان به آن و از سوی دیگر تدارک یک حمله شتابزده علیه مسلمانان، خواست همه تلاش های مسلمانان را در هم کوبید و بر افکار منجمد خود قهقهه پیروزی قبیله های بت پرست را سر دهد.

نکته در همین است که قریش، کاروان را بهانه حمله خصمانه خود به مسلمانان کرد؛ در حالی که مسلمانان می خواستند با دسترسی به راه بازرگانی قریش، آنها را به رعایت حَقَّشان و حقوق هر انسانی در آزادی عقیده و دیانت وادار سازند. برای اثبات این نظر تحلیلی، از تاریخ و سیره محمّد صلی الله علیه و آله به اسناد تاریخی باز می گردیم؛ تا ببینیم چگونه می توان بهانه جویی قریش از کاروان ابوسفیان را مورد اثبات قرار داد.

پ: بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر

اشاره

اگر خود را از قالب موضوع بندی قدما در بیان سیره محمّد صلی الله علیه و آله برهانیم و فکر کنیم که مجموعه های حدیث و سیره چون متوجه بیان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، نتوانسته است جنبه های موضوعی طرف مقابل را آن طور که هست تشخیص دهد و تبیین نماید، می توانیم قبول کنیم که قسمتی از یک سند تاریخی می تواند در یک نظم تألیفی خاص، مفهوم بیشتری پیدا کند؛ به نحوی که در شکل تألیفی دیگر، آن جنبه کمتر در نظر آید.

این اشکال اجتناب ناپذیر، ناشی از نحوه جمع بندی اسناد توسط محققان و محدّثان و سیره نویسان بوده است و نه نارسایی سندهای تاریخی. بنابر این در بازنگری، بی آن که در اصل سند تصرّفی نماییم و یا در اصالت و عدم صحّت آن غیر از آنچه قدمای ما به آن رسیده اند، نظری دهیم، به صِرفِ تغییر دادن مکانی که سند در آن قرار گرفته، به حقایق دسترسی پیدا می کنیم که نظم تألیفی قدما، مانع از آن می شد که نظرها به آن حقایق جلب گردد.

با این همه چون محققان امروز، مجبورند سندها را از کتاب های تألیف شده استخراج نمایند، نمی توانیم کاملاً سند را از زیر سایه انگیزه محققان قدیم برهانیم.

رعایت چنین متدی در بازنگری اسناد تاریخی، ما را وامی دارد که در خصوص کلماتی

که در عناوین موضوعی انتخاب می‌کنیم، نهایت تأمل و دقت را داشته باشیم و آن را به نحوی برگزینیم که از محتوای اسناد تاریخی در نظم تألیفی ارائه شده، معنای روشن و یا لاف‌آمیز مفاهیم واضح‌تری را به ذهن خوانندگان برساند.

مورخان قدیم، «بدر» را به عنوان «جنگ اسلام» تلقی کرده‌اند. بنابراین طبیعی است که آن‌ها تحت تأثیر روحیه جنگ‌جویانه و یا به خاطر شرایطی که جنگ لازمه ادامه حیات حکومت‌های وقتشان بوده، اسناد تاریخی بدر را چنان‌که نظم‌بخشند که خوانندگان گمان‌کنند، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، لشکری‌انبوه جمع‌آوری کرد و به جنگ قریشیان رفت؛ آن‌ها را قلع و قمع نمود و اموالشان را به غارت گرفت.

ولی اگر نخواهیم تحت تأثیر وضعیتی خاص قرار بگیریم، باید سؤال‌هایی در تاریخ مطرح کنیم و کلیه اسنادی که می‌تواند جوابگوی چنین سؤال‌هایی باشد، یک‌جا جمع‌آوریم و توجه داشته باشیم که در جمع‌بندی اسناد مذکور، باید تأثیر شخصی و یا شرایط اجتماعی را به حداقل ممکن رسانده، دور از پیش‌فرض‌ها و یا نتیجه‌گیری‌های مؤلفان قدیم و جدید، آن‌ها را در یک نظم تألیفی جدید که ما آن را «بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر» نامیده‌ایم، تقدیم پژوهندگان کنیم.

اساسی‌ترین سؤال از تاریخ در بیان یک «واقعه درگیری» این است که بیاییم کدام یک از طرف‌های متخاصم، تلاش جنگ‌جویانه داشته‌اند؟ و برعکس کدام طرف برای عدم وقوع درگیری تلاش کرده؟

وقتی پاسخ به این سؤال معلوم شد، باید از روحیه ستیزه‌جویی یا انگیزه و طرزفکری که طرفین را به تهاجم تحریک کرده است، مطلع شویم و یا برعکس از افکار و اهدافی که برای عدم درگیری وجود داشته، آگاهی یابیم؛ که آیا اهداف مزبور به لحاظ نفع و مصلحت خود و طوایف افراد مزبور بوده است؛ یا اصلاح و آرامش همه جوامع برای تحقق یک زندگی صالحانه را جستجو می‌کردند؟

برای رسیدن به چنین شناختی از واقعه بدر، باید تمامی منابع مهم سیره و تاریخ و مغازی سده‌های نخست هجری را مورد پژوهش قرار داد. در پژوهش حاضر، کتاب مغازی «محمد بن عمر واقدی» را به دلیل جامعیت، قدمت و شهرت، به عنوان متن اصلی

انتخاب کردیم و کلیه اسنادی را که از تلاش های جنگ جویانه حکایت می کند، در منبع مزبور، تفکیک نمودیم و مدارکی که از تلاش صلح جویانه نشانی دارد، به جانبی دیگر نهادیم.

این نحوه طبقه بندی اگر چه ما را از شرح زمان بندی شده واقعه دور می سازد و ممکن است برای اذهانی که از استمرار حوادث آگاهی ندارند، ثقیل آید؛ ولی ما را در رسیدن به کُنه حقیقت مهم تری که همانا تعریف واقعی رفتار محمد صلی الله علیه و آله است، رهنمون می سازد.

آنچه در این وادی پژوهشی عاید شد، با امانت و بدون هیچ انگیزه ای تقدیم پژوهندگان مدینه شناسی می کنیم.

۱/ پ: اسناد تاریخی تلاش های جنگ جویانه

گفتیم که در تاریخ مسلم است که ابوسفیان به سرپرستی کاروان تجارتی قریش، از شام عازم مکه بود که مطلع شد مسیر راه در تقاطع بدر زیر نفوذ مسلمانان قرار گرفته است و از این رو ممکن است کاروان سران در معرض خطری که خود از چند و چون آن آگاه نبود، قرار گیرد. از این رو موضوع را به اطلاع سران قریش رساند و قریشیان پس از تدارک و آمادگی به جانب بدر روان شدند.

حصول تدارک و جمع آوری نیروهای ماجراجو و بت پرست مکه و طوایف عرب، نتیجه ترس آن ها از تسلط مسلمانان بر کاروانی بود که عمده مال التجاره آن به سران بت پرستان تعلق داشت. تا اینجا خروج قریش، جنبه دفاعی داشته است و کلیه اسناد تاریخی مُبیین آن است که قریش در تبلیغات خود برای چنین خروجی، از اهمیت کاروان و حفظ امتیّت راه های بازرگانی مکه به شهرهای دیگر، تأکید داشته است و همین انگیزه مهم، سران طوایف قریش را در جمع آوری نیرو و تأمین هزینه هجوم تحت عنوان دفاع از کاروان ابوسفیان، موفقیتی چشمگیر داده است.

در این فرازها هیچ یک از سیره نویسان، مورخان و به طور کلی تمامی اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر، اختلافی با هم ندارند.

واقدی در این خصوص یادآوری می کند:

سند شماره ۱:

«فأقامت قريش ثلاثه تتجهز - ويقال يومين - وأخرجت أسلحتها واشتروا سلاحاً و أعان قوتهم ضعيفهم.

و قام سهيل بن عمرو في رجالٍ من قريش، فقال: يا معشر قريش، هذا محمّدٌ و الصّباه معه من شبانكم و أهل يثرب قد عرضوا ليعيركم وليطيمتكم فمن أراد ظهراً فهذا ظهر، و من أراد قُوّه فهذه قُوّه، و قام زمعه بن الأسود، فقال:

إنّه و اللّٰمات و العزّي ما نزل بكم أمرٌ أعظم من هذا. إن طمع محمّد و أهل يثرب أن يعرضوا ليعيركم فيها خزائنكم فأوعبوا و لا يتخلف منكم أحدٌ و من كان لا - قُوّه له فهذه قُوّه واللّه لئن أصابها محمّدٌ و أصحابه لا يروعكم منهم ألا و قد دخلوا عليكم ... قالوا: و كان لا - يتخلف أحدٌ من قريش إلّا بعث مكانه بعثاً ... و أبو جهل يقول: أ يظنّ محمّد أن يُصيب منا ما أصاب بنخله و أصحابه؟ سيعلم أ نمنع عيرنا أم لا؟» (۱) «قريش دو یا سه روز خود را آماده می ساخت. هم اسلحه خود را بیرون آوردند و هم اسلحه خریدند. اشخاص قوی به ضعیفان کمک کردند. سهیل بن عمرو در جمعی از مردان قریش بپا خاست و گفت:

«ای گروه قریش! این محمّد و جوانان از دین برگشته شما و اهل مدینه اند که قصد کاروان و کالاهای شما و قریش را دارند. هر کس مرکوب می خواهد، حاضر است و هر کس یاری می خواهد، آماده است.» سپس زمعه بن اسود برخاست و گفت:

«سوگند به لات و عزّی که کاری بزرگتر از این تاکنون برای شما پیش نیامده است؛ چه محمّد و اهل یثرب به کاروان شما که همه سرمایه تان در آن است،

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۱، متن عربی، مارسدون جونس، مؤسسه الأعلمی، بیروت، افسست از روی نسخه چاپی دانشگاه

آکسفورد، ۱۹۶۶ م، متن فارسی، ج ۱، ص ۲۳

طمع بسته اند. بنابر این باید همگی به جنگ ایشان بروید و هیچ کس از شما نباید از این کار خودداری کند ...»

گویند از قریشیان هر کس به جنگ نرفت، کسی را به جای خود فرستاد ...» ابوجهل می گفت:

«آیا محمّد می پندارد که او و اصحابش از ما به همان بهره می رسند که در نخله رسیدند؟ به زودی خواهد دانست که ما کاروان خود را حفظ خواهیم کرد یا نه؟»

نگارنده گمان می کند تا این مرحله نمی توان بت پرستان قریش را سرزنش نمود.

آن ها با توجه به بافت قبایل و شیوع خبری بی اساس که در شرایط خاص مکه انفجار آمیز بود، برای دفاع از اموالشان که به زعمشان ممکن بود به دست مسلمانان بیفتد، کاری دور از منطق و عرف زمانه خود انجام ندادند. ابوسفیان نیز به سهم خود کوشش کرد تا خود و کاروان قریش را به سلامت از بدر عبور داده، دور از مسیر تحت نفوذ مسلمانان، به مسیر خود ادامه دهد. واقدی می گوید:

سند شماره ۲:

«... و أقبل أبو سفیان بالعیر، و خافوا خوفاً شديداً حين دَنَوْا من المدینه و استبطؤوا ضَمَصَماً و النفیر، فلمّا كانت اللیله التي یصبحون فیها علی ماء بدر، جعلت العیرُ تقبل بوجهها إلی ماء بدر ...»

فأصبح أبو سفیان تلك اللیله ببدر، قد تقدّم العیر و هو خائف من الرّصد.

فقال: یا مجدّی، هل أحسست أحداً؟ تعلم و الله ما بمکّه قرشی و لا قرشیه له نشّ فصاعداً- والنش نصف أوقیه وزن عشرين درهماً- إلّا و قد بعث به معنا و لئن کتمنا شأن عدونا لا یصالحک رجلٌ من قریش ما بل بحرٌ صوفه.

فقال مجدّی: و الله ما رأیت أحداً أنکره، و لا بینک و بین یثرب من عدوّ، و لو کان بینک و بینها عدوّ لم یخف علینا، و ما کنت لأخفیه علیک إلّا إنّی قد رأیت راکبین أتیا إلی هذا المكان- فأشار إلی مُناخ عدّی و بسبّس- فأناخا

به، ثم استقيا بأسقيتهما، ثم انصرفا. فجاء أبو سفيان مُناخِهما، فأخذ أبعاراً من أبعار بعيريهما، ففتّها، فإذا فيها نوى، فقال: هذه والله علائف يثرب، هذه والله عيون محمّد وأصحابه، ما أرى القوم إلّا قريباً، فضرب وجهه عيره فساحل بها و ترك بدرأ يساراً وانطلق سريعاً». (۱) «ابوسفیان با کاروان پیش می آمد. چون نزدیک مدینه رسیدند، ترس شدیدی او را فراگرفت. به نظر آنها خبز بردنِ ضمضم و بیرون آمدن قریش خیلی دیر شده بود. شبی را که قرار بود فردای آن روز به کنار آب بدر برسند، ابوسفیان در بدر گذراند؛ ولی چون از کمین می ترسید، قبل از کاروان خود را به آنجا رسانده بود. وی به مجدی گفت:

«آیا اینجا کسی را ندیده ای؟ تو می دانی که همه مردان و زنان قریشی از بیست درهم به بالا، همراه ما فرستاده اند و اگر تو اخبار دشمن را از ما پوشیده بداری، تا دنیا دنیاست، هیچکس از قریش با تو مصالحه نخواهد کرد.» مجدی گفت:

«به خدا کسی را ندیدم که شناسمش و در فاصله میان تو تا مدینه هم دشمنی نیست. اگر در این میان دشمنی می بود، بر ما پوشیده نمی ماند و من آن را از تو پوشیده نمی داشتم. فقط دو سوار دیدم که به اینجا آمدند (اشاره به خوابگاه بسبس و عدی کرد) و شتران خود را خوابانند و با مشک های خود آب برداشتند و رفتند.»

ابوسفیان به آنجا رفت و چند پشکل شتران آنها را شکافت که در آن هسته خرما بود، گفت:

«به خدا این علوفه یثرب است و این ها جاسوسان محمّد و از یاران او بوده اند.»

من این قوم را نزدیک می بینم.» این بود که کاروان را به سرعت راند. بدر را سمت راست خود قرار داد و به طرف ساحل دریا رفت.»

بر این اساس ابوسفیان در دور کردن کاروان از دسترسی احتمالی مسلمانان، موفق شد و به جای راه کوتاه میان کوه ها و صحراهای حجاز به جانب غرب آن تغییر مسیر داد و

کناره دریا را انتخاب نمود.

چنین اقدامی از هوشمندی و عکس العمل به موقع ابوسفیان و تسلط او بر راه های حجاز حکایتی آشکار دارد. به زعم نگارنده چنین کاری به انگیزه نجات کاروان، نمی تواند با توجه به ذهتیت مادی حاکم بر اذهان قریشیان، مورد انتقاد تاریخی قرار گیرد.

حال برگردیم به اسنادی که ما را از وضعیّت نیروهای بت پرستان در طول راه مکه- بدر آگاه می سازد.

واقدی می گوید:

سند شماره ۳:

«و كان الفرات بن حیان العجلی أرسلته قریش حين فصلت من مکه إلى أبي سفيان بن حرب يُخبره بمسيرها و فصولها، و ما قد حشدت. فحالف أبا سفيان، و ذلك أنّ أباسفيان لصق بالبحر، و لزم الفرات بن حيان المحجه ... و أقبلت قریش من مکه ينزلون كلّ مَنْهول يُطعمون الطعامَ من أتاها، و ينحرون الجُزور ... فمضيا. ثم انتهوا إلى الجُحفه عشاءً». (۱) «... قریش چون از مکه بیرون آمدند، فرات بن حیان عجلی را پیش ابوسفیان فرستادند تا خبر بیرون آمدن و مسیر ایشان را به اطلاع او برساند و بگوید که چه چیزهایی فراهم ساخته اند. اتفاقاً فرات، به راهی رفت که غیر از راه ابوسفیان بود. ابوسفیان خود را به کنار دریا رسانده بود و فرات از شاهراه معمولی رفته بود...»

«قریش از مکه پیش می آمد و پس از فرود در هر منزل، هر کس را که پیش ایشان می آمد، اطعام می کردند و برایشان شتر می کشتند ... هم چنان رفتند تا شبانگاه به جحفه رسیدند...»

از آنجا که خروج بت پرستان از مکه، پس از آگاهی از هشدار ابوسفیان بوده، طبیعی است که ابوسفیان نیز خبر کاروان را که به خیال او از یک خطر جدی رهانیده شد و

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، صص ۴۲ و ۴۴ و ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۱

خود و یارانش به سلامت وارد اراضی مکه شدند، به اطلاع بت پرستان قریش که در میانه راه مکه- بدر بودند، برساند.

سند شماره ۴:

واقدی می نویسد:

«فَلَمَّا أَفَلَّتْ أَبُو سَفْيَانَ بِالْعَيْرِ وَرَأَى أَنْ قَدْ أَحْرَزَهَا أُرْسِلَ إِلَى قُرَيْشِ قَيْسِ بْنِ إِمْرِئِ الْعَيْسِ - وَكَانَ مَعَ أَصْحَابِ الْعَيْرِ - خَرَجَ مَعَهُمْ مِنْ مَكَّةَ، فَأَرْسَلَهُ أَبُو سَفْيَانَ يَأْمُرُهُمْ بِالرَّجُوعِ، وَ يَقُولُ: «قَدْ نَجَتْ عَيْرُكُمْ وَأَمْوَالُكُمْ فَلَا تَحْرُزُوا أَنْفُسَكُمْ أَهْلَ يَثْرِبَ، فَلَا حَاجَةَ لَكُمْ فِيهَا وَرَاءَ ذَلِكَ، إِنَّمَا خَرَجْتُمْ لَتَمْنَعُوا عَيْرَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، وَ قَدْ نَجَّاهَا اللَّهُ». (۱)» چون ابوسفیان کاروان را دور کرد و مطمئن شد که آن را از خطر رهاییده است، قیس بن امری القیس را که از مکه هم راه کاروان بود، پیش قریش فرستاد و به آن ها دستور بازگشت داد و پیام فرستاد که کاروان شما از خطر جست.

شما هم خود را با اهل یثرب درگیر نسازید؛ زیرا چیز دیگری غیر از محفوظماندن کاروانتان نمی خواستید. شما به منظور حفظ و نگهداری کاروانتان بیرون آمدید و خداوند کاروان شما را نجات داد.»

قابل درک و منطقی است، وقتی نیرویی برای نجات کاروان از شهر خارج شده اند، باید مطابق عرف و آداب معمولشان به شهر بازگردند و خود را درگیر معرکه ای نسازند؛ چه آن ها به خواستشان رسیده اند. ابوسفیان نیز بر مبنای همین زمینه معمول و روال تجربه شده، ضمن دادن خبر سلامتی خود و نجات کاروان، از قریشیانی که به کمک به او آمده بودند، خواست تا بازگردند.

اکنون اسناد تاریخی واکنش بت پرستان قریش را در قبال چنین درخواستی مورد بررسی قرار می دهیم.

واقدی می نویسد:

«... و لحق الرسول أباسفیان بالهَدَّة - والهَدَّة علی سبعة أميال من عَقَبه عُسْفان علی تسعة وثلاثین میلاً من مکة - فأخبره بمضی قُریش، فقال: وَا قوماه! هذا عمل عمرو بن هشام، کره أن یرجع لأنَّه قد ترأس علی الناس، و بغی...» (۱) قریش با سرسختی از بازگشت خودداری کردند... قیس در هَدَّة - که در هفت میلی گردنه عسفان و سی و نه میلی مکه است - نزد ابوسفیان برگشت و رفتن قریش را به او خبر داد. ابوسفیان گفت:

«وای بر قوم من. این کار عمرو بن هشام است. زیرا بر مردم ریاست می کند، دوست نمی دارد که برگردد و ستم می کند.»

از اینجا منطق و عصیبت دفاع از کاروان به کنار گذارده می شود و یکباره سران بت پرست قریش، خوی تهاجمی به خود گرفته، فکر و اراده هجوم به مسلمانان را در ذهن و روح خود پرورش می دهند و بت پرستان را به آن ترغیب می کنند.

سند شماره ۶:

واقدی در این خصوص می نویسد:

«و قال أبو جهل: و اللّٰه لا نرجع حتّٰی نرد بدرًا... فنقیم ثلاثًا علی بدر و نحر الجُرّ و نطعم الطعام و نشرب الخمر و نغزف القیان علینا... لن تزال العرب تهابنا أبداً.» (۲) «ابوجهل گفت: نه به خدا بر نمی گردیم تا به بدر برویم. باید به آنجا برسیم و سه روز بمانیم. شتران را بکشیم و اطعام کنیم و شراب بیاشامیم و نوازندگان برای ما بنوازند و عرب از ما و مسیر ما آگاه شوند تا همواره از ما بترسند.»

از این مرحله تلاش جنگ جویانه بت پرستان قریش آغاز می گردد و تاریخ نشان

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۳، و نیز: همین کتاب، ترجمه پارسی ج ۱، ص ۳۲

۲- ج ۱، ص ۴۳، و ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۳

می دهد که در برابر تصمیم ابوجهل مبنی بر هجوم به مردم یثرب و قلع و قمع مسلمانان مهاجر مکی، مدینه آغازگر وقایع جدیدی در مسیر چنین راهی می گردد.

نباید نادیده گرفت که مخالفت هایی از جانب بعضی از بزرگان طوایف در برابر جنگ طلبی سران قریش و خصوصاً ابوجهل صورت گرفت؛ ولی این تلاش ها مؤثر واقع نشد و قریش با یکپارچگی خاصی، عزم خود را برای هجوم به مسلمانان و دستیابی به آنها در هر جا که هستند، راسخ نمود.

آنها از این نقطه به بعد دیگر نه به حفظ کاروان خویش که به اهداف بالاتری می اندیشیدند. آنان حتی از موقعیت مسلمانان عازم بدر یا یثرب شناخت نداشتند و درصدد بودند مسلمانان را هر جا که بتوانند، قلع و قمع کنند و انگیزه های درونی خود را در دفاع از نظام بت پرستی و میل به تفاخر قبیله ای و قیمومیت جزیره‌العرب و سروری بر اعراب آشکار سازند.

اینجا بود که مغروران راه شمال را که به بدر و یثرب منتهی می شد پیش گرفتند و قبایل بین راه را وادار به همکاری با قریش نمودند.

ما در بررسی مدارک تاریخی، رد پای تمام آنچه را که در فرازهای فوق آوردیم، به خوبی یافتیم. بررسی این مدارک، محققان را متقاعد می کند که یک توهم، سبب می شود که قریش - بی آن که واقعاً در معرض خطر باشد - ابتدا حالت دفاعی و سپس حالت تهاجمی و انتقام به خود گیرد.

سند شماره ۷:

«فحدثنی عبدالملک بن جعفر... قال الأحنس بن شریق - و کان اسمه ابی و کان حلیفاً لبنی زُهَره فقال: یا بنی زُهَره! قد نجی الله عیرکم و خلص أموالکم و نجی صاحبکم مخرمیه بن نؤفل و إنما خرجتم لتمنعوه و ماله و إنما محمید رجل منکم ابن أختکم، فإن یک نبیاً فأنتم أسعد به و إن یک کاذباً یلی قتلہ غیرکم خیر من أن تلوا قتل ابن أختکم فارجعوا و اجعلوا جُبثها لی فلا حاجه لکم أن تخرجوا فی غیر منفعه لا ما یقول هذا الرجل فإنه مهلك قومه

سرِّع فی فسادهم ...»

«عبدالملک بن جعفر برایم گفت که: اخنس بن شریق که نام اصلی او ابی و هم پیمان بنی زهره بود به آنان چنین گفت:

ای بنی زهره! خداوند کاروان شما را نجات داد و اموال شما را خلاص کرد و یار شما مخرمه بن نوفل را رها ساخت. شما برای این بیرون آمده بودید که دشمن را از او و مال او منع کنید. محمّد مردی از خود شما و خواهرزاده شماست. اگر او پیامبر باشد، شما با انتساب به او نیکبخت خواهید بود و اگر دروغگو باشد، بهتر است دیگری عهده دار کشتن او گردد تا این که خود، خواهرزاده خویش را بکشید. برگردید و ترس آن را هم به گردن من بگذارید و شما را چه حاجتی که به کاری بیرون روید که سودی ندارد. به آنچه هم که این مرد (ابوجهل) می گوید، نباید گوش کرد؛ چه او هلاک کننده قوم خویش است و با شتاب آن ها را تباہ می کند!

بنی زهره از اخنس اطاعت کردند؛ از این رو هیچ یک از افراد این قبیله در غزوه بدر حضور نداشت.»

چنین طرز فکری که منجر به کناره گیری بنوزهره از حمله به مسلمانان شد، نتیجه این احساس در آنها بود که برای پاسداری از کاروان قریش، تنها باید حالت دفاعی به خود گیرند. ولی پایداری بعضی دیگر از سران قریش که کینه ها، عداوت های دیرینه و تعصبات خود را نسبت به بُت ها زیر لفاف دفاع از کاروان، پنهان کرده بودند، نتوانست بنی زهره را در بازگرداندن تمامی قریش توفیق بخشد. در مجاورت کناره گیری بنوزهره از جنگ، تلاش مشابهی توسط بنی عدیّ تحقق پذیرفت.

واقعی در این خصوص سند مهمی را ارائه می دهد:

سند شماره ۸:

«عن أبی بکر بن عمر بن عبد الرّحمن ... قال:

خرجت بنو عدیّ مع النّفیر حتی کانوا بثّیّه لُفت، فلما کانوا فی السّحر عدلوا فی السّاحل منصرفین إلی مکّه فصادفهم أبوسفیان
قال:

یا بنی عدی، کیف رجعتم لا فی العیر و لا فی النفر؟ قالوا:

أنت أرسلت إلى قريش أن ترجع، فرجع من رجوع و مضى! فلم يشهدا أحد من بنی عدی. و يقال إنه لاقاهم بمر الظهران، فقال تلك المقالة لهم... قال محمد بن عمر الواقدي: رجعت زهره من الجحفة، و أميا بنو عدی فرجعوا من الطريق و يقال من مر الظهران» (۱) «از ابوبکر بن عمر بن عبدالرحمن ابن عبدالله بن عمر بن الخطاب، برایم روایت کردند که می گفت:

بنی عدی همراه قریش بیرون آمده بودند و چون به تنگه لفت رسیدند، سحرگاه، خود را به سوی دریا کشانده و به مکه بازگشتند. ابوسفیان به آنها برخورد کرد و پرسید:

«تو کسی را پیش قریش فرستادی که برگردند. گروهی برگشتند و گروهی رفتند!» به هر حال هیچ کس از بنی عدی هم در بدر حضور نداشت. واقدی گوید:

بنی زهره از جحفة و بنی عدی از بین راه- و گفته اند از مر الظهران- برگشتند.»

دو سند ۷ و ۸ می تواند ما را متقاعد کند که قریش چون از توهم دفاعی به خوی جنگ جویانه و متعصبانه تغییر جهت داد، در همان لحظات و از جانب هم پیمانانشان مورد انتقاد قرار گرفت و چون نتوانستند آن ها را به انصرافشان از عزم به تجاوز وادار کنند، خود را از چنین معرکه ای دور ساختند. طبیعی است که اگر محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، قصد حمله، تهاجم و تجاوز داشتند و خروجشان از مدینه برای نبرد و جنگ با قریشیان بود، قریشیان، بر نمی گشتند؛ در مرحله نخست برای نجات کاروان و در مرحله دوم برای جلوگیری از حمله مسلمانان، خود را مهیّا می کردند؛ ولی بازگشت آنها به خوبی نشان داد که محمد صلی الله علیه و آله عازم نبرد با قریش نبوده است.

بازگشت بنوزهره و بنوعدی مبین تلاش های بی نتیجه بعضی از سران مهاجمان مکی است که در برابر آن مقاومت سختی شد و آن را ناموفق نمود.

فرازهای تاریخی چنین واکنش‌هایی می‌تواند ما را به تلاش‌های جنگ‌جویانه اکثریت سران قریش - که تعیین‌کننده خطّ مشی نهایی مهاجمان مکی بوده است رهنمون سازد.

سند شماره ۹:

واقدی می‌نویسد:

«قال حکیم بن حزام: و کُنّا فی خباء لنا علی جزور نشوی من لحمها ... و لقینی عتبه بن ربیعہ، فقال: یا ابا خالد! ما أعلم أحداً یسیر أعجب من مسیرنا، إنّ غیرنا قد نجت و انا جئنا الی قوم فی بلادهم بغیاً علیهم لأمر حمّ؛ و لا رأی لمن لا یطاع، هذا شؤم ابن الحنظلیّه» (۱). «حکیم بن حزام گوید: در خیمه خود بودیم و می‌خواستیم از گوشت شتر، کباب تهیه کنیم که ناگاه خبر را شنیدیم و اشتهای ما کور شد. بعضی به دیدار بعضی دیگر می‌رفتند. عتبه بن ربیعہ مرا دید و گفت:

ای ابو خالد! هیچ نمی‌دانم کسی راهی عجیب‌تر از راه ما پیموده باشد. کاروان ما نجات یافت و ما به قصد ستم بر گروهی به سرزمین‌های ایشان آمده ایم و این کاری است دشوار و کسی که اطاعت نشود نظری ندارد. این شومی و نافرندگی ابوجهل است.»

تأکید بر این که: «ما به قصد ستم به سرزمین‌های ایشان» یعنی مسلمانان آمده ایم، به خوبی می‌تواند به عنوان یک سند مهمّ تاریخی در تلاش جنگ‌جویانه قریش، مورد تأمل و استناد تاریخی قرار گیرد. به این اسناد بنگرید:

سند شماره ۱۰:

واقدی می‌گوید:

«قال أبو جهل: ما هذا عن أمر عتبه قد کره قتال محمّد و أصحابه. إنّ هذا

لهو العجب». (۱) «ابوجهل گفت: چرا عتبه چنین می کند؟ مثل این که از جنگ با محمد و اصحاب او کراهت دارد. این واقعاً مایه تعجب است!»

سند شماره ۱۱:

«ثم جلس عتبه على جملة، فسار في المشركين من قريش يقول: يا قوم! أطيعوني، و لا تُقاتلوا هذا الرجل و أصحابه، و اعصبوا هذا الأمر برأسي و اجعلوا جُنَّها بي، فإنَّ منهم رجالاً قرابتهم قريبه و لا يزال الرجل منكم ينظر إلى قاتل أبيه و أخيه فيورث ذلك بينكم شحنا و أضغاناً، و لن تخلصوا إلى قتلهم حتى يصيبوا منكم عددهم».

«آنگاه عتبه بر شتر نر خود سوار شد و میان مشرکان قریش راه افتاد و می گفت: ای قوم! از من اطاعت کنید و با این مرد و اصحابش جنگ نکنید و گناه و ترس آن را به گردن من بیاندازید. گروهی از ایشان، خویشاوندی نزدیک با ما دارند و شما همواره با قاتل پدر و یا برادر خود نظر خواهید کرد و این مسأله موجب بروز کینه شدید میان همه خواهد شد. وانگهی شما نمی توانید آنها را بکشید؛ مگر این که لااقل به تعداد ایشان از شما هم کشته شود.»

سند شماره ۱۲:

«فحسده أبوجهل حين سمع خطبته، و قال ... إنَّ عتبه يشير عليكم بهذا لأنَّ ابنه مع محمد، و محمد ابن عمه، فهو يكره أن يُقتل ابنه و ابن عمه. امتلاً و الله سيحرك يا عتبه، و جنت حين التقت حلقما البطان الآن تُحدل بيننا و تأمرنا بالرجوع؟ لا و الله، لا نرجع حتى يحكم الله بيننا و بين محمد». (۲) «چون ابوجهل این خطبه عتبه را شنید بر او رشک و حسد برد و گفت:

... عتبه که چنین می گوید و شما را به این کار ترغیب می کند بدین جهت است که

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۱، ص ۳۹

۲- همان.

پسرش همراه محمد است و محمد پسرعموی اوست و او خوش نمی دارد که پسر و پسر عمویش کشته شوند. سپس به عتبه گفت:

از حد خود تجاوز کردی. وانگهی اکنون که دور حلقه را تنگ می بینی، ترسیده ای! می خواهی ما را خوار کنی که به ما دستور بازگشت می دهی؟ نه سوگند به خدا بر نمی گردیم تا خدا میان ما و محمد حکم کند.»

سند شماره ۱۳:

«فرجعت إلی عتبه فوجدته قد غضب من كلام قريش، فنزل عن جملة، وقد كان طاف عليهم في عسكرهم يأمرهم بالكف عن القتال فيأبون». (۱) «حکیم بن حزام نقل می کند:

من به نزد عتبه برگشتم و دیدم که از گفتار قریش سخت خشمگین است و از شتر نر خود پایین آمده و دور لشکر می گردد و به آنها دستور می دهد که از قتال خودداری کنید؛ ولی آنها نمی پذیرفتند. عتبه به ابوجهل گفت:

به زودی خواهی دانست که کدامیک از ما فردا برای عشیره خود شوم تر است.»

اکنون بررسی می کنیم که چرا قریش در حمله و هجوم به مسلمانان این قدر اصرار داشتند؟ باید انگیزه های مهمی داشته باشند که ریشه در تعصبات قومی و دینی آنها داشته است. باید تلاش جنگجویان آنها را از لحاظ هدف و انگیزه مورد بررسی قرار دهیم و سندهای تاریخی آن را بیابیم.

سند شماره ۱۴:

واقدی در «مغازی» گوید:

«و أقبل أبو جهل على أصحابه، يحضهم على القتال و قال:

... و ایم الله! لانرجع اليوم حتى نقرن محمداً و أصحابه في الجبال، فلا ألفين أحداً منكم قتل منهم أحداً، و لكن خذوهم أخذاً نعرفهم بالذی صنعوا،

لمفارقتهم دینکم و رغبتهم عمّا کان یعبد آباؤهم». (۱) «ابوجهل رو به یاران خود کرده آنها را به جنگ تحریض می کرد و می گفت:

... به خدا سوگند که امروز بر نمی گردیم تا محمّد و یاران او را ریسمان پیچ کنیم! نباید کسی از شما کسی از ایشان را بکشد؛ بلکه حتماً ایشان را اسیر بگیرید؛ تا بعداً به آنها بفهمانیم که چرا از دین شما برگشته و از آیین پدری خود دوری جسته اند.»

قبل از این نیز ابوجهل به طور خصوصی به ابولهب که در خروج از مکه کراحت داشت، گفته بود:

ضمیمه سند شماره ۱۴:

«فجاءه أبوجهل فقال: أقم یا أباعتبه (ابولهب) فوالله ما خرجنا إلّا غضباً لدینک و دین آباؤک». (۲) «ابوجهل پیش او (ابولهب) آمد و گفت:

ای اباعتبه برخیز! سوگند به خدا ما فقط برای حفظ دین تو و پدرانانت به خشم آمده ایم و به جنگ می رویم.»

همچنین توجه کنید به سند ذیل:

سند شماره ۱۵:

«قال أبو عبدالله: فذکرت قول نُبیه بن الحجاج ... یا معشر قریش! انظروا غداً إن لقینا محمد و أصحابه، فابقوا فی أنسابکم هؤلاء، و علیکم بأهل یثرب، فإنّا إن نرجع بهم إلی مکه یئصروا من ضلالتهم و ما فارقوا من دین آباؤهم». (۳) «ابوعبدالله گفت: گفته نبیه ... ای گروه قریش! فردا که با محمد و اصحاب او برخورد می کنیم، خویشان و منسوبان خود را رعایت کنید و أهل مدینه را از

۱- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۷۱، ج ۱، ص ۵۳

۲- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۳ نسخه عربی، ج ۱، ص ۲۴

۳- واقدی، ج ۱، ص ۵۵، ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۴۱

پای درآورد؛ زیرا آنها را به مکه بر می گردانیم و از گمراهی خود بینا می شوند و از آیین پدران خود جدا نخواهند شد.»

سندهای ۱۴ و ۱۵ انگیزه هجوم و تلاش جنگ جویانه قریش را برای اعاده آیین بت پرستی، وادار کردن مسلمانان به ترک تعلیمات محمد صلی الله علیه و آله و دست برداشتن از یکتا پرستی و بازگرداندن آنها به نظام حاکم مکه نشان می دهد. البته قریشیان، این حق را داشته اند که مردم مکه و مدینه را به بت پرستی دعوت کنند؛ ولی زور و حمله و هجوم برای تحقق خواسته هایشان، مورد قبول هیچ انسانی نیست. با این همه آنان، حتی در این خواسته نیز که باید آیین پدران خود را به مسلمانان تحمیل کنند و آنها را به اسارت اشراف و حاکمان معابد بت درآورند، صادق نبودند. این خواسته مانند دفاع از کاروان، بهانه جویی آنها برای قلع و قمع مسلمانان بود. از این رو پس از آن همه تلاش جنگ جویانه و ترغیب مهاجمان به دفاع از آیین جاهلی، یکباره این شیوه را به کناری نهادند و فریاد انتقام و خونخواهی عمرو بن حضرمی را سر دادند.

در این مرحله، اسناد تاریخی را مورد بررسی قرار می دهیم که چگونه خونخواهی عمرو بن حضرمی مهمترین و حتی اساسی ترین انگیزه حمله و تهاجم به مسلمانان گردید. واقدی می نویسد:

سند شماره ۱۶:

«... و ذهب أبو جهل إلى عامر بن الحضرمي أخى عمرو بن الحضرمي المقتول بنخله، فقال له: هذا حليفك - یعنی عتبه - يريد أن يرجع بالناس، و قد رأيت ثأرك بعينك، و تُخذل بين الناس قد تحمل دم أخيك و زعم أنك قابل الدية ألا تستحي تقبل الدية و قد قدرت على قاتل أخيك قم فانشد خفرتك. فقام عامر بن الحضرمي فاكتشف ثم حثا على استه التراب و صرخ وا عمراه يخزي بذاك عتبه لأنه حليفه من بين قریش فأفسد على الناس الرأي الّذى دعاهم إليه عتبه و حلف عامر لا يرجع حتى يقتل من أصحاب

محمد و قال أبو جهل لعُمير بن وهب حَرَّش بين الناس، فحمل عمير فناوش المسلمين، لأن ينفض الصف فثبت المسلمون على صفهم و لم يزولوا، و تقدّم ابن الحضرمي فشد على القوم، فنشبت الحرب.». (۱) «سپس ابو جهل نزد عامر بن حضرمی -/ برادر عمرو- که در نخله کشته شده بود، رفت و گفت:

این هم پیمان تو- یعنی عتبه- می خواهد پس از این که به خونخواهی خود دست یافته ای، مردم را برگرداند و مایه خواری میان مردم گردد. او عهده دار پرداخت خون بهای برادرت شده است و می پندارد که تو خونبها را می پذیری! آیا اکنون که بر کشنده برادرت دست یافته ای، شرم نمی کنی از این که خونبها را پذیری؟

اکنون برخیز و آن را به یادشان آر و خون خود را طلب کن!

عامر بن حضرمی برخاست و سر خود را برهنه کرد. بر سر خود خاک پاشید و بانگ برداشت که: ای وای عمرو من! و با این کار عتبه را که هم پیمان او بود، سرزنش کرد. به این ترتیب پیشنهادی که عتبه، مردم را به آن دعوت کرده بود، تباه شد و عامر سوگند خورد تا کسی از اصحاب محمد را نکشد باز نخواهد گشت. ابو جهل به عمیر بن وهب گفت:

مردم را برانگیز! عمیر حمله ور شد و آهنگ مسلمانان کرد؛ تا صف ایشان را در هم بریزد؛ ولی آنان همچنان پایدار بودند و تکان نخوردند. در این هنگام عامر بن حضرمی پیش آمد و بر مسلمانان حمله برد و آتش جنگ را برافروخت.»

بر اساس اسناد تاریخی شانزده گانه فوق الذکر و با توجه به ترتیب موضوعی و تطوّر زمانی، می توان نتایج ذیل را ارائه داشت:

۱- قریش برای دفاع از کاروان تجارتي که به زعم و توهم آنها ممکن بود مورد تعرض قرار گیرد، نیروی تهاجمی انبوهی را تدارک دیدند و به سوی یثرب حرکت کردند.

۲- هنگامی که دیدند، کاروان اصلاً مورد تعرض قرار نگرفته و سالم به مکه بازگشته

است، کینه های واقعی خود را برای ادامه دادن به راه و حمله به یثرب و کشتار مسلمانان بروز دادند و بر خلاف اصرار ابوسفیان، به مکه باز نگردیدند.

۳- در میان قریشیان کسانی پیدا شدند که حاضر به ادامه راه و هجوم به مسلمانان نبودند و بت پرستان را از کشتار مسلمانان منع می کردند؛ ولی موفق نشدند و در این حال، یا خود برگشتند و یا تن به جو متعصی بانه و تندخویانه قریش داده، بنا به سنن عربی طوایف، در صدد جبران این احساس حقارت بر آمدند.

۴- قریش هدف اصلی خود را وادار کردن مسلمانان به زور و بازگشت به نظام کهن بت پرستی و تن دادن به اطاعت اشراف قریش تعیین کرده بودند.

۵- قریش چون در تحریک انگیزه و هدف هم کیشان خود در دفاع از دین آبایی و قومیت جاهلی موفق نشدند، انگیزه خونخواهی و انتقام از قاتلان عمرو بن حضرمی را مطرح کردند و عصبیت قومی هم کیشان خود را چنان شعله ور ساختند که منجر به هجوم و حمله گردید.

در برابر این اسناد و نتایج حاصله تاریخی که تلاش های جنگ جویانه مکی های بت پرست را نشان می دهد، باید بررسی کرد که مسلمانان در چه موقعیتی بودند؟ آیا آنها نیز موضع جنگ جویانه داشتند؛ یا برای صلح و عدم درگیری تلاش می کردند؟

پاسخ به این پرسش های مهم تاریخی را به همان شیوه و روالی که در شناساندن موقعیت های قریش بر اساس کتاب مغازی طی کردیم، در مستندات تاریخی واقعه پی می گیریم:

۲ / پ: اسناد تاریخی تلاش های صلح جویانه

در قسمت «ب» از این مقال، یادآور شدیم که خروج محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مدینه به جانب بدر، اولاً به قصد نبرد نبود و ثانیاً نمی دانستند که به کجا باید رهسپار شوند.

سند شماره ۱:

«گروه زیادی از اصحاب چون با خروج پیامبر موافق نبودند، همراه او بیرون

رفتند و در این مورد اختلافات و حرف زیادی است؛ ولی هر کس که بیرون نرفته است، سرزنش نمی شود؛ چرا که مسلمانان در واقع برای نبرد بیرون نمی رفتند.»

«و أَبْطَأَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بَشَرٌ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ كَرِهُوا خُرُوجَهُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ كَلَامٌ كَثِيرٌ وَ اخْتِلَافٌ ... وَ كَانَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُلَمَّ لِأَنَّهُمْ مَا خَرَجُوا عَلَى قِتَالٍ.»

واقعی در «مغازی» از ساز و برگ قریش در هنگام خروج از مکه به جانب مسلمانان، یادها کرده است:

۹۵۰ مرد جنگ جو با ۱۰۰ اسب اضافی که برای خودنمایی و تکبر یدک می کشیدند. (۱)... توانگران و نیرومندان آنها بر اسب سوار بودند. سی اسب به بنی مخزوم اختصاص داشت. قریشیان، هفتصد شتر داشتند. اسب سواران آنها که صد نفر بودند، همه زره بر تن داشتند. پیادگان به همین تعداد، زره پوش بودند.

اینها آمار مستندی است که نشان می دهد که قریشیان، برای دفاع از یک کاروان تجارتنی چه تجهیزات وسیعی را تدارک دیده بودند و این نبوده جز آن که پیش بینی حمله به مدینه و کشتار و اسارت مسلمانان را در سر می پروراندند.

در مقابل باید بررسی کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، چه ساز و برگ با خود داشتند که مورخان و سیره نویسان، واقعه بدر را «جنگ مسلمانان» خوانده اند؟! زیرا خروج برای نبرد، اسلحه متناسب با عرفیات هر دورانی را طلب می کند.

نگارنده گمان می کند با توجه و تأمل بر دقایق و نکات اسناد تاریخی ذیل، پیامبر صلی الله علیه و آله نه به قصد نبرد از مدینه خارج شد و نه خبری از حمله قریش و یا احتمال دفاع اجتناب ناپذیر وجود داشت؛ زیرا اگر دفاع را محتمل می دانست، لااقل متناسب با قدرت

ظاهری قریش و رعایت جوانب احتیاط، اهل مدینه را به خروج از مدینه ترغیب می کرد و اهمیّت دفاع اجتناب ناپذیر و حمله احتمالی قریش را به آنها گوشزد می نمود؛ ولی او در این خصوص هیچ نگفت و هیچ کس را هم که از خارج شدن امتناع ورزیده بود، سرزنش نکرد. توجه کنید:

سند شماره ۲:

«گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله شامگاه یکشنبه دوازدهم رمضان از سقیا کوچ فرمود و مسلمانان همراه او رفتند و شمار ایشان ۳۵۰ نفر بود ... هفتاد شتر داشتند و هر دو، سه یا چهار نفر از یک شتر استفاده می کردند. پیامبر و علی بن ابی طالب و مرثد، یک شتر داشتند ... از سعد بن ابی وقاص برایم نقل کردند که می گفت:

همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بدر رفتیم و با ما فقط ۷۰ شتر بود؛ چنانکه هر دو، سه و چهار نفر از یک شتر استفاده می کردیم ... گویند:

همراه اصحاب رسول خدا دو اسب هم بوده است. اسبی از مرثد بن ابی مرثد غنوی و اسبی از مقداد بن عمر بهرانی - هم پیمانان بنی زُهره - ... برخی می گویند:

زبیر هم اسبی داشته است. به هر حال دو اسب بیشتر نداشته اند.» (۱) «قالوا: فراح رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَشِيَةَ الْأَحَدِ مِنْ بَيوتِ السُّقْيَا لِاثْنِي عَشْرَةِ مَضْتِ مِنْ رَمَضَانَ وَخَرَجَ مُسْلِمُونَ مَعَهُ وَهَمَّ ثَلَاثُمِائَةٍ وَخَمْسَةٌ ... وَكَانَتْ الْإِبِلُ سَبْعِينَ بَعِيرًا فَكَانُوا يَتَعَاقَبُونَ الْإِبِلَ - الْاِثْنِينَ وَالثَّلَاثَةَ وَالأَرْبَعَةَ - فَكَانَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَرْثَدُ بْنُ أَبِي مَرْثَدٍ - وَيُقَالُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مَكَانَ مَرْثَدٍ - يَتَعَاقَبُونَ بَعِيرًا وَاحِدًا ... عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ أَنَّهُ قَالَ:

خرجنا إلى بدر مع رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ومعنا سبعون بعيراً فكانوا يتعاقبون الثلاثة، والأربعة والاثنتان على بعير ... قالوا و كان معهم فرسان: فرس لمرثد بن أبي مرثد الغنوي، و فرس للمقداد بن عمرو و

البهرانی، حلیف بنی زُهره. و يُقال فَرَسٌ لِلزُّبَيْرِ و لم یکن إِلَّا فَرَسَانِ».

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی به نقل از عبدالله بن مسعود نقل می کند:

«در نبرد بدر هر سه نفر یک شتر داشتیم. علی و ابولبابه شریک های پیامبر بودند و چون نوبت پیاده روی پیامبر می شد، آن دو استدعا می کردند تا پیامبر سوار باشد و آنها پیاده بروند؛ ولی پیامبر می فرمود:

من هم مزد و پاداش می خواهم و غنی تر از شما نیستم و شما هم در پیاده روی قوی تر از من نیستید. (۱) اگر چه در این روایت، نام «ابولبابه» ذکر شده است؛ ولی مشهور آن است که غیر از علی علیه السلام، «مرثد بن ابی مرثد غنوی» شریک آنها بوده است. عیبده سلمانی می گوید:

«عده مسلمانان در نبرد بدر، سیصد و سیزده یا چهارده نفر بود: دویست و هفتاد نفر از انصار و بقیه از دیگر مسلمانان بودند...»

چنین وضعیتی از ساز و برگ نظامی، طبق روال همان روزگاران نه تنها یک نیروی تهاجمی تلقی نمی شده، بلکه جنبه دفاعی نیز نداشته است.

واقدی در کتابش گفته ای را از پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب دعایی از آن حضرت در مکان سقیا به یاد می آورد. این دعا، موقعیت، وضعیت و ترکیب ظاهری مسلمانان را در خروج از مدینه و انجام تلاشی برای احقاق حق خود در انجام مراسم دینی مکه نشان می دهد:

پیامبر چون از محلّ سقیا حرکت کرد، برای یارانش در پیشگاه الهی عرضه داشت:

«پروردگارا! ایشان گروه پیادگانند؛ سوارشان فرمای. برهنگانند؛ جامه شان بپوشان. گرسنگانند؛ سیرشان کن و نیازمندانند؛ به فضل خود بی نیازشان فرمای.» (۲)

۱- «دلایل النبوه»، ج ۲، ص ۲۳۰، ترجمه فارسی.

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۹، پارسی. ج ۱، ص ۲۶، متن عربی. همچنین نک: سنن ابی داود، کتاب الجهاد، حدیث ۲۷۲۴، ج ۳، ص ۷۹، تصحیح: محمد محی الدین به نقل از عبدالله بن عمرو.

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ حُقَّاهُ فَأَحْمِلُهُمْ وَعُرَاهُ فَاكْسُهُمْ وَجِيَاعٌ فَأَشْبِعُهُمْ وَعَالَهُ فَأَغْنِهِمْ مِنْ فَضْلِكَ...».

مردمی که با چنین وضعیتی مورد توصیف قرار می گیرند، پیداست همه امکانات مادیشان را در راه «ایمان به خدا» و شوق به «حبّ پیامبر خدا» از دست داده اند. واقعیت این بود که قریشیان چیزی برای دنیای این مردمان باقی نهماده بودند. با تک جامه ای که در بر کرده بودند، خود را از زیر ستم و فشار اشراف قریش رها کرده و به آن سوی حجاز یعنی یثرب رسانیده بودند؛ تا در آنجا به «حیات معنوی» خود ادامه دهند. مردمانی که مستحقّ دعا و نیایش منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، کدامین ساز و برگ نظامی را در اختیار داشتند که قرن هاست مورّخان و مبلغان، متأثر از حکومت های جنگ جوی خود، از واقعه بدر، یک «جنگ مسلمانی» و «یک بسیج و تدارک نظامی اسلام، علیه کفر» ساخته اند؟

مهم تر آن که اگر آنها نه به قصد احقاق حق بل به تبت آزار و اذیت و یا عرض اندام با آخرین توان در برابر اشرافیت لجام گسیخته عرب مکی تبار، خارج شده بودند، چگونه می توان این سند تاریخی را فهمید و فهماند؟ توجه کنید:

سند شماره ۳:

«از ابن ابی سیره هم شنیدم که می گفت:

از صالح بن کیسان شنیده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله عازم نبرد بدر شدند، شمشیری همراه نداشتند!»!

«... خرج رسول الله يوم بدر، و ما معه سيف». (۱) اگر قریش، آن همه تدارکات را به نام «دفاع از کاروان خویش» راه می اندازد (در حالی که نقشه اساسی آنان، نابودی مسلمانان بود) محمّد صلی الله علیه و آله حتّی شمشیری همراه نداشته است؛ چه رسد که قصد قتال، غزوه، حرب یا دیگر اسامی و اصطلاحاتی را داشته باشد که سعی دارد سایه ابهام بر سیره واقعی محمّد صلی الله علیه و آله بیندازد؛ تا شاید روند ستیزه جویانه طوایف

و قبایل عرب و ذوق و شوق آنها به تصرف و غارت، به مهر اسلام مهور شود. این، تاریخ حیات مسلمانی است و نه هرگز سیره محمد صلی الله علیه و آله؛ سیره و تاریخی است که از شرایط پر آشوب تاریخ اقوام و ملل مسلمان، نشأت گرفته است! به اسناد تاریخی باز می گردیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان چون از مدینه خارج شدند، نمی دانستند که قریش با لشکری گران به نابودی آنها و تصرف دیارشان همت گمارده و برای تار و مار کردن آنها مکه را پشت سر گذاشته است.

سند شماره ۴:

«گویند: پیامبر همچنان به راه ادامه می داد و چون به نزدیکی بدر رسید، از آمدن قریش آگاه شد و یاران را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت فرمود و آرای ایشان را پرسید.»

«و مضمی رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - حتى إذا كان دُوَيْنَ بدر، أتاه الخبر بمسير قُرَيْشٍ، فأخبر، رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بمسيرهم و استشار الناس». (۱) موسی بن عقبه در «مغازی» به نقل از بیهقی در «دلائل النبوه» می نویسد:

«پیامبر به راه افتاد و خبری از کاروان و قریش نداشت ... پیامبر به یاران خود فرمود در این کار و در باره مسیری که باید طی کنیم، آراء خود را بگویند.» (۲) بیهقی در همان مأخذ، ص ۲۶۶ می نویسد:

«پیامبر همچنان به راه خود ادامه می داد؛ تا این که در وادی ذفار فرود آمد و خبر حرکت قریش برای دفاع از کاروان، به اطلاع آن حضرت رسید. پیامبر از

۱- مغازی، ج ۱، ص ۳۶، متن عربی، ج ۱، ص ۴۸

۲- دلائل النبوه، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۷۱

مسلمانان نظر خواست.» (۱) انتشار خبر لشکرکشی قریش در میان طوایف بنوجهینه و با توجه به این که دیگر کاروانی در کار نبود، همگان را متوجه تصمیم جدی بت پرستان در حمله به یثرب و سرکوب کردن نهضت مسلمانان نمود. مسلمانان دانستند که هر جا بمانند، یا بروند، قریش کینه توزانه متعرض ایشان می شود. اگر مسیر خود را تغییر می دادند؛ تا از دسترسی نیروهای قریش دور شوند، آنها به تعقیب مسلمانان می پرداختند و یا در غیاب محمد صلی الله علیه و آله عازم مدینه می شدند و مردم بی گناه مدینه را به خاک و خون می کشاندند. از این رو راهی جز دفاع و ماندن برای مقاومت نداشتند. این دفاع اجتناب ناپذیر نه تنها حقی بود که اسلام به آنها داده و مسؤولیت آن را به عهده ایشان گذارده بود؛ بل اسناد تاریخی، راه دیگری را فراروی مسلمانان نشان نمی دهد؛ جز تسلیم در برابر بت های لایت و عزی و قبول اسارت و ذلت؛ در نتیجه مرگ رسالت محمد صلی الله علیه و آله و محو آثار همه تلاش های مؤمنانه برای احیاء حیات معنوی و اخلاقی.

اسناد را دنبال کنیم:

سند شماره ۵:

«در این هنگام رسول خدا به اصحاب خود فرمود:

در باره این مکان که [در آن] فرود آمده ایم، اظهار نظر کنید. حباب بن منذر گفت:

ای رسول خدا! اگر به فرمان خداوند در اینجا فرود آمده و اردوگاه ساخته ای، بر ما نیست که گامی جلو تر یا عقب تر برویم. ولی اگر نبرد و چاره اندیشی و رایزنی است، صحبتی بداریم؟ پیامبر فرمود:

نبرد است و چاره اندیشی و رایزنی است.» (۲)

۱- همچنین نک: «السیره النبویه»؛ ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ «سیرت رسول الله»، ترجمه و انشای رفیع الدین همدانی، ج ۲، ص

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۰، متن عربی، ج ۱، ص ۵۳

گفته پیامبر در متن عربی، صریحاً چنین ثبت شده است:

«بل هو الرأى و الحرب و المکیده ...» (۱) این سند نشان می دهد که آمدن پیامبر به مکان مزبور، در عقیده مسلمانان به وحی نبوده است و اگر آنها به تدبیر انصار، سد کردن راه بازرگانی قریش را در نظر داشته اند، ولی مسیری را که منتهی به بدر شد و آنها را علی رغم خواستشان رو در روی قریش قرار داد، وحی تلقی نمی شده، عقل و تدبیر انسانی در آن دخیل بوده و چاره ساز هجومی اجتناب ناپذیر بوده است.

اکنون این پرسش را مطرح می کنیم که مسلمانان وقتی دانستند که قریش عزم آنها را کرده و تا بر آنان هجوم نبرد، باز نخواهد گشت، چه کردند؟ ظاهراً باید به استحکام مواضع پردازند و یا در کمین دشمنان بنشینند. اگر چنین باشد، به تدارک حمله همت داشته اند و اگر نه، در بن بست حمله یا دفاع، دفاع را که تنها راه ممکن برای آنها بوده است، انتخاب کرده اند:

سند شماره ۶:

چون قریش آرام گرفتند و مطمئن شدند، عمیر بن وهب جُمحی را که از کسانی بود که برای قرعه کشی، تیر می کشید، فرستادند و گفتند:

«وضعیت محمد و یاران او را برای ما بررسی کن!» عمیر با اسب خود به حرکت درآمد و اطراف لشکر گشت زد. بالا و پایین درّه را بررسی کرد و گفت:

«شاید نیروی کمکی یا گروهی در کمین داشته باشند.» بعد برگشت و گفت:

«نه نیروی کمکی دارند و نه کمین ... ای گروه قریش! اینها قومی هستند که هیچ پناهگاه و مدافعی جز شمشیر خود ندارند.»

واقدی نقل می کند: یونس بن محمد الظفری از قول پدرش برایم نقل کرد:

چون عمیر بن وهب به آنها چنین گفت، ابواسامه جُشمی را که اسب سوار بود،

۱- همچنین نک: ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۷۲، مصطفی السقا، قاهره، الحلبي، ۱۹۳۶ م

فرستادند. او هم گرد پیامبر و یاران آن حضرت گشتی زد و پیش قریش بازگشت. گفتند: «چه دیدی؟» گفت: «به خدا! نه مردمی چابک هستند و نه شمار چندانی دارند و نه ساز و برگ و اسلحه ای. اما به خدا سوگند! من ایشان را گروهی دیدم که به هیچ وجه نمی خواهند به خانه خود برگردند. گروهی هستند طالب مرگ، هیچ پناهگاه و اتکایی جز شمشیر خود ندارند...» سپس گفت:

«می ترسم که کمین یا نیروی امدادی داشته باشند.» این بود که دوباره بالا و پایین دره را بررسی کرد و برگشت و گفت: «نه کمین دارند و نه نیروی کمکی.» (۱) «فَلَمَّا اطْمَأَنَّ الْقَوْمَ بَعَثُوا عُمَيْرَ بْنَ وَهَبِ الْجُمَحِيِّ ... ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا مَدَدَ وَلَا كَمِينَ ... ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، الْبَلَايَا تَحْمِلُ الْمَنِيَا، نَوَاضِحٌ يَثْرِبُ تَحْمِلُ الْمَوْتَ النَّاقِعَ، قَوْمٌ لَيْسَ لَهُمْ مَنَعَةٌ وَلَا مَلْجَأٌ إِلَّا سَيْوفُهُمْ. أَلَا تَرَوْنَهُمْ ... قَالَ الْوَاقِدِيُّ وَحَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الظَّفَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: ... أُرْسِلُوا أَبَا أَسَامَةَ الْجَشْمِيِّ ... ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ فَقَالُوا لَهُ مَا رَأَيْتَ؟ قَالَ وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ جَلْدًا وَلَا عِدْدًا وَلَا حَلْقَةً وَلَا كِرَاعًا وَلَا كِنَى وَاللَّهِ رَأَيْتُ قَوْمًا لَا يَرِيدُونَ أَنْ يَرُدُّوا إِلَى أَهْلِيهِمْ، رَأَيْتُ قَوْمًا مُسْتَمِيتِينَ، لَيْسَتْ لَهُمْ مَنَعَةٌ وَلَا مَلْجَأٌ إِلَّا سَيْوفُهُمْ ...»

ثم قال: لا كمين ولا مدد.

چنین وصفی نشان می دهد که پیامبر و یارانش در دفاع اجتناب ناپذیر خود با تمام وجود و ایمان ایستاده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، دفاع در راه ایمان و عقیده را حق مسلم هر انسان و اسارت را همانند تجاوز و تهاجم مردود می خواند.

معلوم نیست چگونه این اسناد تاریخی را نادیده گرفته اند و مسلمانان را در واقعه بدر، هجوم برنده و حادثه بدر را «جنگ و قتال مسلمانان با بت پرستان» تلقی کرده اند؟

چگونه ممکن است با دو توصیف عینی جاسوسان قریش که ذکر شد، قبول کرد که محمد صلی الله علیه و آله، مسؤول برپایی جنگ و قتال بوده است؟

نمی دانم چه انگیزه هایی وجود داشته است که واقعه بدر را بدرالقتال دانسته اند و از

مظلومیت مؤمنان و موخّیان در برابر متوخّشان بیابانگرد به بی تفاوتی گذشته اند؛ تا از پیامبر رحمت، جنگ جویی بیافرینند که با روحيات حاکم بر تنازعات حکومت های سیاستمدار، تطابق یابد.

قبول این روند درست یا نادرست تحقیقی، مستلزم آن است که بنگریم آیا محمّد صلی الله علیه و آله برای عدم درگیری با قریش و به خاطر انصراف آن ها از خشونت و هجوم به مسلمانان، دعوتی به تفاهم و صلح و هم زیستی کرده است یا نه؟ اگر محمّد صلی الله علیه و آله، مخالف نبرد بوده، باید تلاشی برای صلح کرده باشد. در غیر این صورت نمی توان تلاش او را صلح جویانه و دفاع او را اجتناب ناپذیر تلقی نمود.

نگارنده این ابهام تاریخی را می پذیرد. حقیر کاتب، به دور از همه آثار و تحلیل ها، اسناد اصلی سده های دوم هجری را بازخوانی کرد و با تأمل بر کلمه کلمه آنها مدّت ها با این ابهام به سر بُرد؛ تا عاقبت محتوای دو سند تاریخی جلب نظر نمود؛ اسنادی که گمان می کنم در پاسخ به این ابهام کفایت است. به این سندها توجه کنید:

سند شماره ۷:

از محمّد بن جبیر مُطعم برایم نقل کردند:

«چون قریش فرود آمدند، پیامبر عُمر بن خطاب را پیش ایشان گسیل داشت و فرمود: برگردید!» ابو جهل بانگ برداشت: «به خدا پس از این که خداوند آنها را در اختیار ما قرار داده است، بر نمی گردیم و نقد را با نسیه عوض نمی کنیم.» (۱) «عن محمد بن جبیر بن مطعم قال:

لما نزل القوم، أرسل رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - عمر بن الخطاب إلى قریش، فقال: ارجعوا ... قال أبو جهل لا نرجع بعد أن أمكننا الله منهم، ولا نطلب أثراً بعد عين، ولا يعرض لعيرنا بعد هذا أبداً»

پس از شکست تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت ایشان به صلح بود که عتبه بن ربیع از

سران بت پرست قریش، قریشیان را به بازگشت دعوت کرد و آنها را از دست زدن به تهاجم پرهیز داد. بت پرستان نپذیرفتند؛ در حالی که محمد صلی الله علیه و آله آرزو داشت آنها سخن عتبه را پذیرا شوند و دست از نبرد بردارند. به سند دقت کنید:

سند شماره ۸:

از عروه بن زبیر و یزید بن رومان برایم نقل کردند که هر دو می گفتند:

پیامبر قریش را دید که در صحرا به حرکت درآمدند. فرمود:

«خدایا! این قریش است که با کبر و غرور برای ستیز با تو و تکذیب فرستاده تو پیش می آید.» در این هنگام عتبه بن ربیع که بر شتری سرخ سوار بود، ظاهر شد. پیامبر فرمود:

«اگر در قریش یک نفر درستکار باشد، همین صاحب شتر سرخ موی است. اگر از او اطاعت کنند، به راه راست رهنمون می شوند.» (۱) عن عروه بن الزبیر و محمد بن صالح عن عاصم بن عمر عن یزید بن رومان قالاً: لما رأى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قریشاً تُصَوِّبُ مِنَ الْوَادِي ... فقال رسول الله: «اللَّهُمَّ هَذِهِ قُرَيْشٌ قَدْ أَقْبَلَتْ بِخِيَلِهَا وَفَخْرِهَا تَحَادُكُ وَتَكْذِبُ رَسُولَكَ».

و طلع عتبه بن ربیعہ علی جمل أحمر، فقال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -: «إِنَّ يَكُ فِي أَحَدٍ مِنَ الْقَوْمِ خَيْرٌ فَعِنْدَ صَاحِبِ الْجَمَلِ الْأَحْمَرِ، إِنْ يُطِيعُوهُ يَرْتُدُّوا».

عتبه، قریش را به بازگشت دعوت کرد. اسناد مربوط به این مطلب را با شماره های نه و ده در فصل ۱/پ آورديم و مورد استناد قرار دادیم. به خوبی می توان پی برد که محمد صلی الله علیه و آله انتظار داشت قریشیان لااقل حرف عتبه را گوش کنند و از تهاجم دست بردارند؛ اما قریش، این دعوت را کنار گذارد و آرزوی صلح جویانه محمد صلی الله علیه و آله اجابت

نشد و تحقق نیافت.

واقعی در میانه متن تاریخی خود درباره واقعه بدر به آیه ۶۱ سوره انفال اشارت دارد که خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ...

«اگر ایشان به صلح گرایند، تو هم به صلح گرای و توکل کن بر خدای که وی شنوا و داناست.» (۱) سند با اهمیت تری وجود دارد که نشان می دهد مسلمانان نه تنها حالت دفاعی را تا آخرین لحظات حمله قریش حفظ کرده بودند؛ که به قدری در این خصوص حساسیت نشان دادند که موجب نگرانی یاران محمد صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات حمله شد.

به این سند دقت کنید:

سند شماره ۹:

در این هنگام عتبه مسلمانان را برای مبارزه فراخواند. پیامبر در سایبان و اصحاب وی در صف های خود بودند. پیامبر دراز کشیده بودند و خواب ایشان را در گرفت. قبلاً فرموده بود:

«تا اجازه نداده ام، نبرد نکنید و اگر به شما حمله کردند، فقط تیربارانشان کنید و شمشیر نکشید؛ مگر شما را در بر گیرند.»

پیامبر دست های خود را برافراشت و از پروردگار خود استدعا کرد تا پیروزی را که وعده فرموده، عنایت کند و عرض کرد:

خدایا! اگر این گروه بر من پیروز شوند، شرک و کفر پیروز می شود و دینی برای تو پایدار نمی ماند.

خفاف بن ایماء می گوید:

در روز بدر با آن که مردم آماده حمله بودند، اصحاب پیامبر را دیدم که

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۵۴ پارسی. متن عربی نیز در همان جلد آمده است.

شمشیرهای خود را نکشیده اند و حال آن که مشرکان به محض پیش آمدن، شمشیرهای خود را کشیده بودند. از این موضوع تعجب کردم. از مردی از مهاجران دلیل این امر را پرسیدم. گفت:

«آری! پیامبر به ما فرمان داده بود که تا ما را محاصره نکرده اند، شمشیرهای خود را بیرون نکشیم.» (۱) ثم دعا عتبه إلى المبارزة و رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - في العريش ... و قال: «لا تقاتلوا حتى أؤذنكم، و إن كذبكم فارموهم و لا تَسْلُوا السيف حتى يغشوكم ...». و قال خُفاف بن ايماء:

«فرأيت اصحاب النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - لا يَسْلُون السيف و قد انتضوا القسي ... فعجبت من ذلك فسألت بعد ذلك رجلاً من المهاجرين، فقال: أمرنا رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - ألا نسلّ السيف حتى يغشونا».

موسی بن عقبه در کتاب مستند [مغازی] در خصوص حالت دفاعی مسلمانان و تحمّل و صبوری آنها تا آخرین لحظه هجوم بت پرستان اشارت دقیقی دارد:

«قریش به عمیر بن وهب گفتند که آتش جنگ را برافروزد. او همراه صد سوار حمله خود را آغاز کرد. در این هنگام پیامبر دراز کشیده بود و قبلاً به اصحاب خود فرموده بود که تا دستور نداده ام، نبرد را آغاز ننمایید. لحظه ای آن حضرت را خواب در ربود. چون کافران شروع به حرکت نمودند، ابوبکر صدای خود را بلند کرد و گفت:

«ای رسول خدا! آنها راه افتادند و نزدیک ما رسیدند.»

مسلمانان چون دیدند که قریش آتش جنگ برافروخته است، به پیشگاه الهی زاری کردند و پیروزی مسألت نمودند. (۲)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۵۰. متن عربی: ج ۱، ص ۶۷

۲- ص ۲۸، دلائل، بیهقی.

از این شرایط که بگذریم، طبق سنن عرب و قبایل و طوایف، هنگام نبرد نطق‌های تحریک‌کننده و توأم با تحریض به جنگ ایراد می‌شود. حقیر کاتب در این خصوص اسناد تاریخی را دقیقاً از نظر گذراندم تا دریابم آیا پیامبر، مسلمانان را برای جنگیدن تحریض کرده است یا خیر؟

کم و بیش در اسناد تاریخی در خصوص نطق‌های تند ابوجهل، اشاره‌های مستندی داشتیم؛ ولی محمد صلی الله علیه و آله در آخرین لحظاتی که دیگر مسلم بود که قریش، قصد جان مردمی را کرده است که به تعبیر او پیادگان، گرسنگان و پابرهنگان بودند، سخنانی ایراد کرد که تأمل بر کلمه‌های آن نشان می‌دهد که او در صحرای بدر، سخنی مثبتی بر غضب، عصیّت، تشدید نفرت و تقویت روحیه کینه‌توزانه بر زبان جاری نساخت و بر حالت انتقام‌گیری صحّه نهاد. تنها یاران خود را چنین هدایت کرد:

«اما بعد، من شما را به چیزی بر می‌انگیزم که خدایتان به آن برانگیخته است و از چیزی نهی می‌کنم که خدایتان از آن نهی فرموده است. پرورگار که منزلت او بسیار بزرگ است، به حق فرمان می‌دهد. صدق و راستی را دوست می‌دارد. اهل خیر را در مقابل خیر، پاداش می‌دهد. ذکر او را گویند و مشمول فضل او شوند.

شما در منزلی از منازل حق قرار گرفته‌اید و خداوند متعال از کسی چیزی قبول نمی‌فرماید؛ مگر این که برای رضای او باشد. همانا صبر و شکیبایی به هنگام سختی، از چیزهایی است که خداوند به وسیله آن اندوه را می‌زداید و از غم نجات می‌دهد و در آخرت رستگار خواهید شد.

پیامبر خدا میان شماست. شما را هشدار می‌دهد و امر می‌کند. پس امروز شرم کنید؛ از این که بر اعمال شما آگاه است و بر شما سخت غضب کند.

و خداوند می‌فرماید هر آینه دشمنی خدا بزرگتر است از دشمنی با خودتان.

توجه کنید به آنچه در کتابش به شما فرمان داده و آیات خود را به شما نشان داده است و پس از خواری به شما عزّت بخشیده است.

پس به کتاب او تمسّک جویند؛ تا از شما خوشنود شود. در این موارد برای خدای خود عهده‌دار کاری شوید که مستوجب آنچه از رحمت و آمرزش وعده

فرموده است، باشید.

همانا وعده خدا حق، گفتار او راست و عقاب او شدید است و به درستی که من و شما همه مورد نظر خدایم؛ خدای زنده و پاینده. پشتگرمی مان به اوست. به او پناه می بریم. بر او توکل می کنیم و بازگشت همه به سوی اوست.

خداوندا! من و همه مسلمانان را بیامرز! (۱) «... أما بعد، فَإِنِّي أَحْتَكِمُ مَا حَثَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأُنْهَاكُمْ عَمَّا نَهَاكَمُ اللَّهُ عَنْهُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ شَأْنُهُ، يَأْمُرُ بِالْحَقِّ، وَيُحِبُّ الصَّدَقَ وَيُعْطِي عَلَى الْخَيْرِ أَهْلَهُ عَلَى مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ، بِهِ يَذْكُرُونَ، وَبِهِ يَتَفَاضَلُونَ، وَإِنَّكُمْ قَدْ أَصَبْتُمْ بِمَنْزِلٍ مِنَ الْمَنَازِلِ الْحَقِّ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ فِيهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا مَا ابْتَغَى بِهِ وَجْهَهُ وَانَّ الصَّبْرَ فِي مَوَاطِنِ الْبَأْسِ مِمَّا يُفْرَجُ اللَّهُ بِهِ الْهَمَّ وَيُنْجَى بِهِ مِنَ الْغَمِّ، تَدْرِكُونَ بِهِ النِّجَاهَ فِي الْآخِرَةِ.

فیکم نبی اللہ یحذِّرکم و یأمرکم، فاستحیوا الیوم أن یطلع اللہ عزوجل علی شیء من أمرکم یمقتکم علیه، فإنَّ اللہ یقول: لَمَقَّتْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ مَقَّتِكُمْ أَنْفُسُكُمْ (۲) انظروا إلى الذی أمرکم به من کتابه و أراکم من آیاته و ما أعزکم به بعد الذلَّة فاستمسکوا به یرض ربُّکم عنکم، و أبلوا ربکم فی هذه المواقن أمراً تستوجبون الذی وعدکم به من رحمته و مغفرتة، فإنَّ وعده حق، و قوله صدق، و عقابه شدید، و إنما أنا و أنتم باللَّه الحی القیوم، إلیه أُلجأنا ظهورنا، و به اعتصمنا، و علیه توکلنا، و إلیه المصیر، یغفر اللہ لی و للمسلمین».

تمامی فرازهای خطبه، دربرگیرنده هدایت و ارشاد پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله است و نکته و اشارتی به کینه های قریش و یادی از آزارهای آنها ندارد. اصلاً متوجه جنگیدن نیست؛ بلکه در مقام توجه دادن به تعالی و تقویت ایمان و عمل است.

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴. متن عربی: ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹

۲- غافر: ۱۰

انسانی که در هنگام هجوم دشمنان، در حالت استراحت یا دعا کردن است، مسلماً در آخرین لحظات، لسان ترغیب او سیاقی دیگر دارد. انسانی که وقتی قریش آهنگ هجوم خود را نواخت، راضی نبود که انصار مدنی، مدافعان نخستین در برابر هجوم بت پرستان باشد و در این دفاع اجتناب ناپذیر، بستگان خود را نخستین مدافعان مسلمانان کرد؛ تا گفته نشود او و کسانش از معرکه به دور ماندند. به این سند توجه کنید:

سند شماره ۱۰:

«پیامبر، شرم داشت که در اولین نبرد مسلمانان با مشرکان، انصار عهده دار نبرد شوند. دوست داشت که زحمت جنگ، بر عهده خویشان و پسرعموهایش باشد. این بود که به انصار فرمان داد تا به جایگاه خود برگردند و برایشان طلب خیر فرمود.» (۱) در یک جمع بندی نهایی از اسناد دهگانه و شانزده گانه ای که ذکر شد، می توانیم درک تاریخی خود را تنظیم کنیم و نتایج فشرده ذیل را استخراج نماییم:

۱- مسلمانان پس از آواره شدن از مکه و سکونت در مدینه، برای احقاق حقوق از دست رفته و به منظور جلوگیری از فشار بیشتر بت پرستان می خواستند قریش را در قبال داشتن امتیت راه بازرگانی، وادار کنند تا به ایشان (مسلمانان) آزادی انتخاب مذهبی بدهند و انجام مراسم دینی را در مکه تضمین کنند و اموالشان را که مکیان به غارت برده اند، بازپس گیرند. لاقلاً کفار دست از تهدید و تهاجم مداوم به یثرب بردارند.

۲- بت پرستان قریش به بهانه دفاع از کاروان ابوسفیان، لشکری انبوه تدارک دیدند و با ساز و برگ وسیع نظامی، قصد کشتار مسلمانان و یا وادار کردن آنها را به بازگشت و اعاده بت پرستی در ذهن پروراندند و علیرغم تلاش بعضی از سران قبایل، حاضر به بازگشت نشدند و راه خود را متعصبانه به سوی یثرب و هر جای مناسب دیگری که مسلمانان را بیابند، ادامه دادند.

۳- مسلمانان پس از آن که از تصمیم لجوجانه و عزم جاهلی قریشیان مطلع شدند،

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۵۱. متن عربی: ج ۱، ص ۶۸

تصمیم گرفتند در بدر منزل گزینند؛ تا از هر نوع برخوردی ممانعت کنند. وقتی احساس کردند اگر به مدینه باز گردند، قریش آنها را تعقیب خواهد کرد و شهر را مورد تهدید قرار می دهد، مصمم شدند در بدر بمانند و موضع دفاعی به خود گیرند و تن به آیین جاهلی پرستش بت ها ندهند. با اینهمه تلاش ها کردند که صلح را تحقق بخشند؛ ولی قریش زیر بار نرفت و مسلمانان در تحقق این راه معنوی ناکام ماندند.

۴- قریش صفوف حمله را فشرده کرد و به نام بت های مکه آغازگر حمله شد.

محمد صلی الله علیه و آله پس از آن که دانست که مخاصمه به صلح منتهی نمی شود، با مسلمانان مشورت نمود. آنها ایمان خود را به پایداری و استقامت در برابر ظلم مکی ها اعلام داشتند. آنگاه بنا به اصل دفاع و حفظ ذات در شرایط کاملاً نامساوی به دفاع پرداختند.

۵- قریش در این حمله و هجوم، نیازمند تحریص و تحریک افراد به پایداری در برابر حفظ آیین بت پرستی و اشرافیت مکه بودند و مسلمانان در دفاع از جان خود، خداوند یکتا را در نظر داشتند که ایمان به او را اساس حیات معنوی خود می دانستند.

(۱)

۳ / پ: هجوم بت پرستان و دفاع اجتناب ناپذیر مسلمانان

متأسفانه مدارک و مستنداتی که نحوه حمله قریش، یا دفاع مسلمانان را بیان کرده اند، چنان با توصیفات و تفاخرات گره خورده است، که تشخیص قسمت های صحیح و پیدا کردن فرازهای اساسی و خدشه ناپذیر آن سخت و پیچیده به نظر می رسد؛ خاصه آن که قسمتی از آن اسناد، در ترکیب یا تلفیق با احادیث و آیات، حالتی کاملاً ماوراءالطبیعی به خود گرفته است که علم تاریخ را بدان راهی نیست.

با این همه در حدّ توانمان، به شکافتن راه های صعب تحقیق همت گماشته، محدوده مدینه شناسی را در ارائه مدارک و مسائل جنبی آن مدنظر داریم:

موسی بن عقبه معتقد است:

«اول کسی که حمله را آغاز کرد، اسود بن عبدالأسد مخزومی بود؛ در حالی که

به الهه خود سوگند می خورد که باید از حوض آب محمّد و یاران او آب بیاشامد و آن را ویران سازد.» (۱) ابن اسحاق می گوید: اسود هنگام حمله سوگند خورد:

«أعاهد الله لأشربن من حوضهم أو لأهدمنه، أو لأموتنّ دونه». (۲) بر اساس ترجمه رفیع الدین اسحق همدانی بر نسخه ای که در دست داشته:

«اسود سوگند به لات و عزا خورد که امروز از سه کار، یکی کنم:

یا بروم و آب از حوض محمّد باز خورم. و اگر نه، محمّد را پاره پاره کنم و اگر نه جنگ می کنم تا خون خود در حوض ریزم؛ چنانکه هیچ کس از آن آب نخورد.»

به رغم این رجزخوانی ها، اسود، توسط حمزه بن عبدالمطلب از پای درآمد.

واقعی معلوم می سازد که پس از کشته شدن مهاجم اول، عتبه، شیبه و پسرش ولید وارد صحنه شدند و هم‌اورد طلب کردند و خواستند که محمّد خویشان خود را به نبرد فرستد.

حمزه و علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب برخاستند. (۳) این نبردها محدود، و به شیوه قبایل عرب، تن به تن بود. از طرف قریش آغاز گردید و دیری نپایید که به شکست قریشیان منتهی شد و از این رو بت پرستان هجوم سرسختانه خود را آغاز کردند. بیهقی می نویسد:

«مسلمانان چون دیدند که آتش نبرد برافروخته شد، به پیشگاه الهی، زاری کردند و موفقیت مسألت نمودند. پیامبر هم در حالی که دست های خود را به سوی آسمان برافراشته بود، از خدا یاری می خواست و استدعا می نمود.» (۴) برای حقیر کاتب، مهم بود که بدانند پیامبر در چنین لحظاتی چه نیایشی می کرده است؛ زیرا آنچه انسان در لحظات حسیّ اس مرگ و زندگی بر زبان می راند، قاعدتاً چکیده

۱- «مغازی»، بیهقی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۲۸۰

۲- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۷۶، تصحیح: مصطفی السقا.

۳- «مغازی»، ج ۱، ص ۶۸

۴- «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۸۱

همه چیزهایی است که در آن لحظات می تواند در قالب کلمات، حبس کند. بیهقی کلمات مزبور را اینگونه نقل می کند:

«پروردگارا! اگر این بت پرستان بر من توفیق یابند، کفر آشکار خواهد شد و آیین تو پابرجا نخواهد ماند.» (۱) به نقل واقدی، کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله این بود:

«اگر این گروه بر من پیروز شوند شرک و کفر پیروز می شوند و دینی برای تو پایدار نمی ماند.» (۲) و طبق نقل ابن اسحاق، این کلمات عبارت بود از:

«اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةُ الْيَوْمَ لَا تُعْبَدُ».

این درخواست، عمیقاً نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه پیروزی قریش را «بازگرداندن تمام جزیره‌العرب به بت پرستی» می دیده است و همین امر او را نگران کرده بود. از سوی دیگر هیچ اثری از شعارهای انتقام گیرانه که بر تحریک عصبیت و تشدید غضب و شدت نفرت مبتنی باشد، بر زبان مسلمانان جاری نمی شد. آنچه که در اسناد تاریخی به آن اشاراتی شده، مبتنی بر گفته زید بن علی است که:

«مسلمانان در هنگام واقعه، تنها به گفتن «یا منصور امت» بسنده می کردند.»

و آنچه را که عروه بن زبیر به نقل از عایشه آورده که مهاجران، شعار «یا بنی عبدالرحمن» و «یا بنی عبدالله» می دادند، دقیقاً همان مسیر و روالی است که بر تعلیمات معنوی محمد صلی الله علیه و آله مبتنی بوده است و نه بر خوی غریزی.

با وجود چنین زمینه ای است که می توانیم درک کنیم چرا محمد صلی الله علیه و آله به یاران خود سفارش کرده بود که اگر به افرادی از قریش که استعداد اصلاح و هدایت دارند،

۱- «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۸۱

۲- «مغازی»، ج ۱، ص ۵۰

برخوردند، مبادا آنان را بکشند؛ زیرا هدف از این ایستادگی، اصلاح و اعتلای ایمان است و نه انتقام گیری و منازعه کینه توزانه. (۱)

۴/ پ: پایان واقعه و پیامدهای آن

اشاره

هجوم قریش، با قامتی از نفرت و عصبیت در برابر مؤمنان صادق، نافرجام ماند و حمله ها در قلوب مسلمانان مؤثر نیفتاد؛ تا آن که کفار خود در آتشی که افروخته بودند، گرفتار آمدند. توانشان از کف رفت؛ پا به فرار نهادند و یا به اسارت تن دادند؛ به لجاجت کسی را کشتند و یا خود کشته شدند.

تلخی پایان چنین واقعه ای از آن بود که مکی ها و اشرافشان با نهایت آمادگی ممکن و شور جاهلانه، برای درهم شکستن نظام یکتاپرستی مصمم بودند؛ ولی مؤمنان از این که در بن بست تجربه ایمان و زندگی، گرفتار خصم ستمگر شده اند، امیدشان به صدق ایمانشان و قلبشان به هدایت پیامبرشان، نمودی دیگر یافته بود.

نمی توانیم اصطلاح شکست یا پیروزی را در شرح پایان چنین واقعه ای به کار گیریم. مکی ها به زعم خود شکست خوردند؛ ولی تاریخ می گوید که محمد صلی الله علیه و آله و یاران او به شکرانه الطاف الهی از این که صدای توحید خاموش نشد، فریاد توحید سر می دادند و سجده ذکر می نمودند.

بدر اگر چه برای مورخان، قوالان قشری، قُصاص و مبلغان به غلط جنگ نامیده شده- تا از خوی جنگ جویی حکومت های مسلمان حمایت فرهنگی کنند- ولی در حقیقت اسلام، «بدر»، تلاشی برای خلاصی از بند اشرافیت و جاهلیت آن روزگاران، و در نهایت تزکیه نفس خود از هوا و هوس زندگی و یافتن معنویت و تحمیل و صبری بود که می توانست آنها را در بیابان سوزان، استوار نگه دارد و به خدا نزدیک کند.

این «رهایی» در سیاق کلمات عارفان و عابدان قابل تعریف است. اما در سیاق

۱- بیهقی، «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۸۲؛ واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۶۰، مجموعه اسناد مربوط به ابوالبختری، عبّاس بن عبدالمطلب و ...

جملات توصیفی نبردها که بعدها بر مبنای قدرت طلبی و خونخواهی سیاست پیشه‌ها و سرداران، شکل گرفته است، از آن، به اغراق و تفاخر یاد شده است و رهایی یادشده، یافت و مشخص نمی‌شود.

باید عینک خواندن تاریخ را عوض کنیم. تا در همان تاریخ حضور نیابیم، نمی‌توانیم با روح و ذهنیت حاکم بر واقعه بدر، ارتباط برقرار کنیم و یا در ذکر وقایع به تجسم صحنه‌هایی چند از حرکت اسب یا چرخش شمشیرها بسنده کنیم. باید زبان تاریخ را پیدا کنیم تا در پهنای روح آن حضور یافته، قادر شویم خطوط و حرکت‌های تاریخی را بفهمیم. چنین مسیری اگر چه با علم تاریخ مغایر است؛ ولی با تاریخ حیات معنوی جوامع، مبیانتهی ندارد.

مدینه‌شناسی در مرز مشترکات علم تاریخ و زبان معنوی تاریخ، گام بر می‌دارد.

گاهی علمی و لحظاتی معنوی می‌شود. زمانی، تاریخ و دقایقی چند زبان تاریخ را جستجو می‌کند.

۱- ۴/ پ: کشته شدگان بدر

محمد بن عمر واقدی در «مغازی»، اسامی مشرکانی را که در بدر از پای درآمدند، بر اساس قبایل طبقه‌بندی کرده و به رشته تحریر در آورده است. تعداد آنها را چهل و نه مرد دانسته است و از مسلمانان به نقل از عبدالله بن جعفر به روایت از زهری نام چهارده مرد را ذکر می‌کند. شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار مدنی. (۱) ابن قتیبه دینوری در «المعارف» (۲) و موسی بن عقبه در «مغازی» خود چهارده نفر را تأیید کرده است؛ ولی بیهقی در «دلائل النبوه» (۳) گفته ابو عبدالله حافظ به نقل از یونس بن اسحاق را یاد آور شده است که تنها یازده نفر از مسلمانان (چهار نفر از مکیان و هفت نفر

۱- مغازی، ج ۱، ص ۱۵۲، متن عربی و صص ۱۱۳-۱۰۹، ج ۱، ترجمه فارسی. نیز نک: همان مدرک، ص ۱۴۵، متن عربی.

۲- ص ۶۸، احیاء التراث العربی، چاپ ۲، ۱۹۷۰ م

۳- ج ۲، ص ۲۹۲، ترجمه پارسی.

از انصار) در واقعه بدر کشته شدند. این سند با مدرکی که حاکم نیشابوری از یونس بن اسحاق یاد کرده است، مطابقت کامل دارد. (۱) لذا می توان پذیرفت که در واقعه بدر تنها یازده تا چهارده نفر از مسلمانان به قتل رسیدند.

در مورد کشتگان قریش، اختلاف بیشتری در منابع تحقیقی ملاحظه می شود. بر اساس روایت «براء بن عازب» که مورد تصریح بخاری قرار گرفته است، تنها هفتاد نفر از مشرکین در حملات خود به مسلمانان از پای درآمدند (۲)؛ ولی ابوعبدالله حافظ به اسناد خود از یونس بن اسحاق تنها چهل و چند نفر از مشرکان را برشمرده که در واقعه بدر به قتل رسیدند.

موسی به عقبه، رقم چهل و نه کشته و حاکم به نقل از محمد بن اسحاق، چهل و چند کشته را نظر داده اند. (۳) ولی بیهقی با توجه به گفته ابن شهاب و یونس بن یزید به نقل از عروه بن زبیر تعداد مقتولین را حدود هفتاد تن صحیح دانسته است و تأکید می کند:

«ظاهراً این صحیح ترین روایتی است که در مورد شمار کشتگان و اسیران به دست آمده است». (۴) وجه این اصح بودن آن است که روایت براء بن عازب در صحیح، مؤید آن است. با این همه نمی دانیم چرا واقدی در کتاب خود تنها نام ۴۹ مرد از مشرکان را که در بدر کشته شده اند، برده است؟ (۵) در حالی که ابن اسحاق به پنجاه اسم دسترسی داشته است؟ (۶) نگارنده در شگفت است که چرا ابن هشام در تکمیل نام کشته های قریش، در ذیل

۱- ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۶۴، دارالمعرفه، ۱۹۷۶ م.

۲- بخاری، «صحیح»، حدیث ۳۹۸۶، کتاب ۶۳، «المغازی» و فتح الباری، ج ۷، ص ۳۰۷

۳- ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۶۴

۴- «دلایل»، ج ۲، ص ۲۹۲

۵- واقدی، مغازی، ص ۱۳

۶- ابن اسحاق، السیره النبویه.

روایات ابن اسحاق، اسامی باقی مقتولین را تا هفتاد کشته برشمرده است؟ (۱) او تأکید دارد که طبق گفته ابن عباس و سعید بن المسیب در ذیل آیه أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مَثَائِبَهَا، آمار کشتگانِ قریش در جنگ بدر با آمار کشته های مسلمانان در واقعه احد مطابقت دارد. از این رو، نظر تاریخی خود را در خصوص جنگ بدر، همان هفتاد کشته از قریش داده است. ابن سعد نیز تصریح می کند:

«و قتل من المشركين يومئذ سبعون رجلاً». (۲) این تفاوت از ۴۹ کشته تا ۷۰ مقتول، به خوبی نشان می دهد که نمی توان به اطمینان، یکی از این دو نظر را برگزید و یا میانگین آراء را به نحوی به دست آورد که به حقیقت نزدیک باشد؛ خاصه آن که اهم مراجع که به ۴۰ تا ۴۹ کشته اشاره کرده اند، نام مقتولین را ذکر کرده اند؛ ولی مراجع مهمی که به هفتاد کشته نظر داده اند، به استثنای ابن هشام، اسامی مقتولین را ذکر نکرده اند. نگارنده نمی تواند بپذیرد که ابن اسحاق، به سهو یا اشتباه، نتوانسته نام سی نفر دیگر را به دست آورد و ابن هشام آن را تکمیل کرده است!

همین وضع در مورد واقدی نیز صادق است. او اسامی ۴۹ نفر را ذکر کرده است؛ ولی ابن سعد در طبقات، بی آن که اسامی مابقی را بیاورد، بر اساس یکی از روایات تاریخی به هفتاد نفر نظر دارد. لذا اگر بخواهیم یکی از مستندات را برگزینیم، می توانیم با اطمینان بیشتری از آراء ابن اسحاق و واقدی و موسی بن عقبه که خود موثق ترین اسناد سیره و مغازی هستند، دفاع کنیم.

این نکته سنجی ها بدان خاطر است که در نهایت دریابیم که از مسلمانان موجود در واقعه بدر و مشرکان قریش، چند درصد به قتل رسیده اند که بدر را به عنوان یکی از «جنگ های اسلامی» اطلاق کرده اند و به عنوان پشتیبان فکری و روحی برای صدها هزار جنگ و ستیزه گسترده در میان ملل مسلمان در طول تاریخ شده است؟

اگر روایت های آورده شده در «دلائل» را ملاک قرار دهیم، هر یک از طرفین

۱- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، صص ۳۷۲ و ۳۷۳، قاهره، ۱۹۳۶ م.

۲- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۸

حدوداً به یکسان ۴٪ مقتول داشته اند؛ یعنی از ۱۰۰۰ نفر جنگ جوی قریش، ۴۰ تن و از ۳۵۰ نفر مسلمانان تنها ۱۴ نفر به قتل رسیده اند.

آنچه مسلم است، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دفن مردگان مسلمان و مشرک را صادر کرده است. واقدی بی آن که اسناد سند تاریخی خود را یاد کند، می گوید:

«گفته اند پیامبر در روز بدر دستور فرمود که چاه های بدر را کور کردند. سپس فرمان داد کشتگان را در آنجا ریختند.» (۱)
 «و أمر رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - يوم بدر بالقلب أن تُعَوَّرَ، ثم أمر بالقتلى، فطرحوا فيها كلهم...» (۲) دقیقاً مؤید آن است که کشتگان در چاه ریخته شده اند و آنها را با سنگ و خاک پوشانده اند و در روایت دیگر که واقدی آن را بیان کرده:

«ثم وقف رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - على أهل القلب فناداهم رجلاً رجلاً...» (۳) با توجه به این که «القلب» به معنی چاه است، لذا حدیث از دفن کشتگان در چاه های بدر حکایتی آشکار دارد.

آنگاه پیامبر بر سر چاه رفته و سران قریش را چنین مورد خطاب قرار داد:

«يا عتبة بن ربيعة و يا شيبه بن ربيعة و يا أمية بن خلف و يا أبا جهل بن هشام، هل وجدتم ما وعدكم ربكم حقاً؟ فإني قد وجدت ما وعدني ربي حقاً؟ بئس القوم كنتم لنيكم، كذبتُموني و صدقني الناس، و أخرجتموني و آواني الناس و قاتلتموني و نصرني الناس...».

«... آیا آنچه را که خدایتان وعده داده بود، حق و درست یافتید؟ من که آنچه را که خدایم وعده داده بود، حق و درست یافتم.»

۱- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۸۳، ترجمه پارسی.

۲- همان، متن اصلی، ج ۱، ص ۱۱

۳- همان، ج ۱، ص ۱۱۲

چه بد خویشاوندی برای پیامبر خود بودید! شما مرا تکذیب کردید؛ در حالی که مردم مرا تصدیق کردند. شما مرا بیرون راندید؛ در حالی که مردم پناهم دادند و شما با من جنگ کردید در حالی که مردم یاریم دادند...»

این حدیث را ابن اسحاق به نقل از یزید بن رومان و او از عروه به روایت از عایشه آورده است. (۱) در این سند، خطاب پیامبر به عنوان «یا أهل القلیب» و با توجه به عبارت «لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بِالْقَتْلِ أَنْ يَطْرَحُوا فِي الْقَلِيبِ طَرَحُوا فِيهِ...». نبایست در خصوص کیفیت دفن مردگان بدر، تردیدی دیگر به خود راه دهیم؛ خاصه آن که ابن کثیر، ذیل «ذکر طرح رؤس الفکر فی بئر یوم بدر» نه تنها صریحاً به مستندات ابن اسحاق استناد کرده، بل قول بخاری را از طریق قتاده از انس از ابوظلحه، و امام احمد آن را از انس و امام مسلم آن را از طریق حماد بن سلمه نیز آورده است. (۲)

۲- / ۴ / پ: اسیران بدر

«کینه توزی و احساس انتقام» اوصافی است که گاه در اثر احساس خطر جدی و زمانی در حالت تفوق و پیروزی بر خصم، ظاهر می شود. البته مسلمانان در وقت احساس خطر نابودی، در سایه هدایت و تعالیم محمد صلی الله علیه و آله، با روند وقایع، کینه توزانه برخورد نکردند؛ ولی بعضی از آنها پس از استیلا بر سران قریش در جنگ بدر، چون مردمی ستم دیده و زجر کشیده بودند، روی به خوی سنن عرب آورده، مطابق خُلُقِیَاتِ حاکم بر نظام قبیله، خواستار کشتار اسرای دشمن شدند.

«در اختیارداشتن اسرا» پدیده جدیدی بود؛ زیرا تا آن هنگام مسلمانان، اسیری در دست نداشتند که بدانند با آن، چه باید کرد؟ لذا برخورد محمد صلی الله علیه و آله با چنین مسأله ای، مسبوق به سابقه نبوده است. از این رو محمد صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت که با اسرا چه باید کرد؟

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۹۲

۲- همچنین نک: ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، صص ۴۵۱-۴۴۹

سعیدالدین محمد کازرونی می نویسد:

«پیامبر مشورت فرمود که در امر اسرا، مصلحت چیست؟»

عمر بن خطاب نظر به قتل همه اسرا داد و گفت:

«رأى من أن است که فلان کس را که خویش من است، به من دهی تا گردنش را بزَنَم و عقیل را به علی دهی تا گردنش را بزَنَد؛ تا حق تعالی بداند که در دل ما محبتِ مشرکان نیست. اینها (سران قریش) هستند که صناید و ائمه و پیشوایان ایشان (دیگر کفار) هستند.» (۱) و اقدی گفته های عمر را با نکات توجیهی بیشتری نقل می کند:

«ای رسول خدا! اینها دشمنان خدایند. تو را تکذیب کردند و با تو به جنگ برخاستند. بیرون کردند. گردن های ایشان را بزَن که ایشان سران کفرند و پیشوایان گمراهی؛ تا خداوند بدین وسیله اسلام را آرامشی بخشد و شرک را خوار و زبون فرماید.» (۲) این گفته ها دقیقاً با مستنداتى که در کلام احمد بن حنبل آمده است، مطابقت دارد.

طبق سند دوم، عمر تصریح کرد: «یا رسول الله! إضرب أعناقهم» (۳) تعبیر زیر نیز مورد استناد علی بن برهان الدین حلبی قرار گرفته است:

«یا رسول الله! قد کذبوک و اخرجوک و قاتلوک...» (۴) و خلاف و تردیدی در صدور این کلمات نیست.

در میان شخصیت های مهم دیگری که با عمر هم عقیده بودند، نام «سعد بن معاذ»

۱- «نهایهالمسؤول فی روایهالرسول»، ج ۱، ص ۴۰۱

۲- «مغازی»، ج ۱، ص ۸، فارسی. متن اصلی: ج ۱، ص ۱۰۹-۱۰۷

۳- ای فرستاده خدا، گردن آنها را بزَن!

۴- «ای پیامبر خدا! آنان تو را تکذیب کردند و اخراج نمودند و با تو به نبرد برخاستند؛ «السیره الحلبیه»، ج ۲، ص ۴۶۶

صحابی مدنی تبار به چشم می خورد که او نیز گفته بود:

«یا رسول الله! کانت أوّل وقعه أوقعها الله تعالى بأهل الشرك، فكان الاثخان في القتل أحبّ إليّ من استبقاء الرجال...» (۱). پیامبر پاسخ سریعی نداد. به عریش رفت و دو گروه هواداران خشونت و معتقدان به گذشت و عفو، در انتظار پاسخ محمد صلی الله علیه و آله ماندند.

واقدی می نویسد:

«پیامبر وقتی برای اعلام نظر نهایی در جمع یاران حضور یافت، فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيَشَدِّدَ الْقَلْبَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ، وَإِنَّهُ لِيُلَيِّنَ الْقَلْبَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ أَلْيَنَ مِنَ الزَّبَدِ»:

«خداوند گاهی قلب را چنان سخت می فرماید که از سنگ هم سخت تر باشد و همو قلب را چنان ملایم و نرم می کند که از کره ای هم نرمتر باشد.» (۲) در نتیجه با آن که خود آن حضرت، بیش از هر کس دیگر از سران قریش زجر و زحمت و مصیبت دیده بود، فرمان عفو را صادر کرد و اصل را بر گذشت و نه انتقام نهاد.

احمد بن حنبل در «مسند»، مُستندی را به یاد می آورد که محمد صلی الله علیه و آله پس از شنیدن نظر عمر بن خطاب: «فأعرض عنه النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». را ثبت کرده است. «حاکم»، حدیث را از طریق «ابوزکریا یحیی» آورده و اضافه می کند که عبدالله بن رواحه نیز خواستار آتش زدن سران اسیر شده بت پرستان در بیابان شده بود! (۳) محمد بن جریر طبری پس از شرح گذشت پیامبر از آن همه خاطره و دیرینه نفرت

۱- «ای پیامبر خدا، این نخستین نبردی بود که خدای تعالی مشرکان را بدان گرفتار کرد و درگیر شدن در نبرد مرا خوش تر بود از برجا گذاردن مردان». نک: «السیره الحلبیه»، ج ۲، ص ۴۴۹

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۸۲

۳- «المستدرک علی الصحیحین»، ج ۳، ص ۲۱

و آزار قریش، دو سند بسیار بااهمیت ذکر می کند. نخست آن که نبیه بن وهب گوید:

«وقتی اسیران را بیاوردند، پیغمبر آنها را میان یاران خویش بپراکند و گفت با اسیران نکویی کنید!» (۱) دوم آن که از قول ابوعزیز گوید:

«وقتی از بدر مرا به سوی مدینه می آوردند، همراه گروهی از انصار بودم. چون به غذا می نشستند، نان را به من می دادند و خودشان خرما می خوردند و این به سبب سفارشی بود که پیامبر در باره اسیران کرده بودند. و هر کس پاره نانی به دست می آورد، به من می داد و من شرمگین می شدم و به آنها پس می دادم و باز به من می دادند و دست به آن نمی زدند.» (۲)

بیهقی نظرگاه موسی بن عقبه را می آورد که آیه ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳) را عتابی دانسته که مخاطب آن گروهی از صحابه بودند که اصرار به کشتن اسرا داشتند.

ترجمه آیه از این قرار است:

«نسزد مر پیغمبر را که او را اسیرانی باشد تا این که خونریزی بسیار کند در زمین. متاع دنیا را می خواهید و خدای آخرت را می خواهد و خدا غالب و درست کردار است.»

مفسران دیگر گفته اند که مخاطب آیه، خواستاران فدیة برای آزادی اسیران بوده اند: «تریدون عَرَضَ الدُّنْيَا: و حطامها بأخذ الفداء.» (۴)

۱- «تاریخ الرسل و الملوك»، ج ۳، ص ۹۷۸، ترجمه پارسی.

۲- متن اصلی «تاریخ الأمم و الملوك»، جزء ۲، چاپ اول، مصر، مطبعة الحسینیة، ص ۲۸۷ به نقل از ابن حمید.

۳- انفال: ۶۷

۴- فیض، «تفسیر الصافی»، چاپ سنگی، ص ۲۲۴، ذیل آیه در سوره انفال و ابوالفتوح، «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ج ۵، ص ۱۲ به اهتمام الهی قمشه ای، چاپ ۲، علمی، ۱۳۲۰ ش؛ ابن جزّی، «التسهیل لعلوم التنزیل»، ج ۱، ص ۶۸، قاهره، مصطفی محمد، ۱۳۵۵ ه. ق.

بدین روال ما در شناخت آیه با دو مفهوم و معنی متفاوت روبرو نیستیم؛ بل با دو مخاطب، یکی کسانی که اصرار به کشتن داشتند و دوم کسانی که بر فدیة و کیف و کم آن نظر می دادند مواجهیم که هر دو گروه، مورد خطابِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ قرار گرفته اند و تمنیات این دنیا را جستجو می کردند. به هر حال، همگان اتفاق نظر دارند که مخاطب آن، شخص پیامبر نیست.

۳- ۴/ پ: آزادی اسیران

تأمیل دیگری که ذهن را متوجه خود می کند، واکنشی است که بعضی از مغازی نویسان و سیره نگاران در قبال گفته های قاطع عمر بن خطاب و عبدالله بن رواحه و سعد بن معاذ از خود نشان داده اند.

مدارک تاریخی در این گفته ها تردیدی به جای نمی گذارد. نیز عدم پذیرش پیامبر از پیشنهاد آنها (در خصوص کشتار اسرا) و روی گرداندن آن حضرت از نظریاتشان محلّ شک و تردید نیست؛ ولی چگونه است که در این میانه، واقدی می گوید:

«... و قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -: لو نزل عذاب يوم بدر لما نجا منه الا عمر كان يقول: اقتل و لا تأخذ الفداء و كان سعد بن معاذ يقول: اقتل و لا تأخذ الفداء...» (۱). این بیان دقیقاً توجیه کننده نظریه آن سه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ در عین حال مخالف نظریه ابوبکر، علی بن ابی طالب، ... و در نهایت خود پیامبر اسلام است که به عفو و گذشت از اسیران و حفظ جانشان نظر داد؛ بل چنانچه گفتیم نسبت به رفتار نیکو با آنها، سفارش جدی داد.

نگارنده در این کاوش نمی تواند نتیجه پژوهش های انجام یافته را به صراحت بیان

۱- «اگر عذاب روز بدر نازل شود، جز عمر کسی از آن رهایی نمی یابد! عمر می گفت: ای پیامبر خدا! اسیران را بکش و فدیة قبول نکن. سعد بن معاذ نیز می گفت: بکش و فدیة قبول نکن...» «مغازی»، ج ۱، ص ۱۱۰، متن اصلی عربی.

نکند. گمان می‌کنم بر چنین اسنادی سایه ای از تطهیرهای تاریخی افتاده است! اولاً واقدی بدون ذکر سلسله سند، آن را از عبدالله بن مسعود روایت کرده است؛ ولی موسی بن عقبه در تحریری که از غزوه بدر به عمل آورده و از طریق کتاب بیهقی در دست ماست، به آن اشارتی ندارد.

بیهقی حدیث را از عبدالله بن عباس می‌آورد که او از عمر بن خطاب روایت کرده است. نکته این است که عمر صریحاً گفته است:

«پیامبر نسبت به عقیده ابوبکر، اظهار اشتیاق فرمود و به آنچه من گفتم، توجّهی نفرمود.»

و هیچ اشارتی ندارد که اگر عذابی نازل شود، همه از بین می‌روند جز عمر. از این مهمتر در همین سند عبدالله بن عباس، عمر بن خطاب می‌افزاید:

«چون دیدم پیامبر گریه می‌کند، سؤال کردم که علت چیست؟» پیامبر فرمود:

«در مورد فدیة ای که از اسیران می‌گیرم، گریه می‌کنم. زیرا عذاب الهی برای اصحاب در این مسأله، نزدیک تر از این درخت است.»

این گفته به خوبی مؤید آن است که پیامبر نه تنها بنا به مدارک قبلی، به کشتار قریشیان رضا نداشت و از اظهار نظر عمر روی گرداند که حتّی راضی نبود که طبق سُنن عرب از اسیران، فدیة ستانده شود. نیز راضی نبود که صحابه برای آزادی قریشیان مال ستانند و بر سر آن گفتگو کنند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به نجات آدمیان و رحمت الهی می‌اندیشید و برخی پیروانش ایشان را بر سر دوراهی کشتن اسیران یا ستاندن مال از آنان، مخیر کرده بودند که یکی از این دو راه، نشانگر عصبیت و انتقام، و دیگری نمایانگر اشتیاق به دنیا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت ترجیح داد که در حاشیه سنن عرب، به هر نحو که ممکن باشد، آزادی را برای اسیران محقق سازد.

واقدی از یحیی بن ابی کثیر نقل می‌کند:

«پیامبر می‌فرمود: هیچ کس به اسیری که برادر مسلمانش گرفته است،

دست درازی نکند و او را نکشد.»

«لا يتعاطى أحدكم أسير أخيه فيقتله». (۱) و از سعید بن مسیب آورده است:

پیامبر، «ابوعزه عمرو بن عبدالله بن عمیر جُمحی» را، که شاعر بود، امان داد و آزادش فرمود. او گفت:

«من پنج دختر دارم که چیزی ندارند. ای محمد! به خاطر ایشان به من لطف کن و مرحمت فرمای!»

حضرت چنان فرمود.

از سویی دیگر کسانی که برای کسب آزادی خود مالی نداشتند، مورد آزار مسلمانان قرار نگرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها به شیوه ای انسانی که تا آن ایام در میان جوامع معمول نبود، رفتار کرد.

علی بن برهان الدین حلبی می نویسد:

«و لم یکن معه فداء ای و هو یحسن الکتابه دفع إلیه عشره غلمان من غلمان المدینه یعلمهم الکتابه فإذا تعلّموا کان ذلک فداءه». (۲) ابن سعد به لفظ دیگر چنین ثبت کرده است:

«قال: أسر رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يوم بدر سبعين أسيراً و كان يفادی لهم علی قدر أموالهم و كان أهل مکه یکتبون و أهل المدینه لا یکتبون، فمن لم یکن له فداء دُفع إلیه عشره غلمان من غلمان المدینه

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۷۸، ترجمه فارسی.

۲- «او چیزی نداشت که فدیة بدهد، اما نوشتن را خوب می دانست. پیامبر خدا ده نفر از نوجوانان مدینه را به او سپرد تا به آنان نوشتن بیاموزد و اگر آنان آموختند، وی آزاد شود». «السیره الحلبیه»، ج ۲، ص ۴۵۱

فَعَلَمَهُمْ فَإِذَا حَذَقُوا فَهُوَ فِدَاؤُهُ» (۱) در سند تاریخی دیگر از طریق محمد بن الصباح به نقل از شریک به روایت از عامر، جمله «فکان زید بن ثابت مَمَّنْ عُلْم» (۲) اضافه شده است.

عدالت دیگری که پیامبر برای آزادی مهاجمان بت پرست اعمال نمود، اعلام اصل «و کان یفادی لهم علی قدر أموالهم» بود. «سعید بن محمّد کازرونی» در کتابش آورده است: «و رسول ندا می داد که فدا به قدر مال ستانید.» (۳) بنا بر این، جریمه ای که کفار در قبال جنگیدن با مسلمانان و آنها را به خاک و خون کشاندن، متحمل شدند، مالی بود که پرداختش در توان آنان بود و نه بیشتر! این ها همه شرایطی بود که محمّد صلی الله علیه و آله در آن عصر برای رهایی دشمنان خود و عفو تقصیرهایشان در نظر گرفت و هدف این بود که تازه مسلمانان، با آن همه نفوذ آداب و سنن دیرینه، جامعه رو به تکامل مدینه را نپاشند و قریشیان، مجالی برای ترک تعصّب های جاهلی بیابند. (۴) ثانیاً برخی از مهاجمان بدر، قلباً به یکتاپرستی و تعلیمات معنوی محمّد صلی الله علیه و آله تمایل داشتند؛ اما شرایط زندگی و روابط پیچیده اجتماع مکه مانع از آن بود که آنها در اظهار ایمان مجالی بیابند. در عین حال به اعتبار این ایمان باطنی، مایل به پرداخت فدیّه نبودند و در واقع نیز این دو با هم مغایرت داشت. موسی بن عقبه در مغازی می نویسد:

«گروهی از مسلمانان که اسیر شده بودند، به پیامبر اظهار می داشتند که ما

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر، هفتاد اسیر گرفت و برای هر یک از آنان، به اندازه اموالی که داشتند، فدیّه تعیین می کرد و از آن جا که اهل مکه نوشتن می دانستند و اهل مدینه بی سواد بودند، اگر کسی از میان اسیران، مالی برای فدیّه دادن نداشت، ده تن از نوجوانان مدینه را به او می سپردند تا آنان را نوشتن بیاموزد و اگر خوب آموختند، همان فدیّه او باشد.» «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۲۲، به نقل از جابر و او از عامر.

۲- «زید بن ثابت از جمله کسانی بود که نوشتن آموخت.»

۳- «نهایهالمسؤول فی روایهالرسول»، ص ۳۹۹، با نثر فارسی «عبدالسلام ابرقوهی».

۴- در باره واژه «فدی» / عوض نک: راغب، «مفردات»، ذیل آیه ۴ از سوره محمّد صلی الله علیه و آله و آیه ۱۰۷ از سوره صافات.

مسلمانیم و کافران ما را از روی اجبار آورده اند؟ چرا باید از ما فدیة بگیری؟»

در این مورد این آیه، پاسخ می دهد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسِيرِ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۱) «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو که اگر خداوند در دل های شما خیری بداند، به شما بهتر از آنچه از شما گرفته شده است، می دهد و شما را می آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.»

این سند معلوم می دارد که فدیة گیری دقیقاً اتخاذ راهی برای آزادی افراد بوده و با درونیات بعضی از اسیرشدگان مطابقت نداشته است و آله و عده جبران آن داده نمی شد و در مقام دلداری از آنها این آیت نقش نمی بست که: وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

مؤید این واقعیت، سندی است که در منابع تاریخی، چشم اندازی وسیع دارد و به خوبی از بن بست هایی حکایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فدیة گیری، با آن درگیر بوده است.

واقعی در «مغازی» پس از وصف دو عقیده گذشته (عنوان شده از جانب ابوبکر و عمر) می گوید:

پیامبر پیروان خود را از تجربه های تاریخی پیامبران آگاه ساخت که آنها نیز در حوادث و وقایع، حالات مختلفی را از خود بروز داده اند (۲):

«پیامبر گفت: ابراهیم علیه السلام برای قوم خود از غسل هم ملائیم تر بود. قوم برایش آتش افروخت و او را در آتش افکند ولی او می گفت:

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۳)

۱- انفال: ۷۰

۲- مغازی، ج ۱، ص ۸۱، پاریسی. متن اصلی: ج ۱، صص ۱۱۰-۱۰۸

۳- ابراهیم: ۳۶

«هر که متابعت کند مرا، او از من است و هر که مرا نافرمانی کند، تو بخشاینده و مهربانی.»

و نیز عیسی علیه السلام می گفت: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (۱) «اگر عذابشان کنی، ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزشان، تو عزیز و صواب کاری.»

اما نوح علیه السلام نسبت به قوم خود از سنگ هم سخت تر است؛ در آنجا که می گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. (۲) «پروردگارا! در زمین کسی از کافران را باقی مگذار!»

و یا مانند موسی علیه السلام که می گفت: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. (۳) «ای پروردگارا! ناپیدا کن نشان اموال ایشان. سخت کن دل های ایشان تا نیارند ایمان و تا ببینند عذاب دردناک را.»

آنگاه پیامبر فرمود:

«ای مسلمانان! شما مردمی تهی دست و نادار هستید؛ بنابر این، از این اسیران عوضی بستانید و آنها را آزاد کنید.» (۴) سخنان محمد صلی الله علیه و آله نشانگر آن است که او به خوبی از کم و کیف واکنش های اصلاح طلبانه رهبران دینی آگاه بود؛ با این همه به عفو و گذشت روی آورد و فدیة را

۱- مائده: ۱۱۸

۲- نوح: ۲۶

۳- یونس: ۸۸

۴- حاکم نیشابوری، «المستدرک»، ج ۳، ص ۲۱ به نقل از ابوعمیده به روایت از عبدالله که آن را صحیح الاسناد خوانده است. نیز نک: بیهقی، «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۳۰۱ که این روایت را از طریق عیسیه بن عبدالله آورده است. همچنین نک: علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبيّه»، ج ۲، ص ۴۴۷. و رجوع کنید به احمد بن حنبل، «مسند» به نقل از عبیده و او از عبدالله. نیز: ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۵۸ به استناد احمد.

به عنوان جبران حقوق مادّی از دست رفته مسلمانان در مکه و دستگیری از مردم تهی دست مدینه از محلّ مال اندوزی قریش، مقرّر داشت.

ثالثاً کلامی از احمد بن حنبل به نقل از علی بن عاصم و او از حمید به روایت از انس دیده شده است که وقتی ابوبکر از پیامبر می خواهد که اسرا را ببخشد، «فذهب عن وجه رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - ما كان فيه من الغم، فعفا عنهم». (۱) این گشودگی به نشانه تمایلات قلبی پیامبر است که راه حل را در «و قبل منهم الفداء» پیدا می کند. به دیگر سخن، آن عفو و این مساعدت و همدردی با محرومان، هر دو به یک سو نظر دارد و آن تلاش برای احیای حقوق انسان و امکان رشد و تعالی در میان جامعه ای بسته، خشک مغز و بسته روح است.

۴- ۴/ پ: قتل دو اسیر!

در راستای وقایع مربوط به اسیران جنگ بدر، رخدادی وجود دارد که نشان می دهد مسلمانان در طول راه بازگشت از بدر به مدینه، دو اسیر را ظاهراً به دستور پیامبر کشته اند! یکی «عقبه بن ابی معیط» و دیگری «نضر بن الحارث».

تألیفات و نوشته هایی که در باره اسلام با دید انتقادی نگریسته اند، از این موضوع، در نقد شیوه های خشونت دینی، حدّا کثر بهره برداری را کرده اند. نگارنده، نظر به ارتباط موضوعی، اسناد تاریخی را بازنگری نمود و آنچه را که از لابلاي متون اصلی و شالوده تفکرات تاریخی مذکور به دست آورد، به پژوهندگان ارائه می دهد.

آنچه مسلم است، «عقبه بن ابی معیط» یکی از سران قریش بود که همراه قریشیان از مکه به بدر آمد و در تلاش نافرجام بت پرستان برای نابودی مسلمانان و برچیدن دینی که تازه در جزیره العرب رایج شده بود، شرکت فعال و اعتقاد راسخ داشت. آنچه برای ما مهم است، اسارت وی نیست؛ بل شخصیت وی در طول سال های دعوت پیامبر است.

اتخاذ این روش اولویّت سنجانه در تحقیق، ما را از کلی گویی مصون می دارد و به جای

۱- «آثار اندوه از چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زایل شد و آنان را مورد عفو قرار داد». نک: ابن کثیر، «السیره النبویه»،

یک جمله سؤالی، به یک موضوع مستقل می‌رسیم که:

«عقبه بن ابی معیط از آغاز بعثت محمد صلی الله علیه و آله تا هجرت و از هجرت تا بدر چگونه شخصیتی بود؟»

تحقیق در موضوع مذکور، اندیشه ای نقّاد و روحیه ای بی طرف می‌خواهد. از این رو چون اسناد و مدارک تاریخی غالباً ناقص است، کوشش کرده ایم تا حدّ امکان از منابع دیگر بهره‌گیریم و با ژرف نگری به سنگ‌های شالوده منابع تاریخی برسیم:

سند ۱: نویری و ابن سعد به نقل از «حکیم بن حزام» و «عبدالله بن ثعلبه» پس از شرح وفات ابوطالب و سپس همسر پیامبر خدیجه در مکه، علّت رفتن پیامبر را به طایف مورد توجه قرار داده، می‌گویند:

چون ابوطالب درگذشت، قریش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آزارهایی را شروع کرد که در زمان حیات عمومی پیامبر، جرأت انجام آن را نداشت. چون خبر این آزاررسانی به ابولهب رسید، پیش پیامبر آمد و گفت:

«ای محمد! هر کاری که در زمان زنده بودن ابوطالب انجام می‌دادی، انجام بده.

سوگند به لات تا من نمرده‌ام، هیچ کس نمی‌تواند به تو دست یابد.» (۱) پیامبر از این حمایت برخوردار بود تا این که به تصریح نویری، «عقبه بن ابی معیط» و ابوجهل پیش ابولهب آمدند و به هر حال رأی ابولهب را عوض کردند و موجب شدند تا قریش نسبت به آن حضرت سخت‌گیری را آغاز کردند؛ تا آنجا که محمد تاب نیاورد و مکه را ترک کرد و به طائف رفت. اشراف «طائف» از دعوت محمد و از این که مکی‌ها او را رانده بودند، ترسیدند و گفتند:

«از شهر ما بیرون برو و جایی برو که دعوت تو را بپذیرند. سفالگان را هم شوراندند و شروع به سنگ زدن پیامبر کردند؛ آنچنان که پاهای او مجروح شد.» (۲)

۱- نویری، «نهایه‌الارب»، ج ۱، ص ۲۶۶، ترجمه پارسی. نیز: ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۰۸، فارسی، ج ۱، ص ۲۱۰، متن اصلی، چاپ بیروت، دار صادر ۱۹۶۰ م.

۲- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۱، صص ۲۱۱ و ۲۱۲ به نقل از محمد بن جبیر بن مطعم.

از این سند تاریخی آشکار می‌گردد که عامل رواج مجدد آزار و اذیت قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله که منجر به غیرقابل تحمل شدن زندگی در مکه برای آن حضرت شده، عقبه بن ابی معیط و ابوجهل بوده است.

سند ۲: تنها کسی که شدیدترین خشونت‌ها و اهانت‌ها را نسبت به محمد صلی الله علیه و آله روا می‌داشت، عقبه بود که به صورت آن حضرت تف انداخت. نویری می‌نویسد:

«ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط با یکدیگر دوست و هم صحبت بودند. عقبه پیش رسول خدا نشست و سخنی از آن حضرت شنیده بود. این خبر به ابی رسید. پیش عقبه آمد و گفت:

«خبر رسیده که تو با محمد همنشینی کرده‌ای.» آنگاه سوگند خورد که:

«دیگر با تو صحبت نخواهم کرد؛ مگر بروی و بر چهره محمد تف اندازی.» عقبه که دشمن خدا بود، این کار را کرد. (۱) متعاقب این عمل، این آیات قرآن نازل شد:

يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲) سهیلی می‌گوید:

«يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»، عقبه بن ابی معیط است که وقتی دوستش به او گفت: «لا أرضى حتى ترجع و نبصق في وجهه ... ففعل عدو الله ... فأنزل الله عز وجل:

يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ

۱- «نهایه‌الارب»، ج ۱، ص ۲۶، فارسی.

۲- «روزی که ستمکار، انگشت به دندان می‌گزد و می‌گوید: کاش با پیامبر همراه می‌بودم- کاش فلان شخص را دوست خود نمی‌گرفتم- او مرا پس از آن که متذکر شده بودم، گمراه ساخت و شیطان، آدمی را به تباهی کشد». فرقان: ۲۶

ابن عباس و سعید بن المسيّب هم صریحاً گفته اند که مراد از «الظالم» که در آیه به آن اشارت رفته است «عقبه بن ابی معیط» است. (۱) فخرالدین رازی نیز در تفسیر خود ضمن این که منظور از «الظالم» را به استناد قول ابن عباس، «عقبه بن ابی معیط» دانسته، به نظریه معتزله اشارتی دارد که گفته اند:

«الظالم يتناول الكافر و الفاسق، فدلّ علی أنّ الله تعالی لا یعفو عن صاحب الكبیره». (۲) ابن کثیر نیز در تفسیر خود تردید ندارد که آیه مزبور:

«کان سبب نزولها فی عقبه بن ابی معیط». (۳) سند ۳: عقبه یکی از طراحان و مجریان توطئه قتل نافرجام محمد صلی الله علیه و آله بود. ابن سعد در کتاب خود، به استناد عروه به نقل از عایشه و نیز ابن عباس و علی بن ابی طالب و سراقه بن جعشم، به ترس قریش از رفتن محمد صلی الله علیه و آله به مدینه اشاره کرده است؛ که در نتیجه آن، سران قریش از جمله «عقبه بن ابی معیط» در دارالندوه جمع شدند، تا طرح قتل محمد صلی الله علیه و آله را بریزند. (۴) پس از تصمیم گیری مشترک، کسانی که مسؤولیت این کار را بر عهده گرفتند، عقبه ابن ابی معیط، نضر بن حارث، ابوجهل و امیه بن خلف بودند. همین افراد پس از ناموفق ماندن نقشه قتل، سوار بر اسب، محمد صلی الله علیه و آله را تا راه های دور مکه تعقیب کردند؛ ولی پس از پنهان شدن محمد صلی الله علیه و آله در غار، آن حضرت توانست از دست آنها خلاصی یابد.

۱- قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۳، ص ۲۵، چاپ و تصحیح ابواسحاق ابراهیم اطفیش.

۲- «تعبیر ظالم، کافران و فاسقان را شامل می شود و بیانگر آن است که خداوند متعال، کسی را که مرتکب گناه کبیره شود، نمی بخشاید». نک: رازی، «تفسیر کبیر»، ذیل آیه یادشده در متن، ج ۱۲، ص ۷۵، چاپ دارالفکر ۱۹۸۱ م.

۳- ابن کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، الجزء الثالث، دارالفکر، بیروت، ص ۳۱۵. نیز نک: شیخ طبرسی، «مجمع البیان»، جزء ۱۹ و ۲۰، چاپ بیروت، الزین، ۱۹۵۵ م.

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۲۵ و متن عربی: ج ۱، صص ۲۲۷ و ۲۲۸

این حادثه در زندگی محمد صلی الله علیه و آله یکی از حساسترین دقایق حیات به شمار می رفته است. به عبارت زیر توجه کنید که شدت غضب و نفرت تعقیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان می دهد:

«و طلب قریش رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - أَشَدَّ الطَّلَبِ، حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى بَابِ الْغَارِ». (۱) سند ۴: ابوبکر پس از مراجعت از یمن و در ایامی که محمد صلی الله علیه و آله در مکه به تعلیم آیین جدید مشغول بود، می گوید:

«چون به مکه باز گشتم، عقبه بن ابی معیط، ابوجهل، شیبه بن ربیع و ابوالبختری به دیدار من آمدند. آنها گفتند: این محمد می پندارد که پیامبر است و خداوند او را به سوی مردم فرستاده است. اگر احترام تو نمی بود، اصلاً مهلتی به او نمی دادیم.»

سند ۵: نویری و واقدی در خصوص مذاکره سران قریش با ابوطالب برای وادار کردن پیامبر به دست برداشتن از تعلیمات اسلام می نویسند: (۲) «سران قریش گفتند: تو دست از خدایان ما بردار و ما هم تو را با خدای خودت رها می کنیم. وقتی پایداری محمد صلی الله علیه و آله را دیدند، خشمگین شدند و برخاستند و به خود و قریشیان گفتند:

وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ. (۳) گویند کسی که این حرف را زد، «عقبه بن ابی معیط» بود. آنها گفتند: دیگر هرگز پیش ابوطالب نمی آییم و هیچ چیز بهتر از آن نیست که محمد صلی الله علیه و آله را غافلگیر کنیم و بکشیم.»

۱- «قریش با جدیت تمام در پی یافتن پیامبر خدا برآمدند، تا آن که آنان به در غار رسیدند...»

۲- نویری، «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۱۹۴. و: واقدی به استناد ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۱۳۵، فارسی و ج ۱، ص ۲۰۲، عربی.

۳- «بر پرستش خداوندان خویش، شکبیا باشید که این کار از شما خواسته شده است.» «ص»: ۶

«و قالوا: لا نعود إليه أبداً و ما خیر من أن يُغتال محمّد».

قرطبی در ذیل آیه مذکور، به گفته ابن اسحاق از «عقبه بن ابی معیط» یاد کرده است. (۱) سند ۶: عقبه بن ابی معیط و نصر بن الحارث از طرف قریش مأموریت یافتند تا با یهودیان یشرب مذاکره کنند و راهی برای رسوایی محمّد صلی الله علیه و آله بیابند. (۲) سند ۷: بیهقی در «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۴۳ می نویسد:

«عمرو بن میمون از عبدالله بن مسعود روایت می کند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به حال سجده بود و گروهی از قریش گرد او بودند و مقداری شکمبه و احشاء شتر یا گاوی که کشته بودند، آنجا مانده بود. قریشیان بین خود گفتند:

«چه کسی حاضر است این شکمبه را بردارد و بر پشت پیامبر بگذارد.» عقبه بن ابی معیط این کار را انجام داد. فاطمه علیها السلام آمد و آن کثافات را از پشت پیامبر برداشت و به کسی که این کار را کرده بود، نفرین فرمود.»

این سند یک بار دیگر هم در صفحه ۲۵۵ کتاب «دلائل» ذکر شده و بیهقی آن را از مسلم و بخاری آورده است.

سند ۸: بیهقی در کتاب خود به واقعه بسیار با اهمیتی اشاره می کند:

عروه بن زبیر گوید:

از عبدالله بن عمرو عاص خواستم تا سخت ترین کاری را که مشرکان مکه نسبت به پیامبر انجام دادند، برایم بگویند. او گفت:

۱- «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۵، ص ۱۵۱

۲- ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۲، چاپ الحلبی ۱۹۳۶ م. و نیز: نویری، «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۲۱۱ به نقل از ابن عیّاس. و همچنین: بیهقی، «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۳۸، ترجمه فارسی. با این عبارت از ابن عباس: «مشرکان قریش، نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد علمای یهود به مدینه فرستادند.» این ماجرا موجب شیوع حرف های توهین آمیز مردم قریش گردید و به گفته بیهقی موجب اندوه پیامبر گردید.

«پیامبر کنار کعبه نماز می گزارد. عقبه بن ابی معیط آمد و ردای او را دور گردنش حلقه کرد و به قصد خفه کردن حضرت، آن را فشرد. ابوبکر پیش آمد و شانه های عقبه را گرفت و او را از رسول خدا جدا کرد و گفت:

«آیا مردی را می کشید به جرم این که می گوید: خدای پروردگار من است و حال آن که آیات و معجزاتی از پروردگارتان برای شما آورده است.» (۱) گفته ابوبکر، قسمتی از آیه ۲۸ سوره غافر است که:

أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ. (۲) طبق این مدارک تاریخی، شدیدترین زجری که پیامبر از بت پرستان مکه دیده است، عملی بوده که عقبه بن ابی معیط، مرتکب آن شده است.

سند ۹: نفرت ذاتی و شدت غضب عقبه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، در اشعاری که در مذمت پیامبر و به تمسخر کشیدن ایشان سروده است، جلوه گری می نماید. بیهقی به استناد واقدی می نویسد:

«هنگامی که پیامبر به مدینه هجرت فرمود، عقبه بن ابی معیط که در مکه بود، دو بیت شعر در هجاء پیامبر سرود که وقتی پیامبر آن را شنید، عقبه را نفرین نمود.» (۳) سند ۱۰: نویری در شمردن نام کسانی که دشمنی عمیق خود را با پیامبر خدا آشکار ساختند، می نویسد:

«کسانی که در دشمنی رسول خدا از همه جلوتر بودند، ابوجهل، ابولهب و عقبه

۱- «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۴۱. نیز نک: «صحیح بخاری»، کتاب التفسیر، ذیل آیه ۴۰ از سوره مؤمن و نیز: «فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۳، چاپ دارالفکر.

۲- «آیا مردی را می کشید، به جرم» این که می گوید پروردگار من الله است؟ حال آن که او از جانب پروردگارتان، برای شما دلایل روشن آورده است.» غافر: ۲۸؛ در خصوص این آیه، نک: قرطبی، «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۵، ص ۳۰۷

۳- «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۶۲

ابن ابی معیط بودند.» (۱) عموم مورخان از «عقبه بن عنوان» با وصف: «کان شدید الأذى للمسلمین عند ظهور الدعوه». (۲) یاد کرده اند. (۳) بیهقی از «ابوالحسین بن فضل قطان» در بغداد با اسناد خود از عبدالله بن مسعود روایت می کند که پیامبر رو به کعبه نمود و بر هفت تن از قریش نفرین کرد؛ که از جمله:

ابوجهل، امیه، عتبه بن ابی معیط و عتبه بن ربیع بودند. (۴) متن دعای پیامبر چنین بوده است:

«پروردگارا! سزای قریش را بده! خدایا سزای ابوجهل و عتبه و شیبه پسران ربیع و عقبه پسر ابی معیط را بده!» (۵) سند ۱۱: پس از هجرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه، عقبه بن ابی معیط از طراحان اصلی حمله به مسلمانان در بدر و تجهیزکنندگان قریش بود. این موضوع را نویری از ابن اسحاق آورده است که:

«امیه بن خلف به تحریک عقبه بن معیط آماده خروج با مردم مکه علیه محمد صلی الله علیه و آله شد.» (۶) «إِنَّ أُمِيَةَ بْنَ خَلْفِ كَانُ أَجْمَعَ الْعُقُودَ وَ كَانُ شَيْخًا جَلِيلًا جَسِيمًا ثَقِيلًا. فَأَتَاهُ عَقْبَةُ بْنُ أَبِي مَعِيْطٍ.» (۷)

۱- «نهایه‌الارب»، ج ۱، ص ۱۹۱، ترجمه فارسی. نیز نک: ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۱، ص ۲۸۲ و «البدایه و النهایه»، ج

۳، ص ۴۷

۲- «هنگام آشکار شدن دعوت به اسلام، او عقبه بن ابی معیط مسلمانان را بسیار آزار می داد.»

۳- سهیلی، «الروض الأنف»، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۲۷؛ زرکلی، «الاعلام»، ج ۵، ص ۳۶

۴- «دلایل»، ج ۲، ص ۷۵. این حدیث را بخاری نیز آورده است.

۵- «دلایل النبوه»، ص ۲۵۵

۶- «نهایه‌الارب»، ج ۲، ص ۲۳. نیز نک: ابن هشام، «السیره النبویه» به نقل از ابن اسحاق، ج ۲، ص ۲۶۱

۷- «امیه بن خلف که پیرمردی تنومند و سنگین وزن بود، در خانه مانده بود، پس عقبه بن ابی معیط نزد او آمد...»

آری! «عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه بن عبد شمس»، به عنوان یک جنایتکار جنگی، شکنجه گر و آزاررسان مسلمانان، مورد نفرت خاص همگان بود و در حالی که هیچ انگیزه ای برای اصلاح شدن نداشت، مسلمانان در بین راه بدر- مدینه، در محلی به نام «عرق الظبیه» با رضایت پیامبر او را از پای درآوردند؛ تا به عقیده و خواست محرومان به سزای آن همه زجررساندن و قتل و برپایی جنگ و فتنه برسد. (۱) وقتی موعد اعدامش توسط «عاصم بن ثابت ابن ابی الأقلح» فرا رسید، فریاد زد:

«چرا مرا می کشید؟» محمد صلی الله علیه و آله گفت:

«بکفرک و افترائک». «ببزاقک فی وجهی» (۲) واقدی، پاسخ محمد صلی الله علیه و آله را به عقبه چنین ثبت کرده است:

«به واسطه دشمنی ات با خدا و رسول خدا. ای عقبه! به خدا قسم تا آنجا که می دانم، مرد بسیار بدی هستی. به خدا و پیامبر او و کتابش کافری. پیامبر خدا را آزار می دادی.» (۳) «بئس الرجل کنت و الله ما علمت کافراً بالله و برسوله و بکتابه مؤذياً لنبیه...».

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را حماد بن سلمه به نقل از عطاء و او از الشعبی چنین ثبت کرده است:

«أ تدرّون ما صنع هذا بی؟ جاء و أنا ساجد خلف المقام، فوضع رجله علی عنقی و غمزها، فما رفعها حتی ظننت أن عینی ستدران، و جاء مرّة أخرى بسلا شاه فألقاه علی رأسی و أنا ساجد.» (۴)

۱- طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۹۷۷؛ نیز: ابن هشام، «السیره النبویه» به نقل از ابن اسحاق، ج ۲، ص ۲۹۸

۲- حلبی، «السیره الحلّیه»، مجلد الثانی، ص ۴۴۱

۳- «مغازی»، ج ۱، ص ۸۴

۴- «آیا می دانید او با من چه کرد؟ وقتی در سجده بودم، پشت سر من آمد و پایش را بر گردنم نهاد و فشار داد و آن را برنداشت، چندان که گمان کردم چشمانم از حدقه بیرون می زند و دیگر بار شکمبه گوسفندی را آورد و زمانی که در سجده بودم، آن را روی سرم قرار داد.» نک: ابن کثیر، «السیره النبویه»، المجلد الثانی، ص ۴۷۳

مجازات‌هایی که بر عتبه روا داشته شد، محکومیت یک اسیر نبود؛ بلکه محکومیت جنایتکار و خونخواری بود که جنگ آفرینی کرده بود. جرم او تعصب در بت پرستی و دشمنی با یکتا پرستی نبود؛ چرا که همه اسیران به این خصالت، معروف بودند و به سرنوشت عقبه دچار نشدند.

پاسخ هر کس به این وقایع، در بافت اجتماعی آن دوران، به تناسب دل‌بستگی به وجود معنویت و حقوق انسان فرق دارد. آنها که با عتبه: این جنگ افروز و دشمن مردم مظلوم، همدردی می‌کنند، دشمنی با اصول معنوی را در دل می‌پروراند و دل به استثمار می‌سوزانند. اما در منظر کسانی که به راه انبیا و تلاش آنها برای تعالی انسانی ارجی قائلند، علف هرزه‌های خشونت، محلی از اعراب ندارند؛ به صفای دل پاکان می‌اندیشند و بر خون جلا دادن تاریخ و دستان داس گرفته مرگ، اشک تمساح نمی‌ریزند.

در باره «نضر بن الحارث»

«نضر» نیز شخصیتی دژخیمانه داشت و در همان مسیر عقبه گام برمی‌داشت. از آتش افروزان حمله قریش در بدر بود و قبل از آن، از طراحان و مجریان ترور محمد صلی الله علیه و آله در دارالندوه و نهایتاً از هتک کنندگان حرمت محمد صلی الله علیه و آله بود. وی در زمره آزاردهندگان مردم محروم مکه که با نظام اشرافی او مخالفت می‌کردند و حاضر به ادامه بردگی آنها نبودند، محسوب می‌شد و فضای اختناق آمیزی ایجاد کرده بود. به این سند تاریخی توجه کنید:

ابن اسحاق می‌گوید:

نضر بن حارث از شیطان‌های قریش بود و رسول خدا را سخت آزار می‌داد و با او دشمنی می‌ورزید. او قبلاً به حیره آمده بود و داستان‌های پادشاهان ایران و رستم و اسفندیار را شنیده و آموخته بود. هرگاه که رسول خدا در مجلس می‌نشست و خدا را به یاد مردم می‌آورد و آنها را بر حذر می‌داشت که ممکن است مانند اقوام دیگر و گذشتگان، مورد خشم خدا قرار گیرند، چون برمی‌خاست، نضر می‌نشست و می‌گفت:

«ای قریشیان به خدا سوگند داستان های من از مطالب او بهتر است.» گویند:

نضر بن حارث همان کسی است که می گفت به زودی من هم نظیر آنچه که خدا فرستاده است، نازل خواهم کرد!

ابن عباس می گوید:

«هشت آیه از آیات سوره قلم در باره او نازل شده است و مخصوصاً این آیه که می فرماید: چون آیات، بر او خوانده می شود می گویند اسطوره های نخستین است و همه آیاتی که در آنها این لفظ آمده است.» (۱) «نضر» به نمایندگی قریش و همگام با عقبه، با یهودیان و علیه محمد صلی الله علیه و آله و برای رسوا کردن آن حضرت وارد مذاکره شد. (۲) سند زیر نیز شمه ای از دشمنی های «نضر» را نسبت به محمد نشان می دهد:

ابن سعد در کتابش ماجرای دارالندوه را شرح می دهد. دشمنان در این مکان، مصمم می شوند که از هر قبیله، جوان ورزیده و چالاکی را انتخاب کنند و شمشیری برنده به او بدهند و همگی با هم و یک مرتبه به محمد صلی الله علیه و آله حمله کنند و خون او را بریزند.»

نضر بن حارث یکی از تأیید کنندگان این تصمیم و از حمله کنندگان به خانه محمد صلی الله علیه و آله بود. نقشه این جماعت عملی نشد و محمد صلی الله علیه و آله هجرت کرد. (۳) «نضر» در ماجرای بدر، نه تنها از برپاکنندگان این فتنه و خشونت بود که طبق اسناد تاریخی از کسانی است که عهده دار اطعام قشون مشرکان در حمله به بدر بوده است. (۴) او در این جنگ و به هنگام حمله به مسلمانان، پرچمدار مشرکان بود و به رسم عرب، کسی

۱- نویری، «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۴۴ و ترجمه پارسی کهن آن، ج ۲، ص ۵۸۳، سیرت پیامبر.

۲- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۲۰

۳- «الطبقات الکبری»، متن فارسی: ج ۱، ص ۲۲۴. متن عربی: ج ۱، صص ۲۲۷-۲۲۵ و ۲۲۸، چاپ بیروت، دار صادر ۱۹۶۰ م. همین سند را ابن اسحاق در «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۲۵ ثبت کرده است.

۴- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۹۵ و ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۲۱

می توانست عهده دار این مهم باشد که حداکثر نفرت و شجاعت را در قلع و قمع دارا بوده، قادر به تحریک و تحریض لشکر باشد. ابن هشام صریحاً می نویسد:

«و کان أبو عزیز صاحب لواء المشرکین ببدر بعد النضر بن الحارث».^(۱) در این که او یکی از سران قریش برای نابودی مسلمانان بوده است، شکی نیست. از سند تاریخی و بنا به تصریح ابن اسحاق مستفاد می شود که پیامبر در خلال گفتگو با دو تن از مطلعین حرکت قریشیان در نزدیکی های بدر، پرسید:

«فمن فیهم من أشراف قریش؟» قال:

«عنه بن ربیع و النضر بن الحارث...». فأقبل رسول الله على الناس فقال:

«هذه مکه قد ألت إليکم أفلاذ کبدها».^(۲) با این همه و مطمئناً از نظرگاه تاریخی، «نضر» پس از دستگیری در واقعه نبردهای تن به تن، ظاهراً توسط علی بن ابی طالب از پای درآمده است؛ ولی آیا بعد از اسارت و قرار گرفتن در زمره اسرا و در مسیر بازگشت به مدینه اعدام شده و آیا این قتل، به دستور محمد صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، دقیقاً مدارک تاریخی نمی تواند پاسخگو باشد.

تأمل کنید:

۱- موسی بن عقبه در تحریر رساله مغازی خود که صحیح ترین متن مغازی بوده، صریحاً نوشته است:

«از اسیرانی که در غزوه بدر به دست مسلمانان افتادند، هیچکس به جز عقبه بن ابی معیط را نکشتند».^(۳)

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۰۰

۲- «پیامبر خدا رو به مردم کرد و فرمود: اکنون مکه، جگرگوشه های خود را به سوی شما روانه کرده است؛ نک: «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۹

۳- بیهقی، «دلایل النبوه»، ج ۲، ص ۲۸۵

ابن کثیر در کتابش آورده:

«قال موسى بن عقیبه فی مغازیہ و زعم أن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - لم يقتل من الأسارى أسيراً غيره (یعنی: غیر عقبه) (۱) ۲- ابن هشام از ابن اسحاق نقل می کند:

«نضر بن الحارث ... قتله علی بن أبي طالب عند رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - بالصفراء فيما يذكرون» (۲) و در جای دیگری از کتابش وقتی بار دیگر از این امر یاد می کند، قول ابن اسحاق را مستند به «كما أخبرني بعض أهل العلم من أهل مكّة» می نماید. (۳) در این دو سند، ابن اسحاق گفته خود را به تعبیر «كما أخبرني فيما يذكرون» مستند کرده و نه سند مشخصی که شیوه دقیق او در نقل روایات تاریخی بوده است و این، باعث تأمل هر پژوهنده است و نهایتاً نمی تواند محقق را قانع کند.

۳- تأمل بیشتر در مکان جغرافیایی اجرای این قتل، ما را بیشتر به شک تاریخی می اندازد. واقعی در «مغازی» می نویسد:

چون پیامبر از بدر بیرون آمد و به محل ائیل رسید، اسیران را پیش آن حضرت آوردند. مقداد [به نضر اشاره کرد و] گفت:

«این اسیر من است.» پیامبر فرمود:

«گردنش را بزن!» آنگاه [چون مقداد از این دستور سرپیچی کرد، پیامبر] گفت:

«خدایا مقداد را به فضل خودت بی نیاز گردان!»

[اینجا بود که] علی بن ابی طالب نضر را در ائیل با شمشیر کشت.

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۷۳، چاپ بیروت، ۱۹۷۶ م.

۲- «چنان که آورده اند، نضیر بن حارث را علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در منطقه صفراء به قتل رسانید»؛ نک: «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۶۷

۳- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۹۸

اگر این سند تاریخی را تجزیه کنیم پی می بریم که «نضر» اولاً اسیر مقداد بوده و آنگاه در ائیل کشته شده است.

در خصوص «ائیل» گفتنی است:

«الأئیل» تصغیر «الأئل» جایی میان بدر و الصیفراء است. (۱) یعنی از نظر جغرافیایی، قبل از «عرق الظبیه» قرار دارد. پس وقتی پیامبر آن محل را به طرف مدینه ترک کرد، پس از چند روز به عرق الظبیه رسیده و در آنجا عقبه بن ابی معیط را کشته اند. چرا عقبه در اعتراض به کشتنش می گوید: «و از میان همه اسیران من باید کشته شوم؟»

و ابن قتیبه گفته او را چنین ثبت کرده است:

«یا معشر قریش، ما لی أقتل من بینکم...؟»؛ ای و انا واحد منکم. (۲) و در روایت ابن عیّاس: «یا معشر قریش ما لی أقتل من بینکم صبراً؟» (۳) این اسناد برای ما ثابت می کند که اگر نضر به عنوان اسیری کشته شده بود، عقبه این حرف را نمی زد و یا لاقلاً جواب او را می دادند که همه اشراف قریش و از جمله نضرپس از اسیری - محکوم به اعدام هستند. ولی چنین مدرکی در تاریخ نداریم.

گفتنی است:

«عرق الظبیه» در وادی روحاء است (۴) و در فاصله بدر تا مدینه که پس از پشت سر گذاردن صفرء به آن می رسیم.

۴- چگونه می توان سند واقدی را پذیرفت که محمد صلی الله علیه و آله، دستور قتل نضر را به مقداد داده و او سرپیچی کرده است؟ این امر تردیدهای ما را تقویت می کند؛ زیرا همه محدثان و مورخان و نهایتاً اسلام شناسان از «مقداد بن الأسود الکندی» شناخت مثبتی

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۱۲۰

۲- «ای گروه قریش! چرا از میان شما، تنها من کشته شوم، حال آن که من نیز یکی از شمایم؛ نک: «السیره الحلبیه»، ج ۲، ص

۴۴۲

۳- همان.

۴- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۵۹

دارند و او را یکی از هفت نفری می دانند که نخستین گروندگان به اسلام (قدیم الإسلام من السابقین) بودند. مقداد، کسی است که هنگام مشورت محمد صلی الله علیه و آله در مورد خروج از مدینه، آن همه اخلاص و ایمان از خود نشان داده است. چگونه ممکن است که چنین کسی به یکباره به خاطر اسیرش، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کند و لجاجت را در این کار به آنجا رساند که پیامبر بگوید:

«خدایا! مقداد را به فضل خودت بی نیاز گردان!»

و علی بن ابی طالب عهده دار این مهم گردد؟ (۱) ۵- از سویی دیگر به گفته هایی دسترسی داریم که نشان می دهد دختر یا خواهر «نضر بن الحارث» پس از شنیدن از پای درآمدن نضر، به سنت رایج عرب در مرثی و مدیحه، اشعاری خطاب به محمد صلی الله علیه و آله سروده است که پیامبر پس از شنیدن آن، متأسف و متأثر گشته که چرا او را نبخشید؟ (۲) نویری در کتاب خود گفته پیامبر را پس از شنیدن اشعار یادشده چنین ثبت کرده است: «لو كنتُ سمعتُ شعرها ما قتلتُ أباهَا» (۳) جای تردید است که سند اصلی این جریان که به ابن اسحاق نسبت داده شده، از آن وی باشد و ابن کثیر در کتاب خود، سند را مستند به ابن هشام دانسته است:

«قال ابن هشام: فقالت قَتِيلَةُ بنت الحارث ...». (۴)

۱- آنچه در خصوص مقداد آوردیم، از این منابع اخذ شده است: ابن حجر عسقلانی، «الإصابة فی تمييز الصحابة»، جزء الثالث، ص ۴۳۳، چاپ مصطفی محمد، مصر ۱۹۳۹ م. ابن اثیر، «اسد الغابه»، المجلد الخامس، ص ۲۵۱، تصحیح محمد ابراهیم البناء، قاهره، الشعب. درباره مناقب مقداد نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۱۰، ص ۲۸۵، چاپ ۱۳۲۷ ه. ق. حیدرآباد دکن، چاپ افست، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۸ م.

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۴۴، بر اساس تصحیح مصطفی السقا، چاپ قاهره ۱۹۳۶ م؛ علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیه»، المجلد الثانی، ص ۴۴۱ به استناد «اسباب النزول»، سیوطی.

۳- «اگر شعر آن زن را شنیده بودم، پدرش را نمی کشتم». «نهایه الارب»، الجزء السابع عشر، صص ۴۷ و ۴۸، دارالکتب قاهره، ۱۹۵۵ م.

۴- «السیره النبویه»، المجلد الثانی، ص ۴۷۴

و این نشان می دهد که او به کتاب سیره ای دسترسی داشته است که سند مزبور را به ابن هشام نسبت داده است و نه ابن اسحاق.

مصححان معروفِ متنِ «السیره النبویه» در پاورقی کتاب، به اختلاف نسخ و تردّد آن بین ابن اسحاق و ابن هشام اشاره کرده اند. (۱) در نسخه جوتنجن (گوتینکن آلمان) که در سال ۱۸۶۲ م تصحیح و چاپ شده است، عبارت «قال ابن هشام» آمده است. همچنین در نسخه مطبوع کتاب «الروض الأئف» که سیره ابن هشام در حاشیه آن به سال ۱۳۳۲ ه. ق. (۱۹۱۴ م) آمده و در مطبعه الجمالیه مصر به چاپ رسیده است، عبارت «قال ابن هشام» آمده و نه «ابن اسحاق».

و نکته دیگر که ما را به تأمل وامی دارد، گفته ابن هشام است که پس از ذکر ابیات یادشده می نویسد: «فیقال والله اعلم...»

عبارت «والله اعلم» به رسم کاتبان سیره و حدیث، تردید و عدم اطمینان نویسنده را نشان می دهد؛ خاصه آن که معلوم نیست «قتیله»، خواهر «نضر بن الحارث» یا به گفته سهیلی، دختر او بوده است؟

و مهمتر آن که در ابیات مذکور، مضامینی وجود دارد که نه با تاریخ زندگی نضر مطابقت دارد و نه با روح مسلمانی آن دوران. در این اشعار، نضر با وصف «قهرمانی بزرگوار و کریم» ستوده شده که با آنچه در خصوص مخالفت های این فرد با محمد صلی الله علیه و آله در اسناد تاریخی آمده، در تضاد است.

دوم آن که در این اشعار، نضر را از میان همه کسانی که کشته شدند، به محمد صلی الله علیه و آله نزدیکتر و برای آزادی، شایسته تر خوانده است. این امر با توجه به شناختی که ما از شرکت کنندگان بدر داریم، خلاف واقع و عکس آن مشهود است.

سوم آن که شاعر مزبور شدیداً از کسانی که «نضر» را کشتند، ابراز انزجار می کند که چرا ارحام و پیوند را بریدید؟ و این به صراحت، محکومیت محمد صلی الله علیه و آله و علی بن

۱- مصطفی السیقا، مدرّس دانشکده ادبیات دانشگاه مصر. ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلبی مدرّسان مدارس الامیریّه مصر و مصححان سیره.

ابی طالب علیه السلام است. با این وصف، چگونه ممکن است این فرازها محمّد صلی الله علیه و آله را به گریه و اظهار تأثر وادار کند؟

ابن حجر عسقلانی در کتابش سخن زیبر را آورده است که:

«سمعت بعض أهل العلم یغمز هذه الأبيات و يقول إنّها مصنوعه». (۱) ظاهراً این نتیجه گیری را بهتر می توان با مستندات تاریخی پذیرفت.

ت: جغرافیای تاریخی مسیر بدر

اشاره

پژوهندگان در شناخت اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر، با مواضع جغرافیایی منطقه بدر برخوردی مستقیم ندارند؛ زیرا منابع تاریخی، از آن موقعیت ها به نحوی یاد کرده اند که گویی اهمیت جغرافیایی آنها مورد تأکید و تأمل تاریخی نیست. این شناخت، ما را بر تقدّم و تأخر وقایعی که متأسفانه از ساعت ها و روزهای آن بی خبریم، آگاه می سازد و به خوبی نشان می دهد که چگونه توالی یک سری حوادث، به وقوع حادثه بزرگی منجر می شود. بر عکس عموم راویان که از واقعه بدر، به مسیر حرکت تا بدر نظر انداخته اند، شیوه ای که ما در پیش گرفته ایم، به ما کمک می کند تا وقوع حوادثی را که در مسیر مدینه تا بدر و یا مکه تا بدر رخ داده است، پیگیری کنیم.

اتخاذ چنین روشی در پژوهش برای کسانی که فکر می کنند حوادث مذهبی را نمی توان با سلسله علل و عوامل تاریخی مورد بررسی قرار داد و غالباً نتیجه را انگیزه وقوع حادثه تلقی کرده اند، علامت سؤالی پیش آورد و به لحاظی آنها را به سویی کشاند تا با شناخت مواضع جغرافیایی، از انگیزه حرکت، وقوع حوادث را پی گیرند و نتیجه را دنباله وقوع آن حوادث ببینند و نه انگیزه حرکت.

بدین لحاظ بایست منابع تاریخی سیره و مغازی را مبنای تحقیق خود قرار داد و پس از استخراج مواضع جغرافیایی یادشده، ضمن شرح وقایع تاریخی، آنها را در متون

جغرافیایی، سفرنامه‌ها و در مطابقت با مشاهدات و نقشه‌های جغرافیایی دنبال کرد.

در اینجا دو شیوه بررسی وجود دارد. یکی آن که یک کتاب موثق سیره و مغازی را ملاک تحقیق قرار داده، پس از انطباق آن با جغرافیا، به منبع موثق دیگری مراجعه نماییم و آن را ذیل آن منبع نخست و یا در هامش و حاشیه آن یاد آوریم. این تحقیق کمکی در شناخت ماهیت وقایع، به پژوهندگان نمی‌کند. محفوظات را می‌افزاید؛ ولی توالی را نمی‌نمایاند. در کتاب حاضر، راه مشکل‌تر را برگزیدیم و آن، تلفیق مستندات مختلف تاریخی در تنظیم یک گزارش جغرافیایی از مسیر بدر است. پس از پژوهش، به این نتیجه رسیدیم که بهترین تلفیق در ارائه چگونگی مسیر، باید در محدوده «مغازی» و اقدی، «السیره» ابن اسحاق و «الطبقات» ابن سعد، تنظیم گردد.

در این تنظیم آنچه مربوط به تاریخ است، در صفحات گذشته یاد کردیم و آنچه مربوط به جغرافیا و در ارتباط با موضوعات تاریخی است، ذکر می‌کنیم:

«در این وادی ما با دو مسیر روبرو هستیم: نخست مسیر مسلمانان از شمال به جنوب غربی و دوم مسیر بت پرستان از جنوب به شمال.»

۱/ ت: مسیر مسلمانان

واقدی در باره نخستین منزلگاه محمد صلی الله علیه و آله پس از خروج از مدینه می‌نویسد:

«و خرج رسول الله - صلی الله علیه [وآله] وسلم - بمن معه، حتی انتهى إلى نَقْب (۱) بنی دینار، ثم نزل بالبقیع و هی بیوت السُّقیاء». (۲) بقع نقب بنی دینار را واقدی در مدینه می‌داند؛ ولی سقیاء را «متصل به بیوت المدینه» می‌خواند. درباره سقیاء در کتاب اول، فصل پنجم به تفصیل سخن گفته ایم و موقعیت فعلی آن را نشان داده ایم.

۱- «نقب، در لغت به معنای راه کوهستانی یا مسیری است که از میان شکاف یک کوه به وجود آمده باشد.»

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و هم راهانش از مدینه خارج شدند و رفتند تا به نقب بنی دینار رسیدند و سپس در بقیع که از منازل سقیاء است، فرود آمدند؛ «مغازی»، ج ۱، ص ۱۶، فارسی. و متن عربی: ج ۱، ص ۲۱

واقدی تصریح می کند: «محمّد در این منزلگاه فرود آمد و لشکرگاه ساخت و سپاه را سان دید.» (۱) متن عربی: «فَضْرَبَ عَسْكَرَهُ هِنَاكَ وَعَرَضَ الْمَقَاتِلَةَ».

واقدی معلوم نمی سازد که این گفته را از چه کسی شنیده است؛ تنها در سطرهای بعدی به گفته سعد بن ابی وقاص رو آورده است؛ بدین نحو که «ابوبکر بن اسماعیل» از پدرش از «عامر بن سعد» از پدرش نقل می کند:

«رَأَيْتُ أَخِي عُمَيْرَ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَبْلَ أَنْ يَعْضُنَا رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - ...» (۲) این حدیث را ابو عمر و ابو نعیم و ابو موسی استخراج کرده اند. (۳) اگر جمله «قبل أن يعرضنا» را اینگونه معنا کنیم: «قبل از این که پیامبر ما را سان ببیند» معلوم می شود که آن حضرت در بیوت سقیا به شیوه سرداران خواسته است از برابر نیروها گذر کند؛ در حالی که «قبل أن يعرضنا» مفهوم «سان نظامی» را در بر ندارد و تنها دیدار آن حضرت را با یارانش نشان می دهد. به نظر می رسد چون این اصطلاح را فردی به کار برده که خود یکی از جنگجویان عرب بوده و به عنوان فرمانده لشکرکشی های عرب در فتوحات، نقشی به سزا داشته است، مفهوم و باری نظامی پیدا کرده است و این برداشت با واقعیت مطابقت ندارد؛ زیرا اگر سان به اصطلاح معمول و مرسوم اعراب که در جنگ های نخستین از آن معنی نظامی افاده می شده، مدّ نظر باشد، باید مطمئن شد که پیامبر و یارانش می دانستند که برای مخاصمه و جنگیدن خارج شده اند؛ پس چرا سعد بن معاذ صریحاً در بدر به پیامبر گفته بود:

«اگر انصار مدنی می پنداشتند که تو با دشمن برخورد می کنی، حتماً در مدینه نمی ماندند.» (۴)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۶ فارسی و عربی ج ۱، ص ۲۱

۲- «پیش از آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ما روبه رو شود، برادرم عمیر بن ابی وقاص را دیدم...»

۳- ابن اثیر، «اسد الغابه»، ج ۴

۴- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۷

از سوی دیگر به گفته صالح بن کیسان:

«پیامبر وقتی عازم بدر شدند، شمشیری همراه نداشتند.» (۱) به این دلیل و با توجه به روند حوادث بدر، کلمه «يعرضنا» با مفهوم جنگی - چه تهاجمی و چه تدافعی - نمی تواند با مستندات تاریخی مطابقت داشته باشد.

ابن اسحاق مسیر را از مدینه به «نَقَبِ الْمَدِينَةِ ثُمَّ عَلَى الْعَقِيقِ» برشمرده است (۲) و این منافاتی با توقّف در سقیا ندارد؛ زیرا این منزل در مجاورت منطقه عقیق قرار دارد و واقدی قبول دارد که پیامبر «از بیوت سقیا بیرون آمد و درّه عقیق را پیموده است»:

«و خرج (رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم-) من بيوت السُّقْيَا حَتَّى سَلَكَ بَطْنَ الْعَقِيقِ». (۳) گفتنی است: در امتداد درّه عقیق، ذی الحلیفه جای دارد و ابن اسحاق در همان مأخذ، تعبیر «ثُمَّ عَلَى الْعَقِيقِ ثُمَّ عَلَى ذِي الْحُلَيْفَةِ» را به کار برده است؛ در حالی که واقدی به توقّف در ذی الحلیفه اشاره نمی کند و همان نام منطقه وسیع عقیق را کافی برای مقصود خود می داند.

در ضمن، «نقب المدینه» همان «نقب بنی دینار بن النّجار» است که مسیر رفتن مدنی ها به منطقه عقیق از جانب حرّه غربی مدینه یعنی الوبره است؛ که می بایست از راه بریده ای میان دو بلندی عبور کنند. این مسیر تا یک قرن گذشته بر اثر ریزش سنگ های سخت، مخروبه و مسدود شده بود؛ تا این که در سال ۱۲۹۷ ه. ق. فردی از اهالی هند به هزینه شخصی خود این مسیر را که در آن زمان «الزقیقین» نام گرفته بود، مسطح و قابل تردد نمود. اکنون در این مسیر، چاه «عروه بن زبیر بن العوام» را در سمت چپ خود مشاهده می کنیم و مسجد دومناره ای مشهور به «قبة خضر نبی» در مجاورت و آخر حدّ زقیق و یا المدرج قرار داشته است.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۷۷

۲- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۴

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۹

با این موقعیت جغرافیایی و تاریخی، نقب بنی دینار با بنای مسجد بنی دینار که در تاریخ به «مسجد الغسالین» شهرت داشته است، مشخص و معلوم می شده است. صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه ۴۰ کتابش، آن را از زمره مساجد مدینه دانسته و سمهودی و فیروزآبادی (۷۲۹/۸۱۷ ه. ق.) نیز به آن اشاره کرده اند.

بر این اساس، مسیر پیامبر به سوی بدر- از سقیا تا ذی الحلیفه- دقیقاً در محدوده جاده آسفالته فعلی مدینه- مکه می باشد. وقتی در این منطقه به سمت جنوب حرکت می کنیم، به «بطحای ابن ازهر» می رسیم که واقدی در کتابش آن را مورد تصریح قرار داده، می نویسد:

«پیامبر به بطحای ابن ازهر رسید و زیر سایه درختی فرود آمد.»

«حتی خرج علی بطحاء ابن ازهر، فنزل تحت شجره هناک، فقام أبوبکر إلى حجاره هناک، فبنى تحتها مسجداً، فصلی فیه رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - و أصبح يوم الإثنين فهو هناک». (۱) ابن اسحاق در کتاب خود از این منطقه که در مجاورت منطقه ذی الحلیفه بوده، به عنوان «اولات الجیش» یاد کرده است (۲)؛ ولی ابن هشام ذیل روایت ابن اسحاق، صحیح آن را «ذات الجیش» دانسته است.

بطحا بنا به تصریح سمهودی:

«يدفع فيها طرف عظم الشامي و ما دبر من الصلصلين و تدفع هي من بين الجبلين في العقيق و لعلها بطحاء ابن ازهر». (۳)

۱- «به سوی بطحای ابن ازهر رفت و در آن جا به زیر سایه درختی فرود آمد. ابوبکر برخاست و در جانب حجاز، به زیر آن، مسجد برپا کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن جا نماز گزارد و چون روز دوشنبه فرا رسید، ایشان هنوز آن جا بود.»

واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۹. متن اصلی، ج ۱، ص ۲۶

۲- «السیره النبویة»، ج ۲، ص ۲۶۴

۳- «کناره تنگه شام و پشت ناحیه صلصلین به آن متصل می شود و خود بطحا، از میان دو کوه وادی عقیق می گذرد، و چه

بسا همان بطحای ابن ازهر باشد». «وفاء الوفا»، ص ۱۱۴۸

و با توجه به این که سمهودی می گوید:

«و ما قبل من الصلصلین یدفع إلی بئر أبی عاصیه، ثم یدفع فی ذات الجیش، ثم یدفع فی وادی أبی کبیر، و ما دبر منها یدفع فی البطحاء، فطرف عظم الغربی یدفع فی ذات الجیش، و طرفه الشامی یدفع فی البطحاء بین الجبلین فی وادی العقیق». (۱) دقیقاً روشن می شود که ذات الجیش که مورد تصریح ابن اسحاق و ابن هشام بوده، در همان مسیر بطحای ابن ازهر است که پیامبر آن را از راه میان جماوات (جمع جمّاء) یا سه کوه کوچک موجود در عقیق یعنی تضارع، امّ خالد و العاقر (/ العاقل) طی کرده است و کوه «المکیمن» (۲) را پشت سر گذارده است.

آخرین توقفگاه پیامبر در عقیق پس از سقیا، منطقه بطحای ابن ازهر بوده است. آن حضرت در مکان مزبور، نمازی به جای آورده و روزی را گذرانده است؛ مدینه و وادی عقیق را پشت سر گذارده، برای رفتن به جانب جنوب، راه و «درّه مَلّ و تُربان» (۳) را

۱- «ناحیه مقابل صلصلین، به چاه اَبی عاصیه منتهی می شود و سپس تا ذات الجیش امتداد می یابد، آن گاه به وادی ابوکبیر می رسد و ناحیه پشت صلصلین به سوی بطحا امتداد دارد و غرب آن به ذات الجیش منتهی می شود و دامنه شامی آن به بطحا، میان دو کوه وادی عقیق امتداد می یابد.

۲- «مُکیمن»، مصغّر «مکمن» و معروف به «مکیمن الجماء» کوهکی است، متصل به کوهک تضارع در درّه عقیق و فیروزآبادی در «المغانم»، ص ۳۹۰ جزم دارد که مُکیمن «موضع بعقیق المدینه و یقال له: مکیمن الجماء».

۳- مَلّ یکی از وادی های بین راه مدینه و مکه است که گفته اند فاصله آن از مدینه، حدود بیست و دومیل یا یک شبانه روز راه سواره است؛ از نظر جغرافیایی پس از طئی الحفیر به ذات الجیش، که شاید حدّ نهایی حرم مدنی باشد، می رسیم و از آنجاست که به تُربان در مَلّ ره می سپاریم. فیروزآبادی در «المغانم المطابه»، ص ۳۹۱ «مَلّ» را به فتح دو لام آن، نام مکانی می داند که در بیست و هشت میلی مدینه به سوی مکه قرار داد و گفته اند که «بینه و بین المدینه لیلتان». از این رو به یک اعتبار «تُربان قریه ای از مَلّ است که فاصله قدیمی آن تا مدینه، یک شب ره سپردن بوده و به نظری دیگر تُربان، وادی بین ذات الجیش و مَلّ به شمار می آمده است. کثیر گوید: و قد مرّت علی تُربان تُحدی لها بالجرع من مَلّ و شیخ «شترش، هنگام عبور از ملل و شیخ، از وادی تربان گذر کرد، در حالی که او برایش آواز می خواند ...» همچنین نک: فیروزآبادی، «المغانم»،

انتخاب کرده است. یادآوری می شود:

ابن اسحاق در کتابش، مسیرِ پس از ذات الجیش را «تُرَبان» و «مَلَل» خوانده است. (۱) واقدی پس از قبول این مطلب، از مسیر و توقّف پیامبر در ملل و ترَبان چنین یاد کرده است:

«آنگاه آهنگ دره مَلل و تُرَبان کرد و میان حفیره و مَلل توقف نمود»

«و أصبح بطن مَلل و تُرَبان، بین الحفیره و ملل». (۲) در همین منزلگاه بود که به گفته محمد بن بجداد و سعد بن ابی وقاص با مساعدت پیامبر، آهوئی را شکار کرده، آنگاه دستور داد تا گوشت آن را میان همه یاران تقسیم کنند.

با توجه به این که به تصریح سمهودی، تُرَبان: «ذات الجیش نقب ثنیة الحفیره» است (۳)، عقیده اسدی در این خصوص صحیح به نظر می رسد که مدعی است:

«بین الحفیره أى التی تنسب الثنیة لما و بین ملل سته أمیال». (۴) بنابراین: «تُرَبان فیما بین ذلک و بین ثنیة مفرح موضع یقال له سمهان».

در ادامه بحث، موضوع مهمی را پی می گیریم و آن، سند جاسوسی «طلحه بن عبیدالله» و «سعید بن زید» است. این پژوهش نشان می دهد که واقدی در «مغازی» خود مرتکب چه اشتباه تاریخی ای شده است.

واقدی در صدر گزارشات تاریخی خود درباره بدرالقتال می نویسد:

۱- نک: «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۵

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۲۶

۳- سمهودی، «وفاءالوفاء»، ج ۴، ص ۱۱۶۱

۴- «از حفیره که ثنیة اسم به آن نامیده شده تا «ملل» شش میل فاصله است.»

گویند: پیامبر ده شب پیش از خروج خود از مدینه، طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید را برای کسب خبر و اطلاع از وضعیت دشمن، روانه سفر نمود. آن دو عزیمت کردند و به تَخْبَار که بعد از ذی المروءه و در ساحل دریاست، رسیدند و به منزل کَشَد جُهَنی وارد شدند. کَشَد آنان را پذیرفت و در پناه خود گرفت و آنها تا هنگام عبور کاروانِ قریش، از آن محل همچنان مخفیانه پیش او بودند.

هنگام عبور کاروان، طلحه و سعید، بر زمین بلندی برآمدند و قریش و کاروان و کالاهای آن را بررسی کردند.

طلحه و سعید، روزی به مدینه رسیدند که پیامبر با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود. آن دو به قصد دیدار و [دادن] گزارش کار خود به پیامبر از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تُربان دیدند. کَشَد هم بعد از این ماجرا به مدینه آمد.

سعید و طلحه به پیامبر گفتند که کَشَد آن دو را پناه داده است. پیامبر بر او درود فرستاد و گرامیش داشت. گویند:

رسول خدا مسلمانان را فراخواند و فرمود:

«این کاروانِ قریش است که اموال شما در آن است. شاید خداوند غنیمتی به شما ارزانی فرماید.» مردم در این کار شتاب گرفتند. حتّی برای بیرون رفتن از مدینه، گاهی پدر و پسر قرعه کشی می کردند! (۱) اگر این سند تاریخی را با آنچه که ما از مسیر جغرافیایی مسلمانان از مدینه تا تُربان آوردیم، تطبیق کنید، ملاحظه خواهید کرد که چقدر آشفته است:

اولاً، با توجه به نوشته های سمهودی (۲) و حمدالجاسر (۳) و حربی (۴) و مقدّسی (۵) و فیروزآبادی (۶)، «ذوالمروه» قریه ای در شمال غرب مدینه- میان دو وادی قری و

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۴، فارسی.

۲- سمهودی، «وفاءالوفاء»، ج ۴، ص ۱۳۰۵

۳- «فی شمال غرب الجزیره»، ص ۴۳۶

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره»، ص ۶۵۳، طریق اهل الشّام.

۵- «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم»، چاپ ۳، ص ۸۳، ۱۹۰۶ م.

۶- فیروزآبادی، «المغانم المطابه»، ص ۳۷۸

ذی‌خشب - است و فاصله آن تا مدینه آن روزگاران هشت برد و در فاصله دو دریا در منازل «بنو جُهینه» بوده است.

جای این سؤال وجود دارد که چگونه «طلحه بن عبیدالله» و «سعید بن زید» توانسته اند خود را از آن طریق به نخبار در ساحل دریا برسانند و در عرض ده روز از مدینه تا آنجا و از آنجا به مدینه آمده، به موقع خبر کاروان را به پیامبر داده باشند؟

البته مسلم است که «ذوالمروه» یکی از منزلگاه‌های طریق شامی قافله‌ها به سوی مدینه و بالعکس بوده و مسیری نبود که ابوسفیان برای رفتن به بدر، آن را طی کرده باشد و یا از نظر زمانی فاصله ای بوده که تا بدر می‌توانست به پیامبر فرصت رسیدن به او را بدهد؟! ... در حالی که پیامبر از مسیر او تا صفراء کاملاً و دقیقاً مطلع نبود و اگر می‌دانست که مسیر او به سوی بدر است، نیازی نبود که به بدر برود و از میانه طریق یتبع می‌توانست به کاروان هجوم برد. (۱) ثانیاً، واقدی خود می‌نویسد:

«آنها همان روزی به مدینه رسیدند که پیامبر با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود.»

بنابر این خروج پیامبر و یاران، مُبْتَنی بر گزارش‌های طلحه و سعید نبوده است.

ثالثاً، اگر طلحه و سعید وقتی به مدینه رسیدند که پیامبر در بدر بوده، این کلام واقدی چه معنا دارد:

«آن دو به قصد دیدار و [دادن] گزارش کار خود به پیامبر از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تُربان دیدند.»

رابعاً، اگر در تُربان، به محمد صلی الله علیه و آله گزارش داده اند، این سخن واقدی چه توجیهی دارد:

«مردم در این کار شتاب گرفتند. حتی برای بیرون آمدن از مدینه گاهی پدر و پسر قرعه کشی می‌کردند.»

۱- مقاله «قبیله جُهینه»، ج ۷، ص ۷۳۶، مجلد «العرب»، جزء ۸، ۱۹۶۷ م، سال اوّل.

به بیان دیگر، طلحه وقتی به مدینه رسیده که پیامبر در بدر بوده است؛ ولی طلحه گزارش خود را در تُرَبان به پیامبر داده است! و مردم مدینه چون این خبر را شنیدند، برای خارج شدن از شهر شتاب کردند!

خامساً و مهم تر آن که همه تذکره نویسان از جمله ابن اثیر می نویسند:

طلحه هنگام وقوع بدر: «کان فی الشام تاجراً...» (۱) یا به گفته ابن حجر عسقلانی: «و کان عند وقعه بدر فی تجاره الشام». (۲) اگر طلحه در هنگام وقوع نبرد، در شام بوده است، چگونه است که به نقل واقدی، وقتی به مدینه رسید، پیامبر در بدر بود؟

سادساً اگر او در تُرَبان، محمّد صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده، چگونه است که دوباره به تجارت شام برگشته و راهی بدر نشده است؟

شاید اگر کسی به مسیرها و مواضع جغرافیایی مسیر مدینه تا بدر آشنایی نداشته باشد، در پذیرفتن چنین گفته هایی احساس مشکل نکند؛ ولی وقتی فاصله ها در نظر او به لحاظ مکان و زمان تشخّص عینی پیدا کرده باشد، گفته های مزبور را فاقد انسجام و غیرواقع می یابد. (۳) نکته در این است که پیامبر و مسلمانان هنگام خروج از مدینه، اطلاع از مسیر و موقعیت کاروان قریش نداشتند؛ تا این که پیامبر در نزدیکی های بدر در صفراء توسط بعضی از یارانش آگاه شد که کاروانی در راه بدر است. او عازم رسیدن به تقاطع های راه بازرگانی قریش بود و همین هدف او را به سوی بدر کشانده بود.

برای این منظور باید مسیر مدینه تا بدر را از تُرَبان و مَلَل بیماییم و حوادث را در طول مواضع جغرافیایی این طریق دنبال کنیم:

۱- «اسد الغابه»، ج ۳، ص ۸۶

۲- «الإصابة»، ج ۲، ص ۲۲۰

۳- «در باره ذوالمروه نک: حمد الجاسر، «بلاد یثیع»، ص ۲۱۴، منشورات دارالیمامه ۳

اگر گفته البکری را در «معجم ما استعجم»، ذیلِ مادّه العقیق ملا-ک قرار دهیم، از مدینه تا ملل بیست و سه میل مسافت طی کرده ایم: هفت میل از مدینه تا ذی الحلیفه، هشت میل از ذی الحلیفه تا الحفیر و هشت میل نیز از الحفیر تا ملل. از این به بعد بنا به گفته واقدی پیامبر به راه خود ادامه داد و صبح روز چهاردهم رمضان در «عرق الظبیه» بود (۱)؛ ولی ابن اسحاق مسیر پیامبر را پس از ملل اینگونه دانسته است:

«ثمّ علی غمیس الحمام من مَرَّین، ثمّ علی صُخَّیرات الیمام ثمّ علی السیاله». (۲) «عرق الظبیه» منزلگاهی در وادی روحاء است (۳) و واقدی آن را «هومن الرّوحاء» دانسته و فیروزآبادی به اقوالی اشاره می کند که «عرق الظبیه» را «الروحاء نفسها» خوانده اند. (۴) لذا با توجه به این که آخر السیاله (/ کَسَحابه)، همان «شرف الرّوحاء» است که در سی میلی مدینه است و «غمیس الحمام» یا به اختلاف ضبط: «عمیس الحمام» قسمتی از وادی «روحاء» بین الفرش و ملل می باشد و «صخیرات الیمام» یا «صخیرات الثمام» بین السیاله و فرش است و میان دو مستند تاریخی واقدی و ابن اسحاق، اختلافی در کلیات این مسیر نمی بینیم؛ خاصه آن که ابن سعد صریحاً می نویسد:

«و کان الطریق الذی سلکه رسول الله إلی بدر، علی الرّوحاء و بین الرّوحاء و المدینه أربعه أيام». (۵) این نشانه را واقدی پس از شرح توقّف پیامبر در عرق الظبیه چنین ادامه می دهد:

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۱

۲- «سپس به سوی «عمیس الحمام» از وادی مَرَّین، سپس به صُخَّیرات الیمام و در ادامه به السیاله رسید». «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۵

۳- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۲۵۹

۴- فیروزآبادی، «المغانم»، ص ۲۴۰؛ همچنین نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان»، ماده «ظبیه».

۵- «مسیری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی بدر طی کرد، از روحا می گذرد و میان روحا و مدینه، چهار روز فاصله است؛ نک: «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۳، متن عربی.

«پیامبر همچنان به راه خود ادامه داد. به روحاء رسید و کنار چاه آن نماز گزارد.» (۱) نکته ای بااهمیت در منزلگاه عرق الظبیه نهفته است. بیهقی می نویسد:

«پیامبر در عرق الظبیه مرد عربی را دید و از او در باره کاروان [قریش] پرسید؛ اما خبری از او به دست نیاورد.» (۲) واقدی تصریح می کند:

«در عرق الظبیه مرد عربی که از تهامه آمده بود، پیش آمد. اصحاب پیامبر از او پرسیدند: «آیا اطلاعی از ابوسفیان داری؟»

گفت: «من از او خبری ندارم.» پیامبر همچنان به راه خود ادامه داد. شب چهارشنبه پانزدهم رمضان به روحاء رسید و کنار چاه آن نماز گزارد.» (۳) ابوعبید البکری در «معجم ما استعجم»، ماده العقیق ابراز نظر می کند که روحاء در یازده میلی السیالیه و ۴۱ میلی شهر مدینه قرار دارد. این اندازه با آنچه فیروزآبادی آورده، مطابقت دارد؛ ولی با گفته «ابن ابی شیبیه» که آن را در سی میلی مدینه دانسته، نمی سازد. با این همه مشهور در نزد همه جغرافی دانان و حجازشناسان و مطلقین به طُرق حج، همان چهل میل می باشد.

فیروزآبادی در بیان وجه تسمیه «روحاء»، به کلام ابن کلبی استناد کرده که او گفته بود:

«لما رجع تبع من قتال أهل المدینه یرید مکه نزل بالروحاء، فأقام بها و أراح فسمها الروحاء و سئل کثیر: لِم سمیت الروحاء؟ قال: لانفتاحها، ورواحها، ای طیبه ذات راحه.» (۴)

۱- همان، ص ۳۹، ج ۱

۲- «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۲۴، ترجمه پارسی.

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۴، ترجمه پارسی.

۴- «زمانی که تبع از نبرد با اهل مدینه، به سوی مکه بازمی گشت، در روحا فرود آمد و مدتی در آن جا ماند و آن را «روحاء» نامید. بسیاری پرسیدند: چرا آن را روحا نامیدی؟ گفت: به خاطر گشادگی و بوی خوش آن. و منطقه روحا به معنای خوش و خوش بو است.» نک: «المغانم»، صص ۱۶۰ و ۱۶۱

حربی در کتاب خود ضمن شرح موقعیت تاریخی منزلگاه روحاء، به مسجدی اشاره می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده است. (۱) این نویسنده، قبر مضر بن نزار را وصف می کند و راه آن را تا صفراء به سوی چاه بدر و تا دریا، بیست میل و از آنجا تا الروثبه، سی میل خوانده است.

چاه مشهور «عثمان بن عفان» و چاه «عمر بن عبدالعزیز» و چاه «مروان» و «برکه الرّشید» و دو بنای بزرگ که در «روحاء» توسط امرا ساخته شده، از دیگر مشخصات تاریخی این منطقه به عنوان منزلگاه حُجّاج پس از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است. ابن اسحاق از این منطقه به عنوان سَجَسَج یاد کرده، در خصوص مسیر پیامبر به سوی بدر می نویسد:

«و نزل رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - سَجَسَج و هي بئر الروحاء». (۲) این مکان پس از «فَجّ الروحاء» و «شنوکه» و پشت سر گذاردن راه «المعتدله»، خودنمایی می کرده است. لذا از نظر مواضع شناسی طُرُق حَجّ مدنی ها، منافاتی با گفته های دیگر ندارد. (۳) واقدی به نقل از «سعید بن مُسَیب» به نماز پیامبر در روحاء، اشارت صریح دارد و این که پیامبر در آنجا برای نجات محرومان از یوغ سران و اشراف قریش دعا کرد. نیز اشاره می کند که پیامبر خطاب به یاران خود گفته است:

«هذه سَجَسَج، هذا أفضل أودية العرب» (۴) «هوای این درّه، معتدل و بهترین درّه عرب است.»

گفتنی است: «السجسج»، به هوای معتدل که نه گرم و نه سرد باشد، اطلاق می شود. (۵)

۱- «المناسك و اماكن طرق الحج و معالم الجزيرة»، ص ۴۴۴ و ذیل عنوان «المناسك و الطّريق بين مكة و المدينة».

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سجسج که چاهی در منطقه روحاء است، فرود آمد». نك: «السیر هالتبویة»، ج ۲، ص ۲۶۵

۳- در باره السجسج، نك: سهیلی، «الزّوض الأنف»، ج ۲، ص ۶۳

۴- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۵. متن اصل: ج ۱، ص ۴۷

۵- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۳۱ به نقل از ابن شُبّه.

اگر قول واقدی را صحیح بدانیم که گفته است:

«پیامبر روز یکشنبه دوازدهم رمضان از مدینه خارج شده (۱) و شب چهاردهم یا پانزدهم رمضان به روحاء رسیده است. (۲) معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از چهار روز از طّی راه، هنوز نه از قریش خبری دارند و نه از کاروان. جای این سؤال وجود دارد که آن حضرت و پیروانشان چگونه به سوی جنوب در حرکت بودند؟

مسلم است که مسلمانان حتی برای رفتن به بدر، نقشه و فکر خاصی از پیش نداشته اند و صرفاً تلاش می کردند تا به یکی از تقاطع های محلّ عبور قریش دست یابند.

در این که این تقاطع در کجا واقع شده است، تا منزلگاه «روحاء» چیزی معلوم نیست و هیچ سند تاریخی در دست نداریم که نشانی از پیش اندیشی های مسلمانان باشد. البته بدر، تقاطعی بود که از موقعیت مناسبی برخوردار بود؛ ولی این که کاروان ابوسفیان به بدر می آید یا خیر و آیا رسیدن ابوسفیان به بدر با رسیدن مسلمانان به این مکان، همزمان شود، نشانه تاریخی درستی در دست نیست.

ابن اسحاق می نویسد:

«پیامبر پس از ترک روحاء به المنصرف رسید»

«و ترک طریق مکه بیسار و سلک ذات الیمین علی النازیه یرید بدرًا». (۳) ولی واقدی نام مکان های دیگری را در فاصله میان روحاء و منصرف، برشمرده است. وی می نویسد:

«پیامبر از روحاء بیرون آمد و از تنگه عبور فرمود و به خیرترین رسید. سپس

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۶

۲- ج ۱، ص ۳۵

۳- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۵

به راست رفت و آنگاه به چپ پیچید؛ تا به درّه خیف رسید و آنگاه راه تنگه معترضه را در پیش گرفت تا به تیا رسید.» (۱) موقعیت «المنصرف» مورد تصریح ابن اسحاق است و واقدی به آن اشاره نکرده است. ابن سعد نیز آن را چنین ثبت کرده است: «ثم یرید بالمنصرف». (۲) «منصرف» در واقع از نظر موقعیت جغرافیایی، همان منطقه ای بوده است که النَّازیه یا المسیجید نیز نامیده می شده است.

وادی بزرگ المسیجید در میان اعراب به نام «المنصرف» نیز مشهور بوده و برای رفتن به سوی وادی الصّفراء، به سمت راست «منصرف» حرکت می کردند. این منطقه قبل از آن که به تنگه و وادی صفراء برسیم، از وادی رحقان تشکیل می شده است.

مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه ۴۴۵ کتابش از منطقه مذکور به نام المنصرف یاد کرده، می نویسد:

«و ذلك العرق انتهاء طرفه على حافة الطريق، دون المسجد الذی بینه و بین المنصرف» (۳) در حال حاضر در المسیجید مسجدی به نام «مسجد المنصرف» به یاد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بدر ساخته شده است؛ که اهالی آن را مسجد الغزاله می خوانند.

برای شناخت این موقعیت باید توجه داشت که السّقیّا (ام البرک) در مسیر مکه- مدینه قرار داشته و در سده های نخست اسلام، در میانه مکه- مدینه، موقعیتی ممتاز داشته است. با طی طریق در سمت چپ «سقیّا» به المنصرف که امروزه آن را مسیجید می نامند، می رفتند و از آنجا به النَّازیه و وادی الصّفراء و بدر عزیمت می کردند.

رُحقان وادی یی است که امتداد آن از النَّازیه تا مستعجله کشیده شده و پس از آن است که به تنگه صفراء ره می رسیم.

ابن اسحاق پس از ذکر طریق النَّازیه در مسیر بدر، به یاد می آورد که پیامبر: «فسلك

۱- «مغازی»، ج ۱، صص ۳۷ و ۳۸. متن اصلی، ج ۱، ص ۵۰

۲- «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۳، متن اصلی.

۳- «زیرا منتهی الیه عرق، برکناره جاده قرار دارد، در کنار مسجدی که میان عرق و المنصرف واقع است.»

فی ناحیه منها حتی إذا جزع وادياً يقال له رُحقان بین النازیه و بین مضیق الصفراء» (۱) از نظر واقدی در فاصله حسرتین و تیا، به مواضعی دیگر بر می خوریم:

«الدَّبَّة» مکانی است در تنگه ورودی به وادی صفراء که به دبهالمستعجله شهرت داشته؛ ولی به تصریح واقدی، به مکانی اطلاق می شده که بین اضاfer و بدر بوده است.

«الأضافر» پس از دفران در مسیر بدر بوده و سَیَر تپه ای شنی بوده که بین تنگه صفراء و النَّازیه قرار داشته و گفته اند که به شَعب سَیَر شهرت داشته است.

در ادامه به تصریح ابن سعد به «ذات اجدال» می رسیم که دقیقاً موقعیت جغرافیایی مضیق الصفراء را داشته و به این اشتراک هم موصوف بوده است.

بر مبنای آنچه گذشت، بایستی متوجه یک مسأله مهم شد و آن این که وادی «صفراء» پس از وادی روحاء، بزرگترین منطقه ای بود که در مسیر پیامبر به سوی بدر قرار داشت. در این منطقه، مواضعی را می بینیم که مورخان و سیره نویسان از آنها به نام های مختلف و شواهد متعدّد یاد کرده اند. آنچه مهم است، تعقیب این موضوع می باشد که پیامبر در کجا از ابوسفیان و یا لشکرکشی قریش مطلع شده است؟ ابن اسحاق تصریح می کند:

«حتی إذا کان قریباً من الصفراء بعث بَشِيبَ بن عمرو الجُهَنی، حلیف بنی ساعده و عَیدَى بن أبی الزَّغَباء الجُهَنی، حلیف بنی النَّجَارِ إلی بدر، یتجسسان الأخبار عن أبی سفیان بن حَزَب و غیره». (۲) منزلگاه «صفراء»، قریه ای میان دو کوه بود که دو قبیله «بنو حُرَاق» و «بنو النَّار» در آن زیست می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن نام این دو قبیله اظهار کراهت کرده، در باره آن دو کوه سؤال می کند. به اطلاع آن حضرت می رسانند که نام یکی از آنها مُسَلِح و نام

۱- «در بخش هایی از آن راه پیمود و از دشتی گذر کرد در میان نازیه و تنگه صفراء، که آن را رحقان می نامند»؛ «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۶۵، متن عربی.

۲- «وقتی به نزدیکی الصفراء رسید، بسبب بن عمرو جُهَنی هم پیمان بنی ساعده و عَیدَى بن ابی زغبای جُهَنی هم پیمان بنی نجار را به سوی بدر فرستاد تا اخباری از ابوسفیان بن حرب و دیگران بیاورند.»

دیگری مُخْزِی ء است.

ابن اسحاق قبل از آن که اخبار آن دو فرد را ذکر کند، چنین ثبت می کند:

«و سلک ذات الیمین علی واد یقال له: ذَفْران فجزع فیه ثم نزل» (۱) در این موقعیت جغرافیایی است که برای اولین بار و قبل از این که خبر کاروان ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد (و آتاه الخبر عن قریش بمسیرهم لیمنعوا غیرهم (۲)) خبر حمله قریش به اطلاع محمّد صلی الله علیه و آله رسید.

اینجاست که محمّد صلی الله علیه و آله با مسأله قریش روبرو می شود و اصلاً موضوع کاروان مورد مشورت و بررسی قرار نمی گیرد.

در این منطقه جغرافیایی و موقعیت تاریخی باید بررسی کرد که نحوه برخورد محمّد صلی الله علیه و آله با مسأله هجوم قریشیان- / در حالی که هنوز او به بدر نرسیده و کاروان ابوسفیان نیز در مسیر بدر قرار نداشته- چگونه بوده است؟ واقدی می نویسد:

«پیامبر ... از آمدن قریش آگاه شد و سپاه را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت نمود و آرای ایشان را پرسید.» (۳) آنها در گیرودار چنین موقعیتی چه می توانستند بکنند؟ فرار و یا مقاومت؟ فرار به کجا؟ قریش مصمم بود بساط اسلام را در هر جا و به هر نحو ممکن درهم بپیچد. آیا اگر مسلمانان این راه طولانی را باز می گشتند، آنها به تعقیب مسلمانان بسیج نمی شدند؟

موقعیت جغرافیایی وادی های اطراف مدینه به نحوی بود که مسلمانان گریزی از رو در رویی با قریش نداشتند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قبل از آن که به بدر برسد و حتی مشخص شده باشد که باید به بدر بروند، در باره نحوه مقاومت و دفاع با یارانش به مشورت نشست.

۱- «و به طرف راست ادامه مسیر داد تا به دشتی به نام ذَفْران رسید و در آن پیش رفت و سپس فرود آمد.»

۲- «به آن حضرت خبر رسید که قریش بر سر راه قرار گرفته تا راه را بر کاروان آنان ببندد». نک: ج ۲، ص ۲۲۶

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۶، ترجمه پارسی.

اگر سندی را که واقدی در کتابش آورده، از حاشیه های آن مبراً سازیم، مسلم می شود که مسلمانان در این موضع جغرافیایی، مستقر ماندند تا سرنوشت حمله قریش را پی گیرند. توجه کنید:

پیامبر به اصحاب خود فرمود:

«در باره این مکان که در آن فرود آمده ایم، اظهار نظر کنید.» حباب بن مُنذر گفت: «ای رسول خدا! اگر به فرمان خداوند در اینجا فرود آمده ای و اردوگاه ساخته ای، بر ما نیست که گامی جلوتر یا عقب تر برویم. ولی اگر نبرد و چاره اندیشی و رایزنی است، صحبتی نداریم.»

پیامبر فرمود: «نبرد و چاره اندیشی و رایزنی است.» (بل هو الرأی و الحرب و المکیده.) حباب گفت:

«در این صورت اینجا اردوگاه خوبی نیست. ما را به نزدیک ترین آب برسان!» در نتیجه حرکت و موضع گیری در کنار چاه های بدر پس از اعلام نظر مشورتی حباب بن منذر تحقق یافته است و این کاملاً مؤید آن است که قبل از این نیز مسلمانان نقشه ای برای رفتن به بدر- جهت دفاع یا اساساً درگیر شدن با کاروان قریش- نداشتند. (۱) از نظر ابن سعد آخرین منزلگاهی که مسلمانان به سوی بدر طی کرده اند، الأئیل و سپس میلان بوده است. به نظر می رسد این موضع گیری برای رفتن به سوی چاه های بدر و در همین مناطق تحقق پذیرفته باشد. آخرین منزلگاه از نظر ابن اسحاق: «الحنان» (۲) و از نگاه واقدی: «مُعترضه» است. (۳) «الأئیل»، تصغیر الأئیل، منطقه ای است بین بدر و صفراء؛ و «میلان» نیز بین الأئیل و بدر واقع شده است. «الحنان» هم تپه شنی بزرگی بود که بر منطقه بدر مشرف است.

«مُعترضه» نیز به خیف المعترضه شهرت داشته است.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۰، ترجمه پارسی. متن عربی: ج ۱، ص ۵۲

۲- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۶۷

۳- «مغازی»، ج ۱، ص ۳۸

به تصریح مورخان، ورود مسلمانان به بدر، دو مرحله داشته است: یکی ورود به منطقه بدر و دیگری اقامت در کنار چاه بدر و یا موضع گیری در پشت تپه شنی و بزرگ «عُدُوْهَالدُّنْیَا». در نهایت نیز آنان در زمین شتزار و مسطح بدر که به سهل بدر مشهور است، حضور پیدا کردند. این حضور بنا به تقویم واقدی، در شامگاه جمعه، هفدهم رمضان بوده است. (۱)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۸. نک: نقشه مسیر بدر.

۲/ ت: مسیر بت پرستان

شناخت مسیر بت پرستان از مکه تا بدر، به ما این توان فکری را می بخشد که همزمان با بررسی مسیر مسلمانان و تلاش آنها برای اتخاذ راهی جهت خروج از بن بست فشار قریش بر اهالی مدینه، از کوشش های مکّیان آگاه شویم و پی ببریم آیا حرکت قریش به سوی بدر برای نجات کاروان ابوسفیان بوده؛ یا آنان برنامه ای از قبل برای رفتن به بدر نداشته اند و تنها تلاش می کردند تا بر مسلمانان چیره شوند و آنها را هر جا که بیابند، از پای در آورند و از این راه تسلط خود را بر طوایف یثرب و راه های شمالی تحکیم بخشند؟

برای رسیدن بدین منزلگاه پژوهشی، باید بیابیم ابوسفیان چه وقت و در کجا از خروج مسلمانان مطلع شد؟

حقیر گمان می کند ابوسفیان قبل از خروج مسلمانان از مدینه، نگران خود و کاروان خود بود و رعبی که از نزدیکی به طوایف هم پیمان مدینه در دل داشت، موجب گردید تا او برای پیش گیری تشویش بیشتر، قریشیان را برای رودرویی با مسلمانان تحریک و تحریض کند. واقدی می نویسد:

«ابوسفیان ضمیم بن عمرو را از تبوک روانه مکه کرد تا فریاد بر آورد: کمک! کمک!» (۱) فاصله بین تبوک تا مدینه آن روزگاران، حدود پانصد کیلومتر بود و این مسافت را حدود پنج روز و شب طی می کردند. با توجه به این که قریش همزمان با مسلمانان به حوالی بدر رسیده اند، معلوم می شود که ابوسفیان قبل از خروج مسلمانان از مدینه، احساس نگرانی کرده، قریش را از تلاش احتمالی مسلمانان مطلع نموده است. پس از حصول این آگاهی است که قریشیان، چندین روز به تدارک و جمع آوری نیرو همت گماشته و حدوداً همزمان با مسلمانان از مدینه راهی بدر شده اند.

این نکته از نظر تاریخی حائز اهمیت والایی است؛ زیرا واقدی در همان مأخذ از «مخرمه بن نوفل» (یکی از هم راهان ابوسفیان در کاروان) سندی را ثبت می کند که او گفته بود:

چون به شام رسیدیم، مردی از قبیله جذام پیش ما آمد و گفت:

«هنگامی که عازم شام بودیم، محمّد می خواست به کاروان حمله کند.» مخرمه گوید: «ما [وقتی این خبر را شنیدیم] از شام ترسان بیرون آمدیم و از کمین می ترسیدیم. این بود که ... ضمضم بن عمرو را گسیل داشتیم.»

بنابر این نگرانی ابوسفیان و هم راهان او مربوط به ایام اقامت او در شام بوده و ضمضم در آستانه خروج کاروان از شام، به سوی مکه حرکت کرده است؛ تا از قریشیان یاری طلبد. واقدی در همان مأخذ، صفحه ۳۰ تصریح می کند:

«گویند: ابوسفیان با کاروان پیش می آمد. چون نزدیک مدینه رسیدند، ترس شدیدی ایشان را فراگرفت. به نظر آنها خبر بردن ضمضم و بیرون آمدن قریش خیلی دیر شده بود.»

چنین ترس و اضطرابی بود که موجب خروج مکی ها قبل از خروج مسلمانان شد.

ولی از آنجا که در تاریخ، سخن از خروج مسلمانان از مدینه به میان آمده است، شروع ماجرا به مسلمانان نسبت داده شده است؛ یعنی در عمل، تاریخ واقعه بدر از مدینه نگاشته شده است و نه از مکه؛ در حالی که از نظر تاریخی، تردیدی نبایست داشت که حادثه بدر، از شام و سپس از مکه آغاز شده است و اصطکاک هایی که به هر حال میان نظام دوگانه حجاز وجود داشت و تداخل راه ها و تردد میان قبایل را مشکل کرده بود، نمی توانست بدون اعمال خشونت از جانب مکی ها به روال خود ادامه دهد.

از سویی دیگر و با توجه به نیاز به زمان بیشتر برای جمع آوری نیرو و تجهیز کردن طوایف اطراف مکه و با در نظر گرفتن فاصله مکه تا بدر که بیش از فاصله مدینه تا بدر است، معلوم می گردد که ابوسفیان هنگامی به مکه رسید که قریشیان در نزدیکی های بدر منزل گزیده بودند.

برای قبول چنین موضوعی، باید بررسی کنیم که پیک ابوسفیان در کجا به قریشیان خبر داد که بازگردید!؛ زیرا کاروان به سلامت به مکه رسیده است؟

واقدی می نویسد:

ابوسفیان ... قیس بن امری ء القیس را که از مکه همراه کاروان بود، پیش قریش فرستاد و به آنها دستور بازگشت داد و پیام فرستاد:

«کاروان شما از خطر جست. شما خود را با اهل یثرب درگیر نسازید؛ زیرا شما چیز دیگری غیر از این نمی خواستید.» ولی قریش با سرسختی از بازگشت خودداری کردند و گفتند:

«کنیزان آوازه خوان را بر می گردانیم.» و آنها را از جُحفه برگرداندند. (۱) مدرک نشان می دهد: رسیدن کاروان به مکه مصادف بود با رسیدن قریشیان به حوالی جُحفه. باز تأمل می کنیم. واقدی می نویسد: «بنی زهره از جُحفه برگشتند.»

و در مورد «بنی عدی» به نقل از «ابوبکر بن عمر بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر» صراحت دارد:

«بنی عدی همراه قریش بیرون آمده بودند و چون به تنگه لِفْت رسیدند، سحرگاه خود را به سوی دریا کشانده، به مکه بازگشتند.» (۲) «تنگه لِفْت» از منازل «قدید- جحفه» بوده و این امر منافاتی با این گفته ندارد که پیک ابوسفیان، خبر عزم قریش را به ادامه راه در «هده» (در هفت میلی گردنه عُسفان و سی ونه میلی مکه) به ابوسفیان داده است؛ لذا می توان نتیجه گرفت که قریش در ادامه راه خود، بدر را منزلگاه نهایی خود نمی خوانده است و الّا چگونه است که ابوجهل در پاسخ فرستاده ابوسفیان فریاد برآورد:

«نه به خدا! بر نمی گردیم تا به بدر برویم. باید به آنجا برسیم و سه روز بمانیم.»

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۲

۲- مغازی، ج ۱، ص ۳۴

شتران را بکشیم و اطعام کنیم و شراب بیاشامیم و نوازندگان برای ما بنوازند و عرب از ما و مسیر ما آگاه شود تا همواره از ما بترسد.»

ابوجهل از سه روز سخن می گوید. باید دید پس از سه روز چه قصدی دارند؟ آیا در نظر داشتند که باز گردند؛ یا به راه خود ادامه دهند؟ تاریخ نوشته در این خصوص ساکت است؛ ولی آنچه مهم است، این است که بدر به عنوان یکی از منزلگاه های موقتی قریش، مدنظر بت پرستان بود؛ نه این که فکر می کردند در بدر با مسلمانان برخورد می کنند. مواضع جغرافیایی را پی می گیریم:

«ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمه» به نقل از «حکیم بن حزام» روایت می کند که پس از خروج از مکه به «مرّ الظهران» رسیدیم. اولین منزلگاه قریش، «مرّ» بوده است. «مرّ» قریه ای در وادی الظهران بود.

یاقوت حموی، «وادی الظهران» را «قرب مکه و عنده قریه یقال لها مرّ تضاف إلى هذا الوادی فیقال مرّ الظهران» توصیف کرده است. (۱) ولی «حربی» آن را بطن مرّ خوانده که فاصله آن تا مکه سیزده میل و به طرف شمال، تا عسفان بیست و سه میل و به طرف جنوب به سرف و از آنجا تا تنعیم سه میل و تنعیم تا مکه ۲-۳ میل بوده است. (۲) امروزه در عربستان به این منطقه، «وادی فاطمه» می گویند و دیگر کسی نام قدیمی آن را به زبان جاری نمی سازد.

«هده»؛ که قیس در آنجا با ابوسفیان ملاقات کرد و از اصرار قریش به ادامه راه، وی را مطلع نمود، به تصریح واقدی در: «هفت میلی گردنه عسفان و سی و نه میلی مکه است.»

ولی این مسافت با آنچه که ما از هده بر سر راه طائف می شناسیم، مطابقت ندارد.

۱- «معجم البلدان»، ج ۶، ص ۹، چاپ اول، قاهره، ۱۹۰۶ م.

۲- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۴۶۴

«عسفان»؛ منزلگاه «بنومصطلق» بود که در بیست و سه میلی شمال بطن مَرّ جای داشته است؛ شهرکی مملو از چاه های آب و یکی از توقفگاه های مهمّ حاجیان در طول تاریخ مسلمانی.

«أمّج»؛ سرزمین حاصل خیری است که تا عسفان دوازده میل فاصله دارد.

فیروزآبادی آن را از «اعراض المدینه» (۱) دانسته؛ ولی به عقیده دیگران از «اعراض مکه» است. (۲) «قدید»؛ بین خلیص و عسفان واقع شده است و حجازشناسان آن را «موضع بین الحرمین» خوانده اند. (۳) سرزمینی با آب و زرع بوده (۴) و فاصله قدیمی آن تا عسفان بیست و سه میل بوده است.

«لِفْت» یا «لَفْت»؛ وادی مجاور «هرشی» عقبه ای بین مکه و مدینه بوده است و طبق آنچه در «المناسک»، ص ۴۶۰ آمده است، قبل از جُحفه بوده است:

«و العقبه قبل خلیص بثلاثه أمیال و هی ثنیه لفت عندها مسجد للنبی».

چنین موقعیتی نشان می دهد که لِفْت: «ثنیه جبل قدید».

«جُحفه»؛ «حربی» از برکه ها و چاه های متعدّد و منازل و بازارِ جُحفه یادها کرده است و این که در قرن دوم هجری در آنجا مسجدی به نام «عزور» و مسجدی دیگر به نام «الأئمه» وجود داشته که به یاد نمازهای محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا برپا شده بود. فاصله بین جحفه تا بحر احمر، شش میل و میقات اهل شام بوده است. ابواسحاق بکری گوید:

۱- قاموس المحيط، ص ۱۸

۲- البکری «معجم ما استعجم»، ص ۹۵۶. نیز: سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۲، ص ۲۴۸

۳- «المغانم»، ص ۳۳۴؛ البکری، «معجم ما استعجم»، ص ۱۰۵۴

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۴۶۰

«مردم جحفه از خزاعه هستند و غدیر خم در چهار میلی آن جای دارد. جحفه در تاریخ اسلام از اهمیت والایی برخوردار بود و منزلگاهی بس مهم در مسیر قریشیان محسوب می شد.»

واقدی می نویسد:

«فرات بن حیان عجلی -/ نماینده قریشیان- / که قرار بود خبر عزم و خروج قریشیان را به ابوسفیان برساند، پس از عدم امکان ملاقات با ابوسفیان، دوباره در جحفه به مشرکان پیوست.» (۱) «او در این حال گفتار ابوجهل را شنید که می گفت: بر نمی گردیم!» (۲) واقدی می نویسد:

و همچنان رفتند تا شبانگاه به جحفه رسیدند. جُهمیم بن صلت خوابید و خوابی دید. گفت: «بین خواب و بیداری بودم که دیدم مردی اسب سوار که شتری همراه داشت، پیش آمد و کنار من ایستاد و گفت: عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع کشته شدند.» ابوجهل گفت: «این هم پیشگویی دیگری از بنی مطلب است! فردا به زودی خواهد دانست که چه کسی کشته می شود؟» و واقدی گوید: «بنی زهره از جحفه برگشتند.»

قریش پس از طّی این مسیر و پشت سر گذاردن جحفه- به تصریح واقدی- در «پشت تپه های ریگی» در بدر منزل گزیدند. این مطلب را از شرح تاریخی واقدی در صفحه ۳۹ کتاب مغازی، به خوبی استفاده می کنیم.

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۳۳

۲- همان، صص ۳۲ و ۳۳

ث: آثار تاریخی بدر

اشاره

به روال تحقیق پیوسته در خصوص مدینه شناسی، تلاش‌ها کردم تا به بدر روم و آنجا را وجب به وجب جستجو کنم. در مقام تطبیق متون و وضعیت جغرافیایی آن روزگاران با موقعیت فعلی، نیاز به عنایت و توفیق داشتم.

در سال‌های ۱۳۵۴ ه. ش. تا ۱۳۵۷ ه. ش. مکرراً به این منطقه سفر داشتم و قریه تاریخی بدر را که به وسیله امکانات جدید، در شتزارهای اطراف آن، رو به گسترش نهاده است، دیدم و به دقت بر آن نواحی نظاره‌ها کردم.

در آن تاریخ، امارت بدر حدود ۴۳۰۰ نفر سکنه داشت؛ ولی با توجه به قراء تابعه آن مانند المسیجید، الفاجه، الرایس و الواسطه جمعاً در آن امارت، حدود ۴۴۰۰۰ نفر زیست می‌کنند. امارت از نظر تقسیم بندی اداری کشور عربستان، در منطقه مدینه منوره واقع شده و تابع امیر مدینه است.

وجود نخلستان‌ها در حاشیه شهر بدر، از وفور آب‌های جاری که عموماً از چاه‌های عمیق سیراب می‌شوند، حکایتی روشن داشت و این می‌رساند که منزلگاه بدر در طول قرن‌ها از دوران قبل از اسلام تاکنون، به خاطر وجود آب جاری در صحراهای خشک حجاز، موقعیتی خاص داشته و توقفگاهی مهم محسوب می‌شده است.

«البکری» به جاری بودن دو چشمه بزرگ در این منطقه که سرچشمه آب آنها به «الجار» در ساحل بحر احمر متصل است، اشارت کرده است. (۱) امروزه الجار را البریکه خوانند که بیش از بیست و نه کیلومتر با بدر فاصله ندارد. از سویی دیگر دو بندرگاه مهم الرایس و البریکه در طول تاریخ باعث شده‌اند که مسافرانی که از مصر به سوی حجاز طی طریق می‌کنند، پس از پیاده شدن در این دو بندر، از بدر عبور کرده، عازم مدینه یا مکه شوند.

شهر بدر میان دو کوه یکی در امتداد شمال تا شمال غربی و دیگری در امتداد

جنوب تا جنوب شرقی که به گفته اهل آن: الصَّدْمَه (الشمالی) و الصَّدْمَه (الشرقیه) نام دارند، قرار گرفته است. از جانب غرب به میدان بدر یا قبرستان و کوه اسفل - یعنی حدّ فاصل بین شهر و ساحل دریای احمر - محدود می شود.

جستجوهای حقیر نشان داد که اگر بخواهیم از آثار تاریخی واقعه بدر نشانی در بدر امروزی پیدا کنیم، جز محلّ عریش محمّد صلی الله علیه و آله که اکنون نیز بر آن جایگاه، مسجدی بنا نهاده اند و «قبرستان شهداء بدر»، به چیزی دیگر دست نمی یابیم. با این همه شناخت موقعیت جغرافیایی و ملموس دو تپه «عدو هالدنیا» و «عدو هالقصوی» و دامنه کوه اسفل که به هر حال میدان وقوع حادثه بوده است، از نظر آثارشناسی، اهمّیت تاریخی مهمّی دارد و می توان حضور محمّد صلی الله علیه و آله را در آن شنزهای سوزان و تپه های شنی و سنگی اشراق نمود. از این رو به شرح و توصیف تفکیکی هر یک از این مواضع و اماکن می پردازیم؛ تا در همان فضای جغرافیایی، به روند تاریخی آن پردازیم و در لحظات محمّد صلی الله علیه و آله که در روزگار خود در این اماکن حضور داشته است، سهیم شویم.

/ ۱: ث: مسجد عریش

عریش در لغت به سایبانی شبیه خیمه اطلاق می شود. (۱) ابن اسحاق می نویسد:

«أَنَّ سَعْدَ بْنَ مَعَاذٍ قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَلَا نَبِيَّ لَكَ عَرِيشًا تَكُونُ فِيهِ وَنُعَبِّدُ عِنْدَكَ رَكَائِبَكَ ثُمَّ نَلْقَى عَدُوَّنَا فَإِنِ اعْرَضْنَا اللَّهُ وَأَظْهَرْنَا عَلَى عَدُوَّنَا كَانَ ذَلِكَ مَا أَحْبَبْنَا وَإِنِ كَانَتْ الْأُخْرَى جَلَسْتَ عَلَى رَكَائِبِكَ فَلِحِقَّتْ بَمَنْ وَّرَاءَنَا مِنْ قَوْمِنَا، فَقَدْ تَخَلَّفَ عِنْدَكَ أَقْوَامٌ. يَا نَبِيَّ اللَّهِ! مَا نَحْنُ بِأَشَدَّ لَكَ حَبِيًّا مِنْهُمْ وَ لَوْ ظَنُّوا أَنَّكَ تَلْقَى حَرْبًا مَا تَخَلَّفُوا عِنْدَكَ يَمْنَعُكَ اللَّهُ بِهِمْ يُنَاصِحُونَكَ وَيَجَاهِدُونَ مَعَكَ فَأَتْنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلَهُ] وَسَلَّمَ - خَيْرًا وَ دَعَا لَهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ بُنِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلَهُ] وَسَلَّمَ - عَرِيشٌ فَكَانَ فِيهِ». (۲) مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ وَقْدِي فِي «الْمَغَازِي»، ج ۱، ص ۴۱، فَارْسِي وَ ج ۱، مَتْنٌ عَرَبِيٌّ بِه نَقْلٌ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ بِه نَقْلٌ مِنْ عَاصِمِ بْنِ عَمْرِو بْنِ رُوَايَةٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ لَيْدٍ، هَذَا سِنْدٌ تَارِيخِيٌّ رَاقِبٌ ثَابِتٌ كَرَّمَهُ اللَّهُ:

«همین که پیامبر، کنار چاه بدر فرود آمد، برای آن حضرت سایبانی از شاخه های خرما ساختند و سعد بن معاذ در حالی که شمشیر خود را به گردن آویخته بود، بر در سایبان ایستاد و پیامبر و ابوبکر وارد سایبان شدند.»

۱- طریحی، «مجمع البحرین»، افسست چاپ سنگی، ص ۳۱۸

۲- «سعد بن معاذ گفت: ای پیامبر خدا، آیا برای سایبانی بسازیم که در آن باشی، مرکبت را هم بیاوریم و سپس به جنگ دشمن برویم، اگر خداوند ما را کرامت داد و بر دشمن چیره شدیم، این همان مطلوب ماست؛ و اگر دیگرگونه شد، بر مرکبتان می نشینید و به سوی قوم ما که در پیش هستند، رهسپار می شوید؛ زیرا گروهی از ما در مدینه مانده اند و همچون ما، دوستدار تو هستند. اگر می دانستند که جنگ در پیش داری، بازمی ماندند و می آمدند. در صورت شکست ما در جنگ خداوند تو را به وسیله آنان محافظت خواهد کرد. آنان خیرخواه تو هستند و در کنار تو پیکار می کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این عبارات، سعد را دعای خیر گفت و برای آن حضرت سایبانی برپا شد و در آن جای گرفت.» «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۷۲، عربی به نقل از عبدالله بن ابی بکر.

در این سند تصریح شده است که سایبان مزبور از جرید (/ شاخه های خرما) ساخته شده بود و این با وجود نخل های بدر و عدم دسترسی مسلمانان به خیمه و خرگاه، کاملاً مطابق با واقع است و اکنون نیز در بیابان های حجاز و مجاور قریه ها از این نوع سایبان ها که با سعف (برگ های بلند درخت خرما) ساخته شده، به وفور دیده می شود.

ابن سعد به اجمال نوشته است:

«و بُنی لرسول عریش من جرید، فدخله النبى و أبو بكر الصديق و قام سعد بن معاذ على باب العریش متوشحاً بالسيف». (۱)

نگرانی سعد بن معاذ ناشی از آن است که عریش، دقیقاً در محلی قرار داشته است که بت پرستان قریش هر آن می توانستند به آن حمله کنند. این امر از موقعیت مکانی عریش که در نزدیکی های «عدو هالقصوی» - محل استقرار مشرکین - قرار داشته است، حکایتی آشکار دارد که بعداً به بیان آن می پردازیم.

بیهقی (۲) و ابن کثیر (۳)، به سند تاریخی مذکور که همان گفته های عبدالله بن ابی بکر بن حزم و مورد تصریح ابن اسحاق بوده، استناد کرده اند. ابن کثیر در خصوص نگرانی مسلمانان در حراست از جان محمد صلی الله علیه و آله تصریح دقیق تری آورده است:

«و كان سعد بن معاذ - رضی الله عنه - واقفاً على باب العریش متقلماً بالسيف و معه رجال من الأنصار يحرسون رسول الله - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلم - خوفاً عليه من أن يدهمه العدو من المشركين». (۴)

۱- «برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سایبانی از شاخه خرما برپا شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر به آن وارد شدند و سعد بن معاذ که شمشیری در دست داشت، بر در آن ایستاد». نک: «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۵، چاپ دار صادر.

۲- «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۲۳۲، ترجمه پارسی.

۳- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۰۳، چاپ دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۷۶ م.

۴- «سعد بن معاذ با شمشیر بر در سایبان ایستاده بود و مردانی از انصار در کنار او، از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله حراست می کردند تا مبادا دشمنان او از میان مشرکان بر ایشان یورش برند». همان، ص ۴۱۰؛ همچنین: کازرونی، «نهایه المسؤل»، ج ۱، ص ۳۹۲، چاپ ۱۳۶۶؛ نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۲۸، ترجمه فارسی، الجزء السابع عشر، ص ۲۱، چاپ دارالکتب المصریّه، ۱۹۵۵ م.

مسلمانان در طول تاریخ، مکان این عریش را گرمی داشتند و بر آن جایگاه، مسجدی بنا نهادند؛ تا یاد حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را در عریش بدر زنده نگه دارند.

سمهودی ذیل وصف مساجد بین مکه و مدینه در باره مسجد بدر می نویسد:

«مسجد بدر: كان العریش الذی بنی لرسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - يوم بدر عنده و هذا المسجد معروف اليوم بقرب بطن الوادی بین النخیل و العینُ قریبه منه». (۱) مشهور بودن چنین مسجدی در عصر سمهودی - یعنی سده ۹-۱۰ هجری - آن هم در مجاورت چشمه ای جاری، نشانه دیرینه تاریخی آن در ازمنه قبل از حیات اوست.

مقدّسی بشاری جغرافی دان مشهور در «احسن التّقسیم فی معرفها لأقالیم»، ص ۸۲، ۳۸، چاپ لیدن، بریل، ۱۹۰۶. م که خود در میانه سال های ۳۳۶-۳۸۰ هجری قمری می زیسته است، در ذیل وصف جغرافیایی «جزیرة العرب»، از بدر با وصف «مدینه صغیره من نحو الساحل» یاد کرده و می نویسد:

«ثم عین النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - و موضوع الوقعه و مساجد بناها ملوک مصر ...». (۲) این تصریح به خوبی نشان می دهد که میدان واقعه بدر و چشمه آبی که کنار عریش بوده و مساجدی که پادشاهان مصر نسبت به آن اهتمام ورزیده اند، می تواند انگیزه قدسیّت یا مستندات پذیرفته شده ای در خصوص بدر باشد و قرن ها بین مسلمانان و اهالی محل از شهرت و معروفیت برخوردار بوده است.

- ۱- «مسجد بدر، در محل سایبانی بوده که در جنگ بدر برای پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شد، و این مسجد اکنون در میانه دشت و در میان نخل ها، در کنار چشمه ای قرار دارد». سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۰۲۶
- ۲- «... سپس چشمه پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه نبرد در نزدیک شهر بدر قرار دارد و مساجد آن را پادشاهان مصر بنا کرده اند.»

مسلم است که موقعیت العریش در ایام توقّف محمّد صلی الله علیه و آله و وقوع حادثه به نحوی بوده که اولاً بر بلندی و مشرف بر میدان روبروی آن، جای داشته و دو موضع عدو هالدنیا در سمت راستش و عدو هالقصوی در سمت چپش بوده است. به مرور که این پستی ها و بلندی ها در اثر گسترش شهر و رفت و آمدها از بین رفته است، دقیقاً نمی توان معلوم ساخت که آیا مسجدی که در مکان عریش ساخته شده، دقیقاً در همان موضع عریش است و یا اندکی این سو و آن سو شده است؟

حقیق کاتب، بنای فعلی مسجد عریش را بر شنزار بدر و کنار نخلستان ها و چشمه آبی که منتهی به جاده آسفالته می شود، دیدم. اهالی بدر همزمان با تاریخ، این مسجد را محلّ عبادت های محمّد صلی الله علیه و آله در عریش می دانند.

مسجد جدیدالبنای عریش که جایگزین بناهای قدیمی آن شده است، مستطیل شکل و دارای مناره ای برافراشته بر میدان بدر است و شبستان نمازی که معدودی از زائران و عاشقان راه محمّد صلی الله علیه و آله، با ادای نماز، یاد تاریخی و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را در این مکان، گرمی می دارند، مورد دیدار و حضور مکرر حقیق قرار گرفت. هر سال در ظاهر بنا، تغییرات کوچکی را مشاهده می کردم. سبک بنا با توجه به وزش طوفان های شنی و بادهای تند و گرم منطقه، از تنوع معماری و یا هنری خاصی برخوردار نیست. با این همه هیبت تاریخ معنوی چهارده قرن، به آن شکوه خاصی بخشیده است.

چشم اندازی که حقیق از روی بام مسجد مشاهده کردم، دقیقاً با اسناد تاریخی و اوصاف میدان بدر سازگار است و مغایرتی ندارد و همانطور که گفته شد، هم بر میدان واقعه که اکنون به صورت قبرستان عمومی بدری ها درآمده و هم بر دو موضع «قُصوی» و «دُنیا» مسلط است.

این موقعیت را در تصاویری که در سفرهای متعدّد از آن تهیه کردم، در این کتاب به ثبت می رسانم؛ تا اگر پژوهندگان تاریخی، این تحقیق را در آینده پی گیرند، در خصوص این برهه از زمان، سند و یادی داشته باشند.

۲/ ث: مقابر شهدای بدر

آن تعداد از صحابه پیامبر که در جنگ بدر، به دست بت پرستان قریش کشته شدند، به استثنای «عبیده بن الحارث» از بنومطلب بن عبدمناف که او را «شبیبه بن ربیع» به شهادت رساند و به تصریح واقدی: «فدفنه النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ - بِالصَّفْرَاءِ]» (۱)، مابقی شهیدان در یک جا در میدان بدر به خاک سپرده شدند.

در این که شهیدان مزبور، چهارده تن بودند (شش تن از مهاجران و هشت تن از انصار) اختلاف مهمی در منابع تاریخی وجود ندارد.

بر اساس مدارک ابن سعد (۲)، ابن کثیر (۳)، ابن اسحاق (۴)، محمد بن عمر واقدی (۵)، نویری (۶) و ... نام شهیدان صحابه از این قرار است:

۱- عُمیر بن ابی وقاص: برادر سعد بن ابی وقاص از «بنوزهره» که عمرو بن عبدود العامری او را به قتل رساند. (۷) ۲- ذوالشمالین: ابن عبد عمرو بن نضله الخزاعی حلیف بنی زهره. (۸) ۳- عاقل بن ابی البکیر: از سابقین و اولین در اسلام بود که نامش نخست غافلا بوده و پیامبر او را عاقل خواند. (۹) ۴- مَهْجَع: مولی عمر بن الخطاب که عامر بن الحضرمی او را به قتل رساند. (۱۰)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۰۷

۲- «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۷

۳- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۵۱۰

۴- «همان»، ج ۲، ص ۳۶۴

۵- «مغازی»، ج ۱، ص ۸۳، متن فارسی. و ج ۱، ص ۱۴۵، متن عربی.

۶- «نهایه‌الارب»، ج ۲، ص ۴۶، متن فارسی.

۷- ابن حجر عسقلانی، «الإصابة»، ج ۳، ص ۳۵، چاپ مصطفی محمد، قاهره ۱۹۳۹ م؛ ابن سعد «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۸، چاپ بیروت.

۸- ابن حجر عسقلانی، «الإصابة»، ج ۱، ص ۴۷۴؛ ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۳، ص ۱۶۷

۹- همان، ج ۲، ص ۲۳۸؛ ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۱۸ و ۳، ص ۴۵۶

۱۰- ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، صص ۱۶ و ۱۸

۵- صفوان بن بیضا: به اختلاف او را ابن وهب، ابن اهیب و ابن سهل بن ربیعہ نوشته اند. (۱) ۶- سعد بن حیثمہ: میزبان محمد صلی الله علیه و آله در قبا. (۲) ۷- «مُبَشَّر بن عبدالمنذر بن زبیر» برادر ابولبابه. (۳) ۸- یزید بن الحارث (ابن فُسَیْحَم): انصاری خزرجی که پیامبر بین او و ذوالشمالین پیوند برادری بست. (۴) ۹- «عُمیر بن الحُمَام ابن الجموح بن زید»: محققان از اشتیاق او به شهادت ذیل این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله یادها کرده اند:

«و الذی نفسی بیده لا یقاتلهم الیوم رجل فیقتل صابرا محتسبا مقبلا غیر مدبر إلا أدخله الله الجنه» (۵) ۱۰- «رافع بن المَعْلَى بن نودان» که از قبیله بنوزریق بود و او را عکرمه بن ابی جهل به قتل رساند. (۶) ۱۱- «حارثه بن سراقه بن الحارث بن عدی» از بنوالتجار انصاری که مادرش «ربیع بنت النضر» عمه انس بن مالک بود. (۷) ۱۲ و ۱۳- عوف و مَعُوذ بن «الحارث بن رفاعه» که دو برادر از فرزندان عَفْرَا بودند (۸) که بعضی آنها را عوذا و عوف خوانده اند. (۹)

- ۱- ابن حجر، «الاصابه»، ج ۳، ص ۱۸۵؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، صص ۱۸، ۳، ۴۱۵، ۶۰۰، ۶۲۳
- ۲- خانه سعد، کتاب ۲، فصل اول، ص ۲۹۹، ج ۱؛ همچنین نک: ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۳۳. ج ۲، صص ۱۸، ۲۹ و ۲۸۰- ج ۳، صص ۹، ۴۴، ۴۷ و ۴۸
- ۳- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»، ج ۳، ص ۳۴۰؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۳، ص ۹۰ و ج ۱، ص ۱۸
- ۴- همان، ج ۳، ص ۶۱۶؛ همان، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۳، ص ۱۶۷
- ۵- همان، ج ۳، ص ۳۱ و همان، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۳، ص ۵۱
- ۶- همان، ج ۲، ص ۴۸۷. نیز: همان، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۳، ص ۶۰۱
- ۷- همان، ج ۱، ص ۲۹۷؛ همان، ج ۲، صص ۱۷ و ۱۸
- ۸- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۸
- ۹- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»، ج ۳، ص ۴۲

پیامبر صلی الله علیه و آله خود، یارانش را با اندوه و تأثر به خاک سپرد. «مجلسی» در «البحار» یاد می کند:

«پیامبر به جای پنج بار تکبیر، بر شهدای بدر ۹۷ بار الله اکبر گفت.» (۱) قبور شهیدان بدر در طول تاریخ حجاز مورد زیارت همه زائران این سرزمین قرار داشته است. مطمئناً بنای مشخصی در تاریخ از این قبور- مستقل از قبرستان اهالی بدر وجود داشته است. در مقطعی که به زیارت و دیدار پژوهشی این منطقه نائل آمدم، مشاهده کردم که موقعیت قبور شهدا در میان قبرستان عمومی بدر واقع شده و مانند همه مقابر عربستان، مسطح و بی نام و نشان است. تنها چهار دیواری کوتاه و پوشیده از سیمان سفید که با میله های آهنی حصاربندی شده، این قبور را از دیگر گورها جدا می کند و بدان تشخیصی خاص می بخشد.

قبرستان عمومی نیز به طور کامل با دیوار حصاربندی شده است و کنار درب اصلی آن، بنایی برای انجام مراسم مردگان و اسکان متصدی آن ساخته اند.

تصاویری که از این مکان تهیه کردم و در این کتاب ارائه می شود، مربوط به سال های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ ه. ش. است. تلاش کرده ام که چشم انداز موقعیت قبور شهدا را در میدان نبرد (/ سهل بدر) از نمای دور و نزدیک، به تصویر بکشم؛ تا وضعیت این قبور را در ارتباط با کوه اسفل و دو تپه عدوهالدنیا و عدوهالقصوی نشان دهم و نیز بنای فعلی قبور را در میان دیگر قبور که به رسم مسلمانان عربستان، از تکه های سنگ سخت مشخص شده اند، ارائه دهم. همچنین تصویری از همسرم به پاس پانزده سال همدردی و کوشش او برای امکان بخشیدن به تنظیم این کتاب و مساعدت هایش در طی سفرهای پژوهشی به چاپ می رسانم.

پیکره های ۸-؛ ۹-؛ ۱۰-؛ ۱۱-؛ ۱۲-؛ ۱۳-؛ ۱۴- و ۱

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، صص ۳۱۹ و ۳۲۰ به نقل از محمد بن فضیل از ثمالی از ابی جعفر. نیز نک: عبدالحمید بن ابی دیلم به استناد صدوق.

۳/ ث: عُدُوهاالدُّنْيا، عُدُوهاالقُصُوی

با این دو نام، نخستین بار در آیه ۴۲ از سوره انفال آشنا می شویم. چنین پیداست که مراد از آنها، دو منطقه جغرافیایی واقع بدر بوده است. اگر چه مخاطبان آیه، ابهامی در فهم آن نداشته اند، ولی پژوهندگان قرون بعد، تأمل بر شناخت جغرافیایی این دو منطقه را در فهم آیه ضرورتی اجتناب ناپذیر دانسته اند. در اینجا بی آن که در انبوهی از مفاهیم مختلف سردرگم شویم، به همان شیوه اولیه سعی می کنیم به درک و ذهیت نخستین راهیان بدر بازگردیم و آن را بشناسانیم.

در آیه یادشده می خوانیم:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوِّ الدُّنْيا وَ هُمْ بِالْعُدُوِّ الْقُصُوی وَ الرُّكْبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ

«هنگامی که شما در کناره نزدیکتر بودید و آنها در کناره دورتر بودند و کاروان، پایین تر از شما.» (۱) در این آیه، با سه قسمت مهم واقعه بدر روبرو می شویم:

- بِالْعُدُوِّ الدُّنْيا

- بِالْعُدُوِّ الْقُصُوی

- الرُّكْبِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ

طبرسی، «عدوه» را کنار وادی دانسته است. (۲) هر وادی دو کناره دارد که هر یک را عُدوه گویند و «دنیا» مؤنث «ادنی» به معنای نزدیکتر است. بر عکس، «قصوی» مؤنث «اقصی» است و «دورتر» معنی می دهد. بنابر این منظور از «عدوهالدنیا» کنار وادی نزدیکتر است که طبق تصریح آیه، مسلمانان در آنجا حضور یافتند و «عدوهالقصوی» کنار وادی دورتر است که قریشیان در آن منزل گزیدند و «الرکب» جمع راکب، به معنای کاروان یا سواران است و اشاره به کاروان ابوسفیان دارد که «أسفل منکم»- یعنی پایین تر

۱- بر اساس ترجمه زین العابدین رهنما.

۲- «مجمع البیان»، ج ۱، ص ۲۲۵، ترجمه فارسی و متن عربی ذیل آیه.

از شما- قرار داشت.

طبرسی در ذیل: **إِذْ أَنْتُمْ ...** به حدیثی از ابن عباس استناد می کند:

«منظور این است که خداوند قادر است که شما را یاری کند؛ زیرا هنگامی که در کنار وادی نزدیک به مدینه بودید و ذلت و زبونی دامن گیر شما شده بود، شما را یاری کرد و «هُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى»؛ یعنی: مشرکین هم در آن طرف وادی که از مدینه دورتر بود، فرود آمده بودند و «الرَّكِبَ اسْفَلَ مِنْكُمْ»؛ ابوسفیان که همراه کاروان بود، در محلی پایین تر در طرف ساحل دریا قرار داشتند.»

طبرسی در ادامه به گفته کلبی استناد می کند که بر اساس آن کاروان ابوسفیان در سه میلی ساحل دریا بودند.

قرطبی، «العدوه» را که هم به ضمّ عین (عُدوه) و هم به کسر آن (عِدوه) خوانده می شود، «جانب الوادی» معنا می کند و در باره واژه «الدّنيا» معتقد است:

«فالدنيا كانت ممّا يلي المدينة، والقصوى ممّا يلي مكة» یا: «أنتم نزول بشفير الوادی بالجانب الأدنى إلى المدينة، و عدوكم بالجانب الأقصى».

و در باره الرّكب أسفل منكم صریحاً می نویسد: «یعنی ركب أبی سفیان و غیره». (۱) از مفسران جدید، سیاق «رشید رضا» را مورد توجه قرار می دهیم که او نیز همین استنباط و درک را از آن روزگاران، ادراک کرده است:

«العدوه ... جانب الوادی و هی من العدوّ «كالغزو» الذي معناه التجاوز ... و الدنيا مؤنث الأدنى و هو الأقرب و القصوى مؤنث الأقصى و هو الأبعد».

المراد بالمرکب العیر التي خرج المسلمون للقائها ... فی مکان أسفل من مکانکم و هو ساحل البحر». (۲)

۱- «تفسیر قرطبی»، ج ۸، ص ۲۱، ذیل آیه. همچنین نک: راغب، «مفردات القرآن»، ص ۳۳۰، چاپ تهران، مصطفوی، ۱۳۷۳ ه. ق.

۲- «عدوه، در کناره دشت قرار دارد و از ریشه عدو اقتباس شده مانند غزوه که از غزو ریشه می گیرد و معنای آن گذشتن و تجاوز کردن است. دنیا مؤنث ادنی به معنای نزدیک تر است». و قُصْوَى مؤنث اقصى به معنای دورتر است، و منظور از رَکِب، کاروانی است که مسلمانان برای رویارویی با آن، از مدینه بیرون رفتند؛ محل آن کاروان پایین تر از جایگاه مسلمانان و به سوی ساحل دریا بود». «تفسیر المنار»، ج ۱۰، صص ۱۸ و ۱۹

از قدمای امامی مذهب «علی بن ابراهیم قمی» از اعلام سده ۳-۴ ه. ق. در تفسیر خود در ذیل آیه فوق الذکر می نویسد:

«یعنی قریشاً حیث نزلوا بالعدوه الیمانیه و رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - حیث نزل بالعدوه الشامیه».

و در خصوص «الزکب اسفل منکم» همان روال مفهومی همگان را می پیماید و می گوید: «و هی العیر التی افلتت ...» (۱).

ابوالفتوح رازی ذیل اجزاء آیه یادشده می نویسد:

«رسول باعلی الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی و ابوسفیان کاروان را به کنار دریا برد تا به مکه آورد» (۲) از عوالم مفسران و واژه شناسان خارج می شویم و در منابع سیره و تاریخ و جغرافیا، موضوع را مورد پژوهش قرار می دهیم:

ابن اسحاق در کتاب خود نخست به ماجرای تحقیق مسلمانان از دو تن از قریشیان که در بدر دستگیر شده بودند، اشاره می کند که پیامبر به آنها فرمود:

«أخبرنی عن قریش، قالوا: هم و الله وراء هذا الکثیر الذی تری بالعدوه القصوی (و الکثیر: العَقَنَقَل) فقال لهما رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -: کم القوم؟ قالوا: کثیر ...» (۳)

۱- «تفسیر القمی»، المجلد الأول، ص ۲۷۸، چاپ نجف، به اهتمام الجزایری.

۲- «تفسیر ابوالفتوح»، ج ۵-۶، ص ۴۱۷، جزء ۱۰؛ همچنین نک: محمد بن احمد بن جزّی الکلبی، «کتاب التسهیل لعلوم التنزیل»، جزء ۲، ص ۶۶، چاپ مصر، مصطفی محمد، ۱۳۵۵ ه. ق.

۳- «مرا از قریش خبر دهید. گفتند: به خدا سوگند آنان در پشت این تپه هستند، و آن تپه عَقَنَقَل بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: تعداد آنان چقدر است؟ گفتند: بسیار ...». «السیره النبویه»، ج ۲، صص ۲۶۸، ۲۷۱ و ۲۷۳

از این سند تاریخی صریحاً متوجه می شویم که «الکثیب» تپه ای در بدر بود و آن تپه در وادی دورتر یعنی: عدوه‌القصوی قرار داشته است و قریش، پشت آن تپه در وادی دورتر موضع گرفته بودند.

ابن اسحاق توضیح بیشتری از موقعیت «الکثیب العَقَنَقَل» ارائه می کند:

«و مضت قریش حتّی نزلوا بالعدوه القصوی من الوادی، خلف العقنقل و بطن الوادی و هو یلیل بین بدر و بین العقنقل، الکثیب الذی خلفه قریش، و القلب ببدر فی العدوهادلنیا من بطن یلیل إلی المدینه». (۱) در این اسناد که یک سوی آن تاریخ و سوی دیگرش جغرافیای وقایع تاریخی بدر است، قریشیان در عدوه‌القصوی وادی، منزل گزیدند و آن مکان پشت عَقَنَقَل است؛ و بین بدر و عَقَنَقَل، یلیل قرار دارد و آن وادی بدر است که:

«یمزّ بالصفراء ثمّ ینحدر إلی بدر و یصب فی البحر بقرب الرایس جنوب ینبع». (۲) چنین موقعیتی از نظر جغرافیایی به نحوی بوده که پیامبر از حول و حوش عریش می توانسته آن را بنگرد و جمله «فلما رآها رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - تَصَوَّبَ مِنَ الْعَقَنَقَل» اشاره به همین مکان دارد.

بنابر این چون عدوه‌القصوی، سمت یمانی یا جنوبی منطقه بدر بوده، لذا در حدّ فاصل بین بدر و انتهای وادی - که به عدوه‌القصوی شهرت یافته - تپه یا الکثیب قرار داشته است و قریشیان در پس آن، خود را برای حمله آماده می کردند.

این نشانه را از سندی دیگر که واقعی هم مانند ابن اسحاق آن را در کتابش آورده است، پی می بریم و می یابیم که تپه مذکور در حدّ فاصل وادی و «سهل بدر» سنگی و ریگی

۱- «کاروان قریش رفت و در عدوه القصوی، در میان دشت پشت تپه عقنقل و در دل دشت فرود آمد و آن محلی است به نام یلیل؛ میان بدر و عقنقل همان تپه ای که قریش در پشت آن جای گرفت و چاه های بدر در عدوه‌الدنیا، در میانه یلیل و در جهت مدینه واقع بود»؛ همان: ص ۲۷۱

۲- «از صفرا می گذرد و به سوی بدر سرازیر می شود و در نزدیکی «رایس» در جنوب «ینبع» به دریا می ریزد». حمدالجاسر، پاورقی «المغانم»، ص ۴۳۹

بوده است. (۱) برعکس مسلمانان، در کناره حدّ نهایی وادی صفراء قرار داشتند که در واقع عدوهالدّنيا یا سمت شامی میدان بدر (/ سهل بدر) و در دامنه کوه اسفل بوده است. (۲) برای شناخت چنین موقعیتی از محیط جغرافیایی بدر، ساعت ها در این محل جستجو کردم و در تطبیق مستندات تاریخی با وضعیّت فعلی جغرافیایی، تأمل ها نمودم؛ تا این که به چگونگی موقعیّت جغرافیایی وقایع بدر وقوف یافتم. ساعت ها بر تپه ریگی مجاور سهل بدر که در پس آن عدوهالقصوی قرار دارد و دقیقاً در سمت جنوبی بدر واقع شده، وقت صرف کردم؛ تا توانستم تصاویر مستندی از آن تهیه کنم.

پیکره های ۱۵- ۱؛ ۱۶- ۱؛ ۱۷- ۱

چنانچه گفتیم «عدوهالدّنيا» در کناره وادی و در سمت شامی بدر واقع شده است؛ یعنی در شنزارهای شمالی و مجاور تپه های شنی آن. وقتی مقابل کوه اسفل و میدان واقعه قرار می گیریم، تپه سنگی (عدوهالقصوی) دقیقاً در سمت چپ آن و تپه شنی در سمت راست آن نمایان است. مسلمانان در هنگام جنگ، از پشت تپه شنی عدوهالدّنيا که مُشرف بر میدان واقعه، است، عازم میدان شده اند. این شنزارها امروز نیز به استثنای محدوده شهر همچنان باقی و دست نخورده است.

اکنون قسمتی از سهل بدر به صورت قبرستان عمومی و قسمتی دیگر همچنان با انبوهی از شن های دامنه کوه اسفل، چشم اندازی تاریخی دارد.

حرکت در این شنزارها سخت و غالباً ناممکن است و هر پژوهنده ای با ملاحظه این مستندات تاریخی مطمئن می شود که منزلگاه مسلمانان، بی آب بوده و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با سکونت در این محل، متحمل سختی های فراوانی شده اند. حقیر، سه تصویر کاملاً دقیق از تپه شنی عدوهالدّنيا که مسیر و منزلگاه مسلمانان بوده، تهیه کردم. (۳)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۹

۲- همچنین نک: ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۲، صص ۴۰۰ و ۴۰۱؛ ابن سعد «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۵. سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۳۳۳. ذیل لیل.

۳- پیکره ۱۸- ۱: تپه شنی در ارتباط با شهر و میدان واقعه. پیکره ۱۹- ۱: تپه شنی در ارتباط با قبور شهدا.

اکنون اجزاء مختلف این منطقه جغرافیایی را به هم پیوند می‌زنیم تا ببینیم: اولاً نقشه جغرافیایی فعلی آن چگونه است؟ و ثانیاً نقشه جغرافیایی تاریخی آن با توجه به موقعیت فعلی چگونه بوده است و ثالثاً نقشه مسیر کاروان ابوسفیان در منطقه وسیع بدر، وادی صفراء، مکه و مدینه چگونه بوده است؟

فصل دوم: حمله قریش و دفاع مسلمانان در احد

الف: احد؛ واژه و موقعیت

اشاره

سهیلی متوفای ۵۸۱ ه. ق. در کتاب خود پس از آن که می نگارد: «احد نام کوهی مشهور در مدینه است» وجه تسمیه آن را «لتوحد و انقطاعه عن جبال آخر هناک» (۱) دانسته است. (۲) در بطن این معنی اشارتی به توحید دارد؛ زیرا:

«وقد كان عليه السلام يحب الاسم الحسن ولا أحسن من اسم مشتق من الأحديه وقد سمي الله هذا الجبل بهذا الاسم ... و ذلك يشعر بارتفاع دين الأحد و علوه». (۳) ابن منظور (۴) و زبیدی (۵) و فیروزآبادی (۶) تنها به بیان این که احد (به ضمتین) نام کوهی در مدینه است، بسنده کرده اند.

از لغت که بگذریم، به معرفت جغرافی دانان می رسیم که همگان احد را کوهی در

۱- به خاطر آن که منفرد است و از دیگر کوه های آن منطقه، جداست.

۲- سهیلی، «الروض الأنف فی تفسیر السیره النبویه لابن هشام»، جزء ثالث، ص ۱۵۸

۳- «آن حضرت، نام های نیکو را دوست می داشت و چه نامی نیکوتر از اسمی که از «احدیت» مشتق شده باشد. و خداوند این کوه را به این نام خوانده است که نشانه بلندی و والایی دین احد است.

۴- «لسان العرب»، ج ۳، ص ۷۰

۵- «تاج العروس»، ج ۲، ص ۲۸۷

۶- «القاموس المحيط»، ج ۱، ص ۲۷۴

شمال مدینه خوانده اند. «یاقوت حموی» آراء قدمای خود را به اختصار چنین تحریر کرده است:

«أُخِید: بضمّ أوّله و ثانیه معاً، اسم الجبل الّذی کانت عنده غزوه أُخِید، و هو مرتجل لهذا الجبل و هو جبل أحمر لیس بذی شناخیب، و بینة و بین المدینه قرابه میل فی شمالیها...» (۱) اوراق متون کهن جغرافیای مسلمانان را به کناری می نهم و خود که روزهای متعددی نظاره گر این کوه بودم و گوشه ها و جوانب آن را می نگریستم، به یاد می آورم که آن را کوهی امتداد یافته درد و سمت شرقی و غربی شمال مدینه دیدم. وقتی اندازه اش گرفتم، ۶۰۰۰ متر امتداد آن بود و به صورت مجموعه پیوسته ای از سلسله جبال کوچک و بزرگ و در عین حال کاملاً مجزاً و مستقل از دیگر کوه های اطراف مدینه جلوه گری می کرد.

رنگ عمومی کوه، قرمز متمایل به قهوه ای است؛ ولی چون به آن نزدیکتر شویم و بر فراز آن به جستجو پردازیم، می بینیم که پاره سنگ های گرانیتی این کوه، از رگه های مختلف الألوانی چون سبز، سیاه، زرد و خاکستری تشکیل شده اند. پیکره:

۱-۲

فاصله بین شهر مدینه و کوه احد، دشت پهناوری است که منتهی الیه حدّ شمالی آن در دامنه کوه را وادی قناه گفته اند. آبی که در این وادی جریان دارد، از طائف سرچشمه گرفته و از طریق حرّه شرقی مدینه عبور می کند؛ سمت جنوبی دامنه احد (محاذی قبر حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) را سیراب می نماید و تا زغابه ادامه می یابد.

«زغابه» به ضمّ زاء محلی است در نزدیکی های مدینه که در آخر وادی عقیق، یعنی در شمال غربی شهر مدینه جای دارد. آب های جاری در وادی قناه، به کلیه وادی های مدینه چون وادی بطحان، رانواناء و مذیب در غرب و جنوب مدینه و وادی عقیق در امتداد کامل غرب مدینه از شمال تا جنوب متصل می شود.

حدّ فاصل شهر و کوه احد، دشتی مسطح و عموماً غیر مسکونی و تنها در چند نقطه

۱- «احد، به ضمّ اول و دوم، نام کوهی است که جنگ احد در کنار آن واقع شد و آن، کوهی سرخ رنگ است که قله های بلند ندارد و در فاصله حدود یک میلی شمال مدینه واقع است». «معجم البلدان»، ج ۱، ص ۱۰۹

مزروعی است. این وضعیّت به خوبی می تواند موقعیّت زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان دهد.

متأسفانه این اصالت تنها تا اواسط سده ۱۴ ه. ق. برجای ماند و از آن ایام به بعد، به علّت گسترش شهر و هجوم بادیّه نشینان به اطراف و اکناف مدینه، این دشت که می توانست بسیاری از اسناد تاریخی مربوط به تاریخ مدینه- عموماً- و تجاوز قریشیان را به مدینه خصوصاً- نشان دهد، به مرور زمان در پوشش ساختمان ها محو و به دست فراموشی سپرده می شود.

تصویری را که ابراهیم رفعت پاشا در سال های ۱۳۱۸-۱۳۲۵ ه. ق. از این دشت، دقیقاً در حدّ فاصل کوه سلع و احد تهیّه کرده است، آن اصالت قدیمی را بر ما آشکار می سازد. پیکره ۲-۲

این تصویر به خوبی می تواند با اسلایدی که حقیر در سال ۱۳۵۴ ه. ش. از این موقعیّت تهیّه کردم، مورد مقایسه و پژوهش قرار گیرد. طبیعی است که از آن ایام تا این روزها که به نگارش و تدوین نهایی کتاب مشغولم، شش سال می گذرد و در این مدّت دشت، از ساختمان ها و جاده ها پوشش بیشتری یافته است. پیکره ۲-۳

۱/ الف: احد، حد حرم مدنی

در سمت شمالی کوه احد (پشت آن) کوه کوچکی قرار دارد که برخی از مُستندات، آن را «ثور» خوانده اند و این «ثور»، غیر از کوه معروفی است که به همین نام در مکه می باشد.

ابوداود در کتاب «سنن» از پیامبر گفته ای را در معلوم ساختن حدود حرم مدینه ثبت کرده است که رسول خدا گفت: «المدینه حرامٌ ما بین عائرِ اِلی ثور ...» (۱) مسلم در «الصّحیح» همین حدیث را از طریق ابوبکر بن ابی شیبّه از علی بن ابی طالب آورده است؛ با این تفاوت که مسلم به جای کلمه عائر، همان تَلْفُظ مشهور عَیْر را ثبت کرده که: «المدینه حرم ما بین عیرِ اِلی ثور». (۲) ولی بخاری در کتاب «الصّحیح» حدیث را از محمّد بن بشار به نقل از عبدالرحمان و او از سفیان به نقل از اعمش از ابراهیم التیمی از پدرش و او از علی بن ابی طالب روایت کرده است، با این تفاوت که از ذکر کلمه ثور خودداری نموده، می نویسد:

«عن النبیّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - ... المدینه حرم ما بین عائرِ اِلی کذا». (۳) قید کلمه «کذا» به جای نام «ثور» موجب گردید که بعضی از فحول، نسبت به بود و نبود کوهی هم نام ثور در مدینه پژوهش هایی انجام دهند.

آنچه مسلم است کوه کوچکی در قسمت شمالی مدینه و پشت کوه احد وجود دارد و عدّه ای که حدود حرم را از «عیر تا ثور» دانسته اند، نظر به همان کوه کوچک داشته اند. (۴)

۱- «شهر مدینه، حد فاصل عائر عیر تا ثور، حرم است». ابوداود، سنن، باب فی تحریم المدینه. نک: المناسک الحج. محمّد بن کثیر به نقل از راویانی که در نهایت از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل روایت کرده اند.

۲- مسلم، صحیح، جزء ۹، ص ۱۴۳؛ شرح نووی. نک: فضل المدینه و دعاء النبی

۳- بخاری، کتاب الصّحیح، کتاب الحج، باب حرم المدینه.

۴- در باره کوه عیر نک: پیکره ۴-۲. در باب موقعیت عیر و ثور در مدینه نک: نقشه شهر مدینه بر اساس آثار و تاریخ، ج ۱

نورالدین سمهودی صریحاً نوشته است:

«أما ثور- بالمثلته بلفظ الثور فحل البقر- فجبل صغير خلف أحد». (۱) ظاهراً اولین کسی که نام «ثور» را بر کوه کوچک سمت شمالی احد اطلاق کرد، «عفیف الدین عبدالسلام بن محمد بن مزروع بصری» متوفای ۶۶۹ ه. ق. بود که محب الدین طبری در «الأحكام» عبارت او را چنین ثبت کرده است:

«إِنَّ حِذَاءَ أُحُدٍ عَنْ يَسَارِهِ جَانِحاً إِلَى وَرَائِهِ جَبَلٌ صَغِيرٌ يُقَالُ لَهُ ثُورٌ». (۲) جمال مطری در «تاریخ المدینه» می گوید:

«ثور: إنه خلف أحد من شماليه مدور، صغير يعرفه أهل المدینه خلف عن سلف». (۳) و «ابوالعباس بن تیمیه» هم عقیده با اینان تصریح می کند:

«عیر جبل عند المیقات یشبه العیر و هو الحمار و ثور جبل فی ناحیه أحد و هو غیر جبل ثور الذی بمکه». (۴) «نوی» در کتاب خود ابراز کرده است که ثور، نام کوهی در مدینه نیست و به گفته قاضی عیاض (متوفای ۵۴۴ ه. ق.) در شرح صحیح تمسک جسته و به

۱- اما ثور، ثاء و بر وزن ثور که به معنای گاو نر است، نام کوه کوچکی است واقع در پشت کوه احد. «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی»، ج ۱، ص ۹۲

۲- «در محاذات کوه احد و در امتداد جانب چپ کوه تا پشت آن، کوه کوچکی واقع است که به آن ثور می گویند.»

۳- «در پشت کوه احد و در امتداد چپ آن قرار دارد که کوچک و دایره شکل است و اهل مدینه، نسل در نسل آن را می شناسند.»

۴- عیر، نام کوهی است نزدیک میقات که به عیر به معنای پشت استر شباهت دارد و ثور، نام کوهی است در منطقه احد که با کوه ثور که در مکه واقع است، تفاوت دارد.»

نقد حدیث مذکور و قید کلمه «کذا» به جای «ثور» در «صحیح بخاری»، نظر داده است که:

«أكثر الرواه في كتاب البخاری ذكروا غيراً و أما ثور فمنهم من كنى عنه بكذا و منهم من ترك مكانه بياضاً لأنهم اعتقدوا ذكر ثور هنا خطأ». (۱) ابن حجر عسقلانی (۲) به نظریه ابن التین اشاره و میل کرده که:

«إنَّ البخاری أبهم اسم الجبل عمداً لأنه غلط فهو غلط منه، بل ابهامه من بعض رواته». (۳) و مازری متوفای ۵۳۶ ه. ق. در «المُعَلِّم بفوائد مسلم» صراحت دارد که:

«قال بعض العلماء ثور هنا و هم من الراوی و إنما ثور بمکه، قال و الصحیح أُخِید». (۴) قبل از اینان «ابوعبید قاسم بن سلام» متوفای ۲۲۴ ه. ق. به تفصیل، حدیث مذکور را نقد کرده و آن را روایت اهل عراق دانسته و ابراز کرده است که اهالی مدینه از وجود چنین کوهی در مدینه اظهار بی اطلاعی کرده اند. لذا به این باور است که باید حدیث «ما

۱- «بیشتر راویان کتاب بخاری، کوه غیر را ذکر کرده اند، اما در مورد کوه ثور، برخی از آنان با کنایه از آن یاد کرده اند و گروهی نیز جای آن را خالی گذارده اند؛ زیرا معتقدند که نام بردن از کوه ثور در این منطقه، نادرست است»؛ نک: «شرح صحیح مسلم»، جزء ۹، صص ۱۴۲ و ۱۴۳ ذیل حدیث. همچنین حاشیه بر «ارشاد الساری» قسطلانی، ج ۶، صص ۷۸ و ۷۹

۲- فتح الباری، ج ۴، ص ۸۳

۳- «بخاری، عمداً نام کوه را مبهم گذارده؛ زیرا نام آن نادرست است و در این باره اشتباه کرده، و چه بسا راویان بخاری نام را مبهم گذارده اند.»

۴- «این که برخی از علما کوه ثور را در اینجا می دانند، پندار راوی بوده است؛ زیرا کوه ثور در مکه واقع است، و عبارت صحیح، ... تا احد است.»

بین غیرِ اِلَى اُحُد» صحیح باشد. بدین روال و لحاظ بسیاری از اهل حدیث به لفظ طبرانی صحّٰه گذارده اند که:

«إِنَّمَا بَيْنَ عَيْرٍ وَأُحُدٍ حَرَامٌ حَرَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ-». (۱) جغرافیدانان مسلمان نیز که ما را از امکانه و بلدان ارض آگاه کرده اند، کوهی را به نام ثور در مدینه نمی شناسانند و در این مورد تنها به نکته سنجی یاقوت حموی در «معجم البلدان» بسنده می کنیم که می نویسد:

«أهل المدينة لا يعرفون بالمدينة جبلاً يقال له ثور، وإنما ثور بمكة، قال:

فیری أهل الحدیث أنه حرم ما بین غیرِ اِلَى اُحُد». (۲) سپس سعی در جمع بندی نظرگاه های متناقض نموده می نویسد:

«و قال غیره اِلَى بمعنی مع، کانه جعل المدینه مضافه اِلَى مکه فی التّحریم، و قد ترک بعض الرواه موضع ثور بیاضاً لیبین الوهم و ضرب آخرون علیه، و قال بعض الرواه: من غیرِ اِلَى کُدی، و فی روایه ابن سلام: من غیرِ اِلَى احد، و الأول أشهر و أشدّ...». (۳) ابواسحاق حربی از قرن سوم هجری وقتی در کتاب خود «المناسک و اماکن طرق

۱- «حد فاصل کوه غیر تا احد، حرم است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حرم قرار داده است.»

۲- «اهل مدینه، کوهی به نام ثور نمی شناسند و کوه ثور در مکه واقع است؛ و علمای علم حدیث، محدوده حرم مدینه را حد

فاصل کوه غیر تا احد می دانند و نه فاصله کوه غیر تا کوه ثور» یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۷

۳- «و دیگران گفته اند که الی تا به معنای مع به همراه است؛ یعنی حرمت مدینه را به حرمت مکه اضافه کرده است. برخی از راویان، جای کلمه ثور را در نوشته های خود خالی گذاشته اند تا ابهام موجود را نشان دهند. برخی هم روی آن خط کشیده اند. گروهی نیز گفته اند که آنچه در حدیث آمده، از غیر تا کُدی است و در روایت ابن سلام نیز از غیر تا احد آمده است.

اما عبارت نخست، صحیح تر و مشهورتر است». همچنین نک: «المشترک وضعاً و المفترق صقلاً»، ص ۹۱

الحج و معالم الجزیره»، به موضوع «و حول المدینه من الجبال» (۱) می‌رسد، تمامی کوه‌های اطراف مدینه را برمی‌شمارد؛ ولی نامی از «ثور» نمی‌برد. «فیروزآبادی»، ثور را تصحیف و صحیح آن را «الی احد» دانسته است (۲)؛ زیرا «ثور اِنَّمَا بِمَكَّةَ ...» ولی مشارالیه در کتاب دیگرش به آراء کسانی که ثور را در مدینه دانسته و آن را غیر از ثور مکه خوانده‌اند، روی آورده است. (۳) شاید از این روی است که عبدالقدّوس انصاری از محققان مدنی و مدینه شناس به این باور رسیده‌اند که کوه کوچکی که در پشت کوه احد قرار دارد و از مسیر فرودگاه مدینه نمایان است، «ثور» می‌باشد (۴).

حمد الجاسر نیز با جمله: «و حقق وجود جبل ثور، وراء أُحُد». به این نظریه روی آورده است. (۵) به هر حال آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که کوه احد، حدّ حرم و یا حدّ شمالی - جنوبی مدینه، در حرم مدینه، قرار دارد؛ اگر چه این حقیر معتقد است کوهی که «علی حافظ» به آن اشاره می‌کند، در جنوب شرقی کوه احد و به نام صرار می‌باشد و آنچه که از مستندات تاریخی حاصل نگارنده شده است، نمی‌تواند رأی «عبدالقدّوس انصاری» و علی حافظ و تبعیت حمد الجاسر را مورد تأیید قرار دهد و لذا این مطلب را باید موضوعی مورد اختلاف و حاوی آراء متفاوت دانست. در میان محققان معاصر اگر چه «محمّد فؤاد عبدالباقی» به دفاع از آن نظریه برخاسته است؛ (۶) ولی تحقیقات «سید ابراهیم العیاشی» که خود از محققان مشهور مدنی و مدینه شناس است، خلاف آن را

۱- ص ۴۰۷

۲- «القاموس المحيط»، ج ۱، ص ۳۸۴

۳- فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۸۱ و ۸۲

۴- «آثار المدینه»، ص ۱۱

۵- پاورقی، «المغانم»، ص ۸۱

۶- «مجله الأزهر»، ج ۲۷، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۵ م. صفر ۱۳۷۵ ه. ق.

برای ما اثبات می کند. (۱) عبارت ابو عبید این است:

«هذا حديث أهل العراق، و أهل المدينة لا يعرفون بالمدينة جبلاً يقال له ثور، و إنما ثور بمكة. قال ابو عبید: سألت عن هذا أهل المدينة فلم يعرفوه، أما غير فبالمدينة.» (۲) عبارت ابن منظور (۳) از این قرار است:

«هما جبلان بالمدينة و قيل: لا يعرف بالمدينة جبل يسمي ثوراً و إنما ثور بمكة» (۴)

۲ / الف: احد؛ کوهی دوست داشتنی

احد، کوهی برافراشته، چه به لحاظ حرم مدینه و چه به اعتبار نشانی از واقعه دلخراش هجوم قریشیان به مردم پاک مدینه و قتل و جنایت آنها از شهرت خاصی در تاریخ اسلام برخوردار است.

زائران، سیاحان، مورخان و جغرافی دانان، همدوش با عارفان و عالمان مسلمان در قرن های متمادی به نظاره آن میل داشته اند و وقتی در جوارش قرار می گیرند، معنویتی جوشان می یابند که آنان را به دوران حیات پیامبر می کشاند.

زیباترین بیانی که در میان احادیث، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره یکی از مناظر

۱- جریده المدینه، ۲۸۷۴، مورخ ۱/۵/۱۳۸۸ ه. ق. نیز نک: زمخسری، «الفائق فی غریب الحدیث»، ج ۲، ص ۲۰۱، قاهره، حلبی، ۱۳۶۶ ه. ق. حیدرآباد، ۱۳۲۴ ه. ق.

۲- «اهل عراق چنین می گویند، اما اهل مدینه کوهی به نام ثور در اطراف مدینه نمی شناسند، بلکه ثور را کوهی در مکه می دانند. ابو عبید گوید: درباره آن کوه ثور از اهل مدینه سؤال کردم، کسی آن را نشناخت. اما کوه غیر در مدینه است.»

۳- «لسان العرب»، ج ۶، ص ۳۰۵

۴- «آن، دو کوه است در مدینه؛ و گفته شده که کسی در مدینه کوهی به نام ثور نمی شناسد، زیرا کوه ثور در مکه واقع است.»

طبیعی شنیده شده و سخنی که مُبَیِّن خوشایندی از دیدن یک منظرگاه طبیعی، بر لسان محمّد صلی الله علیه و آله جاری شده و به گوش مسلمانان رسیده است، گفته آن حضرت در باره کوه احد است که:

«هذا جبل أُحُدٌ يُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ»؛ «این کوه احد دوستان دارد و دوستش داریم.»

این حدیث را «بخاری» به همراه سلسله اسنادش از انس بن مالک و ابی حمید ثبت نموده (۱) و مکرراً مورد استناد قرار داده است. (۲) همچنین «مسلم» به سلسله اسنادش از انس بن مالک و احمد بن حنبل در «مسند» (۳) و نیز ابن ماجه (۴) و قمی (۵) بدان اشاره کرده اند. ابوحمید ساعدی روایت می کند:

«قال أقبَلنا مع رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - من غزوه تبوك حَتَّى إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: هَذِهِ طَابَةٌ وَ هَذَا أُحُدٌ، جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ.» (۶) ابن حجر عسقلانی در کتاب خود اشاره می کند که عدّه ای از عالمان در معنی حدیث معتقدند:

«إِنَّهُ عَلَى حَذْفٍ مُضَافٍ وَالتَّقْدِيرُ أَهْلُ أُحُدٍ وَ الْمُرَادُ بِهِمُ الْأَنْصَارُ لِأَنَّهُمْ جِيرَانُهُ.» (۷)

۱- بخاری، «صحیح»، کتاب ۶۴، «المغازی»، باب ۲۸

۲- کتاب های ۲۴ الزّکاه باب ۵۴، کتاب ۵۶ الجهاد و السیر، باب ۷۱-۷۴. کتاب ۱۵ الحج احادیث ۴۶۲، ۵۰۴-۵۰۳. کتاب ۴۳ القرآن، حدیث ۱۱

۳- مسند، ج ۲، صص ۳۸۷-۳۳۷؛ مسلم، «صحیح»، ج ۵، ص ۱۳۹؛ شرح نووی الحج باب: فضل المدینه.

۴- «سنن»، المناسک.

۵- «سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار»، ج ۱، ص ۱۲

۶- «ابوحمید ساعدی گوید: به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک باز می گشتیم، تا آن که به نزدیک مدینه رسیدیم. حضرت فرمود: این، طابه مدینه است و این نیز کوه احد است که ما را دوست می دارد و ما نیز آن را دوست می داریم.»

۷- «در این حدیث، مضاف حذف شده و منظور از احد در حدیث، «اهل احد» است که مراد از آن، انصار هستند که در همسایگی احد زندگی می کنند». «فتح الباری»، جزء ۷، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

به این گفته، نووی دمشقی در کتاب خود تصریح می کند. (۱) عده ای دیگر از عارفان حدیث گفته اند:

«إِنَّه قَالَ ذَلِكَ لَلْمَسْرُوهِ بِلِسَانِ الْحَالِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ لِقَرِيبِهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ لِقِيَاهِمَ وَ ذَلِكَ فَعَلَ مِنْ يَحِبُّ بِمَنْ يَحِبُّ». (۲) این نگرش با آنچه ابن کثیر در کتابش آورده است، سازگار است. ابن کثیر گوید:

«لَأَنَّهُ كَانَ يَبْشُرُهُ بِقَرْبِ أَهْلِهِ إِذَا رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ كَمَا يَفْعَلُ الْمُحِبُّ». (۳) و به سیاقی دیگر:

«إِنَّه كَانَ يَبْشُرُهُ إِذَا رَأَاهُ عِنْدَ الْقُدُومِ مِنْ أَسْفَارِهِ بِالْقَرْبِ مِنْ أَهْلِهِ وَ لِقَائِهِمْ وَ ذَلِكَ فَعَلَ الْمُحِبُّ». (۴) به غیر از این تعابیر نزدیک به ذهن و تاریخ، تفاسیری مبتنی بر این که:

«يَحْتَمِلُ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ فِيهِ الرُّوحَ فَأَحَبَّ النَّبِيَّ».

در کتاب ها مشاهده می شود که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. (۵) حقیر فکر می کند چون بیان پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به متن حدیث، «فی حال رجوع من

۱- «شرح صحیح مسلم»، ج ۵، ص ۱۴۱

۲- «حضرت این جمله را به زبان حال و بدان جهت فرمودند که از بازگشت به مدینه و نزدیکی دیدار یاران و خانواده، خرسند بودند و گویی احد، خبر دیدار یاران را به ایشان داده است چنان که دوستان با یکدیگر چنین می گویند.»

۳- «زیرا آن کوه احد هنگام بازگشت از سفر، نزدیکی دیدار یاران را به ایشان خبر می داده، همان گونه که دوستان چنین می کنند». نک: «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۱۸

۴- «زیرا هنگام بازگشت از سفر، کوه احد از نزدیک شدن دیدار یاران و خانواده خبر می دهد و دوست نیز چنین می کند». فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۰

۵- حافظ ابن نجار، «اخبار مدینه الرسول»، ص ۴۹

الحج» و در روایت ابوحمده در حالی بوده است که «رجع من تبوک و أشرف علی المدینه» لذا مسلم است که هنگام نزدیک شدن به شهر مدینه و پیداشدن کوه احد از دور، این اظهار دلبستگی اتفاق افتاده است؛ در نتیجه با تعبیر گروه اول، مطابقت معقولی دارد. (۱) خاصه در متن حدیث انس بن مالک تأکید می شود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ طَلَعَ لَهُ أَحَدٌ فَقَالَ: هَذَا...». (۲)

۳ / الف: احد؛ میدان واقعه

میدان واقعه نبرد قریشیان با مسلمانان، زمین مسطحی است که از سمت شمال به کوه احد و از جنوب به وادی فناه و تپه رماه محصور شده است.

«رماه» در لغت از ریشه «رمی» به معنای تیرانداختن است و اشارت به آن دارد که در واقعه مذکور، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تیراندازانی را که به گفته اقصهری: پنجاه تن بودند، بر آن مستقر نمود. (۳) و چون در دامنه شمالی آن، دو چشمه آب وجود دارد، آن کوه را «عینین» (یا عینان) خوانده اند (۴) و به «الکظامه» نیز شهرت یافته است. (۵) این دو چشمه را «معاویه بن ابی سفیان» حفر نمود و آبش را جاری کرد. موقعیت آنها دقیقاً مابین شهداء احد و قبهالثنایا است. با توجه به این که چشمه مذکور ظاهراً از کارهای عمرانی امویان بوده، به خوبی نشان می دهد که قدمت هر دو نام عینین و رماه، به سده اول هجری باز می گردد و نه به تاریخ یثرب قبل از اسلام. (۶) در سال هایی که حقیر، توفیق دیدار از میدان نبرد احد را داشتم، بر تپه رماه، خانه های متعددی احداث شده بود؛ طوری که همه راه ها تا فراز آن مسدود بود. مؤلف با

۱- ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری»، ج ۷، ص ۲۷۷، ۲۷، باب «أحد جبل یحبتنا و نحبته»، از کتاب «المغازی»

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که کوه احد در برابرش پدیدار شد، چنین فرمود.»

۳- ابن اثیر، «النهایه»، ج ۳، ص ۳۳۴ و فیروزآبادی، «قاموس المحيط»، رمی.

۴- یاقوت حموی، «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۱۷۳

۵- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۲۷۴. در باره واژه الکظامه نک: «قاموس»، «کظم».

۶- پیکره ۵-۲، ۶-۲، ۷-۲، ۸-۲، ۹-۲

لطف و مهمان نوازی یکی از ساکنان این محل، به بالا-ترین نقطه تپه صعود کرد و از پشت بام خانه وی به مطالعه عمومی موقعیت جغرافیایی زمین مسطحی که بین تپه مزبور و کوه احد قرار دارد، پرداخت و ساعاتی از روز را گذراند و نقشه ها و اسلایدهای خود را تهیه کرد. پیکره ۱۰-۲؛ ۱۱-۲؛ ۱۲-۲

ب: واقعه احد

اشاره

«احد» نامی است که در تاریخ مدینه، عموماً بر واقعه هجوم وحشیانه قریش به مردم مدینه اطلاق می گردد؛ زیرا وقوع این حادثه در دامنه کوه، حدّ فاصل وادی قناه و رشته کوه احد بوده است. «طبری» زمان حادثه را «شنبه هفتم شوال» دانسته است (۱) و این با نظر «واقدی» مطابقت دارد؛ آنجا که می گوید:

«... یوم السبت لسبع خلون من شوال علی رأس اثنین و ثلاثین شهراً». (۲) یا به تصریح شیخ طبرسی: «رأس سنه من بدر». (۳)

۱/ ب: انگیزه هجوم قریش به مدینه

مدینه آرام بود و مسلمانان، زندگی را با صلح و صفا، مودت و مؤاخات می گذراندند و در پرتو تعالیم پیامبرشان بی آن که معترض قوم و قبیله ای باشند، به سیر و سلوک مشغول بودند. در این حال ناگاه خبر هجوم و لشکرکشی طوایف کینه توز و بت پرست قریش به مدینه انتشار یافت.

انگیزه این هجوم چه بود؟ چرا قریش، یکپارچه به نابودی شهر مدینه مصمم شد؟

آیا هدف، دفاع از آیین بت پرستی بود؛ یا صرفاً برای ارضای التهاب غضب و کینه هایی

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۴، ترجمه فارسی.

۲- واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۹۹

۳- «اعلام الوری باعلام الهدی»، ص ۹۰. همچنین نک: علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیه»، مجلد الثانی، ص ۴۸۷، چاپ لبنان، دارالمعرفه که وقوع حادثه را در ماه شوال، «باتفاق الجمهور» خوانده است. نیز نک: ابن عماد، «شذرات الذهب»، مجلد الأول، ص ۱۰، السنه الثالثه.

بود که از ناموفق ماندنِ حمله به مسلمانان در بدر نشأت می گرفت؟

آنگونه که از متن های تاریخی و نکات مندرج در اسناد و شواهد تاریخی برمی آید، تدارک این هجوم خشمناکانه، ریشه در خوی حیوانی و مشرکین داشته است.

آنان به رسم و تربیتِ بادیه نشینی و نظام اشرافی قریش، تنها راه جبران حسّ حقارت را در کشتار و غارت می دانسته اند. در واقع در این موضع گیری، مکه و طوایف اطراف آن، نه به آیین خود می اندیشید و نه به تعارض نظام کهن قبیله ای با نظام اجتماعی جدید مدینه که از شاخص های آباء و اجدادی خود پا بیرون نهاده بود.

اوراق و اسناد تاریخی را ورق می زنی و کهن ترین آنها را برای تأمل و تحقیق در این مسأله بر می گزینیم:

محمد بن اسحاق به نقل از ابن هشام می نویسد:

«چون واقعه بدر بیفتاد و سروران قریش کشته شدند و بعضی اسیر شدند و لشکر قریش باز مکه شدند و اسیران خود باز خریدند و از کار ایشان فارغ گشتند و جماعتی از اشراف قریش که پدران و برادران ایشان به قتل آورده بودند، چون عبدالله بن ابی ربیع و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه برخاستند و جماعتی دیگر از معاریف قوم با خود بردند و به پیش ابوسفیان بن حرب آمدند و او را گفتند:

«ای ابوسفیان! ترا معلوم است که قوم قریش از بهر تو و این جماعت بازرگانان که با تو بودند، از مکه بیرون آمدند و به جنگ محمد شدند و این واقعه برایشان افتاد و آنچه مهتر و بهتر قوم بودند، جمله به قتل آمدند و ما را بعد از هلاک ایشان چه لذت و عیش باشد؛ یا در میان عرب ما را چه روتق و ناموس باز ماند؟

و اگر ما انتقام این کار نخواهیم، چنان اولی تر باشد که خود را زنده در گور کنیم.» (۱) بر اساس این متن تاریخی، معلوم می شود که قریش در واقعه بدر، عزم جنگیدن و

۱- «السیره النبویه»، ج ۳، صص ۱۰-۵، متن عربی: محی الدین، مطبعه حجازی و ترجمه پارسی آن، به انشای رفیع الدین اسحق همدانی از سده ۶هـ. ق. ج ۲، ص ۶۴۵، ۱۳۶۰

قلع و قمع مسلمانان را داشتند و چون به پیروزی آنان منجر نشد، کینه مسلمانان را دوچندان به دل گرفته، خواستار انتقام شدند. تأثر آنها را از واقعه بدر می توان در جمله «بعد از هلاک ایشان چه لذت و عیش؟» یافت و به رسم قبایل، آن را سرشکستگی خود دانسته اند که گفته اند: «در میان عرب، ما را چه رونق و ناموس بازماند؟»

اینجاست که مسأله انتقام را با ابوسفیان مطرح کردند. اکنون بنگریم که ابوسفیان به تقاضای آنها چه پاسخی می دهد و چه راه حلی پیشنهاد می شود؟ در ادامه مآخذ یادشده می خوانیم:

ابوسفیان گفت: «اکنون بگوئید تا چه می باید کردن تا بکنیم؟» گفتند:

«صواب آن است که این بازرگانان که با تو بودند، ما را به مال یاری دهند؛ تا ما هر لشکری که در مکه است، ترتیب کنیم و عیّده ایشان سازیم و از دیگر قبایل عرب که در حوالی مکه مقام دارند، مدد خواهیم و لشکر زیادت طلبیم؛ تا ما را از این، استظهار و شوکت حاصل شود؛ باشد که به جمهور روی در مدینه نهیم تا انتقام این کار باز خواهیم.»

تقاضای اول در جهت تأمین منابع مالی برای یک حمله است و تقاضای دوم آن که با همکاری قبایل عرب، توده فراوانی گرد آیند و به طرف مدینه روند؛ تا انتقام گیرند.

در این سند سخنی از آیین بت پرستی و این که چگونه می توان چنین نظامی را در برابر افکار و تعالیم محمد صلی الله علیه و آله حفظ کرد، به میان نیامده است. راه حل فکری در سنت قبيله وجود نداشته است و آنها تنها به این می اندیشیدند که باید انتقام بگیرند؛ آن هم بابت شکست در واقعه ای که خود موجد آن بودند و نه هرگز مسلمانان.

ابوسفیان به خوبی از اشتباه قریش آگاه بود و می دانست که آنها برای حمایت از کاروان مکه به سوی بدر آمدند؛ ولی کاروان از دسترسی مسلمانان به آن امان یافت و این قریش بود که از هدف اصلی خود عدول کرد و قصد جنگ با محمد صلی الله علیه و آله و یاران او را در سر پروراند. بنابر این کشته های قریش را نمی توان به پای کاروان ابوسفیان نهاد.

با این همه می بایست ابوسفیان با بازماندگان واقعه بدر همدردی کند و تمام

امکانات مالی خود و صاحبان کالای کاروان را در اختیار متعصّیان و انتقام جویان قرار دهد و در تدارک تهاجم علیه شهر مدینه و مردمی که از نظر معیشت و تجهیزات دفاعی با حداقل امکانات به سر می بردند، سعی وافی کند. در دنباله سند آمده است:

ابوسفیان گفت: «نیکو می گوئید.» پس بازرگانان [را] که در مکه بودند، پیش خود خواند و احوال با ایشان بگفت و مال و مدد و استظهار از ایشان بطلبید.

بازرگانان در آن رغبتی عظیم بنمودند.

اینان با این کار چه می جستند؟ از آنچه تاریخ از زبان یا حال آنها ثبت کرده، کاملاً مشهود است که آنان فقط به انتقام می اندیشیدند:

گفتند: «از مال های ما همه بذل باید کردن بکنیم؛ تا شما کینه خود از محمّد و اصحاب وی باز خواهید.»

ابوجعفر محمّد بن جریر طبری به گفته های محمّد بن اسحاق در بیان «سبب واقعه احد» می پردازد و گفته سران قریش را به ابوسفیان چنین ثبت می کند:

«محمّد نیکان شما را بکشت. با مال کاروان برای جنگ وی کمک کنید.»

و آنها پذیرفتند و قریشیان با جمع حبشیان و قبایل کنانه و مردم تهامه که اطاعتشان می کردند، برای جنگ پیمبر آماده شدند. (۱) حتی «ابوعزه عمرو بن عبدالله جمحی» که در واقعه بدر اسیر شد و پیامبر او را بی هیچ فدیة ای آزاد کرد، با قریشیان همدستان شد. طبری می نویسد:

«ابوعزه برون شد و در تهامه می رفت و بنی کنانه را به جنگ می خواند و مسافع بن عبد مناف- یکی دیگر از سران قریش- / به سوی بنی مالک بن کنابه رفت.»

به گفته طبری: «به جنگ پیمبر ترغیبشان کرد.»

«واقدهی» با روایت ابن اسحاق هم نظر است و خود نیز تصریح می کند:

سراں قریش به ابوسفیان گفتند:

«یا ابا سفیان، انظر هذه العیر التي قدمت بها فاحتبستها فقد عرفت إنها أموال أهل مکة و لطيمه قریش، و هم طیبوا الأنفس، يُجهزون بهذه العیر جيشاً إلى محمّد فقد تری من قتل من آبائنا و أبنائنا و عشائرنّا». (۱) «علی بن برهان الدّین حلبی» به نحوه سرمایه گذاری بازرگانان قریش از محلّ سود معامله کالاهاى موجود در کاروان، اشارت دقیقی دارد که آن را محمّد بن سعد نیز در «الطبقات» ثبت کرده است؛ ولی حقیر در منابع یادشده دیگر، آن را نیافتم.

و قالوا: «نحن طیبوا النفوس أن تجهزوا بربح هذه العیر جيشاً إلى محمّد».

فقال ابوسفیان: و أنا أوّل من أجاب إلى ذلك و بنو عبد مناف معی.

فجعلوا لذلك ربح المال، فسلم لأهل العیر رؤوس أموالهم و كانت خمسين ألف دينار و أخرجوا أرباحها و كان الربح لكلّ دينار ديناراً، أى فكان الذى أخرج خمسين ألف دينار و قيل أخرجوا خمسة و عشرين ألف دينار». (۲) پس از این سرمایه گذاری و مساعدت های مالی بود که به گفته حلبی:

۱- «ابوسفیان! کاروانی را که آورده ای و بازداشته ای، بنگر! می دانی که این ها اموال اهل مکة و مال التجاره قریش است و آنان با کمال رضایت آماده اند که با اموال این کاروان، لشکری به راه اندازند و به سوی محمد بفرستند، و خوب می دانی که از پدران و فرزندان و خاندان ما چه کسانی در جنگ بدر کشته شدند». واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۱۹۹، متن عربی.

۲- «گفتند: ما با کمال رضایت حاضریم سود حاصل از این کاروان را به تجهیز لشکری برای جنگ با محمد اختصاص دهیم. ابوسفیان گفت: من نخستین کسی هستم که به این پیشنهاد پاسخ مثبت می دهم و طایفه بنی عبدمناف همگی همراه من هستند. پس سود حاصله را به این کار اختصاص دادند و سرمایه اصلی به صاحبان آن باز گردانده شد که برابر با پنجاه هزار دینار بود. سود حاصل از کاروان را جدا کردند و در ازای هر یک دینار، یک دینار سود به دست آمده بود و بدین ترتیب، پنجاه هزار دینار سود به جا مانده بود و گفته اند که سود به دست آمده، برابر با بیست و پنج هزار دینار بود». «التییره الحلبیه»، المجلد الثانی، ص ۴۸۸، دارالمعرفه، لبنان.

«و تجهزت قريش و من والاهم من قبائل كنانه و تهامه». (۱) در قرآن نیز از این اتحاد قريش برای حمله به مدینه و بذل مال فراوان یاد شده است که کاملاً مؤید اسناد تاریخی در بیان سبب وقوع واقعه احد در سال سوم هجری است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ. (۲) شیخ طبرسی در ذیل آیه، صریحاً شأن نزول آن را در باره ابی سفیان دانسته که با چنین مالی: «استأجر يوم أحد ألفین من الأحابیش یقاتل بهم النبى» (۳) و به روایت ابن اسحاق از طریق سعید بن جبیر و مجاهد در «السيره النبویه» استناد کرده است (۴)؛ هرچند احتمال صحیح بودن روایاتی را که از مقاتل و الكلبي نقل شده و مبنی بر این است که آیه: «نزلت فی المطعمین يوم بدر». رد نکرده است. (۵) قريش در این تصمیم، به قدری جدی و کینه توزانه، راه های هجوم به مدینه را پیش بینی می کردند که از نظر تاریخی می توان آن را جدی ترین تدارک جنگی قريش قلمداد نمود. از زمره این تدارکات، تصمیم به آوردن زن ها بود تا به رسم قبایل، فرار موجب سرزنش و تحقیر آنها گردد. ابن اسحاق در دنباله آن گفته ها می نویسد:

«از این نوبت چنان مجرّد نرویم؛ بلکه زنان با خود ببریم و ایشان را در روی

۱- «قريش و یاران آن ها؛ یعنی قبایل بنی كنانه و تهامه، آماده نبرد شدند.»

۲- «كافران، اموال خود را صرف می کنند تا مردمان را از راه خدا باز دارند. پس چنین کنند و این کار موجب حسرت و

افسوس آنان خواهد شد و مغلوب خواهند گشت و به سوی جهنم برانگیخته می شوند». انفال: ۳۶

۳- «در جنگ احد، ابوسفیان دو هزار نفر از اهل حبشه را اجیر کرده بود تا به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله بروند.»

۴- «مجمع البيان فی تفسیر القرآن»، جزء التاسع، صص ۱۴۳ و ۱۴۴، دارالفکر، بیروت، ۱۹۵۶ م.

۵- همچنين نك: فخر رازی، «التفسیر الكبير»، مجلد ۱۵ و ۱۶، ص ۱۶۶، چاپ دارالفکر، ۱۹۸۱ م.

مصاف باز داریم؛ تا به هیچ حال از لشکر محمد پشت ندهیم؛ یا جمله سر بنهیم و اگر نه یک بار انتقام خود باز خواهیم.» (۱) محمد بن جریر طبری می نویسد:

«قریشیان با همه کسان خود از حبشیان و بنی کنانه و اهل تهامه برون شدند و زنان را نیز همراه بردند؛ که مردان را تحریک کنند و مانع فرارشان باشند.» (۲) و برهان الدین حلبی نوشت: «و خرج معهم النساء بالدفوف».

سپس به گفته سبط بن الجوزی استناد کرده که:

«و ساروا بالقیان و الدفوف و المعازف و الخمر و البغایا». (۳) تقریباً همه منابع تاریخی اتفاق نظر دارند که پانزده نفر از زنان بزرگان قریش با لشکر همراهی کردند؛ که از جمله آنان بود هند همسر ابوسفیان، امّ حکیم بنت طارق همسر عکرمه، سلافه همسر طلحه ابن ابی طلحه و امّ مصعب بن عمیر. فاطمه بنت ولید همسر حارث بن هشام، بره همسر صفوان و ریطه که با عمرو بن عاص مربوط بود.

حلبی می نویسد:

«أمّ مصعب بن عمیر بیکین قتلی بدر و ینحن علیهم یحرضنهم علی القتال و عدم الهزیمه و الفرار». (۴) ابن سعد از این همراهی سخن به میان آورده است؛ آنجا که می گوید:

۱- «السیره النبویه»، ترجمه پارسی، ص ۶۴۶

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۵

۳- «نوازدگان و دف و ساز و باده و زنان بدکاره را با خود همراه کردند». نک: همان، مجلد الثانی، ص ۴۸۹

۴- «زنان، از جمله امّ مصعب بر کشتگان بدر مویه می کردند و نوحه سر می دادند و ایشان را به نبرد و جلوگیری از فرار و شکست، ترغیب می نمودند». نک: همان.

«لیذکرنهم قتلی بدر فیحفظنهم فیکون أحد لهم فی القتال».^(۱) در حقیقت انگیزه هجوم به مدینه و وقوع حادثه احد، خونخواهی از بدر یا واقعه ای بود که قبایل بت پرست، خود به انگیزه اقتصادی و عقیدتی علیه پیروان نظام جدید و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداخته بودند و چون با پیروزی روبرو نشدند، خونخواهی، انگیزه جدید آنها در برخورد با مردمی گردید که می خواستند به دور از معابد بت، زندگی خود را بر پایه اخوت و برابری بنا نهند و تفاخر کهن را به مدد معنویت و تعقل نوین، به فراموشی سپارند.

طبیعی است وقتی مردم عرب صحرائشین احساس کنند که دیانت و تعصبات قبیله ای آنها دستخوش تحقیر شده است و نتوانند خود را از این حس حقارت برهانند، برای کینه و انتقام جویی، روحیه می یابند. علاقه به جنگ جویی، صفتی در نهاد همه صحرائشینان است و غارتگری یکی از ویژگی های آن و خاص مردان می باشد. این حالت با عصیت قبیله که همیشه دیگر مردمان را شکار قانونی خود می دانند، همراه است و خودپرستی را در حد افراط در شخصیت قبیله متجلی می کند.

این وضعیت در همه ادوار عرب آشکار بوده است و به خوبی نشان می دهد که در جنگ های قبایل و مرسوم در ایام جاهلیت، خونخواهی، مسبب اصلی جنگ بوده است و این مؤلفه قادر بوده است که همه عوامل اقتصادی و انگیزه های عقیدتی آنها را تحت الشعاع قرار دهد.

قبایلی که قرن ها اختلاف در خصوص چهارپایان و چراگاه ها و چشمه های آب را فرصتی برای غارتگری و عملیات پهلوانی می دانستند، اکنون که بسیاری از سران تندخوی خود را نیز از دست داده اند، چه حالتی می یابند؟

رسم انتقام در زندگی بدوی و مظاهر اشرافی عرب به صورت یکی از نیرومندترین رسوم دینی و اجتماعی آنها متجلی بوده است و مصادیق زیر، از این موارد است:

۱- «... تا کشتگان بدر را به یاد آنان آورند و آنان را به پایداری تشویق کنند و با جدیت بیشتری به نبرد برخیزند». «الطبقات

«روز بعثت» یا جنگ بین دو قبیله خویشاوند «اوس» و «خزرج». نیز «ایام فجار» میان «قریش و کنانه» با «هوازن» و از همه جنگ ها خونین تر جنگ «بسوس» بود که طی آن «بنوبکر» و «بنوتغلب» تنها به خاطر شتر پیرزنی بیش از چهل سال به جنگ و ستیز با یکدیگر پرداختند. اینها همه مؤید دیرینه و ریشه عمیق خوی جنگ جویی در میان عرب بوده است که در زمان جنگ احد نیز عرصه و میدان جدیدی در برابر مسلمانان پیدا کرده بود. (۱)

۲/ ب: دفاع اجتناب ناپذیر

محمد بن عمر واقدی از نتیجه تلاش قریش برای تدارک حمله به مدینه اینگونه ما را مطلع می سازد:

«و خرجت قریش و هم ثلاثه آلاف بمن ضوی إليها و كان فيهم من ثقیف مائه رجل، وخرجوا بَعْدَهُ و سلاح كثير و قادوا مائتي فرس و كان فيهم سبعمائة دراع و ثلاثه آلاف بعير». (۲) ابن سعد مشابه این سند را در کتاب خود خاطرنشان کرده است و در خصوص گروه های خشن و بیابان گردان اجیرشده، اشارت ظریفی دارد:

«و خرجت قریش من مکه و معهم أبو عامر الفاسق و كان یسَمی قبل ذلك الراهب فی خمسين رجلاً من قومه و كان عددهم ثلاثه آلاف رجل فيهم

۱- فیلیپ حتی، «تاریخ عرب» دو مجلد، تهران، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۴۴، «ایام العرب»؛ نیز: ابوالفرج اصفهانی، «الأغانی»، ج ۲، ص ۱۶۲ و ج ۴، صص ۱۵۲-۱۴۰، ج ۹، ص ۱۵۰، ج ۷، ص ۱۵۰؛ آلوسی، «بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب»، ج ۲، چاپ سوم، مصر، دارالکتب الحدیثه؛ شوقی ضیف، «تاریخ الأدب العربی، العصر الجاهلی»، ص ۶۲، چاپ دارالمعارف، ۱۹۷۶.

۲- «لشکر قریش و همراهان آنان که سه هزار نفر بودند، به راه افتاد. از طایفه ثقیف نیز یکصد نفر با آنان همراه بود و با خود سلاح و تجهیزات بسیار بردند و دویست اسب سوار، هفتصد نیزه دار و سه هزار شتر با آنان بود». نک: «المغازی»، ج ۱، ص

سبعمائه دارع و معهم مائتا فرس و ثلاثه آلاف بعير و الظعن». (۱) ابن اسحاق نیز بر اساس نوشته ابن هشام (۲) سواره نظام و پیاده نظام قریش را به صراحت، سه هزار نفر دانسته است و اضافه می کند که حتی:

«زنان قریش را که آورده بودند، همه زره پوشیده بودند و سلاح برگرفته بودند.» (۳) ابوجعفر محمد بن جریر طبری نیز تجهیزات و نفرات قریش را به استناد گفته واقدی در تاریخ خود ثبت کرده است.

مورخان اتفاق نظر دارند که نخستین بار، عباس بن عبدالمطلب با ارسال نامه ای محرمانه، پیامبر را از عزم قریش و تدارکات آنها مطلع ساخت. (۴) پیامبر برای دریافت نامه با ابی بن کعب به قبا رفت و در خانه سعد بن ربیع از متن نامه آگاهی یافت و در این خصوص مذاکره کرد. با آن که تصمیم داشتند خبر حمله قریش را موقتاً پنهان نگه دارند، چون همسر سعد از گفتگوها مطلع شده، قادر به حفظ سر نبود، پیامبر سعد را خطاب کرد و گفت:

«خَلَّ سَبِيلَهَا!» و شاع الخبر فی الناس بمسیر قریش. (۵) از این اسناد تاریخی به خوبی معلوم می شود که عباس بن عبدالمطلب در خصوص همکاری پنهانی یهودیان مدینه با منافقان مخفی شده در میان مسلمانان که با برنامه ریزان

۱- «قریشیان از مکه خارج شدند و ابو عامر فاسق که پیش از آن «راهب» لقب داشت، به همراه پنجاه مرد از قبیله خود با آنان همراه شد و شمار آنان به سه هزار نفر رسید که هفتصد نیزه دار و دویست تک سوار و سه هزار شتر و گوسفند در میان آنان بود.» نک: «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۵

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۷۰

۳- ترجمه پارسی کهن، ج ۲، ص ۶۵۱

۴- «السیره الحلبیه»، مجلد الثانی، ص ۴۸۹

۵- «گفت: بگذار برو! پس آن زن رفت و خبر را بازگفت و خبر حمله قریش در میان مردم منتشر شد.» واقدی، «المغازی»، ج

۱، ص ۲۰۴؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۲۵

قریش جهت حمله به مدینه متحد شده بودند، پیامبر را خبر داده است؛ ولی به هر حال، مدینه دیر یا زود می بایست در برابر حمله قریش تدبیری بیندیشد و با این واقعیت تلخ روبرو شود.

نکته بااهمیت که در این مدارک تاریخی به چشم می خورد، آن است که با وجود آن که قریش ماه ها مشغول تدارک حمله به مدینه بود، مسلمانان و شخص پیامبر تنها بعد از حرکت لشکر قریش به طرف مدینه، از تصمیم مکی ها مطلع و آگاه شدند و تا آن زمان تدبیر مقتضی و اقدام تدافعی از خود نشان ندادند. دلیل این امر چه می تواند باشد؟

گمان می کنم علت آن را باید در مایه های معنوی و تعالیم مبتنی بر صلح و سِلم در اسلام و خصوصاً عدم رغبت و تمایل پیامبر به ستیز و جدال با بت پرستان، کینه توزان و تندخویان قبایل قریش و طوایف اطراف مکه جستجو کرد. آن حضرت به رغم آن همه خشونت، همچنان پیامبر رحمت و صلح و سِلم بود و اطمینان داشت که نظام کهن بت پرستی و عداوت ها و کینه های حاکم بر افکار منجمد و قلوب تاریک را که از عصر جاهلی ریشه دوانده بود، می توان با ایمان عقلانی و انسانیت چاره کرد؛ یا لااقل نمی بایست مسلمانان با بی صبری کاری کنند که موجب تشدید عصبیت های قومی خود یا دیگران شوند و حداکثر تلاش را برای چنین بردباری و تحمّل و صبری از خود بروز دهند؛ تا برادری و مساوات، جای دشمنی و اشرافیت ظالمانه را بگیرد.

این واقعیت را به خوبی می توان از روزگار بعثت تا هجرت و در صفحات بعدی واقعه احد - خصوصاً در علاقه پیامبر به ماندن در مدینه و رودررو نشدن او در خارج از شهر مدینه - یافت؛ لذا معتقدم اصطلاح غزا بر چنین واقعه ای خطاست؛ زیرا تحت چنین اصطلاح و نامی، واقعیت مظلومانه و دفاع اجتناب ناپذیر نادیده گرفته می شود و خوانندگان، از عزم و طلب قریش برای محو شهر مدینه و ساکنانش غفلت می ورزند و تنها در خصوص حمله و لشکرکشی پیامبر صلی الله علیه و آله ذهیت می یابند.

واقعه احد، عزم و در نتیجه جنگ قریش با مسلمانان بوده است و نه جنگ پیامبر و یا غزای او؛ زیرا اگر غزا را به معنای تاریخی:

«سار إلی قتالهم و انتها بهم فی دیارهم».

«به جنگ دشمن و به غارت آنها در دیارشان بیرون شد.»

تعبیر کنیم، اصلاً با واقعیت اسلامی آن مطابقت نخواهد داشت. زیرا این قریش بود که برای جنگ و غارت دیار مسلمانان و کشتار آنها خروج کرد. در نتیجه اگر بخواهیم از تعبیر «غزا» استفاده کنیم، باید بگوییم: «غزای قریش» و نه «غزوه احد» به عنوان یکی از عناوین زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله که موجب تداعی غزای پیامبر می شود؛ لذا باید حرکت پیامبر را خروج برای دفاع قلمداد کنیم.

در این قطعه تاریخی تأمل کنید:

نزدیک شدن سپاه قریش به ذوالحلیفه، مدینه را در آستانه سقوط قرار داده بود.

نگرانی مردم مدینه رو به افزایش می نهاد و مسلمانان بی آن که راهی برای حلّ مشکل قریش از طریق مذاکره و مسالمت داشته باشند، نحوه مقابله و شیوه دفاع از شهر و شهروندان آن را به تعجیل مورد شور و گفتگو قرار می دادند.

در یک جمع بندی از نظریات ارائه شده که در کتاب های تاریخ ثبت شده است، می توان به دو راه حلّ دفاع اجتناب ناپذیر رهنمون شد.

اول آن که خانه و شهر مدینه را به سنگری تبدیل کنند و تا حمله قریشیان تأمل نموده، در برابر هجوم وحشیانه آنها به دفاع از نفوس و خانه های خود بپردازند.

دوم آن که دفاع از شهر را به خارج از شهر منتقل نمایند و در مکانی که از نظر موقعیت دفاعی، امکان برتری را فراهم سازد، به تحکیم مواضع خود پرداخته، با پیش دستی، از نفوذ و هجوم به شهر و غارت و قتل عام زنان و کودکان جلوگیری کنند.

آنچه مسلم است، پیامبر در باره این دو نظرگاه اهل مدینه و در فرصت کمی که برای تصمیم گیری نهایی باقی مانده بود، با بزرگان انصار و مهاجر به مشورت پرداخت و خود از صدور هر نوع فرمان و ارائه جزمی هر نوع طرحی خودداری فرمود.

محمد بن جریر طبری به استناد روایت دقیق «سدی» می گوید:

«وقتی پیامبر خبر یافت که قریشیان و طرفدارانشان به احد رسیده اند، به یاران

خویش گفت: بگوئید چه باید کرد؟» (۱) ابن قیم جوزی هم این عبارت را مورد تأیید قرار داده، می نویسد:

«استشار رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - الناس أخرج إليهم أم يمكث بالمدينه». (۲) زیرا این انصار بودند که شهرشان مورد تهدید قرار گرفته بود و آنها می بایست از نحوه مقابله با دشمن و دفاع از پیامبر و مهاجران در برابر مهاجمان مکی آگاه شوند و به درستی در این باب تصمیم بگیرند. ولی آنچه مسلم است، پیامبر در جستجوی راهی بود که حتی المقدور از وقوع نبرد جلوگیری کند و آغازگر نبرد نباشد. این حقیقت را می توان به خوبی از این سند تاریخی که ابن اسحاق ثبت کرده است، استنباط و استخراج نمود:

«فرمود: رأی من آن است که ما از مدینه به در نرویم؛ تا لشکر قریش بگذاریم که از بیرون مدینه نشسته باشند؛ تا اگر ایشان به در مدینه آیند و جنگ کنند، ما نیز آن وقت جنگ کنیم؛ و گرنه که چند روز بنشینند و ایشان را نه نان ماند و نه آب.

لابد برخیزند و باز پس شوند.» (۳) «قال ابن اسحاق: فقال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -: فَإِنْ رَأَيْتُمْ أَنْ تَقِيمُوا بِالْمَدِينَةِ وَتَدْعُوهُمْ حَيْثُ نَزَلُوا، فَإِنْ أَقَامُوا أَقَامُوا بِشَرِّ مَقَامٍ وَإِنْ هُمْ دَخَلُوا عَلَيْنَا قَاتَلْنَاهُمْ فِيهَا.» (۴) «طبری» گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:

«قریشیان را همانجا که هستند، واگذارید که اگر همان جا ماندند و به سختی و

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۵۱۶، ترجمه فارسی.

۲- «زاد المعاد»، جزء ۲، ص ۹۱

۳- «سیرت رسول الله»، ج ۲، ص ۶۴۸، ترجمه پارسی.

۴- ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۷، چاپ محمّد محی الدّین عبدالحمید، مصر، مطبعه حجازی.

محنت افتند، بازپس روند و اگر به سوی ما آیند، در مدینه با آنها مقابله کنیم.» (۱) بر اساس این مستند تاریخی معلوم می شود: پیامبر به رغم حضور قریشیان در نزدیکی دروازه های نخلستانی مدینه، حاضر به جنگ با قریشیان مصمم به جنگ نبود و می خواست با جلوگیری از رسیدن آذوقه، آنان را وادارد تا از ستیز و جدال منصرف شوند و به مکه بازگردند.

محمد بن جریر طبری می نویسد: «پیامبر برون شدن از مدینه را خوش نداشت.» (۲) این نظر مورد تأیید بعضی از صحابه بود و بعضی دیگر خروج از مدینه را طلب می کردند. «عبدالله بن ابی» در شمار کسانی است که به طور مسلم به صراحت بر توقف در مدینه نظر داشته و با این بیان، رأی مشورتی خود را داده است: «یا رسول الله! اقم بالمدینه و لا تخرج!».

با مرور آثار نخستین تاریخی، می توان آشکارا اتفاق مورخان را به این امر یافت که پیامبر در این مشورت، «با کراهت» نظر خود را به خروج از مدینه اظهار و ابراز داشت.

حلبی می نویسد: «کلّ ذلك و رسول الله - صَلَّى الله عليه [و آله] و سلم - كاره للخروج.» (۳) محمد بن جریر طبری می نویسد: «رأى عبدالله بن أبي بن سلول مانند رأی پیامبر بود که سوی دشمن نباید رفت.» (۴) ابن سعد «عدم خروج به سوی دشمن» را «رأى الأکابر من المهاجرین و الأنصار» دانسته است. (۵) واقدی نیز با جمله: «کان ذلك رأی الأکابر من أصحاب رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - من المهاجرین و الأنصار» بر آن صحه گذارده است. (۶)

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۶

۲- همان، ص ۱۰۱۶

۳- «با همه این ها، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خارج شدن از مدینه موافق نبود»؛ همان مدرک، الحلیّه، ص ۴۹۱

۴- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۶

۵- «الطبقات الکبری»، جزء ۱، ج ۲، ص ۲۶

۶- «المغازی»، ج ۱، ص ۲۱۰، متن عربی.

عموم مورخان به مستندات اشاره کرده اند که بر اساس آن، ظاهراً محمد صلی الله علیه و آله با توجه به خوابی که یک شب قبل دیده بود، نسبت به نظر مشورتی خود مبنی بر ماندن در مدینه، اظهار علاقه و تمایل کرده بود. (۱) برای نمونه واقدی به نقل از جابر می نویسد:

«إن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - قال رأيت كأني في درع حصينه و رأيت بقرأ ينحر فأولت ان الدرع المدينه و ان البقر نفر و الله خير و لو أقمنا بالمدينه فإذا دخلوا علينا قاتلناهم». (۲) این رؤیا با الفاظ مختلف در کتب تاریخ و حدیث ثبت شده و در متن آن، استنباط بر ماندن در مدینه وجود دارد؛ به گفته «نویری»:

«فكان رأى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - ألا يخرج من المدينه لهذه الرؤيا؟». (۳) «حلبی» از اختلاف در نقل الفاظ خواب و تعبیری که از آن یاد شد، یاد کرده است. (۴) گمان دارم توجه به متن کامل این سند، کاملاً ما را در جریان اهمیت این مستند قرار می دهد:

و رأى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - رؤيا قال:

«رأيت البارحة في منامي خيراً رأيت بقرأ تذبح و رأيت في ذبابة سيفي» أي و هو ذوالفقار «ثلماً» بإسكان اللام. و في لفظ:

- ۱- ابن هشام در «السیره النبویه»، ج ۳، صص ۶۶ و ۶۷؛ ابن سعد در «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۲۶ و حلبی در «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۸ و دارمی در «مسند»، ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۳، ص ۳۵۱
- ۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب دیدم که گویی در زره مستحکمی بودم و گاوی را سر می بریدند. پس چنین تأویل کردم که آن زره مستحکم، مدینه است و آن گاو، افرادی از ما. به خدا سوگند بهتر آن است که در مدینه بمانیم و چون وارد شوند، با آنان نبرد کنیم». «المغازی»، ج ۱، ص ۲۰۹، متن عربی.
- ۳- «به خاطر دیدن آن خواب، نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که از مدینه خارج نشوند». نک: «نهایه‌الارباب»، السفر السابع عشر، ص ۸۴ دارالکتب، ۱۹۵۵ م.
- ۴- نک: «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴۹۰، چاپ دارالمعرفه

«و كأن ظبه سيفی انكسرت» و فی لفظ:

«و رأیت سيفی ذالفقار انفصم من عند ظبه فكرهته و هما مصيبتان و رأيت أنني أدخلت يدي في درع حصينه» و فی روايه:

«و رأيت أنني في درع حصينه». أي و أنني مردف كبشا. قال- صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم- بعد أن قيل له ما أولتها؟ قال:

«فأما البقر فناس من أصحابي يقتلون» و فی لفظ:

«أولت البقر بقرًا يكون فينا. و اما الثلم الذي رأيت في سيفي فهو رجل من أهل بيتي» أي و فی روايه:

«من عترتي يقتل» و فی روايه:

«رأيت أن سيفي ذالفقار فلّ فأولته فلا فيكم» أي: و فلول السيف كسور في حده و قد حصل في حدّ سيفه كسور و حصل انفصام ظبه و ذهابها.

«فكان ذلك علامه على وجود الأمرين: و أما الدرع الحصينه فالمدينه. أي و أما الكبش فأني أقتل كبش القوم». أي حاميههم و قال- صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم- لأصحابه:

«إن رأيتم أن تقيموا بالمدينه و تدعوهم حيث نزلوا، فإن أقاموا بشرّ مقام و إن هم دخلوا علينا قاتلنا فيها». (۱)

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابی دید و فرمود: «دیشب در خواب دیدم که گاوی را سر می بُرند، و دیدم که تیغه شمشیرم ذوالفقار شکاف برداشته است» و در جای دیگر آمده است: «گویی تیغه شمشیرم شکسته بود» و در نقل دیگر آورده اند: «گویا لبه شمشیرم ذوالفقار، شکسته بود و این نشانه دو مصیبت بود و دیدم که دستم را در زرهی مستحکم داخل کردم» و در روایت دیگر آمده است: «دیدم که زرهی محکم بر تن دارم و گوسفندی را به دنبال خود می کشم». اصحاب پرسیدند: آن خواب را چگونه تعبیر می کنید؟ حضرت فرمود: «آن گاو، نشانه این است که گروهی از یارانم کشته می شوند» و در روایت دیگر آمده است: «چنان تأویل کردم که آن گاو، نشانه کشته شدن افرادی از میان ماست، و آن شکافی که در تیغه شمشیرم پدید آمده بود، یکی از خاندان من است» و در روایت دیگری آمده است: «یکی از خاندانم کشته می شود»، و در نقل دیگری چنین آمده است: «دیدم که لبه شمشیرم ذوالفقار، شکسته شده است و آن را نشانه شکست شما تعبیر کردم». و این که لبه شمشیر آن حضرت شکسته و شکاف خورده بود، آن را نشانه دو رویداد برشمردند. اما آن زره محکم، مدینه بود و گوسفند نشانه آن که گروهی از افراد دشمن را می کشیم؛ سپس حضرت به یاران خود فرمود: آیا موافقید که در مدینه بمانیم و اجازه دهیم که دشمن هر کجا می خواهد، فرود آید. پس اگر در اطراف مدینه فرود آیند، سرنوشت بدی در انتظار آنان خواهد بود و اگر وارد شوند، در شهر با آنان نبرد می کنیم.»

به گمان حقیر، تأکید مورخان مسلمان و محدثان بر ثبت این خواب و بیان تعبیر آن، برای آن است که عدم رغبت محمد صلی الله علیه و آله را به خروج از مدینه و پیش بینی جدال سخت و نهایتاً شکست مسلمانان، در حاله ای از الهام تعریف کنند. این امر با تمام تردیدهایی که در مورد آن وجود دارد، با توجه به مشترکات مفاهیم آن، منافاتی با آن ندارد که بگوییم:

پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت خود را در خروج از مدینه و مصاف با قریشیان، به استناد جهاد برای اقامه صلح و جلوگیری از خونریزی و نیز به رأی اکابر انصار و مهاجر و هم به مدد الهامی که در رؤیا به آن حضرت القا شد، به اطلاع مردم مدینه رسانده است؛ ولی جای این سؤال وجود دارد که چرا هیچ یک از این عوامل، موجب فروکش کردن احساسات عموم مردم نشده و اذهان عمومی را متقاعد نکرده است و نهایتاً از فشار مردم بر محمد صلی الله علیه و آله جهت اعلام خروج و مصاف با قریش نکاسته است؟

اسنادی که دربرگیرنده جواب به این پرسش های تاریخی باشد، به دست نگارنده نرسیده است و هر چه اوراق تاریخ اسلام و حدیث را زیر و رو کردم، مدرکی نیافتم که مستقیماً پاسخی به این ابهامات دهد.

آنچه در این خصوص می توان گفت، مُستند به یک جمع بندی از همه اسناد اصلی مربوط به واقعه احد است. به گمان حقیر یک طرف مورد شور، خطاکار است؛ یعنی محمد صلی الله علیه و آله هم در برابر دشمنان مکی قرار داد و هم با موجی از عصبیت قبیله ای در داخل شهر مدینه روبروست.

باید دانست که عدم پیروی مردم در این ماجرا از پیامبر صلی الله علیه و آله، نتیجه ازدگی یا بی اعتنائی آنان به تعالیم اسلام نبوده است و باید این پدیده را ترکیبی از شور قبیله ای که

در هنگام هجوم طوایف دیگر به مرحله نضج می رسد و احساسات مغرورانه ناشی از موفقیتی که در بدر نصیب مسلمانان گردید، بدانیم.

وحشت و ترس از بزرگترین و بی سابقه ترین هجوم طوایف متّحده قریش به دهکده مدینه و طوایف کوچک اطراف آن نیز می تواند انگیزه هایی برای ترغیب مدنی ها به خروج از شهر و مصاف با قریش باشد.

طبیعی است که در چنین ترکیبی، شور ایمان و عقیده به دفاع از آیین جدید، توانسته است به صورت عاملی نافذ و مقتدر در برابر تلاش محمّد صلی الله علیه و آله نسبت به ماندن در مدینه عرض اندام کند؛ ولی چون پیامبر صلی الله علیه و آله مسائل را با شور و مشورت برگزار می کرد، عزم او به ماندن، جنبه تحکمی نداشته است و این رعایتی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حفظ «اصالت مشورت» لازم می دانسته است.

عکس موضوع را اگر در نظر آوریم، به آنچه آوردیم، اطمینان بیشتری پیدا می کنیم. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله، مانع خروج مسلمانان از مدینه می شد و آنها را به عدم مقابله به مثل و تحمّل مصائب دعوت می کرد، چه پیش می آمد؟ مطمئناً قبایل مدینه، از وحشت هجوم مکیان به تشوّت می افتادند. آتش کینه های دیرینه قبایل یثرب و مکه شعله ور می شد و راه منازعه با قریش به شیوه سنتی و متکی به نظام قبیله ای، شبه جزیره را به جدال همگانی می کشید و هدف اصلی اسلام را که برقراری صلح و سلم بین طوایف و محو کینه ها و نفرت ها بود، نافرجام می گذاشت و از همه مهمتر ایمان به خدای یکتا و تغییر اندیشه ها و روحیات مردم و رهایی آنها از زیر سلطه نظام فکری شرک و خشونت، رنگ می باخت و مجدداً راه و شیوه جاهلیت پیش گرفته می شد.

مدینه آن روزها را از زاویه دیگری بنگریم. پیامبر و مهاجران، کمتر از سه سال بود که به مدینه آمده بودند و هنوز کاملاً در شمار شهروندان مدینه که تجربه کمتری در ایمان اسلامی کسب کرده بودند، محسوب نمی شدند. طبیعی است که عزم قریش به حمله، مدنی ها را دچار تشوّت و متوحش سازد و آنها را وادار کند تا راه دفاع از شهر را به محمّد صلی الله علیه و آله تحمیل کنند. از این رو می توان فهمید که محمّد صلی الله علیه و آله با چه جوی از فشار و عدم توجه به موازین انسانی و قرآنی روبرو بوده است.

به هر حال پیامبر پذیرفت که به نظر اکثریت در اتخاذ روشی برای دفاع عمل کند و قبل از آن که پایداری آن حضرت، موجب پاشیدگی طوایف تازه مسلمان و تازه متحدشده مدینه و مهاجران مکی شود، خواست عمومی را به رأی عمومی گذاشت و خود با آنها و دوشادوش مردمش، مصائبِ مصافِ اجتناب ناپذیر با قریش کینه توز را متحمل گردید.

باید به صراحت گفت: پیامبر میان دیدگاه خود و انبوهی از برداشت های دیرینه طوایف عرب در کشاکش بوده و میان عالم معنویتش و آن همه جهالت ها و سرکشی ها متحیر بوده است. او میان مردمی گام نهاده بود که ناخواسته پایش را به ستیزهای ریشه دار قبایل می کشاندند. او نمی خواست رسالت خود را با نفی یکباره همه واقعیت های کهن جزیرهالعرب پیش برد. اگر آگاه باشیم که او راه دیانتش را با چه زجرهایی ذره ذره به درون چادرنشینان عرب برده است، می توانیم قبول کنیم که او گاهی به ضرورت تربیت، از خودگذشتگی می کرده است. این موارد را در اسناد تاریخی ذیل می یابیم:

ابن اسحاق می گوید:

«فقال رجال من المسلمين مَن أكرم الله بالشهادة يوم أُحُد و غيره مَن كان فاته بدر: يا رسول الله! أخرج بنا إلى أعدائنا لا يرون أننا حبيناهم و ضعفنا».

و جماعتی دیگر که در غزای بدر حاضر نبودند و حق تعالی درجه شهادت را برای ایشان تقدیر کرده بود، گفتند:

«يا رسول الله! مصلحت نیست که در مدینه بنشینیم و البته بیرون می باید رفتن و جنگ با ایشان کردن تا کفار قریش خیال نبندند که ما را ضعفی هست؛ یا از ایشان می ترسیم که از مدینه بیرون نمی شویم» (۱). این جملات ترکیبی از خوی قبیله ای و عصبیت دینی را نشان می دهد. ابن اسحاق واکنش پیامبر را در قبال این گفته ها یاد آور شده که باید آن را سند تاریخی مهمی بدانیم

و در آن تأمل کنیم:

«بعد از آن ... دیدند که بیشتر صحابه ... رغبت جنگ داشتند و از هوس قرار نمی گرفتند و هر ساعتی پیامدندی و گفتندی: یا رسول الله برخیز تا برویم به بیرون و با ایشان مصاف دهیم.»

تا این که: «دخل رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - بيته فلبس لأمته».

بعد از آن سید علیه السلام برخاست و به خانه رفت ... زره بر خود راست کرد و بیرون آمد. (۱) محمّد بن جریر طبری نیز صریحاً به عدم رغبت پیامبر به خروج و اصرار صحابه اشاره کرده است:

«آنها می خواستند با دشمن روبرو شوند. چندان اصرار کردند که پیامبر به خانه رفت و زره پوشید.» (۲) وقتی حلبی در کتاب خود به گفته سعد بن معاذ و اسید بن حضیر اشاره می کند که:

«فقال لهم ... استكرهتم رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - على الخروج فردّوا الأمر إليه، أي فما أمركم به و ما رأيتم له فيه هوى و رأيا فأطيعوه». (۳) به خوبی از تشّت آراء و نارضایتی محمّد صلی الله علیه و آله حکایتی روشن دارد؛ خاصه آن که ابن قیّم جوزی جزم دارد که پیامبر: «كان رأيه أن لا يخرجوا من المدينة ...». (۴) یا به روایت ابن اسحاق: «و كان رسول الله - صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم - يكره الخروج». (۵) مزید بر این واقعیت، مدارک مربوط به نحوه واکنش همان اصحاب پس از قبول

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۶۴۹

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۱۶

۳- «شما بودید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خروج از مدینه واداشتید. پس اکنون کار را به او واگذارید؛ یعنی هر فرمانی به شما داد و هر چه را مطابق خواست و اراده او یافتید، بدان عمل کنید». «السیره النبویه»: مجلد الثانی، ص ۴۹۱، دارالمعرفه.

۴- «زاد المعاد»، جزء ۲، ص ۹۱

۵- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خارج شدن از مدینه را خوش نداشت». نک: «السیره النبویه»، ص ۷

پیامبر می باشد. مسلماً آن حضرت برای زره پوشیدن، باید به وضع و حالی داخل خانه شده باشد که نارضایتی شان کتمان نشود. حتی وقتی از خانه با زره خارج شده است، همگان به این دلتنگی پیامبر صلی الله علیه و آله پی برده اند. ابن اسحاق می نویسد:

«ثم خرج عليهم و قد ندم الناس، و قالوا: استكرهنا رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - و لم يكن لنا ذلك».

«پس صحابه چون دیدند که سید علیه السلام ... بیرون آمد، پشیمان شدند و گفتند: ما را نمی رسد الحاح به پیغمبر خدای کردن و وی را به اکراه در کار آوردن.»

اینجاست که به تصریح طبری به حضور پیامبر رفتند و گفتند:

«یا رسول الله! استكرهناك و لم يكن ذلك لنا، فان شئت فاقعد، صلی الله عليك».^(۱) آنچه مسلم است، پیامبر دفاع از جان و مال و خانه و کاشانه آدمیان را یکی از حقوق مسلم انسان دانسته است. لذا می بایست در برابر هجوم لجام گسیخته و مصمم قریش از خود و مدینه دفاع کند و مردم را به دفاع مشروع و محدود ترغیب نماید. آنچه مورد بحث است، نحوه این دفاع است؛ همانچه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به مشورت گذارد و قصد او از عدم خروج، شکیبایی برای تحمّل مصائب بود؛ تا حداقل خسارت و یا تلفات انسانی به بار آید و شاید از این طریق، به بازگرداندن قریش و جلوگیری از نبرد و ستیز، منتهی شود؛ ولی آنچه اصحاب از او خواستند، دفاعی بود که به پیش بینی پیامبر صلی الله علیه و آله موجب تلفات بیشتری می شده و از این رو، آن را نمی پسندیده است. ضمن این که ورود به جنگ، مجال هر نوع ترک مخاصمه را از طرفین سلب می کرده است.

با این همه پیامبر صلی الله علیه و آله باز هم سعی کردند تا در میان شعله و رشدن غضب هجوم و

۱- «ای پیامبر خدا! تو را به خروج از مدینه واداشتم، حال آن که نباید چنین می کردیم. اکنون اگر قصد ماندن داری، در مدینه بمان، درود خدا بر تو باد...». نک: همان، ص ۸

تعصیب تنفرآمیزِ دفاع، راهی برای صلح و سلم و خاتمه دادن سریع به جنگ، بیابند و درس مشورت و شورا را در اتخاذ تصمیمات جمعی و آنچه منافع و مصالح عموم در آن نهفته است، به پیروان خود بیاموزند؛ تا گفته نشود که او چون پیامبر است راهی برای آراء مردم باز نگذاشت؛ یا مردم را از حالت دفاعی به خوی تهاجمی کشاند.

۳/ ب: تدارک و مواضع

اشاره

تاریخ به یاد می آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه چون از نماز صبحگاهی فارغ گشت، آماده خروج از مدینه شد و مسلمانان برای دفاع از آیین جدید خود رغبتی زایدالوصف یافتند و یکپارچه رسول را حلقه زدند. مردمی با هدفی اعلا ولی امکاناتی ناچیز، قصد مهاجمانی را کردند که بی هدف، شور تعصبات خونخواهی در سر داشتند و با حداکثر تدارکات ممکن، کنار شهر آتش افروخته بودند. چادرها به پا داشته بودند و طبل زنان و رقص کنان، شینن جاهلیت را احیا می کردند و با سرودهای هیجان انگیز، تفاخر جاهلی را با خوی خونین سرشت خود درهم می آمیختند. آنان با این شیوه و رفتار، به اعصار گذشته جزیرالعرب ره می یافتند؛ اما در این سوی، محمد صلی الله علیه و آله و یارانش با ذکر و تأمل، آینده روشن ایمان و ارتباط با ابدیت را در مظلومیت و پایداری خود جستجو می کردند.

آنچه گفته شد، احساسات شخصی مؤلف نیست و احساس و درک برخاسته از صفحات تاریخ مربوط به آن روزها و ساعت هاست. تأمل بر مضامینی است که در خلال گفتگوها، ثبت اوراق تاریخی شده است و به هر حال تلاش محقق است که خود را از لابلای هزاران مستند تاریخی، به کنار مدینه کشانده است؛ تا آن روز و روزهای پس از آن را اشراق کند. حالتی است که از امروز به گذشته های دور نمی نگرد؛ بلکه امروز زندگی می کند، ولی در گذشته ها حضور می یابد:

مدت وقایع جنگ احد بسیار کوتاه است. بنا به روزشمارِ واقعه که در کتاب «تاریخ الرسل و الملوک»، (ج ۳، ص ۱۰۱۶) آمده است، چهارشنبه، قریش به حوالی شهر رسیدند. پنجشنبه، مسلمانان به مذاکره پرداختند و جمعه، برای دفاع، شهر را ترک کردند.

شنبه، قریشیان هجوم آوردند و شامگاه همان روز همه چیز پایان یافت و تاریخ شرق مبدأ جدیدی یافت.

قبل از بیان حادثه و وقوع هجوم قریشیان، باید بررسی کنیم که چه عواملی باعث شد تا مسلمانان راهی احد شوند. آیا انتخاب پیامبر بود یا قریشیان؟ به آنچه در روز سه شنبه و چهارشنبه در آن ایام گذشت، باز می گردیم:

۱-۳/ب: مسیر قریش

از لابلای مدارک تاریخی معلوم می شود که قریش از سرزمین های ذی طوی، ابواء و رابغ گذشت و در ذی الحلیفه- نزدیکی های مدینه- اردو زد. توقّف در ذی الحلیفه مورد تصریح ابن سعد بوده و آن را در روز پنجشنبه دانسته است. (۱) منابع مختلف سیره، تاریخ و حدیث، دقیقاً راهی را که قریشیان را به دامنه کوه احد کشانیده است، مشخص نمی کنند وحتّی از ذی الحلیفه تا احد از مناطقی نام برده اند که با موقعیت جغرافیایی مدینه در زمان پیامبر مطابقت نمی کند. به نظر می رسد گفته واقدی در ارتباط با جغرافیای مناطق مسلمان نشین اطراف مدینه به حقیقت نزدیک تر باشد که:

قریشیان روز پنجشنبه و جمعه از ذی الحلیفه به منطقه العقیق و از آنجا: «نزلوا بالوطاء» سپس در العرض به رفت و آمد مشغول بودند تا به مدینه حمله کنند.

ذی الحلیفه چنانچه در شرح و وصف مسجد شجره (۲) یاد کردیم، در حدود هشت کیلومتری شهر و در نخستین کناره وادی عقیق در جنوب غربی مدینه جای دارد. (۳) قریشیان پس از ترک ذی الحلیفه برای تسلط و شناسایی موقعیت مدینه، منطقی است که راهی جنوب ذوالحلیفه نشوند؛ زیرا این راه به پشت «کوه عیر» در امتداد جنوب

۱- «الطبقات الكبرى»، ج ۱، جزء ۱، ص ۲۵

۲- همان، ج ۱، فصل ۱۲

۳- نقشه شهر مدینه بر اساس تاریخ و آثار، ج ۱

و غرب مدینه منتهی می شده است و از آنجا می بایستی برای رسیدن به شهر، میان سرزمین های قبایل یهودی «بنی نضیر» و «بنی قریظه» فرود آیند و این امر با موقعیت تاریخی آن زمان ممکن نبوده است. نتیجتاً قریش راه شمال را از آن جهت انتخاب کردند که اولاً تنها سرزمینی است که در آن حوالی دارای چاه های آب و زراعت بوده است؛ ثانیاً مسطح و مساعد برای هجوم به مدینه. زیرا با توجه به کثرت تعداد چهارپایان و نیاز مبرم به آب و چرا این بیان تاریخی واقدی قابل درک خواهد بود که:

«فَلَمَّا أَصْبَحُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ خَلُّوا ظَهْرَهُمْ وَ خَيْلَهُمْ فِي الزَّرْعِ حَتَّى تَرَكَوا الْعَرْضَ لَيْسَ بِهِ خَضِرَاءَ». (۱) «العرض» نام دیگر جرف است و جُرْف (به ضم و سکون راء) و یا جُرْف (به ضم جیم و راء) چنانچه در نقشه قدیمی مدینه نشان دادیم، در سه میلی شمال غربی در جهت شامی مدینه جای دارد و سرزمین چاه ها و مزارع اطراف مسجد قبلتین است و چاه چشم و چاه جمل از چاه های مشهور آن و مزرعه الزین که به تعبیر ابن زباله مورخ مدنی:

«پیامبر در آنجا زراعت کرده است»

در آنجا بوده و منطقه الوطاء که در کلام واقدی آمده، در مجاورت سمت غربی کوه احد قرار داشته است. در نتیجه می توان مطمئن شد که قریش پس از ترک ذوالحلیفه و حرکت به سوی العرض، کلیه مناطق الوطاء و العرصه را که قبیله «بنوسلمه» در آنجا سکونت داشته اند، تحت اشغال خود در آورده بودند و این واقعیت با آنچه ابن اسحاق (۲) و ابن حبان (۳) و ابن اثیر (۴) آورده اند و مبنی بر این است که قریشیان به سوی مدینه آمدند تا:

۱- «چون روز جمعه شد، به آنجا رسیدند و چهار پایان خود را برای چریدن در کشتزارها رها کردند، چندان که در منطقه

عرض جرف گیاهی بر زمین نمانده بود.»

۲- نک: «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۶۶

۳- الثقات، ج ۱، ص ۲۲۲

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۰

«نزلوا بعینین جبل بطن السَّبَخه من قناه علی شفیر الوادی ممّا یلی المدینه». (۱) مطابقت دارد. به هر حال، پیامبر صلی الله علیه و آله مجبور بود مدینه را از طریق سمت شرقی وادی قناه طی کند و بر خلاف قریشیان که در منتهی الیه سمت غربی کوه احد متوقف شده بودند، به آن سو کشیده شود و حدوث واقعه احد را در دامنه کوه احد الزامی کند.

پیکره ۱۳-۲

۲-۳ / ب: مسیر مسلمانان

آمار ارائه شده از سوی مورخان از تعداد مدافعان مدینه که از شهر خارج شده اند، یک هزار نفر می باشد. هیچ مستندی در دست نداریم که نشان دهد پیامبر اسلام در جمع آوری افراد، فرمان بسیج داده یا الزام و اجباری اعمال کرده باشد و هیچ گزارش تاریخی از تدارک جمعی آنها (تحت انضباط خاص یا مشخص) به دست ما نرسیده است. این نشان می دهد که مسلمانان هر کس با توان خود و به اختیار و انگیزه ایمان با لوازم دفاع شخصی از خانه های خود به کنار محمد صلی الله علیه و آله آمدند تا به جانب قریشیان روند.

محمد بن جریر طبری به گفته واقدی باور دارد که مسلمانان بیش از یک صد زره نداشتند؛ یعنی هر هفت نفر یک زره. و مجموعاً با دو اسب یکی از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری متعلق به ابی برده حارثی وارد کارزار شدند؛ در حالی که مشرکان با سه هزار نفر، دویست اسب و هفتصد زره و سه هزار شتر در تحکیم مواضع خود غرور می ورزیدند.

ما از روی شرح تاریخی واقعه، نام مواضعی را می خوانیم که می تواند محققان را در شناخت مسیر حرکت مسلمانان از مدینه تا احد یاری دهد و حدود نقشه جغرافیایی چنین مسیری را در ذهن ما ترسیم نماید.

آنچه که مدارک تاریخی در این وادی اتفاق نظر دارند، محل هایی است که نظر به

۱- «در عینین، کنار کوه در میان وادی سبخه و نزدیک وادی قناه در منتهی الیه دشتی که در امتداد مدینه قرار دارد، فرود آمدند.»

اهمیت تاریخی وقوع حادثه، مورد تصریح و تأکید مدینه شناسان قرار گرفته است. مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به ثبیهالوداع رفته و از آنجا در شوط توقفی داشته، سپس کنار خانه شیخین شب را به صبح آورده و آنگاه از طریق زمین های حرّه شرقی مشهور به حرّه بنی حارثه به کنار تپه روماه و داخل بریدگی موجود در کوه احد ره سپرده است. مناسبت دارد که از موقعیت جغرافیایی مکان های مذکور در ارتباط با تاریخ واقعه یاد کنیم؛ تا در نهایت بتوانیم نقشه دقیق چنین مسیری را ارائه دهیم:

۱. ثبیهالوداع: براساس روایت تاریخی ابن نجّار از ابوحمید ساعدی مبنی بر این که:

«إِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - خَرَجَ يَوْمَ أُحُدٍ حَتَّى إِذَا جَازَ ثَنِيَةَ الْوُدَاعِ» (۱) می توان نتیجه گرفت که خروج پیامبر از مدینه، دقیقاً از حوالی ثبیهالوداع آغاز گردیده است. (۲) خصوصاً آن که حلبی پس از ذکر خروج پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله:

«و سار إلى أن وصل رأس الثنية».

توجه او را به ثبیهالوداع به عنوان مبدأ خروج نشان می دهد. (۳) این محل دقیقاً بین سمت شرقی کوه ذباب و مشهد نفس زکیه قرار داشته و چون بر اساس مآخذ تاریخی، مسلمانان از کناره کوه ذباب به جانب «حرّه بنی حارثه» رفته اند، قبول چنین مبدایی برای خروج از مدینه منطقی به نظر می رسد.

مورخان قبول دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله طیّ عزیمت به احد، در ثبیهالوداع مطلع شد که تعداد زیادی از هم پیمانان یهودی «عبدالله بن ابی ابن سلول» جهت کمک به

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز احد از مدینه بیرون رفت، تا آن که از ثبیه الوداع عبور کرد ...». نک: متقی هندی، «کنزالعیمال»، ج ۱، ص ۲۷۵، چاپ عثمانیه حیدرآباد؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۴۸، ادوارد سخو؛ واقدی، «المغازی»، ذیل غزوه احد، ج ۱، ص ۱۵۷، ترجمه فارسی.

۲- در باره ثبیهالوداع نک: کتاب اول، فصل ۲۱

۳- «السیره النبویه»، المجلد الثانی، ص ۴۹۳

مسلمانان، در منطقه مدینه تا احد حضور یافته اند. محمّد صلی الله علیه و آله پرسید: «اینها چه کسانی هستند؟»

حلبی در سیره می نویسد:

گفتند: «هولاء حلفاء عبدالله بن ابی ابن سلول من یهود» پیامبر گفت:

«آن ها ایمان به اسلام آورده اند؟ گفتند: «خیر.» محمّد گفت:

«أنا لا نتصر بأهل الكفر على أهل الشرك». (۱) ابن اسحاق به نقل از الزهری همین معنی را به لفظ دیگر ثبت کرده است و ابن هشام از زهری چنین نقل می کند:

«أن الأنصار يوم أحد، قالوا لرسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم-: يا رسول الله أ لا نستعين بحلفائنا من يهود؟ فقال: «لا حاجة لنا فيهم». (۲) و ابن سعد در همان مأخذ بیان محمّد صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:

«قولوا لهم فليرجعوا فإننا لا نستعين بالمشركين على المشركين». (۳) مسلم در حدیث «عروه بن زبیر» از عایشه، این گفته را در واقعه بدر به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد: «فارجع فلن أستعين بمشرك». (۴) «نووی» حدیث را ذیل مبحث کراهت کمک خواهی از غیرمسلمانان، مورد بررسی حقوقی قرار داده است.

ابن قیم جوزی مضمون را در کتاب خود، اینگونه مورد توجه قرار داده است:

۱- «ما در برابر کافران، از مشرکان یاری نمی خواهیم». نک: «السیره الحلبیه»، مجلد الثانی، ص ۴۹۳

۲- «در روز جنگ احد، انصار اهل مدینه به پیامبر خدا عرضه داشتند: آیا از هم پیمانان یهودی مان یاری خواهیم؟ حضرت فرمود: نه به آنان نیازی نداریم». نک: «السیره النبویه»، مجلد ۳، ص ۸، محمّد محی الدین عبدالحمید.

۳- «به آنان فرمود: بازگردید، که ما در برابر مشرکان، از مشرکان یاری نمی خواهیم».

۴- «بازگرد، من هرگز از مشرک یاری نمی خواهم». نک: «صحیح»، جزء ۱۲، ص ۱۹۸، شرح نووی.

«وذكر له قوم من الأنصار أن يستعينوا بحلفائهم من يهود فأبى». (۱) نویری گفته فوق را در «نهایه‌الارب» اینگونه ثبت کرده است:

«لا تستنصروا بأهل الشرك على أهل الشرك». (۲) گمان می‌کنم باید بر این بیان محمد صلی الله علیه و آله با بررسی فضا و شرایط در آن ایام، تأمل کنیم: هجوم اقوام خشمگین به شهر مدینه و عدم تناسب و تعادل نیروها، لحظات حساسی را به وجود آورده بود و پیامبر با آن که با طوایف یهودی ساکن در اطراف مدینه، پیمان دفاعی در برابر بت پرستان بسته بود و تعاون آن‌ها در تدافع از مدینه و به عنوان یک عمل تاکتیکی می‌توانست مورد پذیرش قرار گیرد و نقشی مؤثر داشته باشد، با این همه از آنجا که آن حضرت، یک رهبر سیاسی یا نظامی نبود، به ماهیت دفاع توجه داشت و نه نتیجه آن. اینجاست که مرز بین پیامبری و زمامداری دنیا، تعیین و مشخص می‌یابد و نشان می‌دهد که شیوه پیامبر، جنگ نیست؛ بلکه دفاعی است که بنا به اصل حقوقی آن، به نهایت ایمان و اعتلاء معنوی متکی است. هرگز به جستجوی زرق و برق زمامداری نیست؛ بل به سادگی ایمان و بی‌آلایشی انسان در برابر حق و تجلی آن در صحنه روحی مسلمانان عنایت و التفات دارد. لذا برای دفع مشرکان، از مشرکان مدد نمی‌گیرد و برای رسیدن به هدف متعالی، وسیله را توجیه نمی‌کند. او محمد صلی الله علیه و آله است و هدفش این جهانی نیست که به هر وسیله از اسباب دنیا توکل جوید.

او محمّد است و معانی و مفاهیم حیاتش، ایمان، توجه به عالم معنی و تحمل مصائب برای احیاء معنی است. کمال در منطق او خداست و کمک طلبی از خلق را نقصان، شرک و ناقص کمال می‌داند. شیوه او پیامبرانه است و به صراحت و قاطعیت از اهل دنیا استعانت نمی‌گیرد و نمی‌خواهد که از طریق دنیاخواهان، امکان زندگی در دنیا را فراهم سازد. این ریاست طلبان تاریخند که وسیله را توجیه می‌کنند؛ بی‌آن که بدانند که

۱- «زاد المعاد»، الجزء الثانی، ص ۹۲

۲- «نهایه‌الارب»، السفر السابع عشر، ص ۸۵، چاپ دارالکتب المصریّه.

ضعف عقلانی و تمایلات نفسانی خود را توجیه می کنند.

من هرگاه این جمله را به یاد می آورم و موقعیت تاریخی و جغرافیایی آن روز را احساس می کنم، باور می آورم که باید بر هر توصیفی که از محمد صلی الله علیه و آله، چیزی غیر از یک «پیامبر رحمت خدا» بسازد، خط قرمز کشید؛ توصیفاتی همچون:

محمد زمامدار! محمد سیاستمدار! محمد جنگ جو! و محمد جهانگشا! اینها تعابیر سیاستمداران و جنگ جویان و زمامداران و جهانگشایان تاریخ مسلمانی و شرق میانه است. در واقع، توصیف پیامبر نیست؛ بلکه وصف حال توصیف کنندگان است که خواسته اند زیر سایه گسترده معنویت او، شرارت، خدعه، تزویر و خونخواهی را پنهان سازند.

آنها در استعانت از شرک، بقای خود را می جویند. آنچه ملاک است، خود ایشان است. اگر وسیله مقاصد آنها شویم، به مقصد دنیایی خود و آنها نایل شده ایم و به گمان حقیر، تحکیم موقعیت زندگی این جهانی، مرتبتی از مراتب شرک است.

پیامبر صلی الله علیه و آله ضد جنگیدن بود و به پیروزی نظامی نمی اندیشید. او ضد ریاست طلبی بود و با سیاست نمی خواست ریاستش را حفظ کند. او نه الزامی برای شرکت مسلمانان در خروج از مدینه روا داشت و نه نصرتی ناشی از مساعدت اغیار را طالب بود. شناخت محمد صلی الله علیه و آله با این اوصاف، هرگز برای ما مردمی که غرق فرهنگ این جهانیم، ممکن نیست و از خود و زمانه خارج شدن و از تاریخ گذشتن می خواهد. عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی!

۲. شوط: کوشکی بود که به تصریح سمهودی الشرعی اش می خواندند. در آنجا که در قسمت های شمالی تپه ذباب واقع بوده و با نام «کومه ابی الحمراء»، معروف اهل مدینه بوده است، عمده ای از «بنو حارثه» زندگی می کردند. (۱) ابن اسحاق از این مکان در کتاب خود ذیل شرح واقعه احد یاد کرده است:

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۴۸، تصحیح محی الدین عبدالحمید.

«قال ابن اسحاق: حتى إذا كانوا بالشَّوْطِ بين المدینه و أُحُدٍ». (۱) یاقوت حموی به جهت کثرت ذکر کلمه «شوط» در منابع تاریخی، آن را در کتاب خود مورد توصیف قرار داده که:

شوط، «اسمٌ حائِطٌ» یعنی «بستاناً بالمدینه». (۲) لذا می توان باور داشت که در شناخت موقعیت جغرافیایی آن، نظر سمهودی صحیح است؛ خاصه آن که روایت ابن سعد از ابوسعید مبنی بر این که «تزوج رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - امرأه من بنی الجون فأمرنی أن آتیه بها فأتیته بها فأنزلتها بالشوط من وراء ذباب فی أطم ...». (۳) آن را تقویت می کند.

فیروزآبادی با یاقوت حموی هم نظر است که شوط نام بستانی در مدینه است:

«و به سَمَى بستان فی المدینه». (۴) و بجا به این شعر «قیس بن الخطیم» استناد کرده:

و بالشوط من یثرب أعبد ستهلك فی الخمر أثمانها

از موقعیت شمالی تپه ذباب که طبق نظر مدینه شناسان، «شوط» نامیده می شده است، تصویری در سال ۱۳۹۵ ه. ق. از فراز تپه تهیه کردم؛ تا از آنچه تنها در کتاب ها نام برده شده است، سندی واقعی در بحث مدینه شناسی ثبت نمایم. (۵) ۳. شیخین: حلبی بر این باور است که مسلمانان بر سر راه خود به احد در مکانی به

۱- ابن اسحاق گوید: رفتند تا به منطقه «شوط» حد فاصل مدینه و احد رسیدند؛ نک: «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۸، تصحیح محیی الدین.

۲- «معجم البلدان»، ذیل کلمه «شوط».

۳- «پیامبر صلی الله علیه و آله با زنی از بنی جون ازدواج کرد و او را در «شوط» در پشت ذباب و در ناحیه اطم ساکن گردانید».

۴- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۲۱۱

۵- پیکره ۱۴-۲. همچنین برای تطبیق با موقعیت ذباب نک: کتاب اول، پیکره ۱-۸

نام شیخین توقفی داشته اند:

«و سار صلی الله علیه و آله و عسکره بالشیخین و هما اطمان...» (۱) این مطلب را محمّد بن جریر طبری تأیید کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مغرب، در محلّ شیخین از مدافعان بازدید کرد و نوجوانان را از مصاف با قریش منع نمود. (۲) ابن اسحاق نامی از شیخین نمی برد، ولی قبول دارد که مسلمانان پس از پشت سر گذاردن شوط، به جانب حرّه بنی حارثه رفته اند: (۳) «و مضی رسول الله - صلی الله علیه [و آله] وسلّم - حتی سلک فی حرّه بنی حارثه...» (۴) لذا با توجه به این که شیخین در منطقه حرّه بنی حارثه بوده، عدم ذکر آن، نافی اقوال دیگر مورّخان یا محدّثان نیست؛ خاصه آن که ابن سعد در «الطبقات الکبری» صریحاً باور دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله شب را در شیخین بسر برد و صبح آن روز عازم احد شد:

«و بات رسول الله - صلی الله علیه [و آله] وسلّم - بالشیخین» (۵) و محمّد بن مسلمه با پنجاه نفر بیدار ماندند و از جان برادرانشان در برابر مهاجمان قریش مراقبت کردند. بلال اذان صبح گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان به نماز صبح ایستاد و آنگاه عازم احد گردید. (۶) در این مکان «عبدالله بن ابی بن سلول» با سیصد نفر از افرادش حاضر به شرکت در

- ۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پیش رفت و در شیخین اردو زد، و در آنجا دو بنای سنگی وجود داشت». «السیره النبویه»، مجلد الثانی، ص ۴۹۳
- ۲- نک: «تاریخ الرّسل و الملوک»
- ۳- همان، ص ۸
- ۴- «رسول الله صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد تا به دشت بنی حارثه رسید.»
- ۵- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب را در منطقه شیخین بیتوته کرد.»
- ۶- همچنین نک: نویری، «نهایه الارب»، الجزء السّابع عشر، ص ۶۸، به نقل از ابن سعد.

دفاع نگشتند و از جمع مسلمانان کناره گرفتند. با توجه به این که تعداد مسلمانان در هنگام خروج از مدینه حدود هزار نفر بوده، افراد باقیمانده بیش از هفتصد تن نبوده اند.

ابن اسحاق می نویسد: «انخزل عنه عبدالله بن أبي بثلث الناس». (۱) واقدی در «مغازی» و ابوجعفر در «تاریخ الرّسل و الملوک» نوشته اند:

«عبدالله بن أبي از محلّ شیخین با سیصد کس جدا شد و پیغمبر خدا با هفتصد کس بماند.»

لذا با توجه به تأکید ابن سعد در «الطبقات الکبری» مبنی بر این که «انخزل عبدالله بن أبي بثلثمائه و بقی رسول الله - صلی الله علیه و آله [وآله] و سلم - فی سبعمائه و معه فرسه و فرس لابی بُرده بن نیاز». (۲) می توان به موقعیت مسلمانان در برابر قدرت تهاجمی قریش پی برد. با این همه محمّد صلی الله علیه و آله حاضر نشد که به تعقیب کسانی که باز گشتند، پردازد و یا با گفتگو و اعمال قدرت، مانع نقش عبدالله بن ابی در بازگرداندن یک ثلث از مدافعان مدینه شود و این خود از اهمّ مدارک و مستندات تاریخی است که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه به شیوه جنگ جویان عمل نکرده است؛ زیرا او به جنگ اعتقاد نداشت تا به نتیجه آن بیندیشد. او صرفاً به نیت دفاع از مدینه عازم احد گردید و آزادی افراد را در چنین دفاعی محترم می داشت و حاضر نشد با بداندیشانی تفاهم کند که می توانست به نیروی آنها قوت و قدرتی علیه مشرکان به دست آورد. در منطقه «شیخین» نیز وقتی «عبدالله بن ابی» از گروه مدافعین جدا شد، پیامبر صلی الله علیه و آله راهش را باز گذاشت. البته در برخی نوشته های تاریخی ادّعا شده است که جدانشدن عبدالله بن ابی در تئیهالوداع واقع شده است و بعضی دیگر آن را در شوط و عدّه ای آن را در شیخین و یا در فاصله بین آن دو دانسته اند.

به عقیده حقیر این تفاوت در اقوال، اهمّیت چندانی ندارد؛ زیرا با توجه به موقعیت

۱- نک: «تاریخ الرّسل و الملوک»، ص ۸

۲- «عبدالله بن ابی با سیصد نفر، از لشکر اسلام جدا شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد نفر باقی ماند و اسب آن حضرت و نیز اسب ابی برده بن نیاز همراهش بود.»

جغرافیایی مثلث حرّه بنی حارثه در شمال شرقی و تیهالوداع در جنوب و تپه ذباب و شوط در شمال غربی تیهه، میدان وسیعی وجود داشته است که با توجه به کثرت مدافعان پیاده و پراکندگی آنها در زمین مسطح مذکور، چنین تفاوت هایی را در اقوال موجب شده است.

در قرآن کریم به عنوان یک سند مسلم، در خصوص این واقعه تأثر آور تاریخی که موجب تقلیل مدافعان مدینه شد، آیه ای دیده می شود که وضعیت فرار «عبدالله بن ابی» و یارانش یا بی وفایی آنان را که از ضعفشان در ایمان نشأت می گرفت، روشن کرده است:

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (۱) «آن دم که دو گروه از شما سر ترس و زبونی داشتند و خدا یار (مؤمنان) بود و مؤمنان باید به خدا توکل کنند.»

طبرسی در ذیل این آیه و به مدد احادیث ابن عباس، جابر بن عبدالله، قتاده، ابوجعفر علیه السلام و ابوعبدالله دو طایفه مورد نظر قرآن را «بنوسلمه» و «بنوحارثه» از انصار مدنی خوانده (۲) و تردید نکرده است که مورد آیه و شأن نزول آن مربوط به واقعه احد و سبب آن، عبارت است از:

«ان عبدالله بن ابی بن سلول دعاهما إلى الرجوع إلى المدينة عن لقاء المشركين يوم أُحُدَ فهما به ولم يفعلاه» (۳) این نظرگاه با آنچه سبط ابن الجوزی نوشته است، مطابقت دارد که:

لما رأى بنوسلمه وبنوحارثه عبدالله بن ابی قد خذل هموا بالانصراف وکانوا جناحین من العسکر ثم عصمهما الله و انزل قوله تعالى: «إذ همت طائفتان...»

۱- آل عمران: ۱۲۲

۲- «مجمع البيان في تفسير القرآن» الجزء الرابع، ذیل آیه، صص ۱۸۲ و ۱۸۳

۳- «عبدالله بن ابی بن سلول، آن دو طایفه را به بازگشت به مدینه و خودداری از نبرد با مشرکان فراخواند، اما آنان چنین نکردند». همچنین نک: مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۲۰، ص ۴۷

فبقي مع رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسَلَّمَ - سبعمائه رجل» (۱) بخاری نیز به نقل از جابر بن عبد الله رضی الله عنه می نویسد:

«فينا نزلت إذ همّت ... بنوحارثه و بنوسلمه». (۲) ابن حجر عسقلانی، واژه قرآنی «الفشل» را «الجبن» خوانده و آیه را متوجه دو طایفه بنوسلمه از «خزرج» و بنی حارثه از «اوس» دانسته است. (۳) و در همان مأخذ صریحاً عقیده اش را در این خصوص با دقت و باریک اندیشی نوشته است:

«و رجع عند عبدالله بن أبي سلول في ثلثمائه فبقي في سبعمائه، فلما رجع عبدالله سقط في أيدي طائفتين من المؤمنين و هما بنوحارثه و بنو سلمه». (۴) به هر حال با تأمل بر معدود روایانی که سعی کرده اند آیه را مربوط به واقعه بدر یا خندق بدانند، به گفته فخر رازی:

«أن أكثر العلماء بالمغازي زعموا أن هذه الآية نزلت في وقعه أُحُد» (۵) فخر رازی «طائفان» را انصار «بنوسلمه» و «بنوحارثه» دانسته است که چون بعدها در عالم مسلمانی راه صواب را برگزیدند، به تعبیر او:

۱- حلبی، «السیره الحلبیه»، المجلد الثانی، ص ۴۹۴

۲- بخاری، «صحیح»، کتاب التفسیر ۶۵، حدیث ۴۵۵۸

۳- «فتح الباری، شرح صحیح الإمام بخاری»، المجلد السابع، ص ۳۵۷، کتاب المغازی.

۴- «عبدالله بن ابی بن سلول با سیصد نفر بازگشت و هفتصد نفر باقی ماندند، و چون عبدالله بازگشت، به دست دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه، افتاد». نک: همان، ص ۳۴۶. نیز برای بررسی مطابقت با همین رأی نک: قسطلانی، «ارشاد الساری شرح صحیح البخاری»، المجلد السادس، ص ۲۹۶، بهامشه شرح نووی

۵- «بیشتر علما در کتب مغازی تاریخ نبردهای مسلمانان چنین باور دارند که این آیه در واقعه احد نازل شده است». «التفسیر الکبیر»، ج ۴، ص ۲۲۳، دارالفکر ۱۹۸۱ م، ذیل آیه

«ان الله تعالى أبهم ذكرهما و ستر عليهما فلا يجوز لنا ان نهتك ذلك الستر». (۱) واقعه دیگری که ظاهراً در شیخین و همان روز عزیمت به احد رخ داده است، عدم پذیرش پیامبر صلی الله علیه و آله از شرکت نوجوانان کمتر از پانزده سال در جنگ می باشد که بعدها به عنوان یک اصل حقوقی در تعلیمات اسلام جای گرفت و ریشه دواند.

متقی هندی در کتاب خود به نقل از عروه می نویسد:

«قال رد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - يوم أُحُد نفرًا من أصحابه استصغروهم فلم يشهدوا القتال منهم عبد الله بن عمر الخطاب و هو يومئذ ابن أربع عشرة سنة و اسامه بن زيد و البراء بن عازب و عرابه بن اوس و رجل من بني حارثه و زيد بن ارقم و زيد بن ثابت و رافع ... للذراري و النساء بالمدينه». (۲) ابن هشام در کتاب خود نوجوانان مزبور را اینگونه معرّفی کرده است:

«اسامه بن زيد و عبد الله بن عمر بن الخطاب و زيد بن ثابت، احد بنی مالک بن النجار و البراء بن عازب احد بنی حارثه و عمرو بن حزم احد بنی مالک أسيد بن ظهير احد بنی حارثه، ثم اجازهم يوم الخندق و هم ابنا خمس عشرة سنه» (۳) نگرش تاریخی را رها می سازیم؛ تا موقعیت جغرافیایی و محلّ چنین مکانی را در

۱- «خداوند متعال، آن دو طایفه را با ابهام ذکر کرده و از آنان مستقیماً نام نبرده و بر آنان پرده پوشی کرده است، پس بر ما روا نباشد که آن پرده را درافکنیم». نک: همان، ص ۲۲۶

۲- «در روز احد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب را که کم سن و سال بودند، بازگرداند و آنان، وقایع جنگ را شاهد نبودند، از آن جمله، عبدالله بن عمر بن خطاب بود که در آن زمان چهارده سال داشت و اسامه بن زيد و براء بن عازب و غرابه بن اوس و جوانی از بنی حارثه و زيد بن ارقم و زيد بن ثابت و رافع بودند. رافع، اعتراض کرد و حضرت به او اجازه فرمود، اما بقیه را در مدینه برجا گذاشت تا از خانواده ها و زنان پاسداری کنند؛ نک: «کنز العمال»، ج ۱۰، ص ۲۷۶، چاپ عثمانیه حیدرآباد.»

۳- «السیره النبویه»، همان مدرک، ص ۱۱

مدینه مورد بررسی قرار دهیم:

فیروزآبادی در کتاب خود «شیخان» را «موضع بالمدينه» دانسته است؛ که وجه تسمیه آن این است:

«هما اطمان سميا به لأن شيخاً و شيخه كانا يتحدثان هناك» (۱) سپس به قول مطری استناد کرده که این مکان:

«موضع بين المدينه و بين جبل أحد على الطريق الشرقيه مع الحرّه إلى جبل أُحُد و ذکر أنّه من هناك غدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم- إِلَى أُحُدِ يَوْمَ أَحَدٍ ... و بات بالشيخين و غدا صبح يوم السبت إلى أحد». (۲) و از این که در چنین مکانی به یاد حضور محمّد صلی الله علیه و آله مسجدی بنا شده باشد، می گوید: «و كان بالشيخين مسجد بُني على مصلی النبي». (۳) بنا بر این مسجد الشّیخین در سمت شمالی شهر مدینه- مابین احد و شهر- از بناهای تاریخی بوده است. سمهودی این مسجد را در کتاب خود از جمله مساجد مشهور دانسته است که در زمان خود به مسجد البدایع شهرت داشته است. (۴) سمهودی مدارکی را از امّ سلمه، جعفر بن محمّد، محمّد بن طلحه و ابن عباس ثبت کرده است که همگی نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این محل استراحت کرده، نماز عصر، عشا و صبح را به جای آورده و صبح روز بعد، یعنی روز شنبه عازم احد شده است. تصوّر می کنم با توجه به این که شیخین در طریق مجاور حرّه شرقی جای داشته است، باید آنجا را محدوده منازل

- ۱- آنجا دو بنای سنگی وجود دارد که شیخان نام گرفته؛ زیرا پیرمرد و پیرزنی در آنجا گفتگو می کردند». نک: «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۱۲، تصحیح حمد الجاسر، ریاض ۱۹۶۹ م
- ۲- «منطقه ای است میان مدینه و احد، در شرق جاده، بر کنار دشتی که در امتداد احد قرار دارد، و گفته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد از آن نقطه به سوی احد حرکت کرد، ... شب را در شیخان ماند و صبح روز شنبه به سوی احد حرکت کرد.»
- ۳- «در شیخان و در نمازگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدی بنا شد.»
- ۴- «وفاء الوفا»، ج ۴۰۳، ص ۸۶۵

بنو حارثه بدانیم.

این مکان حدود ۲/۵ کیلومتر از مسجد غمامه فاصله داشته، در نزدیکی باغ السالمیه - دقیقاً در سمت راست میانه احد به مدینه - قرار دارد. «علی بن موسی» در سال ۱۳۰۳ ه. ق.

(۱۸۸۵ م) در کتاب «وصف المدینه المنوره» از این مسجد یاد کرده و آن را بنایی غیر مسقف دانسته است؛ «يعرف الآين بمسجد الدرع علی یسار الذاهب إلى المدینه»، (۱) ولی العیاشی نسبت به چنین تسمیه ای اظهار شک و تردید کرده و بهتر آن دانسته که آن را همان شیخین بخوانیم (۲)؛ خاصه آن که ابراهیم رفعت پاشا چون از آن بنا به عنوان مسجدی یاد می کند که دارای دو گنبد (مسجد ذوقبتین) بوده است، تلویحاً اسم الدرع را مورد قبول قرار نمی دهد. (۳) ۴. حرّه بن حارثه: مورخان نوشته اند که محمد صلی الله علیه و آله چون خواست از حرّه بنی حارثه به سوی قریش رود، خواست تا فردی آشنا به موقعیت منطقه، مسلمانان را راهنمایی کند تا بدانند از چه راه هایی خود را به مصاف مهاجمان رسانند. ابن اسحاق بر این باور است که ابوخیثمه پیشگام شد و مسؤولیت این کار را به عهده گرفت:

«فنفذ به فی حرّه بنی حارثه و بین أموالهم». (۴) محمد بن جریر طبری می نویسد:

«آنگاه پیمبر به یاران گفت: چه کسی می تواند ما را از راهی ببرد که بر این قوم گذر نکنیم.» ابوخیثمه گفت: «ای پیمبر خدا! من این کار را می کنم.» پیش افتاد و او را از حره بنی حارثه و اراضی آنها عبور داد. (۵)

۱- «اکنون آن مسجد، مسجد درع نام دارد و بر جانب چپ کسانی که به سوی مدینه می روند، واقع شده است.»

۲- «المدینه بین الماضي والحاضر»، ص ۳۷۴

۳- «مرآة الحرمین»، الجزء الأول، ص ۳۸۹، دارالکتب ۱۹۲۵ م

۴- همان، ص ۹

۵- «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۳، ص ۱۰۱۹. همچنین نک: حلبی، «السیره الحلبیه»، المجلد الثانی، ص ۴۹۵.

سؤال پیامبر در همه مأخذ به این صورت عنوان شده است:

«من یخرج بنا علی القوم من کثیب: ای من طریق قریب لایمر بنا علیهم؟» (۱) این که پیامبر فردی را می طلبید که منطقه را بشناسد و مسلمانان را به نحوی به سوی احد هدایت کند که قریشیان از تردّد و محلّ اقامتشان مطلع نشوند، به خوبی مُبیین آن است که زمین های حرّه بنی حارثه تا وادی قناه مانند زمان ما کاملاً مسطح و قابل دید نبوده است؛ بلکه نخلستان ها، منازل و پستی و بلندی هایی داشته است که برای رفتن از شیخین به کوه، نیازمند راهنما بوده است.

به هر حال چون مسلمانان در زمین های بنی حارثه گام نهادند، آنگونه که مورخان نوشته اند، به زمین فردی به نام مَرِیع قَیْطِی وارد شدند. او از مخالفان پیامبر و آیین جدید او بود. ابن اسحاق تصریح می کند:

«فلما سمع حسّ رسول الله - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - و من معه المسلمین قام یحْثی فی وجوههم التراب و یقول ان کنت رسول الله فانی لا أحل لک ان تدخل حائطی و قد ذکر لی انه اخذ حفنه من تراب فی یده، ثم قال و الله لو أعلم أنّی لا أصیب بها غیرک یا محمّد! لضربت بها وجهک». (۲) همه مأخذ سیره این قضیه را به رشته تحریر درآورده اند که مسلمانان در برابر اهانت «مَرِیع» خواستند به او آزاری رسانند و یا بکشندش؛ ولی پیامبر آنها را منع کرد و فرمود:

۱- «چه کسی می تواند از راهی نزدیک، ما را از میان این قوم خارج کند؛ یعنی ما را از راهی ببرد که هم نزدیک باشد و هم از کنار آنها نگذیریم.»

۲- «چون صدای آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهان ایشان را شنید، برخاست و به صورت آنان خاک پاشید و گفت: اگر پیامبر خدا تو هستی، اجازه نمی دهم که به بوستان من وارد شوی. و گفته اند که او مشتی خاک برداشت و خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: به خدا اگر می دانستم که به دیگری برخورد نمی کند، این خاک را به صورت می زدم». نک: همان مدرک، ص ۹

«لا تقاتلوه! فهذا الأعمى أعمى القلب، أعمى البصر». (۱) سمهودی، «مزبَع» - بر وزن منبر - را کوشکی در میان «بنی حارثه» دانسته است (۲) و فیروز آبادی تنها به گفتن «أطم بالمدينة فی بنی حارثه» (۳) اکتفا کرده است. (۴) بنابر این اگر با توجه به نقشه های کتاب حاضر در مجلد نخست، بخواهیم چنین مسیری را تجسم کنیم، کاری صعب نخواهد بود. از این روی مسیر مذکور را طی نقشه ای ترسیم نمودیم تا پژوهندگان در تطبیق آن با مستندات تاریخی بهتر بتوانند موقعیت مسلمانان را در عزیمت به سوی احد، مد نظر آورند.

۴/ ب: هجوم قریش و دفاع مؤمنان

گفتیم که موقعیت میدان احد به نحوی است که تپه روماه مقابل بریدگی کوه قرار دارد. لذا اگر بر فراز روماه و دهانه درّه، تیراندازانی موضع گیرند، به راحتی می تواند هجوم دشمن فرضی را از سمت غرب به میدان مذکور متوقف نمایند؛ بنابر این بسیار منطقی به نظر می رسد که محمد صلی الله علیه و آله در همان نظاره نخست بر موقعیت احد، طرح را به مرحله اجرا درآورد. لذا تیراندازانی را به سرپرستی «عبدالله بن جبیر» بر تپه روماه گماشت و عده ای دیگر را بر دو قسمت چپ و راست دهانه ورودی به درّه مستقر داشت.

آذوقه و زنانی را که برای کمک همراه پیامبر آمده بودند، در داخل بریدگی کوه پنهان کرد و نیروی باقیمانده و اصلی پیاده را به دو قسمت تقسیم نمود: عده ای را در میدان مقابل مسیر حرکت و هجوم قریشیان به صف کرد و عده ای دیگر را در درّه نگاه داشت تا هنگام مصاف در میدان، آنها نیز به کمک یاران خود بشتابند.

۱- «او را نکشید، که کوردل و کوردیده است». همچنین نک: حلبی، «السیره الحلبیه»، المجلد الثانی، ص ۴۹۵. ابن جوزی،

«زاد المعاد»، المجلد الأول، الجزء الثانی، ص ۹۲، چاپ دارالفکر، بیروت، ۱۹۷۳ م

۲- «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۳۰۴

۳- «بنایی قلعه ای در مدینه و در محله بنی حارثه بوده است.»

۴- «المغانم»، ص ۳۷۵

تأکید پیامبر به تیراندازان مستقر بر روماه که هرگز مواضع خود را رها نکنند، در تاریخ اسلام و سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور است. (۱) تصوّر پیامبر این بود که تسلط تیراندازان بر میدان، موجب برتری آنها می شود و بدون تردید در صورتی که این تسلط از آن قریشیان باشد، کسانی که در میدان باشند، زیر ضربات نیزه اندازان، قدرت مقاومت نخواهند داشت. اتخاذ چنین شیوه ای متناسب با موضع دفاعی مؤمنان بوده است.

قریش از سمت غرب، حمله را آغاز کرد و مؤمنان در برابر آنها پایمردی نمودند و به اتکای آرمان های بلندی که در اندیشه و قلب داشتند، نیروی شگفت انگیزی را از خود بروز دادند.

کتب تاریخ، شرح و وصف این حالات را به تفصیل آورده اند و ما در مدینه شناسی به ذکر آنها نمی پردازیم؛ زیرا موقعیت بحث را در مدینه شناسی، شناخت مدینه در ارتباط با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله می دانیم و نه تاریخ نگاری. ابتدا مجملی از واقعه احد بیان می کنیم و در ادامه به «ذکر مواضع جنگ» خواهیم پرداخت:

قریشیان حمله کردند و در میدان با صفی از مدافعان مؤمن برخورد کردند و به ستیز و نبرد پرداختند. نیزه اندازان روماه، سواران قریش را از پای درآوردند. انبوه تیرهای رها شده که قریشیان را در میدان به سختی انداخته بود، باعث شد که دشمن، افراد زخمی خود را رها کرده، مجبور به عقب نشینی شود. یک باره نظم قشونی آنها درهم ریخت و به طور جدی شکست را پذیرا شدند.

مع الأسف نیزه اندازان برخلاف تأکید پیامبر، تپه را رها کردند و به عشق دنیا و متاع آن، هوای غنائم را نمودند و دستورات عبدالله بن جبیر را نادیده گرفتند و سفارش پیامبر را فراموش کردند. از تپه پایین آمدند و در میدان مشغول جمع آوری کالاهای بی ارزش دنیا شدند.

۱- ابن سعد «الطبقات الكبرى»، ج ۳، ص ۴۷۵، چاپ بیروت

در این حال خالد بن ولید از قشون دشمن، با عده ای از سوارکاران فرصت را مغتنم شمرده، به زعم حقیر با دورزدن کوه احد از سمت شرقی دامنه احد به طرف روماه حمله ور شدند و بر تپه بدون محافظ روماه مسلط گشتند. این بار نیزه اندازان قریش، مسلمانان را در میدان به خاک و خون کشیدند. نیروهای دیگر قریش هم که فرار را پیشه خود کرده بودند، چون موفقیت را به دست قریش دیدند، باز گشتند و با کینه و دشمنی زائدالوصفی مؤمنان را قتل عام نمودند.

پیامبر به شدت زخمی و حتی شایع شد که کشته شده است. مسلمانان در شرایط بسیار سختی متحمل آخرین ضربات قریش شدند و با تحمل و بردباری، نبردی را که در آغاز، کم تلفات بود، به یکباره با تلفات سنگینی به پایان رساندند.

کشته شدگان مسلمان در میدان احد افتاده بودند و اجساد شخصیت های برجسته ای مانند حمزه، عبدالله بن جحش و مصعب بن عمیر در میان آنها، به چشم می خورد و اندوه مسلمانان را تشدید می کرد. آن دفاع اجتناب ناپذیر با مظلومیت اندوهبار مؤمنان، واقعه ای بس جانگداز در زندگی محمد صلی الله علیه و آله و تاریخ شهر مدینه به وجود آورد.

پس از ذکر کلیاتی از واقعه، اکنون به مواضع تاریخی آن می پردازیم و در ضمن به گوشه های مهمی از تاریخ دفاع احد اشاره می کنیم.

پ: مواضع و بقاع احد

اشاره

تاریخ، مواضع مهم واقعه تأسف آور احد را ثبت کرده است.

غار، مکان پنهان شدن پیامبر، استراحتگاه، مکان شهادت حمزه، مقابر یاران پیامبر، مدفن دندان پیامبر و ... مجموعه ای از آثار طبیعی و بجا مانده از واقعه ای است که اگر با دقت مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد، نه تنها با دیرینه این آثار آشنا می شویم، بل به زوایای دیگری از تاریخ احد در پهنه مدینه شناسی رهنمون می گردیم. از این رو می توان هنگام حضور در دامنه کوه احد، قرون متمادی گذشته را شکافت و روزهای آخرین تجربه دینی بشر را احساس و ادراک نمود.

۱/ پ: غاری بر بلندی های احد

فیروزآبادی (۱) و نورالدین سمهودی (۲) ذیل وصف احد به حدیث مطلب بن عبدالله استناد کرده که: «ان النبی یدخل الغار الذی بالجبل». (۳) فیروزآبادی مأخذ خود را ذکر نمی کند؛ ولی سمهودی آن را به ابن شَبَه مدینه شناس مشهور مستند کرده است.

با این همه ابن نجار و مطری هر دو اذعان داشته اند که در کوه احد غاری است که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام پراکندگی مؤمنان، خود را در آنجا از دید قریشیان پنهان کرده است.

آنچه در تاریخ واقعه مورد تردید نیست، مستنداتی است که حکایت می کند: در میان قریشیان و مسلمانان خبری انتشار یافت مبنی بر این که پیامبر کشته شده است. نیز در لابلای مأخذ از ناپیداشدن آن حضرت در یکی از بریدگی های کوه و مقابل موضع مسلمانان در مدخل درّه مدارک کافی به دست ما رسیده است. ولی ما گفته ها و اسنادی که از صدر اسلام در بیان موقعیت غار یا اصل پنهان شدن پیامبر باقی مانده باشد، نیافتیم. با این همه نمی توانیم شهرت تاریخی این موضوع را آن هم از قرون دوم هجری تاکنون، بی اصل و منشأ بدانیم.

مطری و ابن نجار با این بیان که:

ذکر می شود که: «ان النبی صلی الله علیه و آله اختفی فیه» به بودن غاری که مخفی گاه پیامبر شد، اشاره کرده اند؛ اما منابع مستند، این خبر را بیان نداشته اند و آن دسته از محققینی که درصددند وجود چنین موقعیت تاریخی را برای غار اثبات کنند، به گفته «مطلب بن عبدالله» استناد جسته اند. (۴) و از این که سمهودی این مطلب را ذیل «مزاعم فی مواضع من جبل احد» آورده

۱- در «المغانم المطابه»، ص ۱۱، ۱۲

۲- در «وفاء الوفا»، ج ۳-۴، ص ۹۲۹

۳- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد غاری شد که در کوه قرار داشت.»

۴- در خصوص مطلب بن عبدالله نک: ثقه، ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۱۰، ص ۱۷۸ و ۱۷۹

است، به خوبی نشان می دهد که سمهودی، مدارک تاریخی مستندی در مورد غار به دست نیاورده است و در عین حال نمی خواهد که به قبول مردم در طول تاریخ و به شهرت آن اعتراضی داشته باشد.

به هر حال، غار بر بلندی کوه احد، قرن ها مورد دیدار زائران و مسافران مدینه بوده است و آن را به عنوان اثری از واقعه احد مورد توجه قرار می دهند.

ابن جبیر، سیاح مشهور سده ۶ ه. ق. ذیل شرح مشهد و مسجد حمزه احد، به غاری که مورد توجه زائران در احد بوده، اشاره کرده، می نویسد:

«و الغار الذی أوی إليه النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم».

لذا معلوم می شود که در حوالی سال های ۵۷۸-۵۸۱ ه. ق. موقعیت غار، مشهور اهل مدینه بوده است. (۱) این غار با فضایی برای پنهان شدن یک فرد بر سمت شرقی دهانه درّه جای دارد و «ابراهیم رفعت پاشا» بی آن که از آن سخنی به میان آورد، عکسی از قسمت نهایی راه منتهی به غار به سوی عرصه میدان احد تهیه کرده است که به خوبی از موقعیت تاریخی آن در سال ۱۳۲۱ ه. ق. حکایت می کند و زائرانی را نشان می دهد که برای دیدار آن در رفت و آمد هستند. (۲) حقیق که در سال های ۱۳۹۵-۱۳۹۷ ه. ق. به احد رفتم، اسلایدهای متعددی را از زاویه میدان وقوع نبرد به طرف غار تهیه کردم که دقیقاً موضع آن را بر بلندی کوه احد نشان می دهد و از کثرت جمعیت دیدارکننده حکایتی آشکار دارد. پیکره ۱۶-۲؛ ۱۷-۲

۲ / پ: قبهالتنایا

ابن هشام به سلسله اسنادش از ابوسعید خدری روایت می کند که «عُتْبَةُ بن ابی وَقَّاص» در روز احد سنگی به سوی پیامبر پرتاب کرد که موجب شکسته شدن دندان

۱- «رحله ابن جبیر»، ص ۱۷۳، چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م

۲- پیکره ۱۵-۲

پیشین او شد:

«أَنَّ عْتَبَةَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ رَمَى رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - يَوْمَئِذٍ فَكَسَرَ رِبَاعِيَّتَهُ (۱) الْيَمْنَى السُّفْلَى». (۲) عْتَبَةُ بَرَادِرِ «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ» بُوِدَ كَهْ دَرِ هِمَانِ رُوزِ بَهْ دَسْتِ «حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ» كَشْتَهْ شُد. (۳) طَبْرِي از انس بن مالک یاد کرده که گفته بود:

«چون روز احد دندان پیمبر بشکست و زخم‌دار شد و خون بر چهره اش روان بود، آن را به دست می مالید و می گفت: قومی که صورت پیمبر خویش را خونین کرده اند، چگونه رستگار می شوند؟» (۴) مُسَلِم از انس بن مالک حدیث: «کیف یفلح قوم شَجُّوا نَبِيَهُمْ» را ثبت کرده است. (۵) با توجّه به این که ابن جوزی جزم دارد: «حتی سقطت ثنیتاه من شده غوصهما فی وجهه» (۶) و ابن اسحاق آن را از حُمَید الطویل به نقل از انس و سعد بن ابی وقاص و طبرانی در حدیث ابوامامه و یاقوت حموی در «معجم البلدان» (۷) و شیخ طبرسی (۸) به استناد انس بن

۱- الرِّبَاعِيَّة: السِّنُّ التِّي بَيْنَ الثَّنِيَّةِ وَالنَّابِ.

۲- «عْتَبَةُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ، بَهْ سَوِي پِيَامْبِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَنَگِي پَرْتَابِ كَرْدَ كَه دَنْدَانِ پِيَشِينِ سَمْتِ رَاسْتِ پَايِينِ آنِ حَضْرَتِ رَا شَكْسْتِ». نَك: «السِّيْرَةُ الْحَلَبِيَّةُ»، الْمَجْلَدُ الثَّلَاثُ، مُحَمَّدٌ مَحْيِي الدِّينِ، ص ۲۷

۳- حَلَبِي، السِّيْرَةُ الْحَلَبِيَّةُ، الْمَجْلَدُ الثَّانِي، دَارُ الْمَعْرِفَةِ، ص ۵۱۳

۴- «تَارِيخُ الرِّسْلِ وَالْمَلُوكِ»، مَجْلَدُ سَوْمٍ، تَرْجَمَه فَارْسِي، ص ۱۰۲۷. هَمْچَنِينِ نَك: نُويِرِي، «نَهَايَةُ الْاَرَبِ»، ج ۲، ص ۸۹
تَرْجَمَه فَارْسِي، تَهْرَانِ، ۱۳۶۵. مَتْنِ عَرَبِي، السَّفَرُ السَّابِعُ عَشْرَ، ص ۹۳

۵- «صَحِيحٌ»، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسِّيْرِ، جُزْءُ ۱۲، غَزْوَةُ الْاَحَدِ، شَرْحُ نُويِرِي.

۶- «چَنْدَانِ دَرِ صُورَتِ آنِ حَضْرَتِ فَرُو رَفْتِ كَه دُو دَنْدَانِ ثَنَائِيَايِ اِيْشَانِ فَرُو اِفْتَادِ» نَك: «زَادُ الْمَعَادِ»، الْمَجْلَدُ الْاَوَّلُ، الْجُزْءُ الثَّانِي، ص ۹۳

۷- ج ۱، ص ۱۰۹

۸- «مَجْمَعُ الْبَيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ»، الْجُزْءُ الرَّابِعُ، ص ۱۹۳، ذِيْلُ آيَةِ ۱۲۸ از سوره آل عمران.

مالک، ابن عبّاس، الحسن، قتاده و الزّبیع، نقل کرده اند، نمی توان در اصل واقعه تردیدی داشت؛ ولی آنچه قابل تأمل است، وجود قبه ای در قسمت شمالی مزار شهدای احد به عنوان قبه‌الثنایا یا مدفن ثنایا النّبی یا قبه السن می باشد. این بنا اگر چه مبتنی بر یک واقعه تاریخی بنا شده بود، ولی مدارک تاریخی مشخصی در اثبات این که چنین محلی مکان دفن دندان پیامبر بوده است، به دست ما نرسیده است. با این همه نزد مردم مدینه، این قبه به عنوان یادگاری از واقعه شکسته شدن دندان پیامبر، از دیرینه و شهرت زیادی برخوردار است.

«ابراهیم رفعت پاشا» ضمن شرح مشاهدات خود از قبه مذکور می نویسد:

«و لا- مستند لمن زعم ذلك و انما هو اشاعه بين أهل المدینه». (۱) «رفعت پاشا» دو تصویر بسیار باارزش از آخرین بنای قبه‌الثنایا در احد در مجلد اول کتابش ثبت کرده، که دقیقاً موقعیت ساختمانی آن را در سال های ۱۳۱۸-۱۳۲۵ ه. ق.

(۱۹۰۱-۱۹۰۸ م) نشان می دهد. (۲) دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۲۷ ه. ق. «محمد لیب البتونی» این مکان را دیده و تنها به بیان این که «قبه السن» نزدیک مسجد سیدنا حمزه است، بسنده کرده است (۳) و دقیقاً قسمتی از بنای گنبدی شکل آن را در پشت تصویری از مسجد حمزه نشان داده است که می تواند مستند خوبی در آثارشناسی مدینه به شمار آید. (۴) سابقه چنین بنایی طولانی نیست و علی بن موسی در کتاب خود، چون مدینه سال ۱۳۰۳ ه. ق. برابر ۱۸۸۵ میلادی را توصیف می کند، به تجدید بنای این بنا توسط «رامز پاشا» داماد «سلیم بک ماینجی» از شهروندان صاحب منصب استانبول اشارتی کرده

۱- «سند و مدرکی در این باره وجود ندارد، اما برخی چنین پنداشته اند و میان اهل مدینه شایع شده است». نک:

«مرآة الحرمین»، ج ۱، ص ۳۹۳

۲- پیکره ۱۸-۲؛ ۱۹-۲

۳- «الرحله الحجازیه»، ص ۲۲۴، چاپ ۱۹۱۰ م

۴- پیکره ۲۰-۲

است (۱) و بی آن که مستندات تاریخی چنین بنایی را اظهار دارد، به بیان این جمله که:

«قبه الثنایا الشریفه النبویه محل سقوط ثنایا سیدنا الحیب الأعظم فی غزوه احد» (۲) قناعت کرده است. میرزا حسین فراهانی نیز در سفرنامه اش آن را مسجد کوچکی دارای محوطه و ایوان دانسته است. (۳)

۱- «وصف المدینه المنوره»، ص ۱۴

۲- «قبه الثنایا، محل افتادن دندان های مبارک سرورمان، حضرت حیب اللہ اعظم صلی الله علیه و آله در جنگ احد.»

۳- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی»، ص ۲۹۳

پس از تسلط «خاندان سعود» بر جزیره‌العرب، بنای مذکور را که هر روز هزاران دیدارکننده داشت، تخریب نمودند؛ زیرا در عقیده مذهبی حاکم، چنین بنایی اصالت نداشته است. به هر حال حاکمان وقت، نتوانستند «قبه‌الثنایا» را به عنوان یادی از واقعه مجروح شدن پیامبر حفظ کنند. در سال ۱۳۹۶ ه. ق. که به طور مکرر به میدان احد می رفتم، از بقایای مخروبه قبه مزبور دیدار کردم. آن را میان ساختمان های فقرای مقیم احد، به صورت تلی از سنگ و خاک که تنها قسمت پی آن باقی مانده بود، ملاحظه کردم. بقایای بنای مزبور دیگر دیدارکنندگان را نمی طلبید و زائران عموماً بدون توجه به آن، از کنارش گذشته، عازم کوه می شدند.

دو تصویر یکی به نیت شناساندن موقعیت آن در ارتباط با چشمه و کوه و دیگری از اصل بنای مخروبه تهیه کردم تا در مدینه شناسی ثبت اوراق تاریخ گردد. (۱)

۳ / پ: سجدگاه پیامبر در احد

اگر گفته ابن هشام را مبنی بر این که:

«ان النبى - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - صَلَّى الظَّهْرَ يَوْمَ أُحُدٍ قَاعِدًا مِنَ الْجِرَاحِ الَّتِي أُصَابَتْهُ وَ صَلَّى الْمَسْلُومُونَ خَلْفَهُ قَعُودًا». (۲)

سندی موثق تلقی کنیم، نتیجه خواهیم گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وقوع حادثه خونین احد، در مکانی از آن موقعیت به نماز ایستاده است:

«آن روز از درد و ضعف جراحت ها، نماز پیشین از زمین بکرد و اصحاب که با وی بودند.» (۳)

۱- پیکره ۲۱-۲؛ ۲۲-۲. نیز نک: نقشه، موقعیت مواضع احد، کتاب پنجم، نقشه ۵- دوم ۲۴۱

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد، بر اثر جراحی که بر ایشان عارض شد، نماز ظهر را نشسته به جا آوردند و مسلمانان نیز در پشت ایشان، نشسته نماز خواندند.»

۳- «السیره النبویه»، مجلد الثالث، ص ۳۶. همچنین نک: نویری، «نهایه‌الارب» ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۹۲، متن عربی، السفر السابع عشر، ص ۹۸

حلبی نظر داده که مراسم برگزاری نماز ظهر بعد از خاتمه نبرد بوده است و به جای آوردن نماز به صورت نشسته، به علت جراحت ها و دردهای شدیدی بود که پیامبر و دیگر مسلمانان به آن دچار بودند. (۱) شدت درد جراحت ها را به خوبی می توان از لابلای اسناد واقعه احد دریافت نمود:

نورالدین سمهودی به سلسله اسناد تاریخی ابن شَبّه کاملاً اطمینان دارد که:

«ان النبى - صلى الله عليه [وآله] وسلم - فى المسجد الصغير الذى باحد فى شعب الجرار على يمينك لازقاً بالجبل» (۲) و «مطرى» با توجه به این گفته که:

«ان النبى صلى فيه الظهر و العصر يوم أُخذ بعد انقضاء القتال»

تلویحاً بر ارزش تاریخی چنین مکانی صحه گذاشته و اهمیت داده است؛ خاصه آن که در صفحه ۹۳۰ از همان مأخذ، به ابن نجّار ایراد گرفته که چرا گفته است:

«و مسجد يذكرون انه صلى فيه»

در حالی که سند مسجد را به خوبی می توان از روایت ابن شَبّه قبول کرد که آورده است:

«أما المسجد قد ثبت النقل به من رواه ابن شبه كما سبق لكن لم يقف عليه ابن النجار».

«وجود مسجد در آن محل، بنابر روایت ابن شَبّه که ذکر گردید- به اثبات می رسد، اما ابن نجار چنین روایتی را متذکر نشده است.»

۱- «السیره النبویه»، مجلد الثانی، ص ۵۲۱

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد کوچکی که در احد و در شعب دره جزار، و در جانب راست کوه قرار دارد، نماز گزارد». نک: «وفاء الوفا یاخبار دارالمصطفی»، جزء ۳، ص ۸۴۸. نک: رافع بن خدیج

سمهودی بنای این مسجد را چسبیده به کوه احد و در سمت راست کسی که از مشهد حمزه به سوی مهراکس می رود، معرفی می کند و قبول ندارد که آن را مانند «زین المراعی»، «القیح» و یا «الفسح» بخواند؛ زیرا معتقد نیست که آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** (۱) در چنین مکان و محلی اعلام شده باشد.

علی بن موسی از مسجد مذکور به عنوان «و من شامی قبه الثنایا عند ذیل الجبل مسجد غیرمسقوف» یاد کرده است و به این نکته که عموم محققین گمان می کنند که آیه فوق الذکر در این مکان نازل شده باشد، اشارتی دارد. (۲) «ابراهیم رفعت پاشا» جزم دارد که این مسجد را به نام «الفسح» خوانده اند؛ زیرا «یزعمون ان فی مکانه نزل قوله تعالی: إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ». (۳) اما خود با سمهودی هم رأی است که این امر سندیتی ندارد و نباید آن را قبول داشت؛ ولی در این خصوص که مکان مزبور را سجد گاه پیامبر در احد دانسته اند، اعتراضی ننگاشته است.

میرزا حسین فراهانی بی آن که موقعیت تاریخی این مکان را بیان کند، تنها به بیان این جمله بسنده کرده است که:

«در آخر دره مسجد کوچکی است.» (۴)

۱- «ای ایمان آورندگان! اگر به شما گفته شد که هنگام نشستن، جا باز کنید و دیگران را جا دهید، پس چنین کنید تا خداوند نیز در بهشت شما را جایگاه وسیع دهد؛ و اگر گفته شد که برخیزید، پس برخیزید، که خداوند ایمان آورندگان شما و علم یافتگان را درجاتی والا عطا کند و خداوند به کرده های شما آگاه است.» مجادله: ۱۱

۲- «وصف المدینه المنوره»، ص ۱۵

۳- «چنین می پندارند که در آن محل این آیه نازل شده است: ... اگر به شما گفته شد که هنگام نشستن، برای دیگران جا باز کنید، پس چنین کنید که خداوند، شما را جایگاه وسیع دهد ...». «مرآت الحرمین»، جزء ۱، ص ۳۹۳

۴- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» ص ۲۹۲

حقیر ذیل آیه یادشده از سوره مجادله، به تفسیرهای معتبری چون «مجمع البیان» مورد اعتماد امامی مشربان- و «الجامع لأحكام القرآن»- مورد وثوق عامه مراجعه نمود؛ ولی هیچ یک از آنها حتی احتمال نزول این آیه را در احد عنوان نکرده اند. (۱) سمهودی بنای مزبور را دیده و آن را مخروبه دانسته است و علی بن موسی در سال ۱۳۰۳ ه. ق. آن را غیرمسقف یافته و عبدالقدوس الأنصاری تنها گفته است:

«مسجد صغیر علی یمین الذاهب إلى المهارس جزم المطری بأن النبی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فيه الظهر والعصر يوم أُحُد بعد انقضاء القتال». (۲) در سال ۱۳۹۵-۱۳۹۶ ه. ق. از بقایای این بنای متروکه و مخروبه دیدن کردم.

چهاردیواری آن به صورت فرسوده و خرابه باقی مانده است و با گچ سفید، سفیدش کرده اند و همانطور که همه مدینه شناسان گفته اند، چسبیده به کوه احد و در سمت راست کسی است که از مقابر شهداء به سوی قسمت های شمالی احد در حرکت باشد؛ ولی کسی را نیافتم که در آنجا توقّفی، نمازی و یا دعایی داشته باشد. هر چه هست، یادمانی است از سجدگاه پیامبر و یاران او در ساعت پایانی واقعه احد؛ در حالی که همگان مجروح و خسته بودند و از شدت درد و خونریزی، حتی قادر به ادای نماز به صورت ایستاده نبودند.

از این مکان تصویری تهیه کردم تا یاد چنین سجدگاهی را فراموش نکنیم و بی آن که بر موقعیت های جغرافیایی تأکیدی داشته باشیم، موقعیت تاریخی و قلبی آن را در صفحه روح و اندیشه مسلمانان ثبت نماییم.

پیکره ۲۳-۲

۱- قرطبی، «الجامع»، ج ۱۷، ص ۲۹۶. طبرسی، «مجمع البیان»، جزء ۲۸، ص ۱۶-۱۳
 ۲- «مسجد کوچکی هست که در جانب راست کسانی که به سوی مهراست می روند، قرار دارد و مطری با قاطعیت گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد و پس از پایان نبرد، نماز ظهر و عصر را در آن به جا آورد». «آثار المدینه المنوره»، ص ۱۹۹، چاپ سوم، ۱۹۷۳ م

ابن هشام ذیل شرح وقایع احد می نویسد:

فلما انتهى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - إلى فم الشعب خرج عليّ ابن أبي طالب حتى ملأ دَرَقَتَهُ ماءً من المهراس فجاء به إلى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - ليشرب منه فوجد له ريحا فعافه يشرب منه و غسل عن وجهه الدم و صبّ علي رأسه و هو يقول:

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ دَمِي وَجِهَ نَبِيهِ». (۱) و چون سید علیه السلام به دامن کوه رسید، تشنه بود. آب خواست و علی -/ کرم الله وجهه -/ برفت و اسپر خود در آب زد و بیاورد و پیغمبر علیه السلام آن را کراهیت داشت و از آن آب نخورد و گفت:

«این آب به سر من فرو ریزید!» و آن آب به سر وی فرو ریختند و سید خون از رخساره مبارک خود پاک می کرد و می گفت:

«خشم خدای سخت باد بر آن کس که روی پیغمبر خود به خون بیالود». (۲) نویری نیز به این خبر اشاره کرده است و ترجمه پارسی آن از این قرار است:

«و چون پیامبر به دهانه درّه رسید، علی بن ابی طالب رفت و اسپر خود را پر آب کرد و پیش پیامبر آورد که از آن آب بیاشامد؛ ولی چون بویی از آن استشمام شد، آب را نیاشامید و به مصرف شستن خون های صورت رساند». (۳) «مهراس» در لغت به معنای سنگاب است؛ یعنی سنگی که میان آن نقر شده و آب در آن گودی قرار گیرد. چنین وصفی دقیقاً همان معنی «آبگیر» را در فارسی می دهد.

۱- «السیره النبویه»، المجلد الثالث، ص ۳۴

۲- بر اساس ترجمه پارسی کهن متن ابن هشام، ج ۲، ص ۶۷۳. نیز نک: علی بن برهان الدین حلبی حدیث را با اضافاتی از منابع دیگر در «السیره الحلبيّه فی سیره الأمين المأمون» المجلد الثاني، ص ۵۱۸ ثبت کرده است.

۳- نویری، «نهایه الارب» الجزء السابع عشر، ص ۹۷ و ترجمه پارسی آن: ج ۲، ص ۹۲

طبیعی است که آب مذکور از مجموعه آب های بارانی فراهم آمده باشد که در میان بریدگی های کوه جریان دارد. فیروزآبادی می پذیرد که مهراس: «ماء بجبل احد» (۱)؛ ولی سمهودی دقیق تر از آن یاد می کند: «ماء باقصی شعب أُحد».

و از این که مجمعی از آب های بارانی است که در آن گودال سرازیر می شود، شناخت صحیحی را ارائه داده است. (۲) همچنین سهیلی تصریح می کند: «انّ المهراس يطلق علی کلّ حجر منقور یمسک الماء». (۳) نباید تردید داشته باشیم که «مهراس» سنگابی بوده که موضع آن از همان سده اول اسلام، مورد توجه محدّثان، سیره نویسان و مورّخان بوده است (۴) و وجه معروف شدن آن

۱- «المغانم المطابه»، ص ۳۹۶

۲- «خلاصه الوفاء»، ص ۶۱۱، حمد الجاسر، چاپ مدینه، ۱۹۷۲ ه. ق.

۳- «الزّوض الأنف»، ج ۲، ص ۱۵۸. همچنین نک: ابوالفداء، «تقویم البلدان»، ص ۱۱۴. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۳۰، ترجمه پارسی

۴- احمد «مسند»، ج ۱، ص ۲۸۷ به نقل از ابن عبّاس

که عبارت است از آب آوردن علی بن ابی طالب در سپر خود برای محمد صلی الله علیه و آله در حالی که به شدت زخمی و خون از چهره اش جاری بود، مورد شکّ هیچ یک از محققان و حدیث شناسان نیست.

به هر تقدیر وقتی آب آورده شد، بدبو، بدرنگ و بدطعم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالت عطش سوزان، آن را نوشید و تنها به شستشوی خون ها اختصاص داد. طبیعی به نظر می رسد که آب چنین گودالی از باران های زمستانی بوده است و واقعه احد چون در ایامی به وقوع پیوست که مدت ها از فصل زمستان گذشته بود، می توان پذیرفت که بو و رنگ و طعم نامطلوب آن به لحاظ راکد ماندنش زیر آفتاب سوزان مدینه، در مهراس بوده است.

سمهودی جزم دارد که مهراس در درّه احد (اقصی شعب یا فم شعب) یعنی در سمت شمالی غار واقع شده است. (۱) فاصله بین مقبره شهدای احد تا دهانه درّه را در حدود پانزده دقیقه طی کردیم و چون وارد درّه شدیم، مهراس - که مشهور اهل مدینه و مجاورنشینان آن بود- در شرق ما قرار داشت.

۵/ پ: مقابر شهداء صحابه

اشاره

شکست مقاومت مؤمنان، نتیجه اشتباهی بود که بعضی از مدنی های همراه پیامبر در ترک غیرعمدی روماه مرتکب شدند. قریش فرصت را مغتنم شمرد و با تجدید روحیه می خواست در اندک فرصت، حدّا کثر تلاش را برای ارضای حسّ کینه و انتقام جویی خود اعمال کند. لذا تا توانستند، کشتار کردند، زخم زدند و خون ریختند و میدان احد را به کشتار گاهی تبدیل ساختند. بزرگان مهاجر و انصار در خون غلتیدند و زیر سمّ اسبانِ مدافعان جهالت و متعصّبان سِنین انتقام جویی قبایل عرب، مجروح و پراکنده گشتند.

با این همه، مؤمنان تا آنجا که مقدورشان بود، دفاع و مقاومت کردند و با ایمان و

اعتقاد، محمد صلی الله علیه و آله را تنها نگذاشتند. نخواستند که ظفر یابند؛ بلکه خواستند مدافع حقشان و نیز آیین و راهشان باشند و مُردن را بر بازگشتن به جاهلیت ترجیح دادند تا خدایشان از آنها راضی باشد.

قریش، در پی آن بود که انتقام حقارت خویش را در بدر، بگیرد و نمی دانستند که بدر برای مسلمانان، نه پیروزی بود و نه شکست؛ بلکه درس مقاومت و ایمان بود. اسلام با رهنمودهای تربیتی خود و بر اساس معنویت و اعتلای مقام عالی انسانی، انسان های مقاومی را با اندیشه های نوین و روی آوردن به نظامی جدید، به وجود آورده بود. احد هم برای مسلمانان، چنین حکمی را داشت. آنان به احد آمده بودند تا در برابر ظلم قریش سر خم نکنند و مقابل بت های قریش که میان لشکریان از مکه تا مدینه دست به دست شده بود، تواضع ننمایند. آمده بودند تا از شهر و دیارشان، از نوامیس و استقلال اندیشه و روح متعالیشان حفاظت کنند. اگر نیاز شد، وارد جنگ شوند و از خود ایستادگی نشان دهند و در غیر این صورت، بازگردند و ستیزی در کار نباشد. هر قومی را راهی است و هر ملتی را مشربی.

کینه های ناپاک ترین آدم های جزیره العرب را می توان به خوبی در صحنه وقایع احد نظاره کرد و آن را از لابلای اوراق تاریخ باز یافت.

ابن اسحاق روایت می کند:

«هند زن ابوسفیان با دیگر زنان کفار، میان اجساد مؤمنان می گشتند؛ تا آن ها را مُثله کنند. از گوش و بینی اجساد بی جان، خلخال ها و گردن بندها می ساختند و بر گردن و دست و پای خود می بستند. تا آنگاه که به پیکر حمزه رسیدند. مُثله اش کردند و هند شکم حمزه را درید و جگر وی را بیرون آورد و پاره ای از آن را جوید و از دهان خارج کرد و بیرون انداخت. هند هر زینت و زیوری را که به خود بسته بود، پیشکش وحشی - آن وحشی ترین غلام قریشیان - نمود و «کفار فریاد می زدند:

ما انتقام روز بدر را گرفتیم ...

نحن جزیناکم بیوم بدر و الحرب بعد الحرب ذات سَعْرِ

«برای من در مرگ عتبه و برادرم و عمویش و پسر بزرگم امکان شکیبایی نبود.

و اکنون خونخواهی کردم و آرام گرفتم. ای وحشی! تو جوشش سینه ام را آرام کردی. آری! تا زنده باشم و حتی پس از این که استخوان هایم در گورم از هم بپاشد، شکرگزار وحشی هستم.» (۱) ابوسفیان - سرکرده قریشیان - بر بلندی کوه ایستاد و فریاد زد:

«روزی به روزی، بدر به احد!

ای هبل! سرافراز باشی. ما عَزَّی داریم.» (۲) ابوسفیان با نوک نیزه به چانه حمزه می زد و می گفت:

«ای بدبخت! مَرّه اش را بچش!» (۳) شرح وقایع هجوم و مقاومت، مربوط به تاریخ اسلام و سیره نبوی است. آنچه ما در مدینه شناسی طالب آنیم، مواضع وقوع است. پس باید به آن روزها بازگردیم و با محمّد صلی الله علیه و آله همراه شویم. به جستجوی اجساد پردازیم و به یاد آوریم که چگونه و کجا به خاک سپرده شدند و چگونه مؤمنان مزار آنها را و یادشان را در قلب خود حفظ کردند و تا به امروز در حفظ آثارشان چه همت ها بروز دادند؟:

۱- ۵/ پ: شهدای مهاجر مکه

ابن اسحاق، چهار تن از مهاجران را نام می برد که در زمره شهدای احد بودند: حمزه ابن عبدالمطلب، مصعب بن عمیر، عبدالله بن جحش و شماس بن عثمان (۴):

۱. حمزه بن عبدالمطلب: از قریش و «بنو هاشم» و مادرش هاله بنت اهیب عموی

۱- ابوالفتوح رازی، «تفسیر قرآن»، ج ۳، ص ۱۸۲. نویری، «نهایه‌الارباب»، ج ۳، ص ۹۵، ترجمه پارسی. مجلسی، «بحار الأنوار»،

ج ۲۰، ص ۵۵

۲- به نقل از براء بن عازب.

۳- به نقل از ابن اسحاق.

۴- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۷۹

محمّد صلی الله علیه و آله بود که پس از هجرت به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و زید بن حارثه پیمان برادری بست. او را اسدالله، اسد رسول و سیدالشهدا خوانده اند.

«محمّد بن سعد» اهمّ اسناد تاریخی مربوط به شخصیت وی را گرد آورده است (۱) و ما نخست بر اساس آن و نظر به اعتمادی که به کاتب واقدی و اسنادش در این خصوص پیدا کرده ایم، مواضع وقایع یا وقایعی را که می تواند ما را در شناخت مواضع احد یاری دهد، مورد پژوهش قرار می دهیم:

محمّد بن ابراهیم روایت می کند:

«و قتل رحمه الله يوم أُحُد على رأس اثنين و ثلاثين شهراً من الهجره و هو يومئذ ابن تسع و خمسين سنه. كان أسنّ من رسول الله - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - بأربع سنين و كان رجلاً ليس بالطويل و لا بالتقصير. قتله وحشی بن خزب و شق بطنه». (۲) عوف بن محمد حدیث می کند:

«بلغنی أنّ هند بنت عتبه بن ربیعہ جاءت فی الأحزاب يوم أُحُد و كانت قد نذرت: «لئن قدرت علی حمزه بن عبدالمطلب لتأکلنّ من كبده». قال:

«فلما كان حيث أصيب حمزه و مثلوا بالقتلى و جاؤا ببحرّه من كبد حمزه فاخذتها تمضغها لتأكلها فلم تستطع ان تبالعها فلفظتها». (۳)

۱- «الطبقات الكبير»، الجزء الثالث، القسم الأول، صص ۱۱-۲، چاپ ادوارد سخو، لیدن هلند، بریل، ۱۳۲۱ ه. ق

۲- «محمد بن ابراهیم گویند: حمزه- که خدایش رحمت کناد- در روز احد و در سی و دومین ماه هجرت، کشته شهید شد و در آن زمان، پنجاه و نه سال داشت و چهار سال از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بزرگ تر بود، و مردی بود با قامتی متوسط، نه بلند و نه کوتاه، که وحشی بن حرب او را کشت و شکمش را درید.»

۳- «از عوف بن محمد چنین نقل شده است: هند، دختر عتبه بن ربیعہ در روز احد همراه با لشکر کفر آمده و نذر کرده بود که اگر بر حمزه بن عبدالمطلب دست یابد، جگر او را بخورد. پس آنگاه که حمزه ضربت خورد و کشته شد و کشتگان را مثله کردند، تکه ای از جگر حمزه را برایش آوردند و آن را به دندان گرفت تا بخورد، اما نتوانست بلعد و آن را بیرون انداخت.»

محمد صلی الله علیه و آله در حالی که مجروح و خسته بود، یاران را گفت:

مرا کنار جسد حمزه عمویم ببرید!

ابوهریره گوید:

ان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - وقف على حمزة بن عبدالمطلب حيث استشهد فنظر إلى منظر لم ينظر إلى شيء قط كان أوجع لقلبه منه و نظر إليه قد مُثِل به فقال: «رحمه الله عليك فإنك كنت ما علمت وصولها للرحم فعولا للخيرات و لو لا حزن من بعدك عليك لسرني أن أتركك حتى يحشرك الله من أرواح شتى». (۱) در اوج تأثر و اندوه از دیدار نعش عمو و به لحاظ پیوند و علاقه ای که میانشان بود، محمد صلی الله علیه و آله حزن و غم خود را مخفی نکرد و آشکارا بر او زمزمه غم انگیز داشت. طبیعی است که یک انسان متعادل از این همه سفاکی و اوج تعصبات نفرت انگیز به ستوه و نجوا آید و به اعتبار طبیعت بشر گونه، حس انتقام جویی در او جوشان گردد. محمد صلی الله علیه و آله در برابر جسد مثله شده عموی خود چنین حالتی یافت. یکباره سوگند خورد:

«والله على ذلك لأمثلن بسبعين منهم مكانك». (۲) ابن اسحاق به نقل از «محمد بن جعفر ابن زبير» جمله محمد صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:

«و لئن اظهرني الله على قریش في مؤطن من المواطن لأمثلن بثلاثين

۱- «ابوهریره گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محلی که حمزه به شهادت رسیده بود، ایستاد و صحنه ای را به چشم دید که از هر منظره ای بیشتر قلبش را به درد آورد؛ آن حضرت حمزه علیه السلام را دید که مثله شده بود. پس فرمود: رحمت خداوند بر تو باد که بسیار صله رحم می کردی و کار نیکو انجام می دادی ... اگر به خاطر اندوه بازماندگان نبود، خوش داشتم که تو را بر جانهم تا آنگاه که خداوند تو را با دیگر ارواح، محشور نماید.»

۲- «به خدا سوگند به خاطر این کار، هفتاد تن از آنان را مثله می کنم.»

رجلاً مِنْهُمْ» (۱) و چون صحابه چنین شنیدند، از شدت تأثر با گفته پیامبر همصدا شدند که:

«لئن أظفرنا الله تعالى بهم يوماً من الدهر لنمثلنَّ بهم مثله لم يمثّلها أحد من العرب» (۲) اندوه و حزن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در لحظات نخستین از دست دادن عزیزترین یارانش در پهنه نبردی خصمانه علیه مؤمنان، در کلام ابن مسعود نهفته است:

«ما رأينا رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - باكياً أشد من بكائه على حمزه رضی الله عنه وضعه في القبلة ثم وقف على جنازته، وانتحب حتى نشق - أي شهق» (۳) صفیه بنت عبدالمطلب خواهر تنی حمزه سراسیمه به جستجوی جسد برادر، این سو و آن سو می شتافت. علی و زبیر او را مانع شدند؛ ولی تحمل نیاورد.

پیامبر را دید گفت:

«ای رسول خدا! حمزه کجاست؟» محمّد گفت:

«میان مردم.» خواست برود، باز مانعش شدند، تا جسد برادر را به آن شکل و هیئت نیند. محمّد گفت: «او را رها کنید!»:

«فما رآته بكت و صارت كلما بكت بكي - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم» (۴)

۱- «اگر خدا در یکی از جنگ ها مرا بر قریش پیروز گرداند، سی نفر از آنان را مثله می کنم». نک: مجلّد سوم، ص ۴۷، همان مدرک.

۲- «اگر خداوند ما را روزی بر آنان چیره گرداند، ایشان را چنان مثله کنیم که هیچ یک از عرب ها چنان نشده باشند». نک: برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیه»، المجلّد الثانی، ص ۵۳۴

۳- «ندیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان که بر حمزه می گریست، بر کسی گریه کرده باشد. او را در برابر قبله قرار داد و کنار جنازه او ایستاد و ناله و گریه سر داد، چندان که صدایش به گریه بلند شد». نک: همان مدرک، ص ۵۳۴

۴- «چون صفیه حمزه را بدید، بگریست و هر بار که گریه می کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز می گریست». حلبی، «السیره الحلبیه»، المجلّد الثانی، ص ۵۳۵

یادآوری این صحنه ها از ورای قرون و اعصار، یک دنیا اندوه بر جان ما هم می ریزد. این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که هفتاد بار بیش تلافی خواهیم کرد، به یادمان می آید و تسلی خاطر می یابیم. ولی در این میان یک قطعه تاریخی دیگر وجود دارد که امر را به گونه دیگری رقم می زند:

در حالی که مسلمانان هنوز در کنار جسد حمزه و اجساد بستگانشان ایستاده بودند، این آیات از سوی محمد صلی الله علیه و آله به عطف و آرامی تلاوت گردید:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ. (۱) این آیه، رعایت عدالت را گوشزد می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از عقوبتی بیش از ظمی که بر مسلمانان رفته است، منع می کند. در ادامه آیه، عفو، گذشت، صبر و تحمیل در فروردن غضب، مورد ستایش اسلام قرار می گیرد:

وَلَيْنُصَبِّرْتُمْ لَهَوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ.. (۲) و در آیه ۱۲۴ از همین سوره، قبل از آن که پیامبر را به عدالت و عفو دعوت کند، می فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.. (۳) ابن عتّاس نزول این آیات را پس از دفن حمزه می داند و ابن اسحاق جزم دارد که چون محمد صلی الله علیه و آله آیت ها را بیان کرد:

۱- «اگر خواستید عقوبت کنید و انتقام بگیرید، همچنان که با شما کرده اند، به انتقام برخیزید.»

۲- «و اگر شکیبایی کنید، آن کار بهتر است برای شکیبایان. پس بردباری کن که صبر و شکیبایی تو از جانب خداوند نیست، و بر آنان اندوهگین مباش و از آنچه مکر می کنند، دل تنگ مشو.» نحل: ۱۲۵ و ۱۲۶

۳- «باحکمت و پند نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با آنچه نیکوتر است، با ایشان مجادله کن.» نحل: ۱۲۴

«فعفا رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - و صبر و نهی عن المثلته» (۱) سَمْرَه بن جُنْدَب گفت:

پس از نزول این آیه، پیامبر ما را به بخشش امر داد و از مثله کردن خطاکاران به هر طریقی نهی فرمود.

قرطبی صریحاً می نویسد:

عموم قرآن شناسان به حدیث ابن عباس باور دارند که «الدار قطنی» از او چنین ثبت کرده است:

لما انصرف المشركون عن قتلي أُحُد انصرف رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - فرأى منظرًا ساءه، رأى حمزه قد شق بطنه، و اصطلم أنفه، و جُذعت أُذناه، فقال: ... فلما دفنوا و فرغ منهم نزلت هذه الآية: أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ ... وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ فَصَبِرْ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - وَ لَمْ يُمَثَّلْ بِأحد. (۲) طبرسی نیز دو آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ از سوره نحل را یک جا و مرتبط به هم معنی کرده است (۳) و ابوالحسن علی القمی ضمن تفسیر آیه های سوره آل عمران می گوید:

فجاء رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - حتى وقف عليه فلما رأى (حمزه) ما فعل به، بكى ثم قال: «... لأمثلن بسبعين رجلاً...». فنزل عليه

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشود و درگذشت و صبر پیشه کرد و از مثله کردن نهی فرمود.»

۲- «آنگاه که مشرکان از نزد کشتگان باز گشتند و رفتند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و صحنه ای را دید که ایشان را اندوهگین کرد؛ دید که شکم حمزه علیه السلام شکافته شده و گوش و بینی اش بریده شده است، پس فرمود: ... و چون آنان را دفن کردند و کار به پایان بردند، این آیات نازل شد: «با حکمت و پند و نیکو به راه پروردگارت فراخوان ...» تا «و صبر پیشه کن که ..» پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردباری کرد و اجازه نداد کسی را مثله کنند.»

۳- «مجمع البیان»، الجزء الرابع عشر، ص ۱۳۸

جبرئیل فقال: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا... (۱) بنا بر این معلوم می شود نزول و بیان آیه دقیقاً لحظاتی پس از گفته های محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

سیوطی معتقد است که این آیه چندین بار نازل شده و یکی از آن موارد، که بنا به روایت «ابی بن کعب» ظاهراً مورد قبول مفسران قرار گرفته، در فتح مکه است و این تکرار، تأکید مجدد و هشدار بوده که عفو بالاتر از مقابله و بهتر از مجازات عادلانه است. (۲) مفسران به ذکر دو آیه دیگر هم که مربوط به همین واقعه و متعاقب کشته شدن مؤمنان در احد است و در آن به عفو و گذشت امر شده، پرداخته اند.

مسلم از انس بن مالک ثبت کرده است که چون چهره پیامبر را زخمی کردند و او خون از چهره و سر خود پاک می کرد، می گفت:

«چگونه رستگار می شوند قومی که پیامبر خود را خونین کرده اند؛ در حالی که او آنها را به سوی خدا دعوت می کند.» (۳) در این حال آیه ۱۲۷ از سوره آل عمران نازل شد:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ. (۴)

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و چون ایستاد و حمزه را که با او چنان کرده بودند، دید، فرمود: ... هفتاد نفر را مثله می کنم ...» پس جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: اگر کیفر دادید، به مانند آنچه با شما کرده اند، کیفر دهید ...» نک: «تفسیر القمی»، ج ۱، ص ۱۱۳، چاپ نجف، اهتمام: طیب جزایری.

۲- در باره حدیث ابی بن کعب و تکرار بیان آیه نک: ترمذی، حاکم واحدی، «اسباب النزول»، ص ۱۶۳. خازن، «لباب التأویل»، ج ۳، ص ۱۴۳، چاپ دارالمعرفه، افسس از چاپ مصر، ۱۳۶۷ ه. ق. سیوطی، «لباب النقول»، ص ۲۶۹، مکتبه المثنی. نیز در خصوص مطابقت نظر امامیه با دیدگاه مذکور نک: عیاشی که به نقل از امام صادق ع روایت می کند که نزول آیه در واقعه احد و مربوط به مثله شدن حمزه است. همچنین نک: فیض، «التفسیر الصافی»، ج ۳، ص ۱۶۵، چاپ بیروت، الأعلمی، ۱۴۰۲ ه. ق.

۳- «صحیح»، شرح نووی، ج ۱۲، ص ۱۴۹، کتاب الجهاد، غزوه الأحد.

۴- «فرجام کار ایشان در اختیار تو نیست، چه ایشان را ببخشاید و چه کیفر دهد، ایشان ستمکارانند. به لطف و رحمت خدا، دلت بر آنان نرم و مهربان شد، و اگر تندخوی و سخت دل می بودی، از گرد تو پراکنده می شدند، پس از ایشان در گذر و برای آنان آمرزش بخواه.»

و در آیه ۱۵۸ از همین سوره می خوانیم:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ.... (۱) حال پیامبر در چنین شرایطی متوجه عفو و تأثر و تأسف از انحطاط فکری قریش بوده است و نه انتقام. مسلم در «صحیح» از شقیق و او از عبدالله یاد می آورد که او وقتی توسط قریشی ها زخمی شد، همانطور که چهره خود را از خون پاک می کرد، می گفت:

رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۲) و نووی ذیل این حدیث در واقعه احد نظر می دهد:

فیه ما کانوا علیه صلوات اللہ و سلامه علیهم من الحلم و التصبر و العفو و الشفقه علی قومهم و دعائهم لهم بالهدایه و الغفران و عذرهم فی جنایتهم علی أنفسهم بأنهم لا یعلمون. (۳) اوصاف و حالاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این جملات نقل شده است، بسیار عجیب است و اساساً چگونه میسر است؟ چطور می توان چنین واقعه مهم تاریخی را گفت و نگاشت؟ مسأله نه جنگ است و نه صلح. مسأله وجود انسانی است که یک بعد از او در میدان نبرد گرفتار خصم ستمگر است و با تأثر و حزن بر اجساد می گذرد؛ گریه می کند و از مثله شدن یارانش - به خصوص حمزه - به شگفت می آید و بر آن همه قساوت ها آه می کشد و وعده انتقام می دهد؛ ولی در همان میدان، میان همه کشتگان و در حالی که

۱- «به لطف و رحمت خدا، دلت بر آنان نرم و مهربان شد، و اگر تندخوی و سخت دل می بودی، از گرد تو پراکنده می شدند، پس از ایشان در گذر و برای آنان آمرزش بخواه.»

۲- «پروردگارا! قوم مرا ببخشای که آنان نمی دانند و از سر نادانی چنین می کنند؛ مسلم، صحیح، همان مدرک، ص ۱۴۹

۳- «این عبارت نشان می دهد که آن حضرت - که درود و سلام خدا بر او باد - و دیگر پیامبران، چندان بر قوم خویش حلم و بردباری و گذشت و شفقت داشتند که برای هدایت آنان دعا می کردند و آمرزش می طلبیدند و در برابر جنایات آنان، چنین عذر می آوردند که آنان نمی دانند و نادان هستند.»

گوشش به آه های حزین یاران است و چشمانش اشک دیده ها را می بیند، بُعد دیگری از شخصیتش او را وامی دارد تا سخن از عفو، حکمت و موعظه نیکو گوید! عدالت را به یاد آورد که نباید بیش از آنچه آنها بر تو روا داشته اند، اعمال کنی. انتقام بد است و اگر عفو کنی و بر مصائب صبر پیشه سازی، بهتر است و خداوند آن را محبوبتر می داند.

پیامبر آمده است تا بر آتش کینه های عرب آبی ریزد. انسان را از عادات قبایل و طوایف برهاند و تعالی و متعالی شدن انسان را هدف قرار دهد. انتقام در وجود او نیست؛ جنگ و پیروزی و شکست، حوادث حیات دنیوی است. آنچه باید و شایسته است، خضوع انسان در برابر خدای بزرگ است که حس ها و غریزه ها را به سمت همان تعالی سوق می دهد و مفهوم و معنی اخلاقی می بخشد.

ابن سعد از ابومالک این سخن را ثبت کرده است که:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى عَلَى قَتْلَى أُحُدٍ عَشْرَةَ، عَشْرَةَ يَصَلِّي عَلَى حَمْزَةَ مَعَ كُلِّ عَشْرَةٍ». (۱) و ابن مسعود گوید: «پیامبر بیش از هفتاد نماز بر حمزه خواند.»

این کلام به خوبی نشان می دهد که مسلمانان، کشته های خود را ده تا ده تا آوردند و کنار جسد حمزه گذاردند تا پیامبر بر آنها و بر حمزه نماز گزارد؛ آنها را دعا کند و رحمت خدا را برایشان بخواهد. بنابر این تمام کشتگان که در میدان نقش زمین بودند، به یک مکان منتقل شدند و در مجاورت یکدیگر در قبرهایی که کنده شده بود، مدفون گشتند.

ابن سعد می گوید:

حمزه را با عبدالله بن جحش در یک قبر واحد نهادند و ابوبکر، عمر، علی بن ابی طالب، زبیر و شخص محمد صلی الله علیه و آله برای خاکسپاری به گودی قبر رفتند و آنگاه بر کناره قبر به حزن و اندوه نشستند. (۲)

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله بر کشتگان احد، ده تا، ده تا نماز می گزارد و با هر گروه ده نفری، بر حمزه نیز نماز می خواند.»

۲- محمد بن عمر، «الطبقات الکبیر»، همان مدرک، ص ۵

۲. عبدالله بن جحش:

ابن رثاب از «بنو امیه بن عبد شمس» قبل از آن که محمد صلی الله علیه و آله در مکه به دار ارقم رود، یار مسلمانی او شد و از همان اوان اسلام، شخصیتی برجسته و نقشی مهم در رویدادهای حیات پیامبر ایفا نمود. به حبشه رفت و با تمام خانواده اش به مدینه هجرت کرد.

خواهرش «زینب بنت جحش» همسر فرزندخوانده محمد صلی الله علیه و آله «زید بن حارثه» بود که بعدها به عقد پیامبر درآمد و از امهات المؤمنین محسوب شد.

مادر عبدالله بن جحش، «امیمه بنت عبدالمطلب» بود و حمزه دایی اش می شد.

ابن سعد تصریح می کند او را «ابوالحکم بن الأحنس بن شریف ثقفی» در میدان احد در حالی که بیش از چهل سال نداشت، به شهادت رساند و پیامبر دستور داد تا وی را با حمزه در یک گور نهند. (۱) ۳. مُصَعَب بن عَمِير:

ابن هشام بن عبدمناف از «بنو عبدالدار بنی قصّی» در دار ارقم، قلب و اندیشه خود را تسلیم ایمان به خدا نمود و در این راه پایداری ها و استقامت ها داشت. اول کسی بود که از جانب محمد صلی الله علیه و آله مأموریت یافت تا به مدینه رود و اسلام را میان اهل آن رواج دهد.

پیامبر این کار را بنا به درخواست مدنی ها و به دنبال مذاکره عقبه اول در مکه عملی نمود.

آنها خواسته بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله فردی آشنا به قرآن و اسلام را به میان آنها فرستد. مصعب به مدینه رفت و در خانه اسعد بن زراره طوایف یثرب را به اخلاق و تعالیم یکتاپرستی محمد صلی الله علیه و آله دعوت می نمود. قرآن را به آنها می آموخت و او بود که بار دیگر بیش از هفتاد نفر از بزرگان مدینه را به مکه برد تا در عقبه ثانی، محمد را ملاقات کنند و با او درباره نقشی که می توانند در اعتلای توحید داشته باشند، به مذاکره پردازند.

مصعب در مکه ماند تا پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه هجرت کرد و خود نیز قبل از او امر هجرت را به دل پذیرا گشت. او نخستین کسی بود که با مدنی ها نماز جماعت و جمعه برپا

کرد و پس از هجرت، محمد صلی الله علیه و آله بین او و ابویوب انصاری پیمان اخوت بست.

او در بدر پرچمدار مهاجران بود و در احد پرچمی را که محمد صلی الله علیه و آله به دست او داده بود، تا مرحله شهادت حفظ کرد.

هنگامی که «ابن قمیته» او را به شهادت رساند، بر لبانش آیه و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ (۱) را تلاوت می کرد.

ابن سعد از عبید بن عمیر نقل می کند:

ان النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - وقف على مصعب بن عمير وهو منجفع على وجهه فقرا هذه الآية:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ... ثم قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَشْهَدُ أَنْكُمْ الشَّهَادَةَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ایها الناس! زوروهم و اتوهم و سلموا عليهم فوالذی نفسی بیده لایسلم علیهم مسلم إلى یوم القیامه إلا ردوا علیه السلام. (۲) مُصْعَبٌ در هنگام شهادت حدود چهل و دو سال داشت. (۳) ۴. شَمَّاسُ بْنُ عُثْمَانَ:

از «بنومخزوم بن یَقَطَّة» از مهاجران بلندپایه به حبشه و مدینه بود. یاری و تلاش

۱- «و محمد نیز پیام آوری است که پیش از او پیام آورانی بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به وضع پیشینیان خود باز می گردید؟!». آل عمران: ۱۴۴

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار جنازه مصعب بن عمیر - که با صورت به زمین افتاده بود - ایستاد و این آیه را تلاوت فرمود: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ...؛ از مؤمنان، کسانی هستند که به آنچه با خدای عهد بسته بودند، وفا کردند. در روز قیامت شما گواهان هستید. ای مردم! آنان را زیارت کنید و به آرامگاه ایشان بیایید و بر آنان سلام دهید، سوگند به آن که جانم به دست اوست، هر مسلمانی تا روز قیامت بر آنان سلام کند، او را پاسخ گویند».

۳- «الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى»، الجزء الثالث، القسم الأول، صص ۸۶-۸۲

شایان توجه او در بدر و احد و در طول سال های تعلیم و تعلم عوالم معنوی اسلام و مخالفت با اندیشه های جاهلی، وی را از برجسته ترین یاوران محمد صلی الله علیه و آله کرد.

در احد در حالی که بیش از سی و چهار سال از عمرش نگذشته بود، به دست «ابی بن خلف» به شدت مجروح گشت و با آخرین رمقی که در جان داشت، او را به مدینه بردند و مستقیماً به خانه پیامبر و عایشه بردند تا شاید مداوا شود. ام سلمه خطابش کرد:

«ای عموزاده من! چرا به خانه ما وارد نشدی؟»

پیامبر دستور داد او را نزد ام سلمه برند تا مراقبت کند؛ ولی شدت جراحت، آخرین رمق حیات دنیوی را از «شماس» ستاند. پیامبر صلی الله علیه و آله به احترام، جسد او را به احد برگرداند تا در کنار دیگر مؤمنان بی آن که غسل شود، دفن گردد. (۱)

۲- ۵/ پ: شهدای انصار، مدینه

بر اساس اسناد ابن هشام و ابن اسحاق (۲) آنان که از انصار و مدنی تبار بودند و در احد مؤمنانه مقاومت کردند و در راه هدف خدایی شان به دست مهاجمان قریشی کشته شدند، شصت و شش نفر بودند:

از «بنو عبدالأشهل»: عمر بن معاذ، حارث بن انس، عماره بن زیاد، سلمه بن ثابت، عمرو بن ثابت، ثابت بن وقش، رفاعه بن وقش، حسیل بن جابر - ابوخذیفه - که اشتهاً توسط مسلمانان کشته شد. صیفی بن قیطی، حباب بن قیطی، عباد بن سهیل، حارث بن اوس بن معاذ.

از «اهل راتج»: ایاس بن اوس، عبید بن التیهان، حبیب بن یزید.

از «بنو ظفر»: یزید بن حاطب.

از «بنو عمرو بن عوف»: ابوسفیان بن حارث، حنظله بن ابی عامر.

از «بنو عبید بن زید»: انیس بن قتاده.

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبیر»، الجزء الثالث، القسم الأول، فی البدرین، ص ۱۷۴

۲- «السیره النبویه»، مجلد الثالث، ص ۷۶

از «بنو ثعلبه»: ابو حَبَّه بن عمرو، عبدالله بن جبير بن النعمان (امير تيراندازان روماه).

از «بنو سلم»: حَيْثَمَه.

از «بنو عجلان»: عبدالله بن سلمه.

از «بنو معاويه»: سُبَيْع بن حاطب - از مزينه كه هم پيمان بودند.

از «بنو سواد»: عمرو بن قيس، قيس بن عمرو، ثابت بن عمرو، عامر بن مَخْلَد، مالك ابن اياس.

از «بنو مبدول»: ابو هبیره بن حارث، عمرو بن مُطَرِّف.

از «بنو عمرو بن مالك»: اوس بن ثابت (برادر حسان بن ثابت).

از «بنو عدی بن نجار»: انس بن نَضْر (عموی انس بن مالك).

از «بنو مازن بن نجار»: قيس بن مُخَلَّد، كَبْسان.

از «بنو دینار بن نجار»: سُليْم بن حارث، نعمان بن عبد عمرو.

از «بنو حارث بن خزرج»: خارجه بن زيد، سعد بن الزبيح، اوس بن الأرقم.

از «بنو أبجر»: از «بنو خُدْره»: مالك بن سنان (پدر ابوسعید خدری) و سعيد بن سُويد، عتبه بن ربيع.

از «بنو ساعده»: ثعلبه بن سعد، سَقْف بن فَرْوَه.

از «بنو طريف»: عبدالله بن عمرو، ضميره (از هم پيمانان او در بنو جهينه).

از «بنو عوف بن خزرج: بنو سالم، بنو مالك»: نوفل بن عبدالله، عِيَّاس بن عُبَّاده، نعمان بن مالك، المُجَدَّر بن زياد، عُبَّاده بن الحسحاس.

از «بنو سلمه، بنی حرام»: عبدالله بن عمرو، عمرو بن الجموح، خَلَّاد بن عمرو، ابو ايمن.

از «بنو سواد»: سُليْم بن عمرو، عَنْتَرَه، سَهْل بن قيس.

از «بنو زُرَيْق»: ذكوان بن عبد قيس، عُيَيْد بن المَعْلَى.

اسناد ابن اسحاق در اینجا به اتمام می رسد؛ ولی ابن هشام اضافه می کند:

مالک بن تُمیلَه از «بنومعاویه بن مالک»

الحارث بن عدی از «بنوخطمه»

مالک بن ایاس از «بنوسواد»

ایاس بن عدی از «بنوعمر و بن مالک»

عمرو بن ایاس از «بنوسالم بن عوف»

۳- ۵/ پ: مزار حمزه، شهدای صحابه

با توجه به این که محمد صلی الله علیه و آله دستور داده بود: «ادْفِنُوهُمْ حَيْثُ صَرَعُوا» (۱) مؤمنان از انتقال اجساد عزیزانشان به شهر مدینه، خودداری کردند.

«احمد» و «حلبی» مسندی را ثبت کرده، که بر اساس آن معلوم می شود که عده ای به انتقال کشتگان خود به مدینه مبادرت ورزیده بودند؛ ولی پس از اعلام نظر محمد صلی الله علیه و آله:

«فنادی منادی رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ -: رَدُوا الْقَتْلَى إِلَى مَضَاجِعِهِمْ». (۲) لذا بسیاری از عالمان دین با اتکا به همین سند تاریخی، به حرمت جابجایی مرده از محل موت خود به مکان دورتر نظر داده اند. (۳) حلبی در یک جمع بندی از آراء بسیاری از حقوق دانان اسلامی نظر می دهد که آنها به همین رویداد استدلال کرده اند بر:

«حرمة نقل الميت قبل دفنه من محلّ موته إلى محلّ أبعد من مقبره محلّ موته». (۴) ابن شَبَّه به گفته الأعرج روی آورده که حمزه در پایین تپه روماه به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را از سطح پایین تپه برداشته، به قسمت فوقانی زمین همجوار آن

۱- «آنان را در همان محلی که جان دادند، به خاک بسپارید». نک: ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۴۹

۲- «منادی از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و بانگ در داد: کشتگان را به محل جان دادن آنان بازگردانید». نک:

احمد، «مسند»، ج ۳، ص ۲۹۷، ۳۰۸، چاپ قدیم به نقل از جابر بن عبدالله. نیز: حلبی، «سیره»، ج ۲، ص ۵۴۰

۳- شافعی، «الأم»، المجلد الاول، الجزء الأول، کتاب الجنائز، ص ۲۷۶، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۷۳ م.

۴- «حرام بودن انتقال جنازه از محل جان دادن مرده به محلی دورتر از نزدیک ترین قبرستان». ص ۵۴۰

انتقال دهند. (۱) ابن سعد به نقل از «عمر بن عثمان الجَحْشِي» سندی را ثبت کرده که معلوم می‌سازد:

حمزه با عبدالله بن جحش در یک قبر به خاک سپرده شدند و تصریح می‌کند که حمزه دائی عبدالله بود. پیامبر بر آنها نماز گزارد و علی بن ابی طالب، ابوبکر، عمر و زبیر و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به درون قبر او رفتند تا جسدش را به خاک نهند. (۲) این سند را سمهودی نیز از طریق عبدالعزیز ثبت کرده است؛ ولی ابن شَبَه به نقل از عبدالعزیز و او از ابن سمعان به روایت از الأعرج نظر داده است که حمزه با «مصعب بن عمیر» در قبر واحدی نهاده شده‌اند. با این همه نظریه غالب بر روایات مذکور را عبدالعزیز بیان داشته که حمزه در یک قبر و عبدالله و مصعب در پایین قبر او دفن گشته‌اند.

ابواسحاق حربی از این نکته که در منابعی تصریح شده است که حمزه و عبدالله، یا حمزه و عبدالله و مصعب بن عمیر در یک قبر نهاده شده‌اند، غفلت نورزیده است. (۳) بخاری، این روایت جابر بن عبدالله را مُسَلَّم دانسته است:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنَ قَتْلَى أَحَدٍ». (۴) و در روایت عبدالرزاق آمده است:

«وكان يدفن الرجلين والثلاثة في القبر الواحد». (۵) و این بدان جهت بوده است که مسلمانان به لحاظ خستگی ناشی از نبرد با مهاجمان

۱- سمهودی، ج ۳، ص ۹۳۶

۲- «الطبقات الكبرى»، همان مدرک، ص ۵

۳- «المناسك و اماكن طرق الحج»، ص ۴۱۵، دارالایمامه، اهتمام: حمد الجاسر، ۱۹۸۱ م

۴- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو تن از کشتگان احد را در یک قبر دفن می‌کرد». نک: بخاری، «صحیح» کتاب الجنائز، باب ۷۳

۵- «و دو یا سه نفر را در یک قبر مدفون می‌کرد». نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، ج ۳، ص ۲۱۱، به اهتمام: «بن باز»

قریشی، توان حفر قبور را به صورت یک به یک نداشتند و پیامبر برای رعایت حال آنها به دفن دو یا سه نفر در یک قبر رضایت داده و خود شخصاً مراسم تدفین را به جای می آورده است و نیز در این که چه کسی را با چه کسی در یک گور نهند، نظر می داده است.

۴-۵/ پ: سوک مدینه

بی شک مسلمانان، عصر همان روز واقعه- یعنی شنبه- به مدینه بازگشته اند. از یک سوی نگرانی از حمله مجدد قریشیان و از جانب دیگر، تأثر خانواده ها از فقدان مردانشان، مدینه را در یک سوک و حزن همگانی فرو برده بود.

مورخان از نوحه خوانی های مردم (به رسم قبایل) و گریه های جمعی زنان یادها کرده اند و همگان بر وقوع این مجالس و محافل در منازل طوایف مدینه اتفاق سند دارند. وقتی پیامبر گریه ها را شنید، به تأثر گفت:

«آنها بر شوهران و پسران و برادرانشان می گریند، اما برای حمزه چه کسی می گیرید؟» به گفته علی بن برهان الدین حلبی، حمزه در مدینه همسر و فرزندی نداشت.

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله خود بر حمزه گریست.

اسید بن حضیر و سعد بن معاذ چون این حالت غم انگیز را از پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند، زنان طائفه خود را گفتند:

«بر حمزه بگریید که پیامبر در فقدان او گریسته است.»

زنان، گریه کنان و نوحه خوانان به سوی خانه محمّد صلی الله علیه و آله رو آوردند. یکباره همه طوایف مدینه که در مجاورت مسجد بودند، در سوک حمزه و دیگر شهیدان احد فرو رفتند. ابن اسحاق گوید:

و مرّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - بدار من دور الأنصار من بني عبد الأشهل و بني ظفر فسمع البكاء و النوائح على قتلاهم فذرفت عينا رسول الله فبکی ثم قال:

«لكن حمزه لا بواكي له». فلما رجع سعد بن معاذ و اسيد بن حضير إلى دار بني عبدالأشهل أمرا نساءهم أن يتحزمن ثم يذهبن فيبكين على عم رسول الله...» (۱) از اسناد ابن سعد چنین پیدا است که آن شب تا صبح، همه، شهیدان را به یاد می آوردند و می گریستند و پیامبر برای آنها و همسران و فرزندانشان دعا می کرد. (۲) ابن سعد می گوید:

«صبح که شد، محمد مردم را واداشت تا به خانه های خود باز گردند و امر کرد که دیگر نوحه خوانده نشود.»

محمد بن عبدالله انصاری روایت می کند:

«فقام على المنبر من الغد فنهى عن النياحه كأشد ما نهى عن شىء قط...» (۳) و طبق روایت ابن هشام: «نهى يومئذ عن النوح» (۴) و در همان مأخذ آمده:

«و جاء أنه - صلى الله عليه [وآله] وسلم - نهى نساء الأنصار عن النوح» (۵)

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه ای از خانه های انصار، از طایفه بنی عبدالاشهل و ظفر می گذشت؛ صدای نوحه و گریه آنان بر کشتگان خویش را بشنید، پس از دیدگانش اشک جاری شد و بگریست، سپس فرمود: «عمویم حمزه، گریه کننده ای ندارد»، و آنگاه که سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه های بنی عبدالاشهل رسیدند، زنان را فرمان دادند که آرام گیرند و بروند و بر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریه کنند». «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۵۰

۲- نک: «الطبقات الكبير»، الجزء الثالث، ص ۱۰

۳- «حضرت، فردای آن شب بر فراز منبر رفت و مردم را از نوحه گری بازداشت، چنان که تا آن زمان از هیچ کاری چنین منع نکرده بود». نک: «الطبقات الكبير»، همان مدرک، ص ۱۱

۴- «در آن هنگام، از نوحه گری نهی فرمود». نک: «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۵۰

۵- «چنین آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله زنان انصار را از نوحه گری بازداشت.»

این حدیث را «حاکم» به لفظ دیگری از انس بن مالک آورده است و آن را از احادیث مشهور میان مردم مدینه دانسته که تا عصر خود معمول بوده است. (۱)

۶/ پ: مسجد و مقبره شهدای احد

طبق این جمله از کلام ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» که:

«و جعل (یقصد النبى - صلى الله عليه [وآله] وسلم-) احداً خلف ظهره و استقبل المدينة و جعل عينين جبلاً بقناه عن يساره و جعل عليه خمسين من الرماه». (۲) می توان پذیرفت که وقوع نبرد مهاجمان با مؤمنان در سمت غربی تپه روماه بوده است؛ در نتیجه محلّ نیزه خوردن حمزه از وحشی، باید در همان حوالی باشد. ولی با توجه به این که بقعه تاریخی «مصرع حمزه» (مقبره نخست او) در سمت شرقی روماه و در منطقه ای گود قرار داشته است، باید جسد او را به مکان مرتفع کنونی آورده باشند؛ تا در مسیر آب وادی قناه قرار نگیرد. ولی از نظر آثارشناسی مدینه، دو بنا در شرق عینین وجود داشته است: یکی به عنوان محلّ نیزه خوردن حمزه (موضع الذی طعن فیه حمزه) و دیگری در پشت آن به عنوان محلّ دفن او (مصرع حمزه). در برخی منابع می خوانیم:

بنای «المصرع» محلّ دفن اولیّه حمزه بوده است که پس از جاری شدن آب، به مکان فعلی منتقل شده است. (۳) در برخی مآخذ نیز از قناتی که معاویه بن ابی سفیان برای اهل مدینه در احد حفر نمود، سخن گفته شده و به بحث کنونی مربوط است.

(۴)

۱- «المستدرک» ج ۱، ص ۳۸۱، کتاب الجنائز.

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک نفر را پشت سر خود قرار داد و رو به مدینه کرد، و بر کوه عینین که در سمت چپ او و در وادی قناه قرار داشت، پنجاه تیرانداز مستقر کرد.»

۳- محمد لیب، «رحله الحجازیه». فرید وجدی، «دائرالمعارف»، ج ۸، ص ۵۳۳

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج»، متن قرن سوم، ص ۴۲۱

این سابقه مبتنی بر آراء عدّه ای از متقدّمان و اسناد متعدّدی در تاریخ مدینه است.

مطری از مسجد موجود در رکن شرقی تپه عینین، به عنوان «الموضع الذی طعن فیہ حمزه رضی الله عنه» (۱) یاد کرده است و سمهودی نیز مسجد مذکور را واجد همین سابقه و شهرت در زمان خود دانسته و تنها بین مکان «طعن» و مصرع فرق قائل شده است؛ چه او شهرت عمومی را این طور نگاشته است که دو مسجد - یکی در مکان اصابت نیزه و دیگری در شمال آن، در مکان دفن، بنا شده است (۲)؛ در حالی که پیشتر گفتیم که به نظر نمی رسد که واقعه نبرد در سمت شرقی عینین به وقوع پیوسته باشد؛ بلکه وقوع آن در سمت شمال و غرب تپه روماه قوت دارد.

به هر حال در دیرینه و چگونگی جابجایی جسد به مکان فعلی، وجود تناقضاتی در آراء تاریخی، پژوهندگان را سردرگم می کند؛ با این همه نمی توان نادیده گرفت که مکان فعلی، همان مکان اولیّه مزار حمزه نیست. (۳) بنای المصرع که به جهت بعضی از روایات، محلّ نماز پیامبر نیز محسوب می شده است، بعدها به صورت مسجدی به عنوان مدفن اوّل حمزه معروف شده و قرن ها مورد توجه زائران بوده است. ابن ابی الهیجاء در حوالی ۵۸۰ ه. ق. بنای جدیدی بر آن موضع ساخت و «سلطان اشرف قایتبای» بر آن بنایی دیگر بیفزود و در سال ۸۹۳، «شاهین الجمالی» شیخ الخدّام حرم مدنی آن را مرمت و مجهّزتر نمود.

فیروزآبادی، مسجد المصرع را در اواسط قرن هشتم دیده و از حفر بنای چاه مشروب آن توسط «امیر بدرالدین ودّی بن جمّاز» - امیر مدینه - یاد کرده است. (۴) مقارن اواخر سده ۱۳ ه. ق. و در عصر عثمانی، «علی بن موسی» می نویسد:

آن قبه را حاج رامز پاشا داماد سلیم بک ماینجی از اهالی استانبول تجدید بنا نمود. (۵)

۱- «محلّی که حمزه در آن مورد اصابت نیزه قرار گرفت.»

۲- «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۸۴۸

۳- «الطبقات الکبیر» جزء ۳، قسم ۱، ص ۵ و جزء ۳، قسم ۲، ص ۷۸

۴- «المغانم»، ص ۲۸۹

۵- رساله «وصف المدینه المنوره»، ص ۱۵

رفعت پاشا از کتیبه ای یاد می کند که بانی بنای جدید، مادّه تاریخ بنای مذکور (سنه ۱۲۸۷ ه. ق.) را به شعر ثبت کرده است. همچنین از کتیبه ای سخن می گوید که به خوبی معلوم می دارد سلیم بک عثمانی در سال ۱۳۶۵ ه. ق. آن را بنا نهاده است.

حقیر کاتب از این بنا در سال ۱۳۹۶ ه. ق. دیدن کردم. بقعه ای است که شش متر طول و چهار متر و نیم عرض آن می باشد و کاملاً رو به ویرانی نهاده است؛ ولی به لحاظ این که دقیقاً نخستین محلّ دفن حمزه را نشان می دهد و در سمت شرقی روماه و وادی قناه، موقعیت واقعه احد را برای پژوهندگان مشخص می کند، از اهمیت بسزایی برخوردار است. (۱) در سال هایی که آنجا بودم، میان اهل احد مشهور بود که این مکان، تحت نظارت خانواده السقاف قرار گرفته شده است.

بنای فعلی مرقد حمزه و شهدای احد که به مسجد و مقبره احد شهرت دارد، با دیرینه ای حدود هزار و دویست سال، در قلب تاریخ اسلام جای گرفته است.

سنگ نوشته ای که تا قبل از تخریب مسجد و بنای مرقد (به فتوای فقیهان وهّابی) بر سر درب اصلی قرار داشته است، تاریخ تأسیس مسجد را سال ۲۷۵ ه. ق. تعیین می کند.

محمد بن ابی بکر تلمسانی (۲) که در سال های ۲۵۸-۳۵۴ ه. ق. از مکه و مدینه دیدار و از مشاهدات خود ما را مطلع کرده است، تصریح می کند که بنای شهدای احد رفیع بوده و دارای سنگ نبشته ها و الواح چوبی مزین به خطوط قرآنی و گنبدی به ارتفاع قامت یک انسان است. قبرهای معاذ بن عمر و معاذ بن عفرا با سنگ های چیده شده، از دیگر مقابر شهدا متمایز شده است. قبر حمزه در پایین قبور شهدا قرار دارد. از این رو معلوم می شود که مقابر شهدای احد در قرن چهارم هجری کاملاً معمور و بنای آن مورد اهتمام خاص بوده است.

ناصر خسرو در اوایل سده پنجم هجری در «سفرنامه» خود از محلّ قبر حمزه در

۱- پیکره ۲۴-۲

۲- رساله «وصف مکه و المدینه و بیت المقدس»، مجلّه العرب، ج ۵، ذوالقعدة و ذوالحجه ۱۳۹۳ ه. ق. ۱۹۷۴ م، به اهتمام حمد الجاسر.

احد، به عنوان موضع قبور الشّهداء یاد کرده که مورد توجّه عموم بوده است. (۱) «مقدّسی» در حوالی سال های ۳۷۰-۳۷۵ ه. ق. مدینه را مورد توصیف قرار داده است. این که در زمان او، قبر حمزه و شهدای احد در میان مسجد بوده است، از موقعیت بااهمّیت آن و معموربودنش حکایت می کند. (۲) ابن نجّار قبول دارد که تاریخ بنای قدیمی، مربوط به مادر خلیفه عباسی: «الناصر لدین الله» در سال ۵۹۰ ه. ق. است و او که خود در عصر پابرجایی چنین بنایی زندگی می کرده است، آن را دیده و مورد توصیف قرار داده است و مشخص می کند که مرقد حمزه را با چوب ساج آرایش داده اند و درب آهنین و زیبای آن تنها در روزهای پنجشنبه روی زائران باز می شده است. ولی با توجّه به متن کتیبه ای که بر قسمت فوقانی حجره مرقد قرار داشته، معلوم می شود که این بنا ده سال قبل از اقدام مادر خلیفه، توسط «حسین بن ابی الهیجاء» بازسازی شده است. متن سنگ نبشته از این قرار است:

«هذا مصرع حمزه بن عبدالمطلب علیه السّلام و مصلّی النّبی صلّی الله علیه [و آله] و سلّم، عمره العبد الفقیر إلى رحمة ربه حسین بن أبی الهیجاء غفر الله له و لوالدیه سنه ثمانین و خمسمائه».

ولی چنین کتیبه ای ظاهراً نمی توانسته مربوط به مشهد فعلی حمزه باشد. لذا سمهودی خاطر نشان می کند که «شاهین»- شیخ الحرم مدینه- آن را پس از مرمت مسجد به سال ۸۹۰-۸۹۳ ه. ق. به مسجد المصرع نقل و انتقال داده است.

ابن جبیر در نیمه دوم سده ۶ ه. ق. از مشهد حمزه که بر آن مسجدی بنا شده بود، دیدن کرده و آن را مسجد حمزه خوانده که قبر در مجاورت آن قرار داشته است. (۳) سمهودی که خود در سده نهم هجری در مدینه به سر می برد، از اقدامات سلطان مصر: «اشرف قایتبای» یاد کرده که بنای مشهد حمزه را از سمت مغرب توسعه

۱- «سفرنامه ناصر خسرو»، سفر دوم حج، ص ۷۱

۲- «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم»، ص ۸۰

۳- «رحله ابن جبیر»، ص ۱۷۳، چاپ بیروت، دار صادر، ۱۹۶۴ م

داده است. (۱) این بنا در عصر «عثمانی ها» به دفعات مرمت و بازسازی شد و آنچه که در سال ۱۳۲۵ ه. ق. بر جای ماند، نشان می دهد که بر اساس مندرجات سفرنامه ها، بنای مشهد حمزه و دیگر شهدای صحابه در احد کاملاً از اهتمام و مراقبت عثمانی ها برخوردار بوده است.

خوشبختانه تصویرهای متعدّد و مستندی از دو سیّاح محقّق یعنی «ابراهیم رفعت پاشا» و «محمد لیب بتونوی» از سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ ه. ق. بجای مانده که به خوبی می تواند ما را از کم و کیف بنای مورد اهتمام عثمانی ها مطلع سازد. (۲) «میرزا حسین فراهانی»- ملک الکتاب عصر ناصری- در سفرنامه خود که در میانه سال های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ ه. ق. به رشته تحریر در آورده، مرقد حمزه و شهدای احد را دیدار و زیارت کرده است. او در سال هایی آنجا را دید که بنای عثمانی بر مشهد شهدای احد قرار داشته است. وی آن را از بناهای «سلطان عبدالمجید عثمانی» دانسته و چنین به وصف آن پرداخته است:

و اصل مقبره حمزه عمارتی است در بالای تلی ... و پنج شش پله از زمین ارتفاع دارد و از دو دالان می توان وارد محوطه تمیزی که از گچ و آجر ساخته اند، شد.

بر زمین محوطه ریگ ریخته اند و در دو طرف این محوطه، دو «طنبی» (اتاق طولانی تابستانی- نجفی) عالی و سیعی است که یک مسجد و در یکی دیگر دو قبر است. یکی در وسط طنبی است که صندوق بزرگ از چوب دارد و قبر مبارک حضرت حمزه است و یکی دیگر قبر کوچکی است که قبر عبدالله بن جحش است .. و بیرون گنبد از کاشی کبود است. (۳) پس از روی کار آمدن «خاندان سعودی» و همزمان با مسطح کردن مقابر مشهور و تخریب بقاع و بناهای ساخته شده بر فراز قبور که در مشرب فقهی ابن تیمیّه بر آن تأکید خاصی شده است، بنای مشهد و مقبره شهدای احد نیز کاملاً تخریب و ویران گشت و از

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۹۲۱، ص ۹۳۶

۲- پیکره های ۲۵-۲۶؛ ۲-۲۷؛ ۲-۲۷

۳- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی»، ص ۲۹۱، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان.

آنچه در تصاویر یادشده از هشتاد سال پیش مشاهده می‌کنیم، اثری بر جای نمانده است.

حقیر کاتب در سال‌های زیارت و پژوهش در مدینه، منطقه احد را کاملاً در حال تغییر یافتم. بر محوطه قبور مسطح شده شهدای احد دیوار کشیده شده است و قسمت جنوبی آن با شبکه‌های فولادی، محلّ روی آوردن زائران است.

حقیر پس از مشاهده شبکه‌های آهنین - محلّ ایستادن زائران - احساس کردم که نوع و طرح شبکه‌ها کاملاً شبیه ضریح‌های ایرانی که در ایران حول مقابر مذهبی مشاهده می‌شود، به نظر می‌رسد. در ذی الحجّه سال ۱۳۹۵ به منزل مرحوم «سید مصطفی عطار» در مدینه رفتم و مسأله را ضمن مذاکره ای با وی در میان گذاشتم. ایشان که در فاصله سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ ه. ق. شهردار مدینه بود و با رفت و آمدهای ایرانیان به اماکن زیارتی مدینه در طول هشتاد و پنج سال زندگی آشنایی داشت، بیش از هر کس دیگر می‌توانست راهنمای من در پاسخ به این سؤال باشد. ایشان به من گفت:

«پس از تخریب بنای عظیم مشهد حمزه و صحابه در احد، زمین اطراف مقابر، حصاری نداشت و مکرراً دیده می‌شد که سگ‌های ولگرد آن وادی، از روی قبور رفت و آمد می‌کنند. عدّه‌ای از عالمان مدینه، موضوع را با امیر وقت مدینه در میان گذاشتند و امیر به احداث دیوار و حصاربندی آن امر کرد و من پیشنهاد دادم که از ضریح آهنی که قبل از این، حول مقابر اهل بیت علیهم السلام در بقیع قرار داشت و توسط علاقمندان امامان معصوم علیهم السلام به محلّی امن انتقال یافته، از آن مراقبت می‌شد، برای حصار مشهد صحابه پیامبر در احد استفاده شود و این کار صورت گرفت.»

پرسیدم: «این ضریح را چه کسانی بر مقابر اهل بیت علیهم السلام در مدینه گذاشتند؟» گفت:

این ضریح در زمان قاجار و تحت حمایت آنان و همکاری و موافقت سلطان عثمانی و طیّ تشریفاتی از طرف ایرانیان به مدینه حمل گردید و در محلّ معروف به قبه اهل بیت نصب گردید.

«سید مصطفی عطار» متن اصلی فرمانی را هم به من نشان داد که معلوم می‌داشت که

خانواده او مفتخر به انجام چنین کاری شده بودند. نیز از این که همکاری لازم را در انجام چنین اقدامی مبذول داشته بود، مورد تقدیر حکومت وقت ایران و عثمانی قرار گرفته بود.

به هر حال قبور حمزه، مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش در سمت جنوبی «شباک» و قبور مابقی صحابه در قسمت شمالی آن با حصار سنگی و به رنگ سفید جلوه گری می نماید.

از این موقعیت و محل، تصاویری را از بلندی تپه روماه تهیه کردم که توجه پژوهندگان را به آن جلب می نماید. (۱) اکنون می توان کلیه مواضع و بقاع احد را بر اساس پژوهش های یادشده در یک نقشه مستند نشان داد. این نقشه را حقیر با اتکا بر اسناد تاریخی مذکور، تنظیم نمودم و جهت تکمیل بررسی، تقدیم علاقمندان مدینه شناسی می کنم. (۲)

۱- پیکره های ۲۸-۲؛ ۲۹-۲؛ ۳۰-۲

۲- پیکره ۳۱-۲، ۳۲-۲، میدان احد و دورنمای احد و شهر مدینه.

فصل سوم: خندق؛ موضع تدافعی مسلمانان

در برابر حمله مشترک بت پرستان و یهودیان

الف: خندق؛ واژه و ریشه یابی تاریخی آن

لغت شناسان، «الخندق» را «الوادی الحفیر المحفور» (۱) یعنی: گودال یا محلّ کنده شده دانسته اند (۲). به نظر نمی رسد لغت شناسان تردیدی داشته باشند که این واژه، مُعَرَّب کلمه «کنده» بوده و از زبان پارسی به ادب عرب راه یافته است. «برهان» ذیل واژه «کَنَدَه» می نویسد:

«جوی و کوی را گویند که بر گرد حصار قلعه و لشکرگاه می کنند تا مانع آمدن دشمن گردد و مُعَرَّب آن، خندق است.» (۳) این واژه در زبان های پهلوی به صورت / کَنَدِک، (اسم مفعول / کَنَدَن) به کار رفته است و در زبان پارسی دری رواج فراوانی دارد. (۴)

- ۱- «جای کم ارتفاع، گودال، محل کنده شده.»
- ۲- ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۱۰، ص ۹۳، چاپ دار صادر. زبیدی، «تاج العروس»، ذیل واژه مزبور، چاپ مصر، ۱۳۰۷ ه. ق. / شرح قاموس. ابن درید، «جمهرها للغة»، ج ۳، ص ۳۳۱. چاپ دار صادر، افسست، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۵ ه. ق.
- ۳- «برهان قاطع»، ج ۳، ص ۱۷۰۸، چاپ ۱۳۵۷
- ۴- توضیحات دکتر معین، ذیل واژه «کنده» در «برهان قاطع»، همان مدرک، بر اساس تاوادیاء، ج ۲، ص ۱۶۲. فره وشی «فرهنگ پهلوی»، ص ۲۵۲، تهران، ۱۳۴۶. رشیدی، «فرهنگ رشیدی»، ماده کنده و خندق، چاپ تهران، ۱۳۳۷

دیرینه ساختن خندق در تاریخ نظامی ایران طولانی است. شاهپور دوم در برابر هجوم اعراب بادیه نشین در صحرای کوفه، خندقی بزرگ حفر کرد و خسرو انوشیروان در تکمیل و مرمت آن اهمّی خاص ورزید. با توجه به این که شاید نخستین بار اعراب در سال پنج هجری قمری با حفر خندق آشنا شدند، مورخان عرب پذیرفته اند که:

«قریشیان از کار آبی خندق در شگفت شدند و گفتند:

به خدا این حيله ای است که اعراب را از آن اطلاعی نبوده است.»

عبارت طبری چنین است:

«عمرو بن عبد ودّ و عكرمه بن أبی جهل و هبیره بن أبی وهب و نوفل بن عبد الله ... ثمّ اقبلوا نحو الخندق حتى وقفوا عليه فلما رأوه قالوا: والله إنّ هذه لمكيدة ما كانت العرب تكيدها». (۱) تاریخ نویسان در این که طراح خندق، «سلمان فارسی» (همان روزبه ایرانی تبار) بوده است، هیچ تردیدی ندارند. سلمان نیز این طرح را از شیوه های مرسوم ایرانیان در حفاظت و حراست از استحکامات نظامی یا شهرها اقتباس کرده و با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و در جنگ به مرحله اجرا درآمده است.

ظاهراً بلعمی در برگردان فارسی تاریخ طبری می نویسد:

«سلمان پارسی گفت: اندر شهرهای ما پارسیان چون لشکری بسیار روی بدیشان نهادی و ایشان نتوانستندی پیش باز شدن، گرد شهر اندر کنده فرمودندی، تا سواران را راه اندر آمدن نبودى. پس پیغمبر را علیه السلام این تدبیر سلمان صواب آمد و همه یاران نیز جواب دیدند. پس گرداگرد مدینه جمع شدند و کنده کردند.» (۲)

۱- «عمر بن عبدود و عكرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله آمدند و به سوی خندق رفتند، کنار آن ایستادند و با دیدن آن گفتند: به خدا سوگند عرب ها چنین حيله ای را به کار نمی بستند.» «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۴۸، چاپ الحسیّیه المصریّه، چاپ اول

۲- «تاریخنامه طبری»، ج ۱، ص ۲۰۲، به اهتمام محمّد روشن، تهران، ۱۳۶۶

با توجه به این که نثر مذکور از کهن ترین متون فارسی قرن چهارم هجری است، بکارگیری واژه پارسی «کنده» و تصریح به این که: «اندر شهرهای ما پارسیان ...» کفایت می کند که ما به ایرانی بودن واژه و طرح پی ببریم.

ترجمه منسوب به بلعمی دقیقاً مطابق است با این جمله از متن اصلی تاریخ طبری که به نقل از محمد بن عمر می نویسد:

«یا رسول الله! انا کنا بفارس إذا حوصرنا خندقنا علينا». (۱) همین سند تاریخی را که سلمان بر اساس دیرینه حفر کانال در میان ایرانیان، پیشنهاد حفر خندق را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داده است، مورد تأیید واقدی قرار گرفته، می نویسد:

«فقال سلمان: یا رسول الله! انا إذ کنا بأرض فارس و تخوفنا الخیل خندقنا علينا».

«ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم، بر گرد خود خندق می کشیدیم». (۲) ابن حجر عسقلانی از اصحاب مغازی می پذیرد که سلمان چنین گفته است:

«انا کنا بفارس». (۳) و حلبی به سابقه چنین کاری میان ایرانیان، تأکید می کند و آن را از «مکایدالفرس» در جنگ می داند. (۴) و ابن کثیر به نظر سلمان برای حفر خندق اشاره کرده و خود به دیرینه چنین کاری در عصر منوچهر پسر ایرج پسر فریدون تصریح می کند. (۵) از میان جغرافی دانان عرب، یاقوت حموی به تفصیل از تدبیر خندق و مسبوق بودن آن به ابتکار ایرانیان عصر ساسانی سخن به میان آورده است. وی به اجمال از خندقی که

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴، چاپ ۱۹۰۱، مصر

۲- «مغازی»، ج ۲، ص ۴۴۵، چاپ مارسدن جونس و ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۳۳۳، چاپ ۱۳۶۲

۳- «فتح الباری»، ج ۷، ص ۳۹۳، ذیل باب ۱۹، غزوه خندق، کتاب مغازی.

۴- «السیره الحلبیه»، ج ۲، ص ۶۳۱، چاپ دارالمعرفه.

۵- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۱۸۳، چاپ دارالمعرفه، ۱۹۷۶ م

شاپور در بیابان های اطراف کوفه حفر نمود تا مانع هجوم اعراب به سرزمین های سواد شود، یاد کرده است. (۱) ولی در کتاب دیگر خود به تفصیل می نویسد:

«و خندق سابور: فی بریة الکوفه، حفره سابور بینه و بین العرب خوفاً من شرهم، قالوا: کانت هیت و عانات مضافه إلی طسوج الأنبار، فلما ملک انوشروان بلغه أنّ طوائف من الأعراب یغیرون علی ما قرب من السواد إلی البادیه، فأمر بتجدید سور مدینه تعرف بالنسر، کان سابور ذوالاکتاف بناها، و جعلها مسلحه تحفظ ما قرب من البادیه، و أمر بحفر خندق من هیت یشقُّ طَفَّ البادیه إلی کاظمه ممّا یلی البصره و ینفذ إلی البحر، و بنی علیها المناظر و الجواسق و نظمه بالمسالح، لیکون ذلک مانعاً لأهل البادیه من السواد، فخرجت هیت و عانات بسبب ذلک الخندق من طسوج شاه فیروز، لأنّ عانات کانت قریّ مضمومه إلی هیت». (۲) لذا اگر برای اعراب مناطق جنوب شرقی عراق، خندق امری شناخته شده بود، مسلم است که هنگام اقدام مسلمانان در اتخاذ چنین شیوه ای برای دفاع از شهر مدینه، اعراب حجاز، نجد و غیر آن از این کید جنگی آگاهی نداشته اند؛ و الا همه مورخان عرب مانند

-
- ۱- «المشترک وضعاً و المفترق صقعا»، ص ۱۶۰، چاپ دانشگاه گوتینگن، آلمان، ۱۸۴۶ م، به اهتمام WUST ENFELD.
 - ۲- «و از جمله، خندق شاپور در دشت کوفه است که شاپور آن را میان خود و اعراب حفر کرد تا از شر آنان در امان باشد و آن خندق، مناطق هیت و عانات و نیز منطقه طسوج از شهر انبار را در بر می گرفت و چون انوشیروان به پادشاهی رسید، او را خبر دادند که قبایلی از اعراب، به مناطق سواد و بادیه چشم طمع دارند، پس فرمان داد که باروی شهر نسر را که شاپور ذوالاکتاف آن را بنا کرده بود، نوسازی کنند و آن را مسلح نمایند تا پیرامون بادیه را در امان دارد، و نیز فرمان داد که در هیت خندقی بکنند که صحرای بادیه را می شکافت و از نزدیک بصره تا کاظمه امتداد داشت و به دریا می رسد. بر کنار آن، محل های دیدبانی و قلعه های نگهبانی ساختند و آن را مستحکم کردند تا اهل بادیه تا سواد را حراست کند و بدین سان، مناطق هیت و عانات بیرون از آن قرار گرفتند و شاه فیروز آن خندق را از طسوج حفر کرد، زیرا عانات، دهکده ای در کنار هیت بود.» «معجم البلدان، جزء ۳، ص ۴۷۰، چاپ مصر، مطبعه السّعادة، ۱۹۰۶ م

«نویری» نمی گفتند: «سلمان فارسی چون اشاره به کندن خندق کرد، مسلمانان را به تعجب و شگفتی واداشت.» (۱)

ب: نقش یهود در اتحاد احزاب و هجوم گسترده به مدینه

«راغب»، واژه «حزب» را «جماعه فیها غلظ» معنا کرده (۲) و «طریحی» آن را «الطائفه و جماعه الناس» که «احزاب» جمع آن است، دانسته (۳) و از «یوم الأحزاب» که همان روز واقعه خندق است، با تعبیر «یوم اجتماع قبائل العرب علی قتال رسول الله» (۴) یاد کرده است.

اصطلاح «حزب» در قرآن، گاه به معنای خاص آن بکار رفته است؛ مانند: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ» که به اتفاق مفسران:

«عبارة عن المجتمعين لمحاربه النبي» (۵) و گاه به اعتبار مفهوم عام، یعنی «گروه» مورد استعمال قرار گرفته است؛ مانند «فإن حزب الله هم الغالبون»

اطلاق «احزاب» بر قبایل متعدّد عرب، به صّرف قومیت، طایفه و نسب نبوده است؛ بلکه این کلمه، مجموع قبایل و طوایفی را شامل می شود که هر یک دارای مذهب و مشرب و معتقدات خاص هستند و برای هدف مشخص، اختلافات خود را کنار نهند و وجه مشترک منافع همگان را منشأ حرکتی جدید و تلاشی هماهنگ نمایند. چنین

۱- نهایه‌الارب، ج ۲، ص ۱۵۰، ترجمه پارسی. نیز نک: متن اصلی: «فأشار علیه سلمان الفارسی بالخندق فأعجب ذلك المسلمين...»، الجزء السابع عشر، ص ۱۶۸، چاپ دارالکتب المصریّه، ۱۹۵۵ م. همچنین در باره سلمان نک: ابونعیم، حلیه‌الأولیاء، ج ۱، ص ۱۸۵. آغابزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۱، ص ۳۳۲. مافروخی، محاسن اصفهان، ص ۲۳، چاپ تهران، ۱۳۵۲. ماسینیون، سلمان پاک، مشهد، ۱۳۴۳

۲- «مفردات الفاظ القرآن»، ص ۱۱۴، چاپ دارالکاتب العربی، اهتمام ندیم مرعشلی.

۳- «مجمع البحرین»، چاپ سنگی، ص ۱۰۵، تهران، مصطفوی.

۴- مجمع البحرین، طریحی، ج ۱، ص ۴۹۹

۵- مفردات الفاظ القرآن.

اتحادی در جزیره‌العرب برای نخستین بار در سال پنجم هجری و آن هم در جهت کشتن محمد صلی الله علیه و آله و نابودی مدنی های مسلمان و به طور کلی از هم پاشیدن جامعه معنوی و نوپای مدینه، تحقق پذیرفت.

ابن هشام در یک جمع بندی نهایی از احادیث مربوط به «غزوه‌الخنندق» (۱) که از عروه بن زبیر زهری، ابن قتاده، عبدالله بن ابی بکر و غیر آنها (من علمائنا کلهم قد اجتمع حدیثه فی الحدیث عن الخندق) نقل می کند، نقطه شروع حرکت این اتحاد وسیع همگانی علیه محمد صلی الله علیه و آله را از ناحیه یهودیان خیبر می داند؛ یهودیانی همچون:

سلام بن ابی الحقیق النضری و حیّ بن أخطب النضری و کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق النضری و هؤنه بن قیس الوائلی.

این اشخاص از دو طایفه متعصب و یهودی «بنونضیر» و مشرکان «بنوخطمه» تشکیل شده اند. «بنونضیر» در مدینه بر اساس پیمان زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان، به کار و کوشش و معاشرت با مسلمانان مشغول بود؛ ولی بر اثر سوء قصدی که به جان محمد صلی الله علیه و آله کردند و نقض پیمانی که روا داشتند، امکان ادامه چنین همزیستی صمیمانه ای از بین رفت و مجبور به ترک زندگی از شهر مدینه گشته، عازم خیبر شدند.

«بنوخطمه» از اوس، طایفه متعصب و بت پرستی بود که در میان طوایف مدینه، حاضر به پذیرش اسلام در سال های نخست هجرت نشدند و پیوند دوستی خود را با قریشیان بت پرست حفظ کردند و کنار «بنوواقف» و «بنووائل» به سختی در برابر مسلمانان و آیین جدید، ایستادگی کردند.

سران یهودیان بنی نضیر با حمایت یهودیان خیبر، نخست پیوندی با مشرکان «بنوخطمه» منعقد نمودند؛ آنگاه به صورت هیئتی جهت مذاکره با قریش عازم مکه شدند. هدف اصلی از این ملاقات و مذاکره، جلب حمایت قریش برای حمله و هجوم همگانی به مدینه بود. ابن اسحاق می گوید:

در حقیقت این سران یهودی بودند که: «... حزّبوا الأحزاب علی رسول الله ...»

فدعوهم إلى حرب رسول الله...» (۱) سران قریش از پیشنهاد یهودیان برای تشکل نیرو و همبستگی با بت پرستان برای رودرروی با مسلمانان متعجب شدند. از این رو به تصریح ابن اسحاق گفتند:

«یا معشر یهود! إنکم أهل الکتاب!»

و به بیان سیره نویسی واقدی:

«أنتم أهل الکتاب الأوّل و العلم...» (۲) «ای گروه یهود! شما پیروان اولین کتاب و صاحب علمید. در باره محمد خبر دهید که آیا آیین (بت پرستی) ما بهتر است یا آیین محمد؟» یهودیان گفتند: «اللهم أنتم أولى بالحق منه!» «مسلم است که شما از او بهترید.»

یهودیان، آیین بت پرستان را به خاطر دشمنی با پیامبر بر نظام توحیدی او رجحان دادند؛ تا در جلب حمایت بت پرستان علیه مسلمانان موفق شوند. واقدی قصد هیئت یهودی را به مکه «یدعون قریشاً و أتباعها إلى حرب محمد» دانسته است (۳) و آشکارا از گفته آن ها سندی را ثبت می کند که آنها به قریش قول دادند:

«ما با شما خواهیم بود تا محمد را از پای در آوریم.»

نحن معکم حتی نستأصل محمداً. (۴) لذا آنها اظهار آمادگی کردند که:

ما آمده ایم تا با شما در باره دشمنی با محمد و جنگ با او همپیمان شویم و بر این کار سوگند بخوریم.

۱- «روزی که قبایل عرب برای نبرد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند.»

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۴۴۲

۳- همان، ص ۴۴۱

۴- همان.

جننا لنحالفکم علی عداوه محمّد و قتاله.

یهودیان قرار گذاشتند تا با سران بت پرست قریش به خانه کعبه روند. زیر پرده های کعبه، در حالی که پهلوهایشان به هم چسبیده بود، سوگند یاد کردند که هیچ یک از آنها دیگری را رها نکند و تا آخرین نفر که زنده ماند، بر دشمنی با محمّد هماهنگ و متحد باشد. (۱) پس از انعقاد این پیمان در مکه، قریش و یهود متفقاً برای متحد کردن قبایل و طوایف مختلف عرب بر علیه محمّد صلی الله علیه و آله و تدارک یک هجوم همگانی کارساز و نهایی به مدینه، وارد کار شدند و با امید و غرور و کبر ناشی از پیروزی در احد و ترس ناشی از اشاعه روزافزون تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله تلاش وسیعی را آغاز کردند. واقدی می نویسد:

«یهودیان نزد بنوسلیم آمدند و وعده کردند که چون قریش حرکت کند، آنها هم همراهشان بیرون روند.»

از سوی دیگر «قریش» به همراه «بنواسد»، «بنوفزاره»، «اشجع» و «بنومره» به تحکیم نیرو مبادرت ورزیدند.

ابن اسحاق جمع کلّ نیروهای مهاجم را ده هزار نفر دانسته است (۲) و از آمار تفکیکی آن گزارشی نمی دهد؛ ولی واقدی با تأیید رقم ده هزار نفر، به تفکیک به ذکر اسناد مربوط به بعضی از قبایل شرکت کننده در نبرد و رقم نیروهای شرکت کننده از هر قبیله پرداخته است که ذیلًا به آن اشاره می شود:

۱- «و خرجت قریش و من تبعها من أحابیشها» ۴۰۰۰ نفر

۲- «و بنو سلیم یومئذ» ۷۰۰ نفر

۳- «و خرجت أشجع و قائدها مسعود بن رخیله» ۴۰۰ نفر

۴- «و خرج الحارث بن عوف یقود قومه بنی مُرّه» ۴۰۰ نفر

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۴۴۲. متن عربی و ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۳۳۰

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۳۰

۵- «و خرجت بنوفرازه» ۱۰۰۰ نفر (۱) این نیروها با کمک های بی دریغ مادی یهودیان و حضور فعال آنها به سوی مدینه حرکت کردند؛ ولی قریش از سران «بنی نضیر» خواسته بودند که «بنوقریظه» (تنها طایفه یهودی مقتدر مدینه را که هنوز به پیمان همزیستی اهل کتاب، پایبند مانده بودند) وادار کنند که به آنها بپیوندند و یهودیان نیز این قول را به بت پرستان قریش و طوایف بت پرست داده بودند که بنوقریظه را نیز در این هجوم شرکت دهند.

اسناد این تلاش در تاریخ مدینه بسیار بااهمیت است و باید با نهایت دقت مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. واقعی در «المغازی» به استناد گفته ابویوب بن نعمان می نویسد:

«حیی بن اخطب ضمن راه به ابوسفیان بن حرب و قریش گفته بود: قوم من بنی قریظه همراه شما خواهند بود و ایشان هفتصد و پنجاه جنگ جویند که اسلحه فراوانی هم دارند.»

کان حیی بن اخطب يقول لأبی سفیان بن حرب و لقریش فی مسیره معهم:

«ان قومی قریظه معکم و هم اهل حلقه و افره. هم سبعمائیه مقاتل و خمسون مقاتلاً.»

با این توافق، وقتی قریش به نزدیکی های مدینه رسید، ابوسفیان از حیی خواست:

«نزد قومت برو از ایشان بخواه تا پیمان خود را با محمد بر هم زنند.»

قال ابوسفیان، (لحیی بن اخطب): «انت قومک حتی ینقضوا العهد الذی بینهم و بین محمد». فذهب حیی حتی أتی بنی قریظه. (۲) در فصول بعدی به تفصیل از این عهدشکنی یهودیان و تأثیری که بر پیروزی احتمالی قریش داشت، سخن خواهیم گفت. ولی آنچه در این مقطع پژوهشی مورد

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۴۴۳

۲- ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۴۳۰ و متن اصلی، ج ۲، ص ۴۵۴

توجه است، تأثیری است که یهودیان بنی نضیر در اتحاد قبایل و طوایف مختلف (به اصطلاح اسلام: احزاب) داشته اند.

باید توجه داشت که یکی از مفاد عهدنامه مهاجران و انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر آن بود که:

«هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو با هم در دفاع از شهر، تشریک مساعی کنند.» (۱) «و إنَّ اليهود ینفقون مع المؤمنین ما داموا محاربین».

با مشارکت بنی قریظه دو جبهه در برابر مدینه گشوده شد: یکی از جنوب و جنوب غربی توسط بنوقریظه و دیگری از طریق شمال شرقی و غربی توسط مکه و همپیمانان آن‌ها. با توجه به این که همه منابع تاریخ و سیره، تعداد محافظان مسلمان مدینه را سه هزار نفر دانسته اند، هجوم بیش از ده هزار نفر از احزاب مختلف عرب و یهود، پیروزی قطعی را به دشمنان محمد صلی الله علیه و آله نوید می‌داده است.

نکته اساسی تر این است که متأسفانه مورخان و سیره نویسان، دو واقعه خندق و بنوقریظه را از هم جدا و به عنوان دو برخورد دفاعی مسلمانان تلقی کرده اند؛ در حالی که ما آن دو را مربوط به یک هجوم تدارک دیده شده و هماهنگ از سوی دشمنان کینه توز محمد صلی الله علیه و آله و معنویت اسلام می‌دانیم؛ لذا روش تحقیق خود را بر قبول آن استوار ساخته ایم. از این رو هجوم قوای مشترک را در دو موضع مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اول در شمال مدینه که به عنوان «خندق» مشهور است.

دوم در جنوب مدینه که به عنوان «بنوقریظه» شهرت دارد.

پ: هجوم قوای مشترک؛ دفاع اجتناب ناپذیر مسلمانان

اشاره

ابن اسحاق - هم رأی با عروه بن زبیر و قتاده - تاریخ هجوم احزاب را به مدینه در شوال سال پنجم هجرت دانسته است (۲)؛ ولی موسی بن عقبه به نقل از زهری، شوال سال

۱- ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۴۷

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۲۴

چهارم را تاریخ وقوع این هجوم می داند. به نظر بیهقی این اختلاف، مهم نیست؛ چرا که:

«... مرادهم أنّ ذلك بعد مضيّ أربع سنين و قبل استكمال خمس» (۱).

این امر نشان می دهد که با مراجعه به منابع متعدّد و ملاحظه دقیق اسناد، نمی توان به طور حتم، نظر واقدی را در تعیین تاریخی مشخص، پیدا نمود. با این همه به گفته ابن کثیر:

«و الصّحيح قول الجمهور: ان أحداً في شؤال سنة ثلاث و أن خندق في شؤال سنة خمس من الهجره». (۲) بر اساس نظر واقدی، نیروی ده هزار نفری احزاب به سه لشکر تقسیم شده بود و فرمانده کلّ نیروهای مهاجم، ابوسفیان بود. تنها قریش با سیصد اسب و یکهزار و پانصد شتر وارد میدان شده بود و مسلمانان بیش از سه هزار نفر نبودند. لذا انتشار خبر هجوم جدید مخالفان محمّد صلی الله علیه و آله، مدینه را در نگرانی زایدالوصفی فرو برد و هر کس برای چاره جویی، سخنی می گفت و رأیی می داد.

مسلمانان در برابر حمله بت پرستان خشمگین و یهودیان کینه توز، آن هم پس از لطمه های شدیدی که مسلمانان در «احد» از قریشیان دیدند، راهی جز دفاع نداشتند؛ اما چگونه؟ آنان برای اتخاذ تصمیم، فرصت کمی داشتند؛ زیرا با توجه به سند زیر که واقدی به آن تصریح کرده است، معلوم می شود مسلمانان و پیامبر در مدینه، با یک هجوم غافلگیرانه روبرو شده بودند:

«چون قریش از مکه، آهنگ مدینه کردند و بیرون آمدند، گروهی از سواران خزاعه خود را به پیامبر رسانده، خبر دادند که قریش از مکه راه افتاده اند.» (۳) بر اساس مدارک تاریخی، در خصوص کیفیت دفاع مسلمانان از خود و شهر

۱- «منظور آنان، پس از گذشت چهار سال و پیش از پایان سال پنجم بوده است.»

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۱۸۱

۳- «المغازی»، ج ۲، ص ۳۳۳

مدینه، چندین پیشنهاد با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح شده است که هر یک از آنها را مورد بررسی قرار می دهیم:

اولاً همه آثار نشانه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در اتخاذ راه برای دفاع اجتناب ناپذیر به مشورت پرداخت و آراء صحابه را به دقت ملاحظه کرد و نکات ضعف و قوت آن را سنجید. سؤال پیامبر از صحابه این بود:

- آیا برای دفاع از مدینه بیرون برویم؟ یا در مدینه باقی بمانیم؟ یا در فاصله نزدیک مدینه مستقر شویم؟

در تاریخ به این پرسش ها سه پاسخ داده شد:

۱- گروهی گفتند:

«ما در فاصله میان منطقه بُعث و ثئیهاالوداع تا جُزف قرار می گیریم.» (۱) ۲- بعضی گفتند:

«ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم، بر گرد خود خندق می کشیدیم. آیا صلاح می دانید که اکنون هم خندق درست کنیم؟»

نویری، پاسخ نهایی پیامبر صلی الله علیه و آله و واکنش مسلمانان را چنین ثبت کرده است:

«مسأله کندن خندق، مسلمانان را به تعجب و شگفتی واداشت.» (۲) واقدی با این جمله، پیشنهاد سلمان را مورد پذیرش مسلمانان و پیامبر خوانده است:

فأعجب رأی سلمان المسلمین و ذکروا حین دعاهم النبی - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - یوم أخذ أن یقیموا و لایخرجوا، فکره المسلمون الخروج و أحبوا الثیات فی المدینه. (۳)

۱- واقدی، «مغازی».

۲- متن اصلی، جزء ۱۷، ص ۱۶۸

۳- «مغازی»، ج ۲، ص ۴۴۵، متن اصلی و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۳۳

این پیشنهاد و رأی سلمان، مسلمانان را خوش آمد و این مطلب را به یاد آوردند که پیامبر در جنگ احد هم دوست می داشت که مسلمانان در مدینه بمانند و از آن بیرون نروند. بدین جهت مسلمانان، بیرون رفتن از مدینه را دوست نداشتند و ترجیح می دادند در شهر بمانند.

مسلمانان به حفر خندق در مسیری که مشخص شد، مبادرت ورزیدند. در باره مسیر خندق، در مبحث آتی سخن خواهیم گفت و خاطرات هر یک از صحابه را در مدّت کندن خندق، به اسلام شناسان وامی گذاریم؛ ولی چیزی که از گفتن آن ناگزیریم، تلاش هماهنگ همه یاران محمّد صلی الله علیه و آله برای اجرای نقشه خندق می باشد و به تصریح واقدی در این راه: «پیامبر برای ترغیب مسلمانان، همراه ایشان در خندق کار می کرد.» (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله طبق یک برنامه منظم، حفر هر بخش از خندق را به گروهی واگذار فرمود. واقدی از ابن ابی سَبره نقل می کند:

«پیامبر در آن روز با زنبیل خاک حمل می فرمود.»

و مسلمانان در هنگام کار رجز می خواندند. اسناد متعددی مورد استناد قرار داده است که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله خود در این تلاش همگانی همراه یاران خود بود. همه این اسناد مؤید آن است که پیامبر:

«گاهی کلنگ می زد. گاهی با بیل، خاک ها را کنار می زد و گاهی با زنبیل خاک حمل می کرد. وقتی سخت خسته می شد، بر لبه چپ خندق به سنگی تکیه می داد و می خوابید. چون بیدار می شد، برمی خاست؛ دوباره کلنگ را برداشته، شروع به ضربه زدن می کرد.» (۲) واقدی می نویسد: «برای پیامبر خیمه ای چرمی در کنار کوه زدند.» (۳) پس از اتمام کار کندن خندق ها، نیروهای تحت فرماندهی ابوسفیان در قسمت های

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۳۳

۲- واقدی، «مغازی» ج ۲، ص ۳۳۹. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۳۰-۲۲۷

۳- «مغازی»، ص ۳۴۰، ج ۲. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۷۰، ترجمه فارسی.

شمالی مدینه یعنی در امتداد وادی عقیق پدیدار گشتند. واقدی در خصوص مسیر هجوم قریش به اطراف مدینه، می نویسد:

«فزلت قریش بَرومه، و وادی العقیق فی أحابیشها، و من صَوی إليها من العرب. و أقبلت غطفان فی قاداتها حتّی نزلوا و نزلت غطفان بالزَّغابه إلی جانب أُحید و جعلت قریش تُرح ركبها فی وادی العقیق فی عِضاها و لیس فی العِرضِ زرع، فقد حصد الناس قبل ذلك بشهر، فأدخلوا حصارهم و أتباتهم و كانت غطفان تُرسل خیلها فی أثر الحصاد- و كان خیل غطفان ثلاثمائة- بالعرض فیمسک ذلك من خیلهم و کادت إبلهم تهلك من الهزال و كانت المدینه لیالی قدموا جدیبه.

«سپاه حرکت کرد و چون به نزدیک مدینه رسیدند، قریش در ناحیه رومه در وادی عقیق فرود آمدند. عدّه ای از اعراب و همپیمانان حبشی ایشان هم، آنان را همراهی می کرد. غطفانی ها در منطقه زغابه که در سمت احد قرار دارد، فرود آمدند. قریش چهارپایان خود را برای چرا در وادی عقیق و خارستان های آن رها کردند؛ اما در آنجا هیچ گونه علفی برای اسب ها نبود؛ مگر همان علفی ای که با خود از مکه آورده بودند. علفی ای که قریش با خود آورده بودند، ذُرت بود.

غطفانی ها هم شتران خود را برای چرا به بیشه های اطراف جُرف فرستادند تا خار بخورند و بچرند. این سپاه هنگامی به مدینه رسیدند که هیچگونه زراعتی باقی نمانده بود و مردم، یک ماه قبل از آن، کشت خود را درو و محصول و گاه خود را جمع آوری کرده بودند. غطفانی ها اسب های خود را برای چریدن باقیمانده علف های کشتزار رها کردند. تعداد اسب های غطفانی ها سیصد رأس بود و علف موجود تکافوی ایشان را نمی داد. شتران از شدت لاغری مُشرف به مرگ بودند. به هنگام ورود ایشان، مدینه نیز در اثر نباریدن باران خشک بود.»

در این مناطق، با چند مکان مشخص روبرو می شویم که معلوم می دارد هجوم به مدینه از سمت شمال غربی آن بوده است:

۱. رومه: در شمال غربی مدینه واقع است و دقیقاً همان منطقه یثرب قدیم محسوب

می شود که از آن در ذیل «چاه رومه» (۱) یاد کردیم.

۲. زغابه: از این نام نیز که در شمال غربی مدینه، شهرتی عام دارد و امروزه شهروندان مدنی آن را به البرکه می شناسند، مکرراً یاد کردیم.

این مواضع جغرافیایی، به یک سرزمین متصل به هم اشاره دارد که از شمال، یا دامنه کوه احد، به سمت غرب تا شمال غربی وادی قنات امتداد داشته است.

بنابر این خط خندق در حد فاصل بین مشرکان و مسلمانان که در اطراف قسمت های شمالی کوه سلع تا منطقه شیخین (۲) ایستاده بودند، موقعیت صف آرای مدافعان مدینه و مهاجمان مکه را نشان می دهد و ما دقیقاً آن را بر اساس مستندات تاریخی در نقشه ای گنجانده و منظور کرده ایم.

مسلمانان راهی جز این نداشتند که خود در برابر خندق ها موضع گیرند و خانواده های خود را در کوشک ها، برج ها و استحکامات قبیله ای خود در مدینه پنهان سازند و با وحشت و نگرانی زایدالوصفی که مدارک تاریخی از آن یادهای آشکار دارد، در انتظار بمانند که چه هنگام، مهاجمان کینه توز، هجوم خود را آغاز می کنند.

در این لحظه شماری ها، ناگهان خبر لغو قرارداد زندگی مسالمت آمیز با یهودیان بنی قریظه، مسلمانان را در هراس جدی و مدینه را در حالتی آسیب پذیر قرار داد؛ زیرا بنی قریظه در جنوب شرقی مدینه زندگی می کردند و آنها با قبول تعهد برای نابودی مسلمانان و شخص محمد صلی الله علیه و آله، می توانستند از شرق و جنوب، خانه های بی دفاع مانده مسلمانان را مورد تهاجم قرار دهند. در واقع مدینه کاملاً محاصره شده بود و لحظه به لحظه حلقه این فشار تنگ تر می گشت. آیه ده از سوره احزاب، اشاره به همین محاصره تنگ و سخت دارد:

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ.

۱- کتاب سوم، فصل سوم.

۲- مسجد شیخین.

«آن هنگام که [دشمنان] از نقطه بالا و پایین شما بیامدند؛ روزی که چشم‌ها از ترس، خیره شد و دل‌ها به گلوگاه رسید و در باره خدا به پندارها افتادید.»

در این آیه *إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ* ... مربوط به منطقه جغرافیایی هجوم مکی‌ها و طوایف همپیمانان آنها در وادی عمیق است و *مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ* از مناطق جنوب شرقی مدینه (منطقه تحت نفوذ بنی قریظه) نشانی دقیق دارد و جزء آخر آیه یعنی: *وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ* ... حالت ترس و وحشت مسلمانان را از دامی که یهودیان و بت پرستان برای آنها ساخته بودند، نشان می‌دهد. این وحشت و اضطراب طبیعی از هجوم گسترده بیش از ده هزار تن به یک روستای نخلستانی را که جمعیتی بسیار کمتر از تعداد مهاجمان داشتند، در اسناد دیگری جستجو می‌کنیم؛ تا ببینیم که در آن لحظه‌ها مدینه چه وضعیتی داشته است:

۱- واقعی گوید:

«مسلمانان زنان و بچه‌ها را در برج‌ها قرار دادند. بنی حارثه هم کودکان را در برج‌ها و کوشک‌های مرتفع خود جای دادند. بنی عمرو بن عوف نیز زنان و کودکان را در کوشک‌ها مستقر کردند.» (۱) جابر بن عبدالله گوید:

«دیدم رسول خدا مشغول کردن خندق هستند. احساس گرسنگی به من دست داد. در آن لحظات دیدم میان چین‌های شکم آن حضرت را گرد و خاک پر کرده است. پیش همسرم آمدم و از گرسنگی پیامبر با او صحبت کردم.»

«مسلمانان متوجه پیمان شکنی بنی قریظه شدند و ترس و بیم فزونی یافت و کار بر ایشان سخت و دشوار شد.»

«گویند در اثر این امر نفاق رونق گرفت و مردم سست شدند و گرفتاری بزرگ شد و ترس و بیم شدت یافت؛ مخصوصاً نسبت به زن‌ها و بچه‌ها.»

«گروهی سخنان زشتی گفتند؛ چنانکه معتب بن قشیر گفت:

محمد گنج های خسرو و قیصر را به ما وعده می دهد و حال آن که هیچ یک از ما تأمین ندارد که برای قضای حاجت خود برود!»

ابن ابی سبره از قول حارث بن فضیل برایم نقل کرد:

«بنی قریظه تلاش کردند شبانه به هسته مرکزی مدینه شیبخون بزنند.»

ابوبکر صدیق در این باره گفت:

«ما از یهود بنی قریظه نسبت به زن ها و بچه هایی که در مدینه بودند، بیشتر می ترسیدیم تا از قریش و غطفان.»

امّ سلمه می گفت: «من در غزوه خندق در تمام مدّت اقامت رسول خدا همراه ایشان بودم و با آن که سرمای سختی بود، پیامبر شخصاً در خندق پاسداری می دادند...»

امّ سلمه گوید: «... هیچ کدام از غزوات، به اندازه غزوه خندق، پیامبر را به زحمت نیفکنده بود و برای ما هم هیچکدام ترسناکتر از خندق نبود. علّت آن بود که ما از طرف بنی قریظه در مورد حمله به زن ها و بچه ها اطمینان نداشتیم؛ لذا مدینه تا صبح پاسداری می شد و تمام شب بانگ تکبیر در مدینه بلند بود و شب را با ترس به صبح می آوردند.»

محمد بن مسلمه می گفت: «در غزوه خندق شب های ما همچون روز بود.»

این اسناد، وضعیّت اندوهبار و موقعیّت وحشتناک مسلمانان را در هجوم و محاصره دشمنانشان نشان می دهد. برای حقیر روشن نیست که چگونه بعضی از نویسندگان، بر اساس ذهنیّت خود و نه مُستند به مدارک تاریخی، سعی کرده اند تا محمد صلی الله علیه و آله را پس از هجرت، مردی جنگجو و در پی قدرت بخوانند! اگر مدینه آن روزگاران را فقط بر اساس همین دقایق تاریخی و مورد تصریح واقعی بخوایم تجسّم کنیم، نمی توانیم تصویری جز شهری در بُهت و وحشت کینه توزان بت پرست و یهودیان بی بند و بار ارائه دهیم.

مسلمانان برای دفاع از حقّ طبیعی خود در برابر مهاجمان و متجاوزان گرسنگی کشیدند.

شب ها را به وحشت گذراندند و نگران خانواده های خود، لحظه ای آرامش نداشتند.

محمد صلی الله علیه و آله چه می توانست بکند؟؛ در حالی که به گفته واقدی:

«بت پرستان و یهودیان، تمام حملات خود را متوجه یک هدف (خیمه پیامبر) کرده بودند.» (۱) ۲- این محاصره بیش از بیست روز، مدینه را در خود می فشرد. محمد بن جریر طبری در وصف آن روزها می نویسد:

ترس مسلمانان فزونی گرفت و دشمن از بالا و زیر پیامد و مؤمنان گمان ها ناروا کردند و نفاق منافقان نمایان شد؛ تا آنجا که معتب بن قشیر گفت:

«محمد به ما وعده می دهد که گنج های کسری و قیصر را می خوریم؛ اما به قضای حاجت نمی توانیم رفت.»

اوس بن قیظی در حضور مردم قوم خویش گفت:

«ای پیامبر! خانه های ما بی حفاظ است. اجازه بده به سوی محله خویش باز گردیم.» و مسلمانان به محنت افتادند. (۲) ۳- واقدی نیز این وضعیّت را در یک جمله چنین خلاصه کرده است:

«هنگام جنگ خندق، مسلمانان در سرما و گرسنگی شدید قرار داشتند.

حذیفه بن یمان در این مورد گفته است:

«شبی بسیار سرد با رسول خدا کنار خندق بودیم و در آن شب، سرما و گرسنگی و ترس در ما جمع بود.»

آیا چنین وضع محنت باری را می توان غزوه و عزم مسلمانان برای جنگ کردن خواند؟ یا باید دفاع اجتناب ناپذیر لقب داد؟

۴- مورخان متفقند که پیامبر حاضر شد که به سران غطفان، یک سوم حاصل خرماي مدینه را بدهد تا آنها دست از محاصره مسلمانان بردارند. آن حضرت، دلایل

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۵۱

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ذیل شرح واقعه خندق، سال پنجم. نیز نک: ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۱۰۷۳

مبادرت به چنین کاری را اینگونه به اطلاع یاران خود رساند:

«این کار به خاطر شماس است که می بینم عرب ها بر ضدّ شما هم سخن شده و از هر سو به دشمنی برخاسته اند».

با این حال یاران وفادار پیامبر و همه شهروندان مدینه مانع پیشنهاد پیامبر شدند و حاضر گشتند تا آخرین توان، از جان، شهر، خانواده و حیثیت و شرافت و ایمان خود دفاع کنند. محمد بن جریر طبری می نویسد:

پیامبر در برابر این پافشاری ها فرمود: «هر طور که خواهید!»

و سعد بن معاذ نامه را برگرفت و نوشته آن را محو کرد و گفت: «هر چه می توانند بکنند و پیامبر همچنان در محاصره دشمنان بماند.» (۱) ۵- ابن هشام (۲) و نویری در «نهایه‌الارب» (۳) تلاش پیامبر را برای شکستن محاصره، مورد تأیید قرار داده اند و در بیان دلیل آن گفته اند:

«چون کار بر مردم مسلمان دشوار شد.»

و در شرح آن آورده اند:

محمد صلی الله علیه و آله کسی را نزد عیینه بن حصن و حارث بن عوف مزی از فرماندهان غطفان فرستاد و تعهد فرمود که اگر آنها به اتفاق همراهان خود برگردند، یک سوم از محصول خرمای مدینه را از طرف خود و یارانش به آنها پرداخت خواهد کرد. و وقتی حضرت، نظر مشورتی سعد بن معاذ و سعد بن عباد را شنید و دانست که آنها مخالف این توافق هستند، فرمود:

«من این کار را به خاطر شما می خواهم انجام بدهم؛ چون می بینم همه اعراب به شما هجوم آورده و چون سگ بر شما پارس می کنند.»

۱- «تاریخ الرّسل و الملوك»، ذیل شرح واقعه خندق، سال پنجم. نیز نک: ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۱۰۷۳

۲- «السیرة النبویة»، ج ۳، ص ۲۳۴، متن اصلی.

۳- ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۱۵۴

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بل شىء اصنع لكم والله ما اصنع ذلك إلا لأنتنى رأيت العرب رمتكم عن قوس واحده و كالبوكم من كل جانب؛ فأردت أن أكسر عنكم من شوكتهم إلى أمر ما ...»

۱/ پ: مواضع شمال غربی مدینه

خندق و طولانی بودن گودال آن، مانع هجوم سوارکاران قریش به مواضع دفاعی مسلمانان شده بود. بت پرستان به پرتاب تیر مبادرت می ورزیدند؛ ولی امکان درگیری مستقیم را نداشتند.

تاریخ نویسان از حمله سواران به فرماندهی خالد بن ولید و نافرجامی آن به خاطر عدم امکان عبور از خندق یادها کرده اند. (۱) همچنین از حمله فوج سوارکاران به فرماندهی ابوسفیان بن حرب و زمانی دیگر به سرپرستی همبیره بن ابی وهب و یا سپاهی به سرکردگی عکرمه بن ابی جهل یا ضرار بن خطّاب نقل ها آمده است. ولی بت پرستان در تمام این حمله ها، اگر چه میان مسلمانان وحشت و ترس می آفریدند و حلقه های محاصره را شدیدتر می کردند؛ ولی از عدم توفیق آنها در هجوم یکپارچه که لازمه این توفیق، عبور از گودال های خندق بود، مدارک تاریخی زیادی در دست داریم.

عاقبت در یک یورش، عده ای از بت پرستان توانستند، مسیری را که خندق آن باریک و امکان عبور از آن ممکن بود، پیدا کنند؛ ولی ترسی که از تدبیر حفر خندق در دل بت پرستان و یهودیان به وجود آمده بود، مانع هجوم هماهنگ شد؛ تنها عمرو بن عبدود حاضر به نبرد تن به تن گردید که او نیز به دست علی بن ابی طالب علیه السلام از پای در آمد. زبیر بن عوام نیز نوفل بن عبدالله را بکشت و ...

بر اثر اختلافاتی که بین قریش و طایفه غطفان از یک سوی با یهودیان بنوقریظه پیش آمد و با شروع وزش بادهای سرد و طوفانی، بت پرستان ادامه محاصره و حمله را

بی نتیجه یافتند. در این حال، ابوسفیان خطاب به آنها گفت:

«ای گروه قریش! اینجا برای شما جای توقف و مقام نیست و می بینید که اسبان و چارپایان ما در شرف نابودی اند. بنی قریظه هم بر خلاف قول و پیمان خود رفتار کردند و اموری ناخوشایند از ایشان به ما رسیده است؛ وانگهی شدت طوفان را هم می بینید که چه می کند! راه بیفتید و بروید که من هم اکنون کوچ می کنم.» (۱) بازگشت قریش با به جای گذاردن چهار کشته، باعث شد تا غطفانی ها نیز به سوی سرزمین های خود بازگردند. مسلمانان هم صبح همان روز به مدینه بازگشتند و محاصره بت پرستان در مناطق شمالی به پایان رسید و درگیری ها خاتمه یافت. پیامبر و مسلمانان هم با از دست دادن پنج یار و یک زخمی که بعدها در مدینه به شهادت رسید، متوجه مواضع جنوبی و شرقی مدینه که در دست بنی قریظه بود، شدند.

۲/ پ: مواضع جنوب شرقی مدینه

اشاره

«یهودیان بنو قریظه»، مدینه را از جنوب و مشرق تحت فشار قرار داده بودند و هماهنگ با مواضع شمالی، مدینه با خطر جدی ویرانی و قتل عام زنان و کودکان روبرو بود. محاصره مسلمانان حدود بیست روز به طول انجامید و لحظه های ترس و نگرانی توأم با سرما و گرسنگی، جان مدافعان مدینه را به خطر انداخته بود. آنان تصور نمی کردند که بنی قریظه، پیمان همزیستی برادرانه خود را به خاطر منافع بت پرستان قریش نادیده گیرند و انتشار خبر پیمان شکنی مذکور، وحشت و نگرانی مسلمانان را دوچندان کرد. از این رو وقتی غطفانی ها و قریشیان، یکباره دست از محاصره برداشتند، مسلمانان، سراسیمه متوجه مواضع بنی قریظه شدند.

وقتی مدارک تاریخی مربوط به این وقایع را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم، به

۱- نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۱۵۸، فارسی. نیز نک: حدیفه بن یمان. ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۴۳، متن اصلی: «ثم قال ابوسفیان: یا معشر قریش، انکم و اللّٰه ما اُصّیحتم بدار مُقام ... تا آخر»

خوبی می فهمیم که مسلمانان به قصد حمله به بنی قریظه عازم آن مناطق نشدند؛ بلکه این بنی قریظه بودند که با گشودن موضع جدیدی علیه شهر مدینه، مسلمانان را به پیکار و رودررویی دعوت کردند. اگر تحولات مواضع شمالی و شمال غربی خندق ها رخ نداده بود، یهودیان مزبور مصممانه به هدف های هماهنگ شده خود می پرداختند و برای قلع و قمع مردم مدینه وارد عمل می شدند؛ ولی توقف محاصره، و ترس مهاجمان عرب از تدبیر خندق، اجرای نقشه بنی قریظه را نیمه تمام گذارد و مسلمانان توانستند با رساندن به موقع خود در اطراف دژهای یهودیان بنی قریظه، ابتکار عمل را از دست آنها بگیرند.

چنین اوضاعی، نتیجه مخاصمات همه طوایف عرب از بت پرست تا یهودی با اسلام بود. در نتیجه دفاع مسلمانان در برابر هجوم احزاب، ربطی به یهودی یا بت پرست بودن آنها نداشت؛ بلکه تلاش صادقانه ای برای حفظ جان و مال و خانواده های خود بود.

این قریش بود که بر اثر فریب یهودیان جزیره‌العرب، به شهر مسلمانان حمله ور شده بودند و این بنوقریظه بود که با زیر پا گذاردن همه میثاق های تاریخی و طایفه ای، مدینه را به محاصره کشاند. مسلمانان در مقابل، چه می توانستند بکنند؛ جز این که راهی قلعه های این طایفه لجام گسیخته و خیانت پیشه شوند و از آنها سؤال کنند که پس از این چگونه می توانید به حیات مسالمت آمیز خود با طوایف مدینه که در مجاورت شما زندگی می کنند، ادامه دهید و چه تضمینی وجود دارد که این خیانت ها در حساس ترین لحظه های مرگ و زندگی طوایف انصار و مهاجران مقیم مدینه تکرار نشود؟

برای پاسخگویی به این پرسش های تاریخی، به روزهای نخست ورود محمد صلی الله علیه و آله به قبا و یثرب باز می گردیم:

ابن هشام و ابن اسحاق، وقایع نخستین روزهای پس از هجرت و ورود به مدینه را ثبت کرده اند. (۱) اهم این وقایع، تلاش محمد صلی الله علیه و آله برای «اتحاد یثرب» بود. از یک سو انصار یا مسلمانان یثرب را برادران مهاجر معرفی نمود و رسم برادرخواندگی را میان آنها برقرار ساخت و از سوی دیگر میان مهاجران و انصار با یهودیان، پیمانی منعقد نمود و همه را به

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۴۷، متن اصلی مصطفی السقا، ابراهیم الأیاری، قاهره ۱۹۳۶ م

دوستی، احترام متقابل و تضمین «آزادی عقاید» دعوت کرد.

این میثاق مهم، از جهان بینی محمّد صلی الله علیه و آله نشأت می گرفت که یهودیان و مسیحیان و مسلمانان و صائبین و زرتشتیان را «اهل کتاب» و پیامبرانشان را انبیاء بر حق می دانست؛ پیامبرانی که خداوند هیچگونه فرقی بین آنها نگذاشته است.

وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. (۱) مفاد قرارداد، صرفاً میثاقی دینی به معنای اخصّ آن نیست؛ بلکه بر اساس سنن قبایل و طوایف یثرب در یک مجموعه دور از نفاق و تفرقه تنظیم شده بود؛ با این هدف که همه مردم از هر طایفه و قبیله و با هر دیانت و ایمانی، به صورت یک «ملت واحد» درآیند. لازم است بر نکات مهم میثاق مذکور نظر اندازیم؛ تا در خصوص روند وقایع بنی قریظه با توجه به زمینه ها و کُنه واقعیّت تاریخی- اجتماعی آن، نظر دهیم.

متن عهدنامه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هذا كتاب من محمد النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - بين المؤمنين و المسلمين من قريش و يثرب، و من تبعهم، فلحق بهم، و جاهد معهم، إنهم أمّة واحدة من دون الناس. المهاجرون من قريش على ربّعتهم يتعاقلون بينهم، و هم يُفدون عانيهم بالمعروف، و القسِط بين المؤمنين، و بنوعوف على ربّعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى و كلّ طائفه تُفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو ساعده على ربّعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى و كلّ طائفه منهم تُفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الحارث على ربّعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى. و كلّ طائفه تُفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو جشم على

۱- «و آنچه از جانب پروردگارشان به پیامبران داده شده، که میان هیچ یک از آنان تفاوتی قائل نیستیم». آل عمران: ۸۴، بقره:

ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى و كل طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين و بنوالتجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى و كل طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين ...

... الصحيفه و آمن بالله و اليوم الآخر أن ينصر مُحدِثا و لا يُؤويه. و إنّه من نصره أو آواه، فإنّ عليه لعنه الله و غضبه يوم القيامة و لا يؤخذ منه صرف و لا عدل. و إنّكم مهما اختلفتم فيه من شىء، فإنّ مرده إلى الله- عزّوجلّ- و إلى محمد- صلّى الله عليه [وآله] وسلّم-.

و إنّ اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين و إنّ يهود بنى عوف أمه مع المؤمنين. لليهود دينهم و للمسلمين دينهم مواليهم و أنفسهم إلّا من ظلم و أثم، فإنّه لا يوتغ إلّا نفسه و أهل بيته.

و إنّ يهود بنى النجار مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى الحرث مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى ساعده مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى جشم مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى الأوس مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى ثعلبه مثل ما ليهود بنى عوف إلّا من ظلم و أثم، فإنّه لا يوتغ إلّا نفسه و أهل بيته، و إنّ جفنه بطن من ثعلبه كأنفسهم و إنّ لبنى الشطيه مثل ما ليهود بنى عوف و إنّ البرّ دون الإثم و إن موالي ثعلبه كأنفسهم و ان بطانه يهود كأنفسهم و إنّ لا يخرج منهم أحد إلّا بإذن محمد- صلّى الله عليه [وآله] وسلّم- و انه لا ينحجر على ثأر جرح و إنّ من فتك نفسه فتكك و أهل بيته إلّا من ظلم و إنّ الله على أبرّ من هذا و إنّ على اليهود نفقتهم و على المسلمين نفقتهم و إنّ بينهم النصر على من حارب أهل هذه الصحيفه و إنّ بينهم النصح و النصيحه و البرّ دون الإثم، و إنّ لم يَأثم امرؤ بحليفه و إنّ النصر للمظلوم.

و إنّ اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين، و إنّ يثرب حرام جوفها لأهل هذه الصحيفه، و ان الجار كالنفس غير مضارّ و لا آثم، و إنّه لا تُجار حُرّمه إلّا بإذن أهلها، و إنّه ما كان بين أهل هذه الصحيفه من حدث أو اشتجار يُخاف فسادُه.

و بنو عمرو بن عوف على ربّعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، و كلّ طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و بنو النبيت على ربّعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، و كلّ طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و بنو الأوس على ربّعتهم يتعاقلون معاقلمهم الأولى، و كلّ طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و إنّ المؤمنين لا يتركون مُفْرَحاً بينهم أن يعطوه بالمعروف في فداء أو عقل.

قال ابن هشام: «المُفْرَح»، «المُثْقَل» بالدّين و الكثير العيال. قال الشاعر:

إذا أنت لم تبرح تؤدّي أمانه و تحمل أخرى أفرحتك الودائع

و أن لا يحالف مؤمن مولى مؤمن دونه و إنّ المؤمنين المتقين على من بغى منهم، أو ابتغى دَسِيعه ظلم أو إثم أو عدوان أو فساد بين المؤمنين و إنّ أيديهم عليه جميعاً و لو كان و لَد أحدهم. و لا يقتل مؤمن مؤمناً في كافر و لا ينصر كافرأ على مؤمن و إنّ ذمّه الله واحده يجير عليهم أدناهم. و إنّ المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس. و إنّه من تبعنا من يهود فإنّ له النصر و الأسوه غير مظلومين و لا متناصرين عليهم. و إن سلم المؤمنين واحده لا يسالم مؤمن دون مؤمن في قتال في سبيل الله إلا على سواء و عدل بينهم. و إنّ كلّ غازيه غزت معنا يُعقب بعضها بعضاً. و إنّ المؤمنين يبيء ما بعضهم على بعض بما نال دماءهم في سبيل الله و إنّ المؤمنين المتقين على أحسن هدى و أقومه و إنّه لا يجير مشترك مالاً لقريش و لا نفساً و لا يحول دونه على مؤمن. و إنّ من اعتبط مؤمناً قتلاً عن بينه فإنّه قود به إلا أن يرضى

وَلِيَ الْمُقْتُولِ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ كَافَهُ، وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ إِلَّا قِيَامُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَقْرَبُ مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ ...

فَإِنَّ مَرَدَّهُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ - وَ إِنْ أَلَّ اللَّهُ عَلَى أَتَقَى مَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَ أَبْرَهُ. وَ إِنَّهُ تَجَارَ قَرِيشَ وَ لَا مِنْ نَصْرَهَا، وَ إِنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَى مَنْ دَهَمَ يَثْرِبَ. وَ إِذَا دُعُوا إِلَى صَلَاحِ يَصَالِحُونَهُ وَ يَلْبَسُونَهُ، فَإِنَّهُمْ يَصَالِحُونَهُ، وَ أَنَّهُمْ إِذَا دُعُوا إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، إِلَّا مَنْ حَارَبَ فِي الدِّينِ. عَلَى كُلِّ أَنَسٍ حَصِيَّةٌ تَهُمُ ذَلِكَ فَانْهُ لَهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، إِلَّا مَنْ حَارَبَ فِي الدِّينِ. عَلَى كُلِّ أَنَسٍ حَصِيَّةٌ تَهُمُ فِي جَانِبِهِمُ الَّذِي قَبْلَهُمْ. وَ إِنَّ يَهُودَ الْأَوْسِ، مَوَالِيَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ عَلَى مِثْلِ مَا لِأَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ مَعَ الْبَرِّ الْمُحَضِّ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ. (۱)

۱- «به نام خداوند بخشاینده مهربان، این نوشته ای است از جانب محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب، و پیروان و وابستگان به آنان که به همراه ایشان پیکار کرده اند، و بر مبنای این نوشته، آنها یک امت متحد هستند. مهاجران قریش در محدوده خود، استقلال دارند و دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و فدیة اسیران خود را چنان که در میان مؤمنان مرسوم است، می پردازند، و بنی عوف در محدوده حاکمیت خویش، دیه مقتولین را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیة اسیران خود را مطابق مرسوم می پردازد، و بنی ساعده در محدوده خویش، دیه مقتولان را رد و بدل می کند و هر طایفه، فدیة اسیران خود را مطابق مرسوم میان مؤمنان، می پردازد. و بنی حارث در محدوده خویش، دیه مقتولان را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیة اسیران خود را مطابق مرسوم، می پردازد و بنی جشم نیز در محدوده خویش دیه مقتولان را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیة اسیران را مطابق مرسوم می پردازند، و بنی نجار نیز میان خود، دیه مقتولان را می پردازند و هر طایفه فدیة اسیران را مطابق معمول پرداخت می کند ... بر اساس این عهدنامه، هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، نباید فتنه گری را پناه دهد و یاری کند، و هر که چنین کند، لعنت و غضب خداوند تا قیامت بر او خواهد بود و هیچ بهانه غرامتی از او پذیرفته نیست، و هر گاه در امری اختلاف کنید، باید آن را به خداوند عز و جل و محمد صلی الله علیه و آله واگذارید، و یهودیان تا زمانی که مؤمنان در حال جنگ هستند، با ایشان خواهند بود و یهودیان بنی عوف با مسلمانان متحد هستند، یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان نیز دین خود و پیروان خود را، جز آنان که ستم کنند و گناه مرتکب شوند، و چنین کسانی، هلاکت خود و خاندان خویش را موجب می شوند و یهود بنی نجار نیز همانند بنی عوف هستند و بنی حارث نیز همانند بنی عوف، و بنی ساعده و بنی جشم و بنی اوس و بنی ثعلبه نیز همانند بنی عوف، در این مورد برابر هستند، جز آنان که ستم یا گناه انجام دهند که ایشان، هلاکت خود و خانواده خود را موجب می شوند، و بردگان بنی ثعلبه نیز همانند خود آنان هستند، و بنی شطیبه نیز همانند بنی عوف مشمول این مقررات هستند و همراهان و مشاوران یهودیان نیز همانند خود آنان به شمار می آیند و کسی حق ندارد بدون اجازه محمد صلی الله علیه و آله از میان ایشان بیرون رود و علاوه بر دیه قتل، جراحت ها نیز باید قصاص شود و هر که به ناگهانی کسی را بکشد، بر خود و خانواده خویش ستم روا داشته، مگر آنان که مورد ظلم واقع شده اند ... و کسانی که این پیمان آنان را شامل می شود، در صورتی که یکی از آنان مورد حمله واقع شود، دیگران باید به کمک او بشتابند و خیرخواهی و نیکی در حق یکدیگر روا دارند، و کسی از آنان در حق هم پیمانان خود جفا نکند، و تعرض به شهر مدینه بر اهل این پیمان حرام است و پناهندگان نیز همچون خود آنان خواهند بود، مادامی که ضرری

نرسانده و ظلمی نکرده اند. و اگر میان اهل این پیمان، فتنه یا درگیری رخ دهد که بیم فساد رود، ... بنی عمرو بن عوف نیز در کار خویش، استقلال دارد و دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه اسیر خود را می پردازد. و بنی نبت نیز دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه سایران خود را مطابق آنچه میان مؤمنان مرسوم است، می پردازند و بنی اوس نیز دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و فدیه اسیران را مطابق مرسوم می پردازند و مؤمنان وظیفه دارند به افرادی که دین و قرض بسیار دارند، در پرداخت فئه یا دیه، یاری رسانند. هیچ یک از مؤمنان نباید با یاوران مؤمن دیگر پیمانی منعقد کند، مگر به همراهی خود او. و مؤمنان در برابر کسانی که به آن ستم یا تجاوز یا ظلم و دشمنی و فساد روا دارند، با هم متحد خواهند بود، حتی اگر آن شخص، فرزند یکی از آنان باشد. و هیچ مؤمنی به خون بهای کافری کشته نمی شود و مؤمنان، یاور یکدیگرند، نه دیگران ... و هر یک از یهودیان که از ما پیروی کند، یاری و کمک ما او را شامل می گردد، و مؤمنان در صلح و جنگ یکپارچه اند، همه مؤمنان در پیکار در راه خدا، برابرند و آنان بر بهترین و استوارترین طریق هدایت قرار دارند و هیچ یک از مشرکان نباید اموال یا افراد قریش را پناه دهد و مؤمنان را از دست یافتن بر آن بازدارد، و هر کس که مؤمنی را بی گناه بکشد، خون او بر ذمه اش خواهد بود، مگر آن که ولی مقتول رضایت دهد، و تمامی مؤمنان در برابر آن قاتل قرار خواهند داشت، و هیچ یک از مؤمنان که به این پیمان وفادارند، حق سرپیچی از آن را ندارند و فرجام کار آنان با خدای عز و جل و محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. و قریشیان و یاوران آنان، در صلح و امان نخواهند بود، و اهل این پیمان باید در برابر هر کس که به یثرب حمله آورد، بایستند و اگر به صلح فرا خوانده شدند و مورد پذیرش واقع شد، آنان نیز صلح کنند، جز آنان که محارب دین باشند .. و یهودیان اوس و یاوران ایشان نیز شامل این پیمان هستند و باید با اهل این پیمان، نیکی روا دارند».

اکنون مفاد قرارداد را با اسناد وقایع خندق و هجوم مهاجمان بت پرست مورد تطبیق

قرار می دهیم:

۱- بنی قریظه این ماده را که «در موقع پیشامد جنگ، هر کدام از این دو (/ یهودیان بنی قریظه و مسلمانان)، دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد، علیه دشمن کمک خواهد کرد» رعایت نکردند؛ در حالی که می دانستند این مکی ها هستند که به مدینه هجوم آورده اند و مردم مدینه تنها پس از حرکت آنها به سوی شهر، از نیت طوایف بت پرست و متحدشده عرب آگاهی یافته اند.

۲- بنی قریظه این ماده را که «هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو (/ طرفین قرارداد) با هم در دفاع از آن تشریک مساعی خواهند کرد» زیر پا گذاردند و بر عکس با دشمنان، میثاق همکاری بستند و پیمان منعقد خود را با طوایف مدینه پاره کردند. در این حال «کعب بن اسد قُرظی» سرور بنی قریظه با «حیی بن اخطب نضری» که از جانب ابوسفیان مأمور مذاکره شده بود، این نقض پیمان را تأیید کرد و عهد جدید را متعهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی لغوی یک جانبه پیمان توسط یهودیان بنی قریظه را شنید، «سعد بن معاذ»- سرور اوس- و «سعد بن عباد»- سرور خزرج- و «خوات بن جبیر»- از «بنو عمرو بن عوف»- و «عبدالله بن رواحه»- از «بنو حارث بن خزرج»- را جهت تحقیق حقیقت امر به سوی «بنو قریظه» مأمور نمود؛ در حالی که خود و یارانش در شدیدترین محاصره ها انتظار لحظات مرگ را می کشیدند و شهر مدینه ساعات سقوط را به نظاره نشسته بود.

فرستادگان محمد صلی الله علیه و آله که خود نیز به عنوان رؤسای طوایف، طرف پیمان بودند، نزد بنی قریظه رفتند و از شیوع خبر عهدشکنی آنها پرسش نمودند. ابن اسحاق پاسخ و واکنش بنی قریظه را در برابر هیئت اعزامی چنین ثبت کرده است:

قالوا (بنی قریظه):

«من رسول الله؟ لاعهد بیننا و بین محمد و لا- عقدا!» فشاتمهم سعد بن معاذ و شاتموه و كان رجلاً فيه حده فقال له سعد بن عباد:

«دع عنك مشاتمهم! فما بيننا وبينهم أُرْبى من المشاتمه».^(۱) چون خبر این تندخویی، دشنام و نقض عهد به پیامبر رسید، به تصریح ابن اسحاق:

«و عظم عند ذلك البلاء، و اشتدّ الخوف، و أتاهم عدوهم من فوقهم و من اسفل منهم»

در این موقع بود که گرفتاری مسلمین به نهایت رسید. ترس و بیم شدت گرفت و دشمنان از شمال و جنوب آنها را احاطه کردند.»

با توجه به این که یکی از مفاد پیمان، پیش بینی این مسأله بود که «در موقع بروز اختلاف و نزاع، آخرین حکم برای رفع اختلاف، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود» مسلمانان در هنگام ظهر روزی که از مواضع دفاعی شمال مدینه بازگشتند، به سوی استحکامات بنی قریظه حرکت کردند و از این کار دو هدف داشتند:

اول مقاومت و دفاع در برابر مواضع بنی قریظه که در پی پیمان با بت پرستان آن را تدارک دیده بودند.

و دوم مذاکره در امر نقض پیمان طوایف مدینه

۱- ۲/ پ: لجاجت و اهانت های بنی قریظه

یهودیان بنی قریظه دیگر حاضر نبودند در کنار طوایف و قبایل یثرب، به صلح و صفا زندگی کنند و مسلمانان، آماده رودررویی با ایشان شدند و برای مقابله با تلاش های خصمانه شان، به سمت آنان روی آوردند؛ ولی آنها به جای آن که از نقض عهدنامه پشیمانی نشان دهند، در استحکامات خود به تحکیم مواضع پرداختند و به تصریح طبری:

«در باره پیامبر سخنان زشت گفتند».^(۲)

۱- «بنی قریظه گفتند: پیامبر خدا کیست؟! ما با محمد عهد و پیمانی نداریم. پس سعد بن معاذ، زبان به بدگویی آنان گشود و آنها نیز چنین کردند، و او مردی تندخو بود، سعد بن عباد به او گفت ...». نک: «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۳۲، متن اصلی.

۲- «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۳، ص ۱۰۸۳

واقدی به نقل از ابن ابی سبّراه و او از اسید بن ابی اسید به روایت از ابوقتاده، این واقعه را چنین ثبت کرده است:

«همین که ما به محلّ بنی قریظه رسیدیم، آنها خطر را حتمی دانستند. علی پرچم را در پای حصار ایشان برافراشت و آنها از حصارهای خود روی به ما کردند و شروع به دشنام دادن به پیامبر و همسران آن حضرت نمودند و ما سکوت کردیم.» (۱) ابن کثیر نیز این ماجرا را چنین ثبت کرده است:

«کان علیّ قد سمع منهم قولاً سیئاً لرسول الله - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - وازواجه، رضی الله عنهنّ.» (۲) محاصره همچنان ادامه یافت و بنی قریظه از مواضع و استحکامات خود به تیراندازی مبادرت ورزید و مسلمانان مقابله به مثل می نمودند. با توجه به این سند واقدی به نقل از فروه بن زبید که:

«تیرهای ما همچون ملخ در حرکت بود. بنی قریظه در حصارهای خود پنهان شدند و هیچ کس از ایشان ظاهر نگردید. ما حیفمان آمد که تیرهایمان بیهوده هدر شود. این بود که گاه گاهی تیر می انداختیم.»

معلوم می شود که یهودیان از مواضع آسیب ناپذیری برخوردار بودند و مسلمانان از این محاصره و تیراندازی های پراکنده نتیجه ای نمی گرفتند. ادامه محاصره یهودیان از سوی مسلمانان برای تعیین تکلیف نهایی باعث شد که به تصریح محمد بن مسلمه:

«بنی قریظه ناچار جنگ را با ما رها کرده، از ادامه آن خودداری ورزیدند و به پیامبر پیشنهاد مذاکره دادند و گفتند صحبت می کنیم و پیامبر پذیرفتند.» (۳)

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۷۷

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۲۸

۳- واقدی، ج ۲، ص ۳۷۸

۲-۲ / پ: پیشنهاد حکمیت از سوی بنوقریظه بنا به رسوم طوایف عرب

باید توجه داشت که بنی قریظه با طوایف «اوس» پیمان قبیله ای داشتند؛ برخلاف «یهودیان بنونضیر» که با طوایف خزرج همپیمان بودند. از این روی یهودیان بنوقریظه خواستار آن شدند که فردی از اوس به مشورت و حکمیت انتخاب شود و پیامبر پذیرفت.

ابن اسحاق صریحاً در این باره می گوید:

«ثم انهم بعثوا إلى رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - أن أبعث إلينا أباالبابه بن عبدالمنذر أخوا بني عمرو بن عوف و كانوا حلفاء الأوس نستشيرهم في أمرنا فأرسله رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - (۱)»

قبول این مشورت و حکمیت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با آن که به پیشنهاد خود یهودیان بنی قریظه صورت گرفته بود، نشانه آن است که محمد صلی الله علیه و آله می خواست بحران ناشی از نقض پیمان توسط بنی قریظه را طوری حل و فصل کند که منجر به جنگ و جدال طوایف مدینه نگردد.

ابالبابه نتوانست در این مشورت حکمیت کند و با احساس پشیمانی از همدردی با مردمی که حدود بیست روز مدینه را در وحشت و ترس فرو برده بودند و هیچ عقد و پیمانی را محترم نمی شمردند، عازم مسجد نبی شد و خود را به نشانه استغفار و توبه از اشتباه خویش، به ستونی که بعدها به ستون توبه شهرت یافت، بست تا مورد عفو قرار گیرد. (۲) مسلمانان نیز از چگونگی مذاکره و مشاوره او بی خبر ماندند و کار حکمیت ابولبابه بی نتیجه ماند.

طولانی شدن محاصره باعث شد که طوایف اوس مدینه بر اساس سنن دیرینه از

۱- «سپس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند که ابالبابه بن عبدالمنذر، یاور بنی عمرو بن عوف را- که هم پیمان اوس بودند- را به سوی ما بفرست تا در کار خود با او مشورت کنیم، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را فرستاد...»

۲- همین کتاب، کتاب اول، فصل سوم.

پیامبر بخواهند تا راه حلّ بنی نضیر را اتخاذ فرماید. پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از نقض پیمان «بنونضیر»- همپیمان طوایف خزرج مدینه- آنان را آزاد گذارد تا به هر جا که می خواهند- جز مدینه- بروند و اقامت گزینند و با هر کس که می خواهند زندگی کنند؛ ولی در مدینه نمانند؛ چرا که آنها میثاقی را در رعایت صلح و احترام متقابل به مردم مدینه محترم نمی شمارند.

طبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از این پیشنهاد استقبال کند و طوایف اوس را تشویق نماید تا با اتخاذ راه حلّی این بن بست شکسته شود.

نکته بسیار بااهمیت در تاریخ زندگانی محمد صلی الله علیه و آله در همین لحظه هاست. او طبق میثاق مکتوب، آخرین فردی است که می تواند در حلّ منازعات داوری کند؛ ولی او از حقّ شخصی خود گذشت و ضمن قبول تقاضای بنی قریظه برای انجام مذاکره، پیشنهاد طوایف اوس را که حکم از میان آنان انتخاب گردد، پذیرفت.

اوسی ها به بنی قریظه نزدیک بودند و محمد صلی الله علیه و آله می دانست که اگر حکم از میان دوستان بنی قریظه برگزیده شود، شاید در برابر خشم همگان، راهی را به نفع آنها بگشاید. اتخاذ چنین تصمیمی، نشان می دهد محمد صلی الله علیه و آله می خواست در چهارچوب سنن مثبت طوایف به حلّ مسأله کمک کند؛ زیرا پیمان مدینه شامل همه طوایف مدینه و مهاجران و انصار بوده است. لذا او نمی توانست بی مشورت صلح کند، ببخشد، مبارزه کند و یا فرمانی بر قتل و قلع و قمع آنها دهد.

در این ساعت های حسّاس مدینه که همگان کنار حصارهای بنی قریظه گرد آمده بودند، چه می بایست انجام گیرد و محمد صلی الله علیه و آله چه باید می کرد؟ ابن اسحاق می گوید:

«فلما أصبحوا نزلوا على حُكم رسول الله- صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم- فتواثبت الأوس، فقالوا: يا رسول الله! لهم موالينا دون الخزرج وقد فعلت في موالينا بالأوس. (۱)»

۱- «پس آنگاه که به حکم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گردن نهادند، اوسیان پیش آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! آنها هم پیمان ما هستند، نه هم پیمان خزرجیان، و در گذشته با هم پیمانان یاران ما- خزرج- چنین کردی...». نک: «السيره النبویه»، ج ۳، ص ۲۴۹، متن اصلی

واقعی، درخواست اوسی ها را چنین ثبت کرده است:

در این هنگام اوسی ها نزدیک پیامبر آمدند و گفتند:

«ای رسول خدا! اینها همیمانان ما هستند و به خزر جیان ارتباطی ندارند و به خاطر دارید که در گذشته با بنی قینقاع که همیمانان «ابن ابی» بودند چگونه رفتار کردید. اکنون این همیمانان از کرده خود پشیمانند و از عهد شکنی خود پوزش می خواهند. آنها را به ما ببخش!» (۱) همه منابع تاریخی متفق القولند که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به درخواست اوسیان سکوت کردند؛ ولی عاقبت به گفته واقعی:

پس از این که افراد قبیله اوس زیاد گویی کردند و به درخواست خود اصرار ورزیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر حکم در این باره را به مردی از شما واگذار کنم، خشنود خواهید بود.» گفتند: «آری!»

در اینجا باید تأمل کنیم:

طوایف اوس عموماً مسلمان و طرف قرارداد میثاق مدینه بودند. با این که پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست خود به عنوان «داوری نهایی» که در قرارداد به عهده محمد صلی الله علیه و آله گذارده شده بود، نظر دهد، چرا اختیار شخصی خود را به دیگر کسان تفویض نمود؟

به گمان حقیر و با بررسی کل احوال یهودیان و مدنی های تازه مسلمان، به خوبی مشخص می شود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یهودیان را می بخشید، به طغیان آنها در روزهای بعد دامن زده و امکان هجوم مجدد آنان را به مدینه فراهم ساخته بود. مگر او «بنونضیر» و «بنوقینقاع» را نبخشید و آنان بساط هجوم احزاب را به مدینه فراهم نساختند و حتی بنی قریظه را همیمان بت پرستان نکردند؟

بنابر این یک راه باقی بود: این که «نه» بگوید و فرمان حمله و هجوم را صادر کند.

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز چنین نکرد. با آن که پیامبر و حکم نهایی بود، خود را کنار کشید و امر

نقض پیمان های قبیله ای را به توافق تمام طوایف و قبایل موکول کرد؛ تا آنها هر چه بخواهند بشود.

هدف پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که ریشه های کهن عصیّت قومی، جامعه نوبنیاد مدینه را با آن همه کینه توزی ها متزلزل نسازد و وحدت طوایف مدینه (انصار- مهاجر) در برابر کینه توزی های مکی ها شکننده نگردد.

اسناد را بررسی می کنیم تا ببینیم آیا خزر جی ها، اوسی ها و یهودیان بنی قریظه در انتخاب حکم و اجرای حکم پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق سنن قبایل، چه راه و روشی را اتخاذ کردند؟ آنها مختار بودند تا طبق شیئن خود عمل کنند. لذا منتظر تحولات درون قلعه های بنی قریظه ماندند.

در داخل حصار، «ثعلبه»، «أسید»، پسران «سعیه» و «اسد بن عبید»- عموی آنها از یهودیان بنی قریظه- تلاش کردند تا قوم خود بنی قریظه را متقاعد کنند تا دست از لجاجت برداشته، خود را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تسلیم کنند؛ ولی پاسخ آنها منفی بود و گفتند:

«ما از تورات جدا نمی شویم».

وقتی تلاش آنها نتیجه نداد، خود از قلعه پایین آمدند و با زن و فرزندانشان از پیامبر صلی الله علیه و آله امان گرفتند و آزادی خود را به دست آوردند. (۱) فردی دیگر به نام عمرو بن سعدی از یهودیان بنی قریظه، یهودیان را خطاب کرد و گفت:

«شما مگر برای محمّد سوگند نخورده و پیمان نبسته بودید که هیچیک از دشمنانش را علیه او یاری ندهید؛ بلکه او را علیه دشمن یاری دهید؟ من که در این کار شما دخالت نداشتم و در مکر و حيله شما شرکت نکردم. اگر اکنون از وارد شدن به آیین او خودداری می کنید، لااقل در یهودی بودن خودتان با پرداخت مالیات (جزیه) پایدار بمانید.» گفتند:

«ما هرگز چنین تسلیم عرب نخواهیم شد که جزیه و خراج به گردن بگیریم.»

کشته شدن بهتر از این است.» (۱) «عمرو بن سُعدی» پس از این سخنان، همراه فرزندان‌ش از حصار بیرون آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را امان داد و آزاد گذارد؛ زیرا به گفته پیامبر:

«ذَٰلِكَ رَجُلٌ نَّجَّاهُ اللَّهُ بِوَفَائِهِ».

او به واسطه وفای به عهد، خداوند متعال نجاتش داد. (۲) این دو سند تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که اولاً پیامبر صلی الله علیه و آله، آماده عفو و گذشت از تقصیر و خیانت یهودیان بود. ثانیاً در باره لجاجت بنی قریظه در نقض تمام تعهدات قبایل، نمی‌توانست بی تفاوت بماند.

همه طوایف عرب و حتی بنی قریظه، التفات‌های محمّد صلی الله علیه و آله را دیده بودند که با عمرو بن سعد و دیگران چگونه رفتار کرد؛ ولی چرا حاضر نشدند، دست از دشمنی خود بردارند؟

اوسیان نیز اگر چه در دل به اتخاذ یک راه حلّ مسالمت آمیز متمایل بودند، ولی در روزهای سخت خندق و حمله همه طوایف مکه، عصبیت طایفه «اوس» نیز دخیل بود.

آنان بی هیچ تأمل و تعللی از مناطق شمالی مدینه به جنوب شرقی مدینه آمده و هنوز هم به خانه‌های خود باز نگشته بودند.

۳-۲ / پ: حکمیت اوس

طایفه «بنو عبدالأشهل بن جشم» از «اوس» بودند و در جنب منازل «بنوظفر» منزل گزیده بودند. از این رو به جهتی از اهمّ طوایف اول و به اعتباری از هم پیمانان قدیمی «بنوقریظه» به شمار می‌آمدند و در مجاورت بنوقریظه نیز منزل گزیده بودند.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۲، ص ۳۸۱

۲- «مغازی»، متن اصلی، ج ۲، ص ۵۰۴. ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۸۱

پیامبر پس از اصرار اوسیان برای انتخاب یک حکم که مورد قبول همه قبایل اوس، انصار، مهاجران و یهودیان باشد، فرمود: «حکم کردن در این مورد را به سعد بن معاذ وا گذاشتم.» (۱) این انتخاب نه تنها مورد تأیید همگان - از اوس و خزرج - بود؛ که بر اساس گفته ابوسعید خدری، بخاری که: «نزل اهل قریظه علی حکم سعد بن معاذ»، (۲) خواست مُصْرَّانه یهودیان را برای انتخاب چنین شخصی تأیید می کند. بنابر این اگر در انتخاب سعد کوچکترین احتمال داده می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد تیات خود را از طریق او اعمال کند و یا او از تبار اوسیان، کینه و عداوت تندی نسبت به یهودیان دارد، در همان اوان انتخاب مورد اعتراض قرار می گرفت؛ یا لاقلاً مورد تأیید همگان قرار نمی گرفت؛ در حالی که تمام متون تاریخی و اسناد و مدارک سیره نویسان، دلالت آشکاری بر این اتفاق آراء - و نه صرفاً اکثریت آراء - دارد.

سعد بن معاذ - بزرگ قبیله بنو عبدالاشهل - چون در واقعه خندق زخمی شده بود، در خیمه ای در وسط مسجد نبی به سر می برد و بر اثر خونریزی زیاد توان آن را نداشت که با مسلمانان به سوی بنی قریظه رود. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دور از مسجد نبی در اطراف منازل بنی قریظه به سر می برد که فاصله آن تا مسجد بیش از سه ساعت راه است. از این رو بی آن که فرصت ملاقات، یا مجال مشورت پیامبر با سعد باشد، او را در غیاب خودش به عنوان حکم برگزید و دستور داد که اوسیان به مسجد بروند و او را بر مرکبی بیاورند؛ ولی محمد بن جریر طبری اسنادی را ارائه می دهد که بر اساس آن، یهودیان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که سعد بن معاذ را حکم قرار دهد و گفتند:

«به حکم سعد بن معاذ تسلیم می شویم.» پیامبر نیز این را پذیرفت. (۳)

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۲۸۶، ترجمه فارسی.

۲- «صحیح»، کتاب مغازی، ۶۴، باب ۳۰، حدیث ۵

۳- «تاریخ الرسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۸۴

ابن کثیر نیز به «احمد بن حنبل» استناد کرده که به نقل از عایشه نقل می کند:

حکمت سعد را بنی قریظه پیشنهاد کردند و پیامبر با آن موافقت فرمود. (۱) به هر حال سعد به عنوان حکم، هم مورد تأیید یهودیان بود و هم اوسیان و خزرجی ها.

پس از این انتخاب، پیامبر صلی الله علیه و آله اوسیان را فرمود که بروید سعد بن معاذ را از مسجد بیاورید. هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که نشان دهد: سعد تا قبل از حضور اوسیان بر بالین او، از چنین انتخاب و رأیی آگاه بوده است. از سوی دیگر پیامبر، اوسیان را بدان جهت مأمور آوردن سعد بن معاذ فرمود که شاید بتوانند خواستشان را در باره پیدا کردن یک راه حل مسالمت آمیز به او بقبولانند و یا لاقبل مخالفان مصالحه، اطرافش را نگیرند و تحت تأثیر شدت عمل قرارش ندهند.

به «مغازی» واقعی باز می گردیم. او در خصوص علاقمندی اوسیان با یهودیان و خوشحال بودن آنها از چنین انتخابی می نویسد:

چون پیامبر حکم کردن در باره بنی قریظه را به سعد بن معاذ تفویض فرمود، اوسیان بیرون آمدند و پی سعد رفتند و او را سوار بر خری کردند که روی آن پالانی از لیف خرما انداخته و روی پالان هم قطیفه ای پهن کرده بودند و لگام آن هم از لیف خرما بود.

اوسیان بر گرد او راه افتاده، می گفتند:

«ای ابو عمرو! پیامبر حکم کردن در باره این دوستان را به تو واگذار فرمود که نسبت به آنها نیکی کنی. پس نیکی کن! تو دیدی که «ابن ابی» نسبت به همیمانان خود چگونه رفتار کرد؟»

ضحاک بن خلیفه می گفت:

«ای اباعمر! مواظب این همیمان های خود باش! آنها در همه گرفتاری ها از تو دفاع کردند و تو را بر دیگران برگزیدند و امیدوارند که در پناه تو قرار گیرند.»

سلمه بن سلامه بن وقش هم گفت:

«ای اباعمر! با همپیمانان و دوستان خود نیکی کن. وانگهی، پیامبر دوست می دارد آنها باقی بمانند. ایشان در جنگ بعاث و حدائق و دیگر درگیری ها تو را یاری داده اند و به هر حال سعی کن که از «ابن ابی» بدتر نشوی.» (۱) در این سند تاریخی مهم که از طریق «خارجة بن عبدالله» به نقل از داود بن الحُصین و او از محمد بن مسلمه نقل شده است، اوسیان دو گونه سخن راندند. یکی خواستند تا سعد بن معاذ را متوجه نظرگاه عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله کنند و دیگر آن که او را متوجه دیرینه دوستی قبیله ای اوس با یهودیان بنی قریظه نمایند.

از سوی دیگر اگر تنها دیدگاه محمد صلی الله علیه و آله برای اوسیان مطرح بود و در حلّ این بن بست، متابعت نظر محمد صلی الله علیه و آله را کافی می دانستند، چرا «سعد بن معاذ» را متوجه ریشه های عمیق قبیله ای کردند و از واقعه های دوران جاهلی (بعاث و حدائق و مواطن) یاد نمودند؟

این امر نشان می دهد که مسأله خیانت بنی قریظه، نه تنها یک موضوع مرتبط با عقاید اسلام است، بل موضوعی قبیله ای و متأثر از آداب و رسوم اجتماعی طوایف عرب بوده است.

اکنون بنگریم ابن اسحاق در این وادی حساس چه اسناد تاریخی را ارائه می دهد؟

آیا کلام او مؤید سند واقدی است و یا مغایر آن؟

ابن اسحاق در کتاب خود استناد مهم اوسیان به گفته پیامبر و نظرگاه آن حضرت را مانند واقدی ثبت کرده است که:

«و هم یقولون: یا أبا عمرو أحسن فی موالیک، فإن رسول الله - صلی الله علیه [وآله] وسلّم - إنما ولّاك ذلك لتحسن فیهم.» (۲)

۱- «مغازی»، متن اصلی، ج ۲، ص ۵۱۱ و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۶

۲- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۵۰

همین فراز را دقیقاً محمّد بن جریر طبری (۱) و نویری (۲) آورده اند که:

«ای ابو عمرو! نسبت به دوستان و همپیمانان سابق خودت نیکی کن و همانا پیامبر خدا هم که این کار را به تو واگذار فرموده، برای همین بوده است که نیکی کنی!»

بر این اساس می توان نتایج ذیل را ارائه داد:

- ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به درخواست بنی قریظه و تأیید اوسیان، حکمیت را به سعد بن معاذ واگذار کرد.
- ۲- اوسیان و خزرجی ها و شخص محمّد صلی الله علیه و آله به تبعیت از یک سنت دیرینه، به این عمل مبادرت ورزیدند.
- ۳- اوسیان که خود از مسلمانان متشخص انصار بودند، نظر عمومی پیامبر را به اطلاع سعد بن معاذ رسانده، او را تشویق کردند تا حکمیت را به نحوی انجام دهد که موجب رهایی یهودیان بنی قریظه نشود.
- ۴- چنین حکمیتی مستند به دو دیدگاه عنوان شده است: یکی خُلق پیامبر در برخورد با دشمنان کینه توز و دیگر دیرینه ارتباطات قوی بین قبایل و حدود و ثغور سُنن و رسوم عرب در منازعات طایفه ای.

بنابر این نتایج چهارگانه، همگان در انتظار آن بودند که سعد بن معاذ چه حکمی را صادر می کند:

ما پس از بررسی های تاریخی زندگی محمّد صلی الله علیه و آله چه به عنوان یک شخصیت برجسته تاریخی و چه به لحاظ رسالت و نبوت، نمی توانیم پذیرای این مطلب شویم که آن حضرت، قادر به حلّ موضوع مورد بحث به عنوان یک مورد مُبتلا به نبوده و حکمیت سعد بن معاذ را به کمک طلییده است. هرگز! او قادر به حکمیت، هم به لحاظ درایت و عقل و هم به حکم نبوت و رسالت و هم به جهت میثاق مکتوب در سال اوّل هجرت بود؛

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۸۷، ترجمه فارسی.

۲- «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۱۷۲، ترجمه فارسی.

ولی چرا چنین نکرد؟ شاید چون یهودیان، زیر بار حکمیت او نمی رفتند و او را طرف دعوی می دانستند. انصار و مهاجر هم که خواستار یکپارچه کردن مدینه بودند، نمی توانستند عفو و گذشت پیامبر را در نجات مدینه از خطر کینه توزی های شدید یهودیان و همپیمانان آنها در خیبر و قریش، پذیرا شوند. شاید هم خُلق و خوی قبیله ای و نظام متعدّد اجتماعی آن در طوایف اطراف مدینه، مانع از آن بود که بدون توافق همگان بتوان تصمیمی اتخاذ نمود.

نتیجه هر چه بود، قبول همگانی حکمیت سعد بن معاذ است و پیامبر نیز خود از این سنن قبیله های عرب تبعیت کرد؛ تا نهادهای وحدت نوپای طوایف در جهت تحکیم همبستگی معنوی مدینه متزلزل نگردد.

وقتی سعد بن معاذ با همراهان، به نزدیکی حصارهای بنی قریظه رسیدند، ابتکار عمل در دست او بود و همه به دهان او چشم دوخته بودند.

بگذارید اسناد تاریخی را ورق زنیم.

در این بررسی، متن مغازی واقدی را اصل قرار می دهیم و دیگر منابع تاریخی را حول آن شناسایی می کنیم:

سعد بن معاذ در حالی به حضور پیامبر آمد که مردم گرد آن حضرت نشسته بودند. همین که سعد از راه رسید، پیامبر فرمودند: «برخیزید و بر سالار خود احترام بگذارید.»

گروهی از مردان بنی عبدالأشهل گفتند: «پا خاستیم و در دو صف ایستادیم و هر یک از مردان ما سعد را درود و تحیت گفتند؛ تا آن که نزد پیامبر رسید.»

افراد قبیله اوس که در حضور رسول خدا بودند، به سعد گفتند:

«ابوعمر! پیامبر حکم را به تو واگذار فرموده است. نسبت به ایشان خوبی کن!»

سعد بن معاذ گفت:

«آیا شما به فرمان من در باره بنی قریظه راضی هستید؟»

گفتند: «آری! در غیاب، رضایت خود را اعلام داشته ایم و خود، تو را انتخاب کرده ایم.»

سعد بن معاذ گفت: «شما را به عهد و میثاق الهی قسم می‌دهم؛ آیا حکم مرا در مورد خودتان می‌پذیرید؟»

همگان گفتند: «آری!» در این هنگام سعد، به منظور حفظ حرمت رسول خدا به گوشه دیگری رفت و گفت:

«آیا کسانی که این طرف نشسته اند هم داخل در حکم من هستند؟»

پیامبر و افرادی که آنجا بودند گفتند: «آری!» (۱) در متن عربی، قَسَمِی که سعد بن معاذ مخاطبان خود را داده است، چنین است:

ثم قال: «عليكم عهد الله و ميثاقه أن الحكم فيكم ما حكمت؟» قالوا:

«نعم!»

قبول این حکمیت در منابع تاریخی، بی‌هیچ تردیدی مورد اتفاق است و سعد که ماندن و نابود شدن یهودیان را برای مسلمانان مسأله زندگی و مرگ می‌دانست، با طّی تمام مراحل حقوقی، حکم نهایی را چنین اعلام داشت:

«فإني أحكم فيهم أن يقتل من جرّث عليه الموسى، و تُسبى النساء و الذّرّية، و تُقسم الأموال» (۲) صدور چنین حکمی مورد قبول همگان و حتّی یهودیان قرار گرفت و طّی مراحل قضایی، اعتراض یا مقاومتی در خصوص آن صورت نپذیرفت و یهودیان به سرنوشتی که با خیانت خود بدان مبتلا شدند و حکمیت سعد بن معاذ آن را قطعی کرد، شجاعانه تن دادند و آن را به گفته «حیی بن اخطب» حکم الهی تلقّی نمودند که بر قوم بنی اسرائیل نوشته شده است.

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۸۷. متن عربی، ج ۲، ص ۵۱۲

۲- «پس من در مورد ایشان چنین حکم می‌کنم که مردان آنان کشته شوند، زنان و کودکانشان به اسارت در آیند و اموال آنها تقسیم شود». نک: «مغازی»، ج ۲، ص ۵۱۲. متن اصلی. همچنین ابن اسحاق، السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۵۱

طوایف مدنی که عقیده داشتند: یهودیان تا محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را نابود نکنند، آرام نمی گیرند، به حکمیت سعد تن دادند و یقین داشتند که یهودیان، آن را با رضایت کامل به اجرا در می آورند. طوایف مزبور اطمینان خاطر یافتند که با برچیدن بساط بنی قریظه، از این پس، یهودیان قبایل عرب را تحریک نمی کنند که مسلمانان را از دم تیغ بگذرانند.

حکم سعد بسیار خشن و سخت به نظر می رسید؛ ولی آن را می بایست در خصوص مردمی خشن تر و سخت تر و خیانت پیشه در نظر آورد و باید آن را مطابق بافت قبایل آن زمان، مورد شناسایی و قضاوت قرار داد؛ نه در متن آیین اسلام. در سنن و دیرینه آداب قبایل، اگر سپاه عرب در نتیجه خیانت بنی قریظه بر مدینه دست می یافتند، مسلمانان را از میان برمی داشتند. نه تنها همه آنها را می کُشتند که اعضایشان را قطعه قطعه می کردند؛ ولی خود به سرنوشتی که می خواستند برای مسلمانان فراهم کنند، دچار گشتند. متون تاریخی هیچ اعتراضی را از طوایف اوس و قبایل مدینه و مهاجران در اجرای این حکم ثبت نکرده است. تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به «حُیّی ابن اخطب» در حالی که برای کشته شدن حاضر می شد، فرمود:

«به خدا سوگند! من در این دشمنی با شما تقصیری ندارم که خود را ملامت کنم.

تو خواستی خدا را خوار سازی، خودت بیچاره شدی!»

فقال أما والله ما لمت نفسي على عداوتك و لكنه من يخذل الله يخذل. (۱)

ت: آثار تاریخی واقعه احزاب

اشاره

ضمن بیان تاریخ واقعه احزاب، به جغرافیای تاریخی منطقه خندق اشاراتی داشتیم؛ ولی با توجه به اهمیت شناسایی دقیق مواضع جغرافیایی، برای دستیابی به حقایق تاریخی، آن را به تفکیک مد نظر قرار می دهیم:

یکی از نتایج مثبت چنین پژوهشی، امکان نقد متون تاریخی و سیره و پی بردن به خطاهایی است که اکثر محققان، در ترسیم نقشه جغرافیایی خندق مرتکب شده اند. بدون

تردید چنین شناختی، مستلزم پی بردن به موقعیت فعلی آن مواضع در شهر و حوالی مدینه امروزی است و از این طریق، راه تطبیق تاریخی - جغرافیایی را برای پژوهندگان هر عصر و زمانی باز می کند.

۱/ ت: مسیر خندق

کندن خندق به منظور ایجاد مانعی در برابر هجوم مهاجمان عرب بوده است؛ لذا بی آن که به مستندات تاریخی استنادی داشته باشیم، عقلاً نمی توانیم بپذیریم که خندق در شمال مدینه حفر شده باشد؛ زیرا مهاجمان مگه جز از مسیر وادی عقیق، هیچ راه مساعد دیگری برای هجوم به مدینه، پیش رو نداشتند. از این رو پذیرش پیشنهاد کندن خندق قبل از رسیدن دشمن به مدینه، نشان می دهد که مسلمانان در پیش بینی احتمالی تحرک بت پرستان شناخت صحیحی داشته اند.

اما این که کندن خندق در کدام جهت جغرافیایی بوده است، ابهامی است که پاسخ به آن از نظر تاریخی بسیار مشکل و از نظر تطبیق با موقعیت های کنونی مدینه، نیازمند پژوهش های وسیع و توأم با تأمل و تفکر است. واقدی به نقل از ابوبکر بن ابی سَهره به روایت از ابوبکر بن عبدالله بن جهم نقل می کند:

پیامبر اسلام نظر داده بود که در مقابله با هجوم مهاجمان بت پرست، کوه سلع را پشت سر قرار دهند و حفر خندق را از ناحیه مذاد شروع کنند و به ذباب و سپس راتج پایان بخشند. (۱) جمله «کوه سلع را پشت سر قرار دهند»، با این سند تاریخی که:

«پیامبر ... محل استقرار مسلمانان را در دامنه کوه سلع قرار دادند.» (۲) مطابقت دارد؛ ولی بیان واقدی در سند فوق الذکر با این مدارک تاریخی که پیامبر

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۳۳، ترجمه فارسی.

۲- همان.

حفر هر بخش از خندق را به گروهی واگذار فرمود (مهاجران از راتج تا ذباب و انصار از ذباب تا محله خربی میان کوه بنی عبید را حفر کردند) به ظاهر مغایرت هایی دارد.

محمد بن جریر طبری از طریق طبرانی از عمرو بن عوف مزنی، مدرکی را ثبت کرده است که:

«پیمبر مسیر خندق را از بیشه شیخین در محله «بنوحارثه» تا مذاذ خط کشید.» (۱) این سند به لحاظ نام و نشانی هایش با مستندات واقدی مطابق نیست. در سندی حفر خندق از مذاذ آغاز شده و در سند دیگر از کوه بنی عبید.

در جایی راتج محل پایان خندق اعلام می شود و در مدرک دیگر، بیشه شیخین.

بنابر این دو اختلاف و دو اتفاق در آراء مشاهده می شود. اختلاف در نقطه آغاز و پایانی خندق و اتفاق در این که کوه سلع در سمت جنوبی مسیر خندق قرار داشته است و از قسمت شمالی کوه ذباب می گذشته است.

دو مسیر دیگر را هم واقدی ذکر می کند. یکی خندقی است که «بنو عبدالأشهل» از منطقه راتج تا مجاورت خانه های خود کنده اند و دیگری کانالی که طایفه «بنودینار» از محله خربی تا محلّ امروزی خانه «ابن ابی الجنوب» به حفر آن مبادرت ورزیده است. (۲) مطری مدینه شناس مشهور، مسیر خندق را با نام های دیگر نشان داده است و می گوید: پیامبر دستور حفر خندق را چنین داده است:

«طولا- من أعلى وادی بطحان، غربی الوادی مع الحره، إلى غربی مصلى العيد ثم إلى مسجد الفتح، ثم إلى الجبلین الصغیرین الذین فی غربی الوادی.» (۳) سمهودی در یک بیان کلی از مسیر خندق مطمئن است که:

۱- «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۳، ص ۱۰۶۹

۲- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۳۷

۳- «از بالای وادی بطحان که در غرب وادی و حرّه دشت قرار دارد، تا غرب مصلاى عید و سپس به سوی مسجد فتح و در ادامه تا دو کوه کوچک که در غرب وادی واقع شده اند، امتداد یافته بود.» سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۰۴

«ان الخندق كان شامی المدینه من طرف الحرّه الشرقيه إلى طرف الحره الغربيه». (۱) اکنون این نام و نشانی ها را به هم ضمیمه می کنیم تا حقیقت امر را بیابیم.

به عقیده حقیر همه آراء در شناساندن مسیر خندق، اگر چه در نامگذاری محلّه ها با یکدیگر مغایرت دارند، ولی در بافت جغرافیایی مناطق مذکور، هیچگونه اختلافی دیده نمی شود. اگر برخی از پژوهندگان به لحاظ نام های مختلف و تناقضات موجود، گمان کرده اند که امکان شناخت مسیر خندق وجود ندارد، راه صحیحی را در پژوهش های مدینه شناسی طی نکرده اند. آنها به علت عدم آشنایی با جغرافیای مدینه و تطوّر تاریخی نام های مواضع و محلّه های مختلف، آن نام و نشانی ها را مغایر هم دانسته و نقشه های نادرستی را در کتاب های خود به چاپ رسانده اند و تصاویر مختلف و نادرستی را از جغرافیای تاریخی واقعه خندق ارائه کرده اند.

در مقام شناسایی مواضع خندق با نام های متعدّد و در تلفیقی نهایی از مستندات تاریخی مذکور به منظور شناخت دقیق مسیر خندق، ذیلاً موضوعات مورد نظر خود را چنین طبقه بندی می کنیم:

آغاز خندق:

محمد بن جریر طبری، آغاز خندق را از بیشه شیخین - مجاور محلّه بنی حارثه می داند و واقدی تصریح می کند که مبدأ آن، «راتج» بوده است. سمهودی آغاز خندق را «شامی المدینه» و از طرف الحره الشرقيه نوشته است.

گفتنی است:

«راتج» محلّه مسکونی طایفه راتج «بنو زعورا» از حلفای بنوعبدالأشهل بود و بنا به

تصریح ابن زباله در شرق کوه ذباب و در جهت شامی مدینه قرار داشته است. این مکان در همان محدوده «من أجمه الشيخين طرف بنی حارثه» است؛ زیرا اطم شیخان در طریق شرقی احد و مجاور حرّه قرار داشته است.

«اجمه» (الاجم) همان حصن می باشد و نام قلعه ای است با این مشخصات:

«بالمدينه مبنی بالحجاره و «الاجم» کل بیت مسطح»

و «الاجمه» که جمع آن آجام است، «الشجر الكثيف المتلف» می باشد.

با توجه به مطالب فوق، تناقضی در مکان شروع خندق وجود ندارد و بیان یادشده با این که بگوییم آغاز خندق در شمال شرقی مدینه و مجاورت حرّه شرقی بوده است، تفاوتی ندارد.

پایان خندق:

چنانچه گفته شد، بعضی از مدارک تاریخی، «مذاد» را پایان حفر خندق دانسته اند و جمعی دیگر کوه بنی عبید یا محلّه خربی را. گفتنی است:

«المذاد»، اطم «بنو حرام» از «بنو سلمه» است که در مجاورت و متصل به کوه بنی عبید در سمت غربی مساجد فعلی فتح قرار دارد. این محل، دقیقاً در شمال شرقی مدینه - که به حرّه شرقی می پیوندد - قرار داشته است. فیروزآبادی گفته است:

«المذاد» نام مزرعه بنو حرام در مجاورت اطم آنهاست. (۱) محلّه خربی:

از منازل «بنو سلمه» بین مسجد قبلتین و المذاد واقع شده است.

باید دانست: هر سه نشانی (مذاد، کوه بنی عبید و محلّه خربی) یک مکان را بیان کرده اند. المذاد متصل به کوه بنی عبید بوده و محلّه خربی نیز از منازل بنی سلمه و متصل به المذاد است.

مسیر خندق از آغاز تا انتها:

علی بن برهان الدین حلبی می نویسد:

«و عسکر بهم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - إِلَى سَفْحِ سَلْعٍ وَهُوَ جَبَلٌ فَوْقَ الْمَدِينَةِ، أَيْ فَجَعَلَ ظَهْرَ عَسْكَرِهِ إِلَى سَلْعٍ، وَالْخَنْدِيقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقَوْمِ». (۱) نویری این سند را ثبت کرده که:

«خندق میان مسلمانان و قریش قرار داشت و پشت مسلمانان به کوه سلع بود.» (۲) به گفته محمد بن جریر طبری:

«خندق میان وی (پیامبر) و دشمن حایل بود و مسلمانان کنار سلع اردو زدند.» (۳) مسلم است که مسیر خندق در دو قسمت شمالی کوه ذباب و کوه سلع به سمت مشرق تا راتج و به سمت غرب، آن طور که عبدالقدوس انصاری نظر داده است، حالت قوسی دارد (۴) که در نقشه شهر مدینه نیز بر اساس تاریخ و آثار نشان داده ایم. با این حال بسا که نظر «علی حافظ» صحیح باشد که مسیر خندق را به صورت یک خط مستقیم از «أجمه الشيخين إلى جبل بني عبيد» دانسته و رسم کرده است. (۵) البته قبول خط مستقیم نسبت به خط منحنی با عقل منطبق تر است؛ زیرا:

اولاً خط مستقیم مسافت کمتری نسبت به خطوط متعرج و منحنی دارد.

ثانیاً امکان استقامت ورزی در پشت آن برای مسلمانان مدافع مدینه فراهم تر و راحت تر بوده است.

۱- «السيرة الحلبية»، ج ۲، ص ۶۳۵

۲- «نهاية الارب»، ج ۳، ص ۱۵۲

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۷۲

۴- «آثار المدينة المنورة»، ص ۱۵۸

۵- «فصول من تاريخ المدينة المنورة»، ص ۲۱۲

به نظر می آید با توجه دقیق به نقشه های هوایی شهر مدینه و با شناختی که از مواضع یادشده در بافت فعلی مناطق شمالی مدینه داریم، قابل قبول تر آن است که در قسمت شمال شرقی تا کوه سلع، مسیر خندق را به صورت قوسی در نظر بگیریم و از شمال کوه سلع تا بنی عبید را حدوداً در یک خط مستقیم بدانیم؛ زیرا نقطه آغاز حفر خندق در راتج در شمال شرقی کوه سلع بوده است و باید این مسیر به طرف جنوب، تا حدی حالت قوسی داشته باشد تا از سمت شمالی خیمه گاه محمد صلی الله علیه و آله (۱) یا شمال کوه سلع عبور کند و در یک خط مستقیم به جانب شمال غربی که کوه بنی عبید در آن جای دارد، امتداد یابد.

این که مسیر خندق از راتج به طرف جنوب یا در فاصله نه چندان دور در شمال مسجد فتح بوده، مستند به این سند است.

واقدی به تیراندازی قریشیان اشاره می کند و می گوید که آنها به نزدیک خندق آمدند و: «ساعتی تیراندازی کردند. همه آنها یک هدف داشتند که خیمه پیامبر بود.» (۲) بنابر این، خیمه گاه محمد صلی الله علیه و آله نمی توانسته در فاصله زیادی از مسیر خندق قرار گرفته باشد.

دو مسیر انحرافی خندق:

در سند تاریخی واقدی خواندیم که «بنوعبدالأسهل» مسیر خندق را از راتج تا گرد خانه های خود امتداد دادند و در سمت غربی، «بنودینار» حفر آن را از خربی به محلّ امروزی خانه «ابن ابی الجنوب» وصل نمودند. این دو مسیر انحرافی، می تواند مورد توجه مدینه شناسان قرار گیرد؛ خاصه آن که این سند بجز کتاب «مغازی»، در «الطبقات الکبری» (۳) هم ثبت شده است.

۱- مسجد فتح.

۲- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۵۱

۳- ج ۲، ص ۶۷

نقشه، میدان خندق، مسیر خندق، ۴- سوم.؟؟؟

خانه ابن ابی‌الجنوب که به بیت و دار ابی‌الجنوب نیز شهره است، همان مکانی بود که نخستین بار پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عید را در مجاورت آن بجای آورد. این مکان در سمت غربی وادی بطحان و به عنوان «مُصَلَّى الْأَوَّل» در مناخه مشهور است. شاید همین مدرک تاریخی است که ابن نجار و مطری - مورخان مدنی - را متقاعد کرده است تا بگویند مسیر خندق از بالای وادی بطحان در امتداد حرّه غربی تا مصلاّی عید بوده است.

به نظر حقیر، قبول حفر خندق در چنین امتدادی از شمال شرقی تا شمال غربی مدینه و از آنجا در طول سرزمین های غربی شهر تا جنوب، تنها در عرض شش روز، بسیار بعید به نظر می رسد. متأسفانه فیروزآبادی تنها به ذکر گفته های مطری در تعیین مسیر خندق بسنده کرده و خود نظر یا پژوهش جدیدی ارائه نکرده است. (۱) به هر حال آنچه مسلم است، هیچ مورّخی در طول سده های گذشته، از آثار بجامانده خندق، وصف و نشانی به ما نداده است و امروز نیز نمی توانیم اثری حتی از کوچکترین جزء آن بیابیم. تنها بر اساس متون نخستین مغازی و سیره پی می بریم که خندق، حدود هفت ذرع عمق داشته یا به گفته واقدی به اندازه قامت یک انسان بوده است. عرض آن نه ذرع داشته و به گفته واقدی دارای درهایی بوده است.

و پیکره های ۱-۳، ۲-۳

۲/ ت: خیمه گاه پیامبر؛ مسجد فتح

احمد بن حنبل حدیثی را از ابوعامر به نقل از ابن زید و او از عبدالله بن عبدالرحمن ابن کعب بن مالک به روایت از جابر بن عبدالله انصاری ثبت کرده است که:

«ان النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - دعا فی مسجد الفتح ثلاثاً؛ یوم الإثنين و یوم الثلاثاء و یوم الأربعاء، فاستجیب له یوم الأربعاء بین الصلاتین فعرّف البشر فی وجهه. قال جابر: فلم یزل بی أمر مهم غلیظ إلا توخیت

تلک الساعة، فادعو فيها فاعرف الإجابة». (۱) این حدیث نیز در «مسند» احمد به نقل از ابن ابی ذنب و او از «رجل من بنی سلمه» به روایت از جابر بن عبداللّه، در وصف دعای محمّد صلی الله علیه و آله در مکان مسجد فتح ثبت شده است:

«ان النبی - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - أتى مسجد- / یعنی الأحزاب - فوضع رداءه و قام و رفع یدیه مدّاً یدعو علیهم و لم یصل. قال ثمّ جاء و دعا علیهم و صلی». (۲) بر اساس این دو سند تاریخی، مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکان فعلی مسجد که به «فتح» یا «احزاب» شهرت دارد، برای نجات مسلمانان از بن بست محاصره و فشار مهاجمان بت پرست، دست به دعا بلند کرده و پس از اجابت، فتح را به مسلمانان مژده داده است. به این اعتبار، مسجد مذکور را «فتح» و به لحاظ این که دعای محمّد صلی الله علیه و آله در روزهای سخت هجوم احزاب به مدینه بوده، مسجد مزبور را «الأحزاب» خوانده اند.

از متن دعای محمّد صلی الله علیه و آله در این مکان، اسناد تاریخی مختلفی به دست ما رسیده است. در بعضی از آنها به نام «مسجد فتح» تصریح شده است و برخی دیگر بی آن که به موضوع مشخصی اشاره کنند، از سیاق دعاهاى محمّد صلی الله علیه و آله در ایام سخت واقعه خندق یادها کرده اند:

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز، یعنی دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه را در مسجد فتح به نیایش گذراند، پس در روز چهارشنبه، بین دو نماز دعای حضرت مستجاب شد و در چهره ایشان آثار خرسندی پدیدار گشت. جابر گوید: هرگاه امر مهم و خطیری برایم پیش می آمد، در آن ساعت دعا می کردم و به اجابت می رسید». نک: «مسند»، المجلد الثالث، ص ۳۳۲، چاپ افست، دارالفکر و بهامشه منتخب کنز العمال

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسجد یعنی مسجد احزاب آمده ردای خویش را پهن کرد و ایستاد و دستان خویش را بالا برد و بر آنان دعا کرد، اما نماز نگزارد، پس گفت: دیگر بار بدانجا آمد و بر آنان دعا کرد و نماز گزارد». نک: «مسند»، المجلد الثالث، ص ۳۹۳

محمد بخاری، سندی را از قتیبه بن سعید به نقل از الیث و او از سعید بن ابی سعید به روایت از ابوسعید و او از ابوهریره ثبت کرده است که:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - كَانَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَعَزَّ جَنْدَهُ، وَنَصَرَ عِبْدَهُ وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ». (۱) بخاری در همان مأخذ، حدیث ۴۱۱۵ از عبدالله بن ابی یاد می کند که گفته بود:

«دعا رسول الله على الأحزاب فقال: اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب، اهزم الأحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم». (۲) ولی در حدیث ۴۱۱۶ از همان مأخذ، از طریق نافع به نقل از عبدالله بن عمر، متن دعا را چنین می خوانیم:

«لا إله الا الله وحده، لا شريك له، له الملك و له الحمد، و هو على كل شىء قدير. آيئون، تائبون، عابدون، ساجدون لربنا حامدون، صدق الله وعده، و نصر عبده، و هزم الأحزاب وحده». (۳) سمهودی در کتاب خود به گفته مجد استناد کرده است که:

«مسجد مذکور را بدان جهت فتح خوانند که شأن و مکان نزول سوره الفتح

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: نیست معبودی جز خدای یگانه، که لشکریان خود را عزت عطا کرد و بندگان خود را یاری داد، و خود بر احزاب چیره شد، پس جز او چیزی نیست». نک: بخاری، «صحیح»، کتاب مغازی ۶۴، باب غزوه الخندق. نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری بشرح صحیح»، المجلد السابع، ج ۷، ص ۴۰۶، حدیث ۴۱۱۴

۲- «پیامبر خدا بر احزاب دعا کرد و فرمود: بار الها، ای فرو فرستنده کتاب، ای سریع الحساب، احزاب را شکست بده، خداوند! آنان را شکست بده و مترزل گردان.»

۳- «نیست معبودی جز خدای یگانه، که شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست، و حمد و ستایش او راست، و او بر همه چیز تواناست. ما باز آیندگان و توبه کنندگان و پرستشگران و سجده کنندگانیم و پروردگار خویش را حمد گوئیم، خداوند به وعده خویش وفا کرد و خود، احزاب را شکست داد.»

بوده است.» (۱) این نظر اگر چه با اجتماع مفسّران در مدنی بودن سوره فتح مطابق است، ولی نگارنده نمی داند چگونه آن را با اقوال همه مفسّران در این که به سختی سعی کرده اند به استناد اسانید متعدّد، شأن نزول سوره را واقعه حدیبیه، خیبر بخوانند، مطابقت دهد. (۲) آنچه نمی توان در آن تردید تاریخی روا داشت، بشارت فتح است که به استناد کتاب «مغازی» به نقل از ابن عقبه، پیامبر صلی الله علیه و آله در این محل به اطلاع مسلمانان رساند:

«فسمی بذلک لوقوع البشاره بالفتح فیہ». (۳) نکته مهم این است که آیا این محل، مسجدی بوده که محمّد صلی الله علیه و آله در ایام محاصره مسلمانان از سوی احزاب، در آن نماز به جای می آورده است؛ یا تنها خیمه گاه آن حضرت بوده و بعدها مسجدی در آن بنا شده است و مکرراً محلّ نماز پیامبر بوده است؟

فیروزآبادی صریحاً در ذیل شرح واقعه خندق می نویسد:

«و جعل المسلمون ظهورهم إلى جبل سلع و ضرب - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - قبه على موضع مسجد الفتح اليوم». (۴) این سند نشان می دهد که خیمه گاه محمّد صلی الله علیه و آله در مکان فعلی مسجد فتح بوده؛ نه این که آنجا مسجدی بوده که محمّد صلی الله علیه و آله در آن به عبادت مشغول بوده است. این نظر با اسناد تاریخی مکتوب در مغازی ها و سیره ها مطابقت کامل ندارد؛ زیرا واقدی از

۱- «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، جزء ۳، ص ۸۳۵

۲- قرطبی، «جامع الأحكام القرآن»، ج ۱۶، ص ۲۵۹، سوره الفتح

۳- «آن را به این سبب مسجد فتح نامیده اند که بشارت فتح و پیروزی در آنجا داده شد». نک: «وفاء الوفا» همان مدرک.

۴- «مسلمانان، پشت به کوه سلع ایستادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محل امروزی مسجد فتح، خیمه زد». «المغانم

المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۳۴

عبدالحمید بن جعفر نقل می کند:

«پیامبر در دامنه کوه سلع فرود آمدند و آن کوه را پشت سر خود و خندق را روبروی خویش قرار دادند. لشکرگاه پیامبر آنجا بود. برای پیامبر خیمه ای چرمی در کنار مسجدی که بیخ کوه- / کوه احزاب- قرار داشت، بر پا کردند.» (۱) متن عربی:

«و ضرب قبه و كانت القبه عند المسجد الأعلى الذى بأصل الجبل؛ جبل الأحزاب». (۲) در سند دیگری در خصوص همین وصف، چنین می خوانیم:

«أتى عمر بن الخطاب رضى الله عنه إلى رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - وهو فى قبه و قبه رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - مضروبه من آدم فى أصل الجبل عند المسجد الذى فى أسفل الجبل». (۳) عمر بن خطاب به حضور پیامبر آمد. آن حضرت در خیمه خود که از چرم بود و کنار مسجد در بُن کوه قرار داشت، بودند.» (۴) بنابر اقوال واقدی، مسلم است که از نظر گاه اسناد تاریخی، خیمه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مجاور مسجد بوده است؛ نه این که مسجد، بنایی بوده که بر محلّ خیمه گاه ساخته شده است.

محمد بن جریر طبری از «عبدالله بن عمرو بن عوف المزنی» پس از وصف سنگ

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۴۰

۲- همان، ص ۴۵۴، مارسدن جونز.

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۲، ص ۴۵۷

۴- واقدی، «مغازی»، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۴۳

سختی که سلمان و یاران، قادر به شکستن آن برای حفر خندق نشدند، می نویسد:

«فرقی سلمان حتی اُتی رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - و هو ضاربٌ عليه قبة تركيه». (۱) ترجمه فارسی جمله از این قرار است:

«سلمان پیش پیامبر رفت که در یک خیمه ترکی جای داشت». (۲) همین مضمون تاریخی را علی بن برهان الدین به استناد ابن حزم چنین جمع بندی کرده است:

«إنَّ الصحيح الذي لا شك فيه و لا وهم و عسكر بهم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - إلى سفح سلع و هو جبل فوق المدينة أی فجعل ظهر عسكره إلى سلع ... و الخندق بينه و بين القوم، أی و ضربت له - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - قبه من آدم». (۳) با توجه به این پژوهش، می توان از نظر تاریخی پذیرفت که خیمه گاه محمد صلی الله علیه و آله در مجاورت مسجدی بوده که بعدها مسجد فتح بر آن مکان بنا شده است. لذا بنای مذکور در دو برهه از زمان - یکی در واقعه خندق و دیگری در موارد متعددی پس از پایان یافتن واقعه - مکان دعا و نماز محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

چنانچه در وصف مسجد ذباب آورديم، پیامبر در نظارت بر امر خندق کنی مدافعان مدینه، خیمه گاه دیگری بر تپه ذباب داشته که آنجا نیز به دعا و نماز می پرداخته است. همین امر موجب اشتباه بسیاری از محققان در تفکیک تاریخی و موضوعی این دو خیمه گاه در جریان یک واقعه شده است. (۴)

۱- «تاریخ الرسل و الملوک»، جزء ۲، ص ۴۵

۲- واقدی، «مغازی»، ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۱۰۷۰

۳- «الشیره الحلبیه»، ج ۲، ص ۶۳۵. همچنین ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۱۹۲ به نقل از عمرو بن عوف.

۴- همین کتاب، کتاب اول، فصل هشتم.

بنای مسجد فتح- که به الأحزاب و الأعلی نیز شهره است- از همان سال های نخست قرن اول هجری مشهور بود و برای اهل مدینه و همه مسلمانانی که از اقصی نقاط جهان به زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و مدینه‌النبی می آمدند، از زمره اماکن مقدسه به شمار می آمد. این موقعیت تاریخی- اسلامی در طول پانزده قرن، همچنان پابرجاست. (۱) مسلم است که نخستین بنای مسجد فتح در ایام حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا ساخته شد.

تاریخ نویسان در توصیف آن گفته اند:

مصالح نخست بنای مسجد را خشت و سنگ و شاخه های خرما تشکیل می داد که چون رو به فرسودگی و خرابی نهاد، عمر بن عبدالعزیز- والی مدینه- همزمان با بازسازی مسجد النبی، در سال ۹۳ ه. ق. (عهد ولید بن عبدالملک) بنای جدیدی جایگزین آن نمود و در آن سه ستون قرار داد تا محلّ عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله که در کنار ستون سوم بوده است، برای مسلمانان مشخص گردد.

سمهودی این اقوال را از مطری- مورخ مدنی- ذکر کرده و می افزاید:

این سه ستون که زیر بام و جلوی مسجد قرار داشته، در بازسازی مجدد مسجد فتح توسط «امیر سیف الدین حسین بن هجاء» به سال ۵۷۵ ه. ق. همان نقشه معماری محفوظ ماند. (۲) سمهودی، خود در سال های ۸۹۰-۹۱۰ ه. ق. نام این وزیر پادشاهان مملوکی مصر را بر لوحه ای در قسمت فوقانی سمت قبلی مسجد دیده و آن را ضبط و ثبت کرده است.

بسیاری از مورخان مدینه شناس مانند ابوغسان، یحیی و ابن شبه به نشانی ستون سوم، مستندات متعددی را ذکر کرده اند؛ ولی مسلم است که با فرسودگی ستون های مذکور، تغییراتی در بنا دیده شده است و سمهودی در نیمه دوم سده نهم هجری که از این مکان بازدید کرده، آن را مقابل محراب فعلی مسجد که به صورت رواقی بدون

۱- در مورد ارزش معنوی مسجد فتح، نک: شیخ طوسی، «تهذیب الأحکام»، ج ۶، صص ۱۳ و ۱۴، باب ۵، روایت امام صادق علیه السلام به نقل از معاویه بن عمّار.

۲- «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، جزء ۳، ص ۸۳۶

ستون در آمده بود، مشخص کرده است. (۱) صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه ۴۰۱ کتابش، مسجد فتح را از جمله «مساجد النبى - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - بالمدينه» دانسته و معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله: «جلس فی مسجد الفتح و دعا فيه».

ابن جبیر که در میانه ۵۷۸ - ۵۸۱ ه. ق. مدینه را زیارت و سیاحت کرده است، در باب اهمیت مسجد فتح در میان اهالی شهر می نویسد:

«مسجد الفتح الذى أنزلت فيه على النبى - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم - سورة الفتح». (۲) همین مضمون را ابن بطوطه در کتاب خود یاد کرده است که:

«در راه احد سه مسجد وجود دارد ... و سومی مسجد فتح است که سوره فتح قرآن در آن نازل شده است.» (۳) در ماه های ذیقعده و ذی الحجّه سال ۱۳۹۶ ه. ق. و روز جمعه دوم شعبان ۱۳۹۸ ه. ق. مطابق با ۷ ژوئیه و برابر با ۱۶ تیرماه ۱۳۵۷ ه. ش. مکرراً به منطقه خندق رفت و آمد داشتم و ضمن یادآوری عبادت های محمد صلی الله علیه و آله، به تطبیق متون تاریخی و موقعیت جغرافیایی منطقه پرداختم. در آن روزها فاصله مسجد تا مرکز شهر مدینه، حدود سه کیلومتر بود.

بنایی در شمال غربی کوه سلع، بر صخره ای سنگی کنار وادی بطحان - که امروز مدنی ها آن را وادی ابی جیده می خوانند - وجود دارد که گویی با مشاهده آن، تاریخی را می نگریم که از حساس ترین لحظه های حیات محمد صلی الله علیه و آله و روزهای پر از زجر و رنج او

۱- سمهودی، «خلاصه الوفاء»، ص ۳۸۷، المكتبة العلمیة، مدینه، ۱۹۷۲ م، به اهتمام حمد الجاسر.

۲- «مسجد فتح محلی است که در آن، سوره فتح بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید». نک: «الرحله / جبیر»، ص ۱۷۶، چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م، دار صادر، دار بیروت

۳- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۵

و یارانش برای دفاع از ایمانشان، شهرشان و زنان و کودکانشان در برابر هجوم لجام گسیخته اقوام و طوایف بت پرست عرب در ائتلاف و اتحاد با یهودیان بنوقریظه، بنونضیر و بنوقینقاع، یادی آشکار دارد.

بر مدخل ورودی پلکان مسجد، تابلویی را دیدم که بر آن نوشته شده بود:

«مسجد الفتح أسس عام ۵۷۵ هـ - اوقاف مدینه».

این تاریخ دقیقاً آخرین بازسازی اساسی مسجد توسط «امیر سیف الدین حسین» را یادآوری می کند؛ ولی از تعمیرها و مرمت های بعدی نشانی نیست. تنها می توان از تلاش اندک سعودی ها در حفظ و تعمیرهای مکرر آن نشانه هایی گرفت.

رواق مسجد بر ستونی استوار نیست؛ ولی شیفتگان آثار تاریخ حیات پیامبر از مکان ستون سوم مسجد فتح که برابر محراب فعلی مسجد است، خبر دارند و برای ادای نماز و عبادت در آن موضع خاص، صف ها تشکیل می شود و برای ادای نماز، به نوبت صبر و شکیبایی می کنند. پیکره های ۳-۳، ۳-۴

۳ / ت: مساجد خندق

در دامنه سمت غربی کوه سلع، زمین مسطح و وسیعی وجود دارد که بر اساس متون تاریخی، محل استقرار مسلمانان از طوایف مختلف انصار و مهاجران مکی بوده است.

خیمه گاه محمد صلی الله علیه و آله بر بالای صخره ای از بلندی های سمت غربی سلع و مشرف بر قرارگاه مسلمانان بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله این امکان را هم می داده است تا بر مواضع شمالی مسیر خندق نظاره کند. اما این که چه وقایع یا خاطرات موثقی رخ داده که موجب شده است: در زمین های مسطح مذکور، مساجد دیگری هم به غیر از مسجد فتح بنا شود، مدت ها اندیشه نگارنده را به خود مشغول می داشت.

اگر بخواهیم از منظر ابن نجار به موضوع مورد شک بنگریم، بنای سه مسجد در این زمین مسطح - که در آن زمان نخلستانی بوده - دیده شده است. وی بی آن که منابع تاریخی هر یک از این مساجد را یاد کند، دو بنا را معمور و سومی را ویرانه دانسته است.

این مقدار معلومات، برای شناخت منابع تاریخی مساجد مذکور، مشکلی را حل نمی کند؛ ولی مطری- مورخ دیگر مدنی- دقیقتر به وصف بناهای مذکور پرداخته، می نویسد:

«مسجدی که پس از مسجد فتح در سمت قبلی (جنوبی) قرار گرفته، به نام مسجد سلمان فارسی است و دومی که در سمت قبلی مسجد سلمان واقع است، به مسجد امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشهور است.

مطری از مسجد سومی که در دوران او جز ویرانه ای از آن باقی نمانده، نام یا نشانی تاریخی نمی شناساند.

سمهودی از دو مسجد «علی» و «سلمان» تنها بر اساس شایعات مردم سخن می گوید (۱) و نظر می دهد که بنای مسجد ویران شده و تنها آثاری از پایه های بنای بجا مانده به نام «مسجد ابی بکر» بین مردم شهرت دارد. سمهودی اظهار شکفتی می کند که نمی دانم چرا مردم به مسجد سلمان، مسجد ابی بکر هم می گویند!

مسجد علی علیه السلام که با عرض شانزده و طول سیزده ذرع (از شمال به جنوب) محاسبه و ثبت شده است، از سوی «امیر زین الدین ضیغم بن خشرم»- امیر مدینه- در سال ۸۷۶ ه. ق. تعمیر و مرمت شده و برای آن گنبدی ساخته شده است. امیر مزبور نام «ابن ابی الهیجاء» از وزرای مملوکی های مصر را که سیصد سال قبل از امیر زین الدین می زیسته است، به عنوان اهتمام کننده برای مرمت مسجد در لوحه ای میانه سقف دیده است. نام ابن ابی الهیجاء نشان می دهد که همزمان با مرمت مسجد فتح، دو مسجد سلمان و علی نیز توسط او در سال ۵۷۵ ه. ق. تجدید بنا شده است.

مسجد «سلمان فارسی» نیز در زمان سمهودی چهارده و هفده ذرع بوده و طول آن از شرق به غرب مساحت داشته است.

این مساجد بدان جهت در تاریخ محفوظ مانده است که به گفته معاذ بن سعد:

«پیامبر در مسجد فتح و مسجدهای اطراف آن نماز خوانده است.» (۱) یا چون تیره های مختلف انصار در روزهای خندق، آن محل را برای استراحت خود انتخاب کرده بودند، مکان هایی جهت نماز خود اختصاص داده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در همه آنها به نماز می ایستاده است. (۲) به هر حال این اقوال، به پژوهش های زیادی نیازمند است. شاید هیچ یک از این کلمات، حقیقت نداشته باشد و به مناسبت نقش برجسته سلمان فارسی در ابتکار حفر خندق و علی بن ابی طالب علیه السلام در قتل عمرو بن عبدود- که تأثیر بسزایی در شکست و نافرجامی کار قریشیان داشته اند- مساجدی به نام این بزرگان بنا شده باشد.

ابن بطوطه به غیر از مسجد فتح، از دو مسجد در دامنه کوه سلع یاد کرده است و نامی از مسجد ابی بکر نمی برد. (۳) صاحب «المناسک و اماکن طُرق الحج» در صفحه ۴۰۲-۳۳۹ کتابش، به استثنای مسجد فتح، نشانی از دو مسجد دیگر در سده ۲ تا ۳ ه. ق. ارائه نداده است. فیروزآبادی نیز ذیل شرح خندق تنها به مسجد فتح اشارتی دارد و لاغیر. (۴) به هر حال آنچه مسلم است، هر سه مسجد سلمان، علی و ابوبکر که در سال ۹۰۲ تجدید بنا شده، در عصر عثمانی ها مکرراً تعمیر و مرمت شده و به همین اسامی یا مساجد الأربعة شهرت داشته است. علی بن موسی در رساله اش می نویسد:

و غربی جبل سَلَع المساجد الأربعة منهم مسجد الفتح المأثوره من یوم الأحزاب. (۵) در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که نگارنده از این منطقه بازدید کرد، به غیر

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۳، ص ۸۳۴

۲- علی حافظ، «فصول من تاریخ المدینه»، ص ۱۳۰

۳- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۵

۴- «المغانم»، ص ۱۳۴

۵- وصف المدینه المنوره، ص ۳۹. نیز: رسائل فی تاریخ المدینه، صص ۱۷، ۳۷، ۳۹ و ۴۲

از مسجد فتح، پنج مسجد دیگر در حول آن در برابر چشمانش نمودار بود:

۱- مسجد سلمان فارسی در سمت قبلی مسجد فتح.

۲- مسجد علی ابن ابی طالب پس از مسجد سلمان فارسی.

۳- مسجد ابوبکر صدیق به دنبال مسجد علی بن ابی طالب که اندکی به جانب خاور تمایل دارد.

۴- مسجد عمر بن خطاب.

۵- مسجد فاطمه الزهرا.

دو مسجد عمر و فاطمه تنها در سال های اخیر شهرت عمومی یافته است و در کتب تاریخی نشانی از آن پیدا نکردم.

آنچه مسلم است، اصالتِ دو مسجد سلمان فارسی و علی بن ابی طالب است که نقش اساسی این دو بزرگوار در واقعه خندق، هر پژوهنده ای را به ریشه داربودن این دو مسجد متقاعد می سازد. ولی این که بر اساس چه مأخذ و منبع موثقی، مسجد ابوبکر بنا شده و یا در عصر سعودی ها مساجدی به نام های عمر و فاطمه ساخته شده است، جز شایعات مردم، سند دیگری نیافتیم. و پیکره های ۵-۳؛ ۶-۳؛ ۷-۳

۴/ ت: کُهِفِ بَنِي حِرَامٍ

«بنو حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه» طایفه ای از انصار بودند که بین گورستان بنی سلمه و المذاد (۱) زندگی می کردند و سپس در بریدگی های کوه سلع، بساط حیات قبیله ای خود را گسترده کردند.

فیروزآبادی سندی را از «زبیر بن بکار» (۲) ثبت کرده (۳) که آن را سمهودی (۴) و ابن نجار (۵) نیز ضبط و ثبت کرده اند. سند مزبور از این قرار است:

كانوا أيام الخندق يخرجون مع رسول الله و يخافون البيات، فيدخلون به كهف بني حرام فيبيت فيه حتى إذا أصبح هبط. (۶)
بنابر این محلّ کُهِفِ یا غاری که مسلمانان در روزهای سخت هجوم کینه توزان یهود و قریش به آن پناه می بردند تا شب را به صبح آورند، مورد توجه اهل مدینه و به نشانه اثری از تاریخ خندق از اهمّیت خاصی برخوردار بوده است.

۱- الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۶

۲- طلحه بن خراش.

۳- «المغانم المطابه»، ص ۲۴۹

۴- «وفاء الوفا»، ج ۲، ص ۱۴۹

۵- «الدّره الثّمینه فی تاریخ المدینه»، ص ۳۹

۶- «در ایام جنگ خندق، مسلمانان به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون می رفتند و از توقف شبانه می هراسیدند، پس وارد غار بنی حرام می شدند و بیتوته می کردند و چون صبح می رسید، از فراز کوه پایین می آمدند.»

در قرون ۲ تا ۳ ه. ق. صاحب کتاب «المناسک» در صفحه ۴۰۱ کتاب خود، با عبارت:

«و جلس فی کھف سلع» به موقعیت تاریخی کھف بنی حرام به عنوان غاری که پیامبر به آن رفت و آمد می کرده، اشاره روشن دارد. اهم مدارک مربوط به نشست و برخاست پیامبر صلی الله علیه و آله را می توانیم سندی بدانیم که طبرانی در «الأوسط» از ابوقتاده نقل کرده است که:

خرج معاذ بن جبل لطلب النبى فلم يجده ... فخرج حتى رقى جبل ثواب فنظر يمينا و شمالا فبصر به فى الكهف الذى اتخذ الناس إليه طريقاً إلى مسجد الفتح. قال معاذ: «فإذا هو ساجدٌ...» (۱) این سند نشان می دهد که کھف بنی حرام، منتهی به راهی می شده که مسجد الفتح در آنجا قرار داشته است و نیز غاری بوده که یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن، در یک سجده طولانی یافته اند.

سهمودی در سده های هشتم و نهم هجری، غار را دیده است و آن را محلّ زیارت مردم به یاد روزهای اقامت محمد در واقعه خندق توصیف کرده است. این محقق، از مسجد فتح گذشته است و از طریق بریدگی های کوه سلع، به کھف که در بطن شعب بنی حرام قرار دارد، رسیده است.

امروزه کھف بنی حرام در قسمت غربی کوه سلع که در شمال آن مسجد فتح واقع است، شهرتی خاص میان مردم مدینه دارد. از این محل است که می توان به قسمت جنوبی کوه سلع ره یافت و کتیبه کوفی نقرشده بر سنگ صیقل داده شده را مشاهده کرد.

این کتیبه ظاهراً از دوران صحابه بجا مانده و متن آن بدین قرار است:

أَمْسَى وَ أَصْبَحَ عُمَرُ وَ أَبُو بَكْرٍ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ يَقْبَلُ اللَّهُ عُمَرَ اللَّهُ يُعَامِلُ عُمَرَ بِالْمَغْفِرَةِ. (۲)

۱- «معاذ بن جبل به جستجوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و ایشان را نیافت، پس به کوه رفت و به جانب چپ و راست نظر کرد و آن حضرت را در غاری دید که مردم از راه آن، به سوی مسجد فتح می روند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا در حال سجده یافت.»

۲- پیکره ۸-۳

به هر حال شهرت غار بنی کهف در تمام متون تاریخی مدینه تا به امروز، بی اساس نیست؛ خاصه آن که دقیقاً مستندات نقل شده در باره آن با وقایع تاریخی رخ داده در این محدوده جغرافیایی (اطراف کوه سلع) مطابقت دارد. آنچه مورد نظر محققان است، چشمه ای است که گفته اند در کنار آن غار به دست پیامبر صلی الله علیه و آله نقر شده است. از دوران مطری تاکنون، همگان گفته اند که اثری از این چشمه که به «عین النبی» شهرت داشته، نیافته اند.

امروزه بنای غار بنی حرام به صورت بنای مسجدی کوچک در بریدگی کوه سلع در شمال غربی مدرسه المنصوریه و شمال غربی مدینه و مقابل باغچه نقیبه، از طریق راهی که به منطقه السیح و مساجد اطراف فتح منتهی می شود، جلوه ای آشکار دارد.

۵ / ت: صخره‌البيضاء

ابن اسحاق گوید:

سلمان فارسی - آنگونه که خود نقل می کند - هنگام حفر خندق با سنگ سختی برخورد کرد که قادر به شکستن آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله که در همان نزدیکی به کندن زمین مشغول بود، به کمک او شتافت:

«فأخذ المِعْوَل من يدي، فضرب به ضربه لَمَعَت تحت المِعْوَل برقه. قال: ثم ضرب به ضربه أخرى. قال: قلت: بأبي أنت و أمي يا رسول الله ما هذا الذي رأيت لمع تحت المِعْوَل وأنت تضرب؟ قال: أوقد رأيت ذلك يا سلمان؟»

قال: قلت نعم. قال: أما الأولى فإنَّ الله فتح عليَّ باب اليمن. و أما الثانية فإنَّ الله فتح عليَّ باب الشام و المغرب. و أما الثالثة فإنَّ الله فتح عليَّ باب المشرق». (۱)

۱- «پس کلنگ را از دست من گرفت و با آن ضربتی زد و برقی از زیر کلنگ جهید، سپس ضربه دیگری زد، گفتم: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، این برقی که هنگام ضربه زدن از زیر کلنگ جهید، چه بود؟ حضرت فرمود: آن برق را دیدی، سلمان؟! گفتم: بلی؛ فرمود: در برق اول دیدم که خدا یمن را برای من فتح کرد، در برق دوم، شام و مغرب را و در برق سوم، مشرق را برایم فتح کرد». نک: «السيره النبويه»، ج ۳، ص ۲۳۰

واقعی این سند را از طریق عاصم بن عبدالله حکمی به نقل از عمر بن حکم آورده است؛ با این تفاوت که اولاً آن را در ارتباط با تلاش عمر در حفر خندق آورده و ثانیاً در هر ضربه، شکست و فتح کاخ های شام، یمن، و کاخ کسری را نام برده است. (۱) محمد بن جریر طبری مژده پیامبر صلی الله علیه و آله را در فتح سرزمین ها به گونه دیگری آورده و در نقل او «قصرهای حیره»، «سرخ روم» و «صنعا» اضافه شده است و شدت برق را تا آنجا برده که می گوید: «دو طرف مدینه را روشن کرد!» (۲) بر این اساس، سندهای مختلفی که از طرق مختلف ثبت شده است، تفاوت های فاحشی با هم دارند. محققان به سندی که حافظ ابوالقاسم طبرانی آورده، اعتماد نکرده اند؛ زیرا «عبدالرحمن بن زیاد بن أنعم» در سلسله زنجیره ای آن قرار گرفته است.

به هر تقدیر، تمام اسناد منقول از حافظ بیهقی، نسائی، ابن اسحاق، محمد و بخاری (۳) که به «داستان پیامبر صلی الله علیه و آله و سنگی که سلمان از عهده شکستش بر نیامد» اشاره دارد، در این نکته تردید و ابهام ندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمانان را به آینده ای روشن و پیروزمندانه که در آن بر قدرت های بزرگ آن عصر فائق آمده اند، نوید داده است. نباید توصیف های مختلف و متضاد در خصوص این نویدها در اصل مسأله، تردید ایجاد کند.

تنها باید در نظر داشت که منظور از پیروزی در ادبیات پیامبر صلی الله علیه و آله، پیروزی ایمان به خدای یکتا و تعالیم معنوی اسلام در سرزمین های مجاور جزیره العرب است و نه آنچه در قاموس کشورگشایان و امپراطوران عرب وجود دارد. لذا به نظر می رسد بیان ابن اسحاق در ذکر حدیث مذکور، مقبولتر باشد.

به هر عنوان، انعکاس چنین واقعه ای در متون تاریخی به حدی است که هر پژوهنده ای مجال نفی وجود مشترک اقوال را نخواهد داشت.

آنچه از نظر مدینه شناسی مهم است، موقعیت جغرافیایی موضع «داستان پیامبر و سلمان» است که نوید پیامبر در حساس ترین و سخت ترین شرایط محاصره، توان ایمان

۱- «مغازی»، متن اصلی، ج ۲، ص ۴۵۰. ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۳۶

۲- «تاریخ الرسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۷۰

۳- ابن کثیر، «السیره النبویه»، ج ۳، صص ۱۹۷-۱۹۵

صحابه را دوچندان کرده است.

در سفر نخست به مدینه، روزی مرحوم سید مصطفی عطار - شهردار مدینه در فاصله سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ ه. ق. - به حقیر گفت:

«آیا محلّ سنگی را که سلمان قادر به شکستن آن نبود و پیامبر در هر ضربه، جهانی شدن اسلام را نوید می داد، دیده ای؟»
گفتم:

«خیر؛ باید در مسیر خندق باشد؛ ولی چون از خندق، آثاری بجای نمانده، نتیجتاً به چنین موضعی نمی توان ره یافت. و الا جغرافی دانان از آن نام و اشاره ای می داشتند.» ایشان با اطمینان به معلومات خود گفت:

«محلّ این موضع در پایین کوه سلع، نزد اهل مدینه مشخص است! روزی را قرار بگذارید که شما را آنجا ببرم.»

متأسفانه مرحوم عطار به علت کهولت سن و تنگی شدید نفّس که غالباً با کپسول اکسیژن مصنوعی، حالت خفقانی خود را آرام می نمود، نتوانست به این وعده وفا کند.

از آن روز به بعد و در هر گذر و سفری که به مناطق شمالی مدینه داشتم، در پی شناخت این محل، جست و جوهای داشتم؛ تا این که به عنوان صخره سلمان یا صخره البیضاء راهی به دامنه شمالی کوه کوچک قرین پیدا کردم. آنجا را منطقه خیف الأیغواث می گویند. زمین با سنگ های سخت که با مستندات تاریخی مبنی بر این که مسلمانان نتوانستند در آن حوالی، خندق را به پهنای لازم حفر کنند، مطابقت دارد و ظاهراً در همین مکان بوده که بت پرستان قادر به نفوذ در مواضع مسلمانان شدند و منجر به نبردهای تن به تن گشت.

این نبردها که اهم آنها همان نبرد علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود است، در شمال کوه سلع و حدوداً باید در محلّ کنونی ساختمان استادیوم ورزشی فعلی مدینه روی داده باشد. (۱)

۱- طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۷۴ که واقعه نبردهای تن به تن را در شوره زار -/ میان خندق و کوه سلع -/ می داند.

۶/ ت: مسجد بنی قریظه

بخاری در کتاب «صحیح» از محمد بن بشار نقل می کند:

قال سمعت أبا أمامه قال سمعت أبوسعید الخدری رضی اللہ عنہ یقول:

«نزل أهل قریظه علی حکم سعد بن معاذ، فارسل النبیُّ إلی سعدٍ، فأتی علی حمار، فلما دنا من المسجد قال للأنصار: قوموا إلی سیدکم - أو خیرکم - فقال: هؤلاء نزلوا علی حکمکم. فقال سعد...» (۱) در این سند تاریخی، به ماجرای حکمیت سعد اشاره شده است که به تفصیل از آن یاد کردیم؛ ولی تأکید ابوسعید به این که «فلما دنا من المسجد» نشان می دهد که پیامبر در ایام محاصره بنی قریظه، محلّی را جهت عبادت، به عنوان مسجد انتخاب کرده بودند و مسلمانان نمازها را در آنجا ادا می نمودند و وقتی سعد بن معاذ از خیمه گاه خود در مسجد نبی عازم آن محل می شود، وارد محلّی می گردد که به آن «مسجد» اطلاق می شده است.

این واقعت را ابن حجر عسقلانی ذیل «فلما دنا من المسجد» مورد تأیید قرار داده که مراد از مسجد: «... المسجد الذی کان النبی - صلی اللہ علیہ [وآله] وسلّم - أعدّه للصلاه فیه فی دیار بنی قریظه آیام حصارهم». (۲) ابن شَبّه در تاریخ خود از اماکن مدینه، بر اساس مستندات می گوید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در منزل زنی از قبیله خضر نماز خواند که بعدها آن خانه جزء بنای مسجدی به

۱- «از ابا امامه شنیدم که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم که بنی قریظه به داوری سعد بن معاذ گردن نهادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سعد را فراخواند و او سوار بر استری آمد، چون نزدیک مسجد آمد، فرمود: به احترام سرورتان - یا مهترتان - به پا خیزید. پس به سعد گفتند: اینان بنی قریظه به حکم تو گردن نهاده اند. پس سعد گفت: ...». نک: صحیح بخاری، کتاب ۶۴، مغازی، ۳۰، باب «رجع النبی من الأحزاب». نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری بشرح صحیح البخاری»، ج ۷، ص ۴۱۱، حدیث ۴۱۲۱، چاپ عبدالعزیز بن باز، دارالفکر.

۲- «فتح الباری»، همان مدرک.

نام بنی قریظه شد.

ابن زباله اشاره کرده است که ولید بن عبدالملک در بنای مسجدی در محلّ موقتِ عبادت پیامبر در ایّام محاصره بنی قریظه، اهتمام خاصی ورزیده است.

ابن نجّار نیز بنای مسجد را دیده و آن را دارای شانزده ستون با سقف و دیوارهای مخروبه توصیف کرده است. مطری-مورخ دیگر مدنی- بقایای آثار بنا را که فاقد سقف و ستون بوده، رؤیت کرده است. چنین وصف و وضعی تا قرن نهم هجری باقی مانده بود و سمهودی از آن بی هیچ تغییری یاد کرده است؛ ولی از این که شاهین شجاعی- / شیخ الحرم مدینه- در سال ۸۹۳ ه آن را مرمت و تعمیر کرده، معلوم می شود بعضی از قسمت های آن بازسازی شده است.

سمهودی عرض مسجد را چهل و چهار متر و طول آن را چهل و سه متر دانسته که به وسیله دیواری به بلندی نصف قامت انسان، آن را محصور کرده اند. (۱)

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۸۲۳. رفعت پاشا، «مرآة الحرمین»، ج ۱، ص ۴۱۹

فصل چهارم: خیبر؛ تدارک تهاجمی گسترده به مدینه و دفاع مسلمانان

الف: خیبر، واژه و موقعیت

یاقوت حموی واژه خیبر را غیر عربی و اصطلاحی رایج در زبان خاصّ یهودیان شبه جزیره دانسته که:

«هو بلسان اليهود: الحصن». (۱) به همین اعتبار در زبان عربی واژه «خیابر» به عنوان جمع قلعه (قلعه هایی که در آن منطقه وجود داشته است) رواج می یابد.

ادلف گرومان به گفته سهل بن محمد کاتب استناد کرده است که او سرزمین مذکور را بدان جهت خیبر می خواند که:

«إنّ هذه الواحه اشتقت اسمها من خيبر بن كانيه بن مهلائيل أول من استقرّ بها». (۲) چنین استنادی را - که مورد توجه مؤلفان عربی قرار گرفته است - عموماً از ابوالقاسم عبدالرحمن زجاجی لغت شناس مشهور زبان عرب (۳۳۷ ه. ق.) دانسته اند. با این همه ابن درید، خیبر را به معنای «ارض خبره ای طيبه الطين سهله» (۳) دانسته است. (۴)

۱- «معجم البلدان»، ج ۳، ص ۴۹۵، چاپ قاهره، الخانچی، ۱۹۰۷ م

۲- «نام این دشت از نام خیبر بن کانیه بن مهلائیل اقتباس شده که نخستین کسی بود که در آن ساکن شد.» نک:

«دایره المعارف الإسلامیة»، ج ۹، خ/د، ترجمه عربی، ص ۵۴

۳- «سرزمین خبره است؛ یعنی دشت است و خاک خوب دارد.»

۴- نک: «جمهر اللغه»، ج ۳، ص ۳۵۶

از میان این سه نظریه، نظریه یاقوت حموی با زبان شناسی باستانی عبری و آرامی تطابق بیشتری دارد و برای پذیرش آن منابع قابل قبول تری در دست ماست. البته پیوند نژادی و نسبی خیبر به عنوان پسر «قانیه بن مهلائیل» با واژه «ربذه» که آن را مورخان عرب، عموی خیبر و زرود و شقره دختران یثرب، متخصصان شناخت افسانه های عرب مانند ابن کلبی و زجاجی را متقاعد کرده است تا برای نام های مذکور ریشه های افسانه ای و نه زبان شناسی جستجو کنند. به نظر می رسد: منسوب کردن نام سرزمین ها به افرادی که تاریخ حیات آنها دور از دسترس شناخت است، نمی تواند مورد اعتماد محققان امروزی قرار گیرد.

به هر حال سرزمین خیبر، به عنوان محل سکونت یهودیانی که از شمال شبه جزیره عرب به داخل سرزمین حجاز مهاجرت کرده اند، دیرینه تاریخی مستند و پرسابقه ای دارد (۱) و نمی توان نژاد اصلی آنها را غیرعرب خواند. لذا بعضی از محققان از آنجا که معتقدند: قبل از سکونت یهودیان در خیبر، این سرزمین محل سکونت اعراب غیریهودی بوده است، نظر ابن درید را در تعریف ریشه ای واژه خیبر پذیرا شده اند.

سرزمین خیبر از نظر موقعیت جغرافیایی، یکی از بهترین زمین های مساعد حجاز برای کشاورزی بود و سکونت یهودیان و قبیله مقتدر و متنفذ غطفان در مجاورت آن، باعث گردید که در همه ادوار تاریخی، به عنوان یکی از مراکز مهم تجمع یهودان و سرزمینی از بلاد قبیله غطفان در آید و از نظر اقتصادی به شکل یکی از بازارهای مهم عرب در عصر جاهلی (معروف به سوق نطاه خیبر) سلطه اقتصادی- دینی خود را توأمان بر سرنوشت قبایل عرب سرزمین حجاز تثبیت کند.

برای نگارنده مجهول است که چه وقایعی در خیبر به وقوع پیوسته بود که عموم مورخان عرب، یهودان آن سرزمین را مردمی مکار و خبیث خوانده اند! آלוسی می نویسد:

«خیبر ... وکان فیها قبائل من اليهود المستعربه وکانوا یوصفون بالمکر والخبث.» (۲)

۱- «التاریخ العربی القدیوم»، ص ۲۴۹، ترجمه عربی: فؤاد حسنین علی.

۲- «بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب»، ج ۱، ص ۱۹۲، چاپ ۳، قاهره، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۴۲ ه. ق.

همین مسأله را «بستانی» در ذیل واژه خیبر مورد تصریح قرار داده است که: «و یهود خیبر موصوفون بالمکر و الخبث.» (۱) از نظر موقعیت جغرافیایی، سرزمین خیبر در مجاورت حرّه خیبر که بزرگترین حرّه جزیرهای عرب پس از حرّه بنی سلیم است، قرار گرفته است؛ ولی در متون جغرافیایی قدیم عرب، حرّه بزرگ خیبر، به حرّه های متعددی تقسیم شده، هر یک از آن را نامی داده اند:

جنوب شرقی آن را حرّه فدک، شمال شرقی آن را حرّه ضرغد (/لابه ضرغد) و وسط آن را که منازل خیبر در آن قرار گرفته، حرّه النار خوانده اند. سمت غربی آن نیز تا شمال مدینه و نزدیکی های وادی القری، به اسم حرّه لیلی مشهور بوده است.

با این نگرش جغرافیایی است که می توان موقعیت جغرافیایی زمین های سرسبز و مسکونی و آباد را که میان ریگزارهای حرّه خیبر قرار دارند، مورد شناسایی قرار داد.

سرزمین فدک در شرق آن و سرزمین یدیع نزدیک فدک قرار گرفته و در سمت جنوبی آن نیز، سرزمین ضرغد در شمال واقع شده است.

امّا درّه هایی که میان کوه ها واقع است یا تپه هایی که سیل در آن جاری می شود و عرب آن را واد می خوانند، در سرزمین خیبر بسیار است:

نخست باید از وادی طرف یاد کنیم که امروز مردم ساکن خیبر به آن صویدره می گویند. در مجاورت آن وادی الشقره قرار گرفته است و در مشرقش وادالتخیل و در مجاورت شرقی آن وادی نخل قرار دارد که امروز به آن الحناکیه می گویند.

در تمام این وادی ها روستاهای متعددی دیدم که در آن مردم، زندگی می کنند و با وفور آب جاری، به کار کشاورزی می پردازند.

امروزه به سادگی، بیشتر مردم از مناطق مهم حرّه نام می برند. حرّه خیبر را به وسط این منطقه، حرّه الکوره را به جنوب غربی آن و حرّه هتیم را به شمالش اطلاق می کنند.

مساحت این حرّه در آخرین منابع جغرافیایی سرزمین حجاز که به دستم رسیده، بدین قرار است: جهت جنوبی آن در خط عرض جغرافیایی ۲۴/۳۵ تقریباً تا خط عرض ۲۶/۳۰ در شمال آن امتداد دارد و از شرق به خط طول ۴۰/۳۵ و در غرب ۳۰/۳۸ است.

از نظر قبیله شناسی سرزمین خیبر محلّ سکونت قبایل غطفان و اشجع در مرکز و مغرب حَرّه و بین خیبر و فدک، قبایل بنومره و بنوفزاره و در سمت غربی این قبایل، جمعی از قبیله جُهَینه به سر می بردند.

امروزه غالب ساکنین سرزمین خیبر، منسوبین به قبیله بنوهَتمیم هستند. (۱) تا قبل از ۱۳۹۰ ه. ق. خیبر، تابع امیرنشین حایل بود؛ ولی در سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷ ه. ق پی بردم که خیبر با داشتن ۲۹ روستا و ۴۴ آبادی که تابع آن بودند و جمعاً ۳۲۲۲۱ نفر جمعیت داشت، از نظر تقسیمات اداری عربستان سعودی، امیرنشینی تابع امارت مدینه به شمار می آید. (۲)

ب: خیبر، پایگاه یهودیان حجاز

اشاره

وقتی «مقدّسی» در کتاب خود به سال ۳۷۵ ه. ق. نوشت:

«خیبر بلد حصین» از یک شهرت تاریخی سخن به میان آورد (۳) و وقتی «ادریسی»، خیبر را «مدینه صغیره کالحصن ذات النخل و زروع» (۴) خواند، جز تأکید بر تمرکز قلاع و استحکامات آن، موقعیتی برای خیبر قائل نبود. (۵) بنابر این مترادف بودن معنای خیبرِ عبری با حصن عربی، خیبر را بیش از یک شهر، به عنوان «پادگان یهودان حجاز» معرّفی می نماید. سمعانی ذیل کلمه الخیبری می نویسد:

۱- مجلّه العرب، سال سوم، صص ۸۶۹-۸۶۳. حمد الجاسر، «فی شمال غرب الجزیره» صص ۲۲۶-۲۲۲، چاپ ریاض، ۱۹۷۰ م
 ۲- همچنین نک: «دلیل مسّمیات المَیدن و القرى و الهجر فی المملکه العربیّه السعودیّه، سنه ۱۳۹۰»، وزاره المالیه و الاقتصاد الوطنی. نیز نک: «دلیل القرى و القبایل فی المملکه»، وزاره الدّاخلیّه، سنه ۱۳۹۴ ه. ق. نیز نک: مقاله های: عاتق بن غیث البلادی در مجله العرب، اودیّه الحجاز. و همچنین نک: حسین حمزه بندقجی، «اطلس المملکه العربیّه السعودیّه»، چاپ دانشگاه اکسفورد، ۱۳۸۹ ه. ق

۳- «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم»، ص ۸۳

۴- «شهرک کوچکی بود به شکل قلعه که درختان نخل و کشتزار دارد.»

۵- ابوالفداء، «تقویم البلدان»، ص ۸۹، متن اصلی.

«هذا (نسبه) لِاسْمِ لِقْلَعِهِ حَصِينَهُ عَلَى مَنَازِلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى طَرِيقِ الشَّامِ» (۱) اکثر قلعه های خیبر با سنگ های سخت و بر فراز تپه های سنگی که در دو وادی غربی و جنوبی وجود دارد، بنا نهاده شده اند. تنها دو قلعه در قسمت جنوب شرقی واقع شده است و متأسفانه نام این قلاع در متون تاریخی، سیره و جغرافیای حجاز به اختلاف یاد شده است و با تکرار نام های مختلف بر یک موضع، تردیدهای ما را در شناخت دقیق قلاع، دوچندان می سازد. به هر حال نظر به اهمّیت شناخت این قلعه ها در خیبر و به منظور درک تاریخی وقایع خیبر در سال های نخست هجرت، به تطبیق آراء قدما و مقایسه مستندات تاریخی و جغرافیایی پرداخته و پس از بررسی موقعیت فعلی خیبر، به جمع بندی می پردازیم:

۱/ ب: قلعه القموص

ابن اسحاق با عبارت «ثم القموص حصن بنی ابی الحقیق». القموص را همان قلعه بنی ابی الحقیق دانسته (۲) و فیروزآبادی نیز آن را پذیرفته است. (۳) یاقوت حموی، با عبارت «القموص: وهو جبل بخيبر عليه حصن ابی الحقیق يهودی» (۴)، القموص را به فتح قاف از کوه های خیبر خوانده که قلعه ابی الحقیق یهودی بر فراز آن قرار داشته است. (۵) یاقوت حموی در جای دیگر کتابش، القموص را القموص ثبت کرده است و از آن با وصف «أحد حصون خيبر و هو حصن بنی الحقیق» یاد کرده است. (۶) و چون مرحب یهودی به تصریح ابن کثیر، صاحب قلعه القموص بوده است، این قلعه در برخی از متون خاصه به قلعه مرحب نیز معروف است. (۷)

۱- «الأنساب»، ج ۵، ص ۲۰۲

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۳۴۴

۳- «المغانم»، ص ۱۳۴

۴- «قموص، نام کوهی است در خیبر که قلعه ابی حقیق یهودی بر فراز آن قرار داشت.»

۵- «معجم البلدان»، ج ۷، ص ۱۶۱

۶- معجم البلدان، مجلد ۵، ص ۳۰۶

۷- «البدایه و النهایه»، ج ۴، ص ۱۸۷. نیز نک: «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۵۴۰

بر این اساس می توان با جمع بندی نهایی ده ها سند تاریخی، پذیرفت که اولاً قلعه الغموص بزرگترین قلعه خیبر از لحاظ مساحت، ارتفاع و تسلط بر وادی های اطراف بوده و ثانیاً این قلعه همان قلعه ای است که در تاریخ به الحصن شهرت داشته است و امروزه هم آنگونه که نگارنده در منطقه خیبر شنیدم، به آن الحصون می گویند.

نام های مرحب، الغموص و بنی ابی الحقیق، یک موضع را در خیبر نشانه دارند.

۲ / ب: قلعه ناعم

ابن اسحاق صریحاً می نویسد:

«كان أول حصونهم افتتاح حصن ناعم و عنده قُتل محمود ابن مسلمة». (۱) فیروزآبادی (۲) و یاقوت حموی (۳)، قلعه ناعم را قلعه ای از قلاع خیبر دانسته اند که به گفته همه مورخان، در کنار آن محمود بن مسلمة الأشهلی - از یاران محمد صلی الله علیه و آله - و برادر محمد بن مسلمة - صحابی مشهور - در جریان وقایع خیبر کشته شده است.

۳ / ب: قلعه السّلام

به استثنای صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» که واژه «سِیّالِم» را سلیم ثبت کرده است (۴)، همه مورخان و سیره نویسان در ضبط کلمه «سّلام» اختلاف و تردیدی ندارند.

ابن اسحاق و ابن سعد از این قلعه در ضمن وقایع خیبر نام برده اند. (۵)

۱- نک: «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۴۴.

۲- «المغانم»، ص ۱۳۴.

۳- «معجم البلدان»، ج ۸، ص ۱۴۰.

۴- «المناسک...»، ص ۳۵۹، ریاض، ۱۹۶۹ م.

۵- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۳۴۷ و «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۰۶.

البکری در «معجم ما استعجم» ضمن این که سُلالِم را «حصن من حصون خیبر» دانسته، به تلفظ سُلالِم نیز اشارتی دارد. یاقوت حموی مزید بر نامی که از این قلعه ذیل توصیف جغرافیایی خیبر می برد، در باره السُّلالِم می گوید:

«حصن بخیر و کان من أحصنها و آخرها فتحاً علی رسول الله.» (۱)

۴ / ب: قلعه الکتیبه

ابوعبید در «الأموال» آن را الکتیبه ثبت کرده است و سمهودی به استناد ابن شَبّه در «تاریخ المدینه» همین لفظ و کتابت را برگزیده است که:

«و خرجت الکتیبه فی الخمس و هی مما یلی الوطیح و سلالم.» (۲) یاقوت حموی نام این قلعه را به صورت کتیبّه ضبط کرده و در وصف آن آورده است: «و هو حصن من حصون خیبر.» (۳) ابن اسحاق از الکتیبه به عنوان نام قلعه ای در خیبر که:

«و کانت الکتیبه حُمسَ الله و سهم النبی» نام می برد (۴)؛ هرچند وقتی می نویسد:

«ثم قسم رسول الله الکتیبه و هی وادی خاص بین قرابته و بین نسائه و بین رجال المسلمین» به نظر می رسد واژه «الکتیبه» به معنی نام یک قلعه به کار نرفته است. ضمن این که به اشتباه از تعبیر وادی خاص استفاده می کند؛ در حالی که صحیح آن وادی خلص است!

واقدی «الکتیبه» را نام قلعه ای می داند و با وصف «حصناً منیعاً» از آن یاد می کند. (۵) فیروزآبادی نیز با واقدی هم نظر است و «الکتیبه» را نام قلعه ای از قلاع خیبر دانسته است. (۶) با اندک توجهی بر دیگر آراء و اسناد تاریخی، معلوم می شود که الکتیبه نمی تواند

۱- «قلعه ای بود در خیبر که مستحکم ترین آنها بود و بعد از تمام قلعه ها به تسخیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درآمد.»

نک: «معجم البلدان»، ج ۵ ص ۱۰۲

۲- «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۰۹

۳- «معجم البلدان»، جزء ۷، ص ۲۱۶

۴- «السیره النبویه»، ج ۳، صص ۳۶۳-۳۵۲

۵- ابن کثیر، «البدایه و النهایه»، ج ۴، ص ۱۱۹

۶- «المغانم»، ص ۳۵۶

تنها نام قلعه مشخصی باشد. صحیح آن است که الکتیبه را نام مجموعه قلعه های کوچکی بدانیم که ظاهراً بر بلندی های الکتیبه بنا شده بودند.

صاحب «المناسک» آن را وادی متّصل به و طیح تا طبران دانسته است که: «یسمی الکتیبه». (۱)

۵ / ب: قلعه الوطیح

فیروزآبادی، الوطیح را «حصن من حصون خیبر و اعظمها و أحصنها و آخرها فتحاً هو والساللم» دانسته است (۲)؛ ولی قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۳ ه. ق. / ابو عبید) در «الأموال» آن را الوطیحه ثبت کرده است.

از نوشته صاحب «المناسک»، ص ۵۴۰ چنین برمی آید که الوطیح نام مزارع و سرزمینی با استحکاماتی بر بلندی های آن بوده است که:

«فیها طعم ازواج النبی و بنی المطلب و بنی مخزوم، ثم وادی المتصل بالوطیح الی طبران.»

به هر حال با توجه به سند تاریخی ابن اسحاق که می نویسد:

«ولما افتتح رسول الله ... انتهوا إلى حصنهم الوطیح» و گفته واقدی در «مغازی»، تردیدی بر وجود چنین قلعه ای نمی رود. (۳)

۶ / ب: قلعه النظاه

یاقوت حموی، نظاه را نام قسمتی از سرزمین خیبر خوانده است (۴) و به زمخشری استناد می کند که:

«نظاه نام چشمه ای بوده است که: «بها تسقی بعض نخیل قراها ... و نظاه عین ماء

۱- «معجم البلدان»، ص ۵۴۰

۲- «المغانم»، ص ۴۳۰

۳- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۳۴۷

۴- «معجم البلدان»، جزء ۸، ص ۲۹۷

بقریه من قری خیر تسقی نخیلها». (۱) به هر حال مورخان آن را نخستین قلعه در خیر دانسته اند که به دست مسلمانان افتاد و ابن اسحاق از آن به عنوان سهم زبیر بن عوام یاد می کند.

از نوشته های صاحب «المناسک»، ص ۵۴۱-۵۴۰ چنین بر می آید که نطاه نام یکی از وادی های خیر است که در آن حصن مرحب و قصر او قرار داشته است. صاحب «المناسک» همچنین حدّ نخستین این وادی را معلوم می کند و سپس به چشمه مهمّی به نام اللّحیحه در آن وادی تصریح می دارد و بر مبنای کلام او معلوم می شود که اولین منزلگاهی که در خیر به دست مسلمانان افتاد، دار بنی قومه- / منزل یاسر برادر مرحب- / بوده است. (۲) این مضامین با توجّه به این که واقعی در «مغازی»، حصار صعّب بن معاذ را در منطقه نطاه دانسته و صریحاً می نویسد:

«یهودیان همگی از تمام حصارهای منطقه ناعم و نطاه کوچیدند» (۳) معلوم می شود که «نطاه»، هم به عنوان منطقه و هم نام استحکامات منطقه مورد نظر بوده است.

۷ / ب: قلعه الشَّق

این واژه به کسر شین ثبت شده است و یاقوت حموی به زمخشری استناد می کند که آن را نام یکی از قلعه های خیر دانسته است. (۴) بعضی دیگر آن را نام یکی از روستاهای منطقه فدک در مجاورت خیر گفته اند.

به هر حال آنچه مسلم است، شَقّ، نام سرزمینی با استحکامات خاصّ بوده است و گواه آن، گفته ابن سعد در «الطبقات الکبری» است که:

«الشَّق، و به حصون فیها حصن أبی و حصن النزار».

۱- «با آب آن، برخی از نخلستان های آبادی ها آبیاری می شد ... و نطاه، نام چشمه ای است در یکی از آبادی های خیر که نخل های آن را آبیاری می کند.»

۲- البکری، «معجم ما استعجم»

۳- «مغازی»، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۵۰۸

۴- «معجم البلدان»، ج ۵، ص ۲۸۳

ولی با بررسی متون تاریخی، مسلم می شود که بر مجموع این استحکامات، واژه شق اطلاق می شده است؛ لذا می توان حصن اُبّی، حصن البزّاه، حصن المنزال و حصن النزار را اجزای پیوسته استحکامات شق دانست.

به استثنای این قلاع هفتگانه، نام بعضی از قلعه های خیبر که معلوم نیست جزء کدامین استحکامات یا مناطق بوده، در کتاب های تاریخی ثبت شده است و در جریان وقایع خیبر، با آن روبرو می شویم؛ مانند:

قلعه الصعب: سومین قلعه ای که به دست مسلمانان افتاد، متعلق به صعب بن معاذ بود و در آن مواد غذایی فراوانی برای یهودیان نگهداری می شد.

قلعه الأخبیه: واقعی از این قلعه نام می برد و می گوید که مسلمانان بعد از فتح «قلعه البزاه» در «الشق»، متوجه «الأخبیه» شدند.

قلعه الزبیر: ظاهراً برجی به این نام در منطقه خیبر بوده است و یهودیان یکی از شدیدترین درگیری ها را در آنجا به وجود آوردند.

قلعه وَجِدَه: دارای نخل و درختان متعددی بوده که بنا به تصریح صاحب «المناسک»، به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص یافت.

پ: خیبر، در آستانه هجرت

۱/ پ: تلاش محمد صلی الله علیه و آله برای دعوت به صلح و تفاهم

انعقاد پیمان همزیستی مسالمت آمیز میان مسلمین و دیگر فرق، نشان می دهد که محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان از همان سال اول هجرت، علاقه خاصی به تشکیل جامعه ای از همه معتقدان به خدا داشته اند و یهودیان در این راستا بیش از مسیحیان و زرتشتی ها و صابین، مورد توجه مهاجران و انصار بوده اند.

محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان در نهایت ملایمت و توأم با ملاحظت، یهودیان را به اسلام دعوت می کردند؛ ولی آنان از این امر سر باز می زدند. با این همه زیر سایه قانون

همزیستی مذهبی مدینه و با آنکا به جهان بینی الهی محمد صلی الله علیه و آله که از انبیاء سلف نشأت گرفته بود، امتیّت اجتماعی، اقتصادی و آزادی فکر و عقیده، برای یهودیان تضمین شد.

این گروه در سایه چنین امتیّتی، روش صحیحی را در قبال مسلمانان پیش نگرفتند. آنها و دیگر یهودیان شبه جزیره، وارثان دینی بودند که قرن ها علوم مربوط به آن در جزیره‌العرب متروک بود. آنان نه تنها در بافت فرهنگی و اقتصادی خود فرومایه شده بودند، بلکه در ترکیبی از خصایص زشت فردی و نظام جاهلی، پسان اقوام پراکنده عرب، جز نام و نشانی از تعالیم موسی علیه السلام و انبیاء بنی اسرائیل نمی شناختند. لذا هر محققی که در این حیطه فرهنگی - جاهلی پژوهش می کند، به این نتیجه می رسد که یهودیان جزیره‌العرب، بیان کنندگان اصلی تفکر و دیانت یهود و تعالیم موسی علیه السلام در شرق میانه محسوب نمی شدند و ما نباید آنچه را که آنها در بیان تورات یا عقاید دینی خود اظهار کرده و یا لجاجت ها و حقد و حسدهایی که تحت نفوذ نظام اشرافیت بت پرستان عرب از خود نشان داده اند، مُعرّف کلّ یهودیان قرن هفتم میلادی به حساب آوریم.

از سویی دیگر مسلمانان تنها به دلیل مجاورت و نزدیکی با یهودیان مدینه، حاضر به انعقاد پیمان های متعدّد همزیستی با آنان یا انجام کاری مصلحتی و ناشی از روابط دیرینه قبایل یثرب نشدند. صرف ایمان به خدای یکتا و قبول هدایت معنوی - الهی بود که از نظر مسلمانان حائز احترام بود. مسلمانان آموخته بودند که اسلام و حضور محمد صلی الله علیه و آله را دنباله کاروان هدایت انبیاء گذشته و وارث تلاش های خداپرستان در طول تاریخ بدانند. شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بر سبیل همین دعوت و احترام بود که با مسیحیان و یهودیان به سخن می نشست و آنها را به اسلام یا پالایش تعالیم تحریف شده شان در طول قرن ها تحجّر فرهنگی جزیره‌العرب دعوت و هدایت می کرد. اسلام، اصراری بر مسلمان شدن یهودیان نداشت؛ بلکه بر حقیقت تعالیم ادیان و واقعیت هایی که به خاطر آن، انبیا راه صعب العبور کمال معنوی را پیمودند، تأکید داشت.

تاریخ عرب قبل از پیدایش اسلام نشان می دهد که ادیان مختلف در شبه جزیره عرب، مسخ شده و در برابر نظام رو به گسترش بت پرستی از جاذبیت تهی شده بود.

یهودیان و مسیحیان عرب در کنار بتخانه ها و استعمار انسان ها بی هیچ تعارضی به زندگی

خود ادامه می دادند. اکنون محمّد صلی الله علیه و آله با تمامی قامت تاریخ مؤمنان، به احیاء انسانیت، معنویت و یکتاپرستی در صحنه حیات اعراب ظهور کرده بود.

در برابر چنین دعوتی که در بلندمدت، تحکیم همه ادیان سلف در جامعه بشری بود و در اندک زمان، پهنای جهان را فراگرفت، یهودیان در کنار محمّد صلی الله علیه و آله قرار نگرفتند و به خاطر تعلقشان به مادیات و وابستگی ژرف به نظام اشرافی و بت پرست حاکم، قریش را تقویت کردند و در برابر اسلام و مسلمانان، آرام آرام راه فتنه و عناد را پیشه خود ساختند. چرا؟ چطور شد که یهودیان از امضاء کنندگان پیمان «وحدت مؤمنان»، به بزرگترین نیروی جنگ جو علیه مسلمانان تبدیل شدند؛ ولی مسیحیان جزیره‌العرب چنین نشدند؟

در اوراق تاریخ و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نکته های ناگفته فراوان است و متأسفانه سبک جمع آوری و ارائه آنها به نحوی نیست که پژوهندگان بتوانند به راحتی پاسخ پرسش های فراوان را بیابند. در این پژوهش از مسیحیت مدینه سخنی به میان نمی آوریم و از آن به تفصیل در یکی از فصول آتی مدینه شناسی یاد می کنیم. آنچه در ارتباط با وقایع خیر مطرح است، نظام یهودی و یهودیان جزیره‌العرب در برابر محمّد صلی الله علیه و آله است. جستجوی خود را برای پاسخ به یک پرسش که چرا یهودیان از شرکت در یک جامعه اخلاقی با حضور مسلمانان سر باز زدند و در کمتر از چند سال، به صورت بزرگترین نیروی تهاجمی، مدینه را مورد خطر جدی قرار دادند، دنبال می کنیم:

۲/ پ: واکنش سرسختانه یهودیان

اشاره

وقتی بر اسناد تاریخ و سیره در طول سال های اول تا پایان سال ششم هجری، نظری انتقادی می اندازیم، معلوم می شود که یهودیان مدینه، روشی را در دشمنی با مسلمانان اتخاذ نمودند که در نهایت منجر به تمرکز کلیه نیروهای آنها به صورت یک فعالیت و حرکت نظامی در خیبر شد.

برای شناخت بیطرفانه، کلیه مستندات تاریخی سیره را- چه در متون تاریخ و حدیث و چه در منابع قرآن و تفسیر- به تفکیک استخراج نمودم. پس از زمان بندی آنها،

وقایع مشترک را یافته، از نظر موضوعی در یک جدول زمانی و در شش مرحله مهم مرتب کردم:

مرحله اول: مبارزه فرهنگی.

مرحله دوم: راه نفاق.

مرحله سوم: مبارزه سیاسی و خشونت.

مرحله چهارم: نقض علنی پیمان مدینه و اتحاد با مشرکان.

مرحله پنجم: اعلام جنگ بزرگترین طایفه یهود.

و مرحله ششم: خیبر در آستانه هجوم به مدینه.

۱-۲/ پ: مرحله اول: مبارزه فرهنگی

اشاره

ورود محمد صلی الله علیه و آله به مدینه، قبایل یثرب را متحول نمود. او نه تنها بین مهاجران و انصار، پیوند برادری منعقد کرد؛ بلکه بین مهاجران و انصار از یکسو و طوایف مختلف یهودی از سوی دیگر پیمانی بست که دقیقاً تضمین کننده حقوق انسانی همه شهروندان مدینه از هر طایفه و قبیله و مذهبی بود.

در فصل های گذشته به جنبه های مختلف این پیمان مهم تاریخی در ارتباط با قریش و بت پرستان اشاره ها کردیم و اکنون برای توجه به عمق تأثیر چنین پیمانی در حفظ امتیّت فرهنگی و اجتماعی و به عبارت دیگر تحکیم امتیّت مردم مدینه، نگاه دیگری به موضوع می افکنیم:

اساس پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دو اصل مهم استوار بود:

یکی امت واحد بودن همه مسلمانان و یهودیان با عبارت «انهم امه واحده».

و دوم تضمین استقلال هر یک از قبایل با عبارت «علی ربعتهم یتعقلون معاقلهم الأولى». (همگان دارای استقلال هستند و باید عهده دار امور خود باشند).

در نتیجه قبول این دو اصل اساسی است که پیمان صریحاً اعلام داشته است:

«لليهود دينهم و للمسلمين دينهم». (عقاید يهوديان برای خودشان محترم است و عقاید مسلمانان برای خودشان) و:

«انه من تبعنا من يهود فإن له النصر والأسوه غير مظلومين ولامتناصرين عليهم و ان سلم المؤمنین واحده». (هر کس از یهود که از ما پیروی کند، روش پسندیده و یاری برای اوست و کسی به آنها ستم نخواهد کرد و دشمن را علیه ایشان یاری نخواهد داد.

صلح مؤمنان برای همگی است.)

همه مردم مدینه از مسلمانان و یهودیان، نبایست به صّرف برخورداری از حقوق قانونی مذکور، نسبت به سرنوشت جامعه بی تفاوت باشد:

«و إن المؤمنین لا یترون مفرحاً بینهم أن یعطوه بالمعروف». (وظیفه همه مؤمنان است که نسبت به بینوایان، وامداران و عیالندان کمک و یاری کنند.

پیمان تصریح می کند که مشمولین این عهدنامه باید نسبت به یکدیگر نیکی کنند؛ ولی نیکی و محبتی که منجر به گناه نشود. هیچ کس، چیزی کسب نمی کند، مگر برای خودش و این عهدنامه دستاویز گریز ستمگر و گناهکار نخواهد بود. هر کس از مدینه بیرون رود، در امان این عهدنامه است و هر کس در مدینه باشد، مشمول آن است:

«علی مثل ما لأهل هذه الصحیفه مع البر المخفض من أهل هذه الصحیفه»

و إن البرّ دون الإثم. لایکسب کاسبٌ إلّا علی نفسه، و إن الله علی أصدق ما فی هذه الصّحیفه و أبرزه و أنّه لایحول هذا الکتاب دون ظالم و آثم و إنّ من خرج آمنٌ و من قعد آمنٌ بالمدينه إلّا من ظلم أو آثم». (۱) آیا این تفاهم و تساهل دینی و آزادی عقیده توأم با احساس امتیت، شامل طوایف یهودی ساکن در اطراف یثرب بود؟ اگر چنین است، ضرورت اجتماعی مدینه پس از هجرت، مقتضی آن بوده و نه تعالیم اسلام.

در این خصوص به بررسی های همه جانبه ای پرداختم، تا موقعیت یهودیان خیبر را در قبال چنین تفاهمی از جانب مسلمانان بیابم؛ ولی اسنادی که متضمن تأیید دوجانبه

۱- ابن اسحاق و ابن هشام، «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰، چاپ قاهره، الحلبي، ۱۹۳۶ م، به تصحیح: مصطفى السقا، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلبی.

باشد، به دست نیامد. تنها تلاش یک جانبه محمد صلی الله علیه و آله در گسترش این پیمان با همه یهودیان جزیره‌العرب- خاصه خیبرنشینان- توجّه مرا به خود جلب نمود.

ابن هشام نامه ای را از محمد صلی الله علیه و آله خطاب به یهودیان خیبر به نقل از ابن اسحاق با این سلسله سند ثبت کرده است:

ابن اسحاق به نقل از مولی لآل زید بن ثابت و او از عکرمه یا سعید بن جبیر به روایت از ابن عباس (۱):

و کتب رسول الله- صلی الله علیه [و آله] و سلّم- إلى یهود خیبر فیما حدّثنی مولی لآل زید بن ثابت، عن عکرمه، أو عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله- صلی الله علیه [و آله] و سلّم- صاحب موسى و أخیه و المصدق لما جاء به موسى: ألا إن الله قد قال لكم:

يا معشر أهل التوراه! و إنكم لتجدون ذلك في كتابكم:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرِجَ شَطَاطُهُ فَمَا زَرَ فَاشْتَتَلَتْهُ فَاشْتَتَوَى عَلَى سِيُوقِهِ يُعْجَبُ الزُّرَّاعُ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا.

و انی آنشدکم باللّه و آنشدکم بما أنزل علیکم و آنشدکم بالذی أطعم من کان قبلکم من أشیاطکم المنّ و السیلوی و آنشدکم بالذی أییس البحر لآبائکم حتی أنجاهم من فرعون و عمله إلا أخبرتمونی: هل تجدون فیما أنزل الله علیکم أن تؤمنوا بمحمد؟ فإن كنتم لا تجدون ذلك في كتابكم فلا كره

علیکم. «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» فأدعوكم إلى الله وإلى نبيّه. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در این پیام اولاً اصول عقاید یهودیان را تأیید و ثانیاً آنها را به تفحص کتاب های دینی خود در شناخت و یا قبول حقیقتی که او خود را منادی آن می داند، دعوت کرده است.

و ثانیاً با نهایت لطف و احترام اعلام می دارد:

«اگر این موضوع را در کتاب های خود ندیده اید، اکراهی در پذیرفتن اسلام نیست.»

بر این اساس و با توجه به اتخاذ روش مشابه با مسیحیان نجران، محمد صلی الله علیه و آله در گسترش تفاهم دینی، نه تنها پیشقدم بود، بلکه با انتشار تعالیمش، راه همه انبیا را برای احیاء معنویت و نجات انسان از سقوط در پرستش بت ها، سرلوحه رسالتش قرار داده بود.

یهودیان در پناه چنین امتیتی که مُتضمن حقوق اجتماعی، اقتصادی و در نهایت

۱- «یکی از غلامان خاندان زید بن ثابت، از عکرمه، و او از سعید بن جبیر، به نقل از ابن عباس آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یهودیان خیبر چنین نوشت: به نام خداوند بخشاینده مهربان، از محمد، پیامبر خدا- که درود خدا بر او باد- یاور و برادر موسی و تصدیق کننده آنچه موسی آورده است: ای اهل تورات! بدانید که خداوند شما را خبر داد و شما در کتاب خویش، این را خوانده اید که: «محمد، پیام آوری خدا، و کسانی که با او هستند، بر کافران خشن و در میان خود مهربانند، ایشان را می نگری که در حال رکوع و سجود، از رحمت و رضوان خداوند طلب می کنند، آثار سجده در رخساره آنان آشکار است. مثال آنان در تورات و انجیل، همچون نهالی است که جوانه های خود را بیرون آورده و بر پای ایستاده و محکم گردیده، چندان که برزگران را به شگفتی واداشته و کافران را به خشم آورده است. خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیکو انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است. اینک من شما را سوگند می دهم به خداوند، و به آنچه بر شما فرو فرستاد، و به کسی که نیاکان شما را با طعام های ویژه، خوراک داد، و به کسی که دریا را برای پدران شما خشک کرد تا آنان را از فرعون و ستم او رهایی بخشد، سوگند می دهم که مرا خبر دهید: آیا در آنچه خدا بر شما فرو فرستاده، مطلبی می یابید که شما را به ایمان آوردن به محمد فرا می خواند؟ اگر چنین مطلبی در کتاب خود نیافتید بر شما اجباری نیست. اکنون راه صلاح و درستی، از مسیر باطل و طغیان جدا شده است، پس شما را به سوی خدا و پیامبر او فرا می خوانم.» نک: ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۵۳

استقلال قبیله ای آنها بود، می توانستند موقعیت قدیمی خود را در جریان تحولات ناشی از هجرت مسلمانان حفظ نمایند؛ ولی ریشه های وابستگی آنها به بازرگانی اشراف قریش و تعصب و جمودی که در عقاید و باورهای سطحی یهود داشتند، مانع از آن شد که خود را با افکار، روش ها و تعالیم محمد صلی الله علیه و آله متحول سازند. از این رو به جای تجدید اندیشه و شیوه زندگی خود، در لایه پیمان مدینه سعی در حفظ و گسترش افکار یهودی- جاهلی در میان مسلمانان نمودند. به عبارت دیگر در این مرحله یهود، زیر پوشش نقد تعالیم قرآن و نکته گیری از روش زندگی محمد صلی الله علیه و آله، متزلزل نگهداشتن جامعه فرهنگی و معنوی مدینه را نصب العین خود قرار دادند.

این برهه از زمان را اگر بخواهیم به زبان امروزی بیان کنیم، می توانیم از اصطلاح «مبارزه فرهنگی با تعالیم اسلام» استفاده کنیم.

اسناد تاریخی فراوانی از چنین تلاش هایی توسط یهودیان در متن قرآن و منابع سیره و کتاب های تاریخ و حدیث ثبت شده است. طبیعی است که تاریخ، مهمترین واقعه ها و اعتراض ها را ثبت می کند؛ بنابراین می توانیم با نظاره و تأمل بر محتوای آن، مبانی فکری- فرهنگی یهودیان حجاز را در مقابله با تعالیم اسلام دریابیم:

بر اساس مستندات ابن اسحاق (۱)، با مجموعه دقیقی از اسناد تاریخی روبرو می شویم که نه تنها در متون سیره ضبط شده است، بلکه بازتاب آن را در قرآن به روشنی می توان ملاحظه کرد.

در این اسناد که نویری نیز به ثبت آن پرداخته (۲)، نقش محمد صلی الله علیه و آله و تعالیم او در پالایش عقاید و روش های دینی یهودیان، به خوبی مشهود است و نشان می دهد که چگونه یهودیان در این مرحله از منازعات فکری با پیامبر صلی الله علیه و آله، ناموفق بودند.

محمد صلی الله علیه و آله در این میدان با دو روش برخورد کرد:

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۱۶۰ تا ۲۲۲

۲- «نهایه الارب»، ج ۱، صص ۳۳۹-۳۳۷، ترجمه فارسی.

اول: نقد تاریخی یهود و تلاش برای پالایش عقاید آنها و احیاء تعالیم موسی علیه السلام

ای یهودیان! «یاد آورید نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من برحذر باشید و ایمان آورید به آنچه (قرآنی که) نازل کردم که آنچه را (/ توراتی را) که همراه شماست، تصدیق می کند و نخستین کافر به آن مباشید و نفروشید آیه های مرا به بهای اندک و از قهر من بپرهیزید. حق را به باطل مشتبه نسازید. حقیقت را پوشیده نسازید؛ در حالی که به حق بودن آن آگاهید.» (۱) یا بِنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ اِيَّايَ فَارْهَبُونِ* وَ اٰمِنُوا بِمَا اَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا اَوَّلَ كٰفِرٍ بِهٖ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيْلًا وَ اِيَّايَ فَاتَّقُونِ* وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ. (۲) ای یهودیان! «چگونه مردم را به نیکوکاری فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید و حال آن که کتاب خدا را می خوانید؟! چرا تعقل و اندیشه نمی کنید؟» (۳) اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَ اَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ. (۴) ای یهودیان! «آیا (یهودی ها) نمی دانند که خداوند می داند آنچه را پنهان کنند و آنچه را آشکار سازند؟ بعضی از یهود چیزی نیاموخته اند و نوشتن را بلد نیستند. آنها تورات را جز آرزوی باطل خود نمی دانند و فقط پندار باطل می کنند.» (۵) اَوْ لَا يَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُوْنَ وَ مَا يُعْلِنُوْنَ* وَ مِنْهُمْ اُمَّيُوْنَ لَا

۱- بقره: ۴۰ تا ۴۲

۲- همان: ۴۲-۴۰

۳- همان: ۴۴

۴- همان: ۴۴

۵- همان: ۷۷ و ۷۸

يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. (۱) ای یهودیان! «یاد آورید هنگامی که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که غیر از خدا را نپرستید و نیکی کنید در باره پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و فقیران و این که با زبان خوش با مردم صحبت کنید. و نماز بیای دارید و زکات مال خویش را بدهید؛ و شما روی برگردانید؛ مگر گروه اندکی و شما میید که از حکم و فرمان خدا برگشتید.»

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ. (۲) ای یهودیان! «به یاد آورید هنگامی که عهد گرفتیم از شما که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود بیرون نرانید و بر آن عهد اقرار کردید و گردن نهادید و خود گواه می باشید. با وجود این شما به همان خوی سابق خود هستید که خون یکدیگر را می ریزید و گروهی از خودتان را از خانه و دیارشان بیرون می کنید و در گناه و ستم، دیگران را علیه ایشان یاری می کنید و هر گاه اسیرانی بگیرید، برای آزادی آنها فدیة می طلبید؛ در صورتی که به حکم تورات این کار بر شما حرام است. چرا به برخی از احکام تورات که به نفع شماست، ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید؟» (۳) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ* ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُونُونَ بَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَعْضٍ (۴)

۱- بقره: ۷۷ و ۷۸

۲- همان: ۸۳

۳- همان: ۸۴ و ۸۵

۴- همان.

«یهودیان کسانی هستند که زندگی دنیا را به آخرت خریده اند.»

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَّرُونَ. (۱) «یهودیان چه بد معامله ای با خویشان کردند که به آنچه خداوند بر آنها نازل فرمود، کافر شدند. و این به واسطه حسد و ستیزه جویی بود.»

بِئْسَ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. (۲) «یهودیان را خواهی یافت که از همه مردم حتی از مشرکان به زندگی حریص ترند. و هر یهودی آرزو می کند که هزار سال عمر کند.»

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. (۳) «بگو ای محمد! اگر سرای آخرت در نزد خداوند فقط مخصوص شما یهودیان است و از میان همه مردم به شما اختصاص دارد، آرزوی مرگ کنید؛ اگر راستگویید!»

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (۴) این تلاش ها برای بازگرداندن یهودیان به تعالیم اصلی و حقیقی موسی علیه السلام، این جماعت را در بن بست فکری و اعتقادی سختی قرار داد. آنها راهی جز روی آوردن به

۱- بقره: ۸۶ بقره: ۸۶

۲- همان: ۹۰

۳- همان: ۹۶

۴- همان: ۹۴

تعالیم اسلام که در نهادش پالایشِ تعالیم تحریف شده و تصحیح روش های غلط نهفته بود، نداشتند. از اینرو سعی کردند تا ظاهراً به بنیادهای نخستینِ ایمان یهودی بازگشت نمایند و به اتکاء آن، مبارزه فرهنگی علیه مسلمانان مدینه را بُعدی دیگر بخشند؛ ولی در این مرحله آنها با دعوت محمد صلی الله علیه و آله از همه پیروان مذاهب الهی روبرو شدند که برای تشکیل جامعه مؤمنان، منازعات را کنار نهاده، با تمسک به ایمان مشترک همه آنها به خدای یکتا، راه معنویت و اخلاق الهی را در قلوب انسان ها می گشاید.

دوم: تلاش برای تشکیل یک جامعه یکتاپرست و زدودن تمام تعصب های مذهبی در قبال پیروان مذهب

پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا برای رفع اختلاف میان مسیحیان و یهودیان که از افکار غلط یا بی اطلاعی آنها نشأت می گرفت، تلاش کرد:

۱- آن هنگام که یهودیان و مسیحیان نجران در باره یهودی یا مسیحی بودن ابراهیم منازعه و ستیز کردند، محمد صلی الله علیه و آله به آنها گفت:

«ای اهل کتاب! چرا در آیین ابراهیم مجادله می کنید و حال آن که تورات و انجیل نازل نشده است؛ مگر بعد از او؟ آیا نمی اندیشید؟ بیدار باشید! بر فرض در چیزی که علم دارید، مجادله می کنید؛ چرا در آنچه به آن علم ندارید، مجادله می کنید؟ خدا می داند و شما نمی دانید. ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی. او تسلیم به دین حنیف بود و در شمار مشرکان نبود.» (۱) یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (۲)

۱- آل عمران: ۶۵ تا ۶۷

۲- همان.

۲- «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل مشتبه می سازید و حق را پوشیده می دارید؛ در حالی که می دانید؟»

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (۱) ۳- «نرسد هیچ آدمی را که خدای تعالی او را کتاب و حکم پیامبری داده است که به مردم بگوید: بندگان من باشید و مرا به جای خدا پرستید؛ ولی گوید: از خداپرستان باشید؛ به تعلیمی که از کتاب می گیرید و آنچه درس می دهید. و به شما فرمان نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را خدایان خود گیرید. آیا به شما فرمان به کفر می دهد؛ آن هم پس از این که تسلیم (مسلمان) شده اید؟»

مَا كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ* وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَلَمْ يَأْمُرْكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (۲)

اگر افکار دینی از تعصبات ناشی از منافع قدرت یا حرص قدرت طلبی و مادیت یا ولع دنیاخواهی رهبران دینی و سیاسی رها شود و انسان از افسانه های تاریخی و خیال بافی های منازع با عقل و علم رهایی یابد، می توان به هدف مشترک همه انبیا در کمال بخشیدن به روح معنوی انسان و عروج اندیشه او ره یافت و در این وادی، باورهای دینی با اندیشه های صحیح پالایش می یابد و عقل با سلوک معنوی، جامعیت خود را به دست می آورد و در نهایت، امکان بازگشت به خطوط اصلی و مستند تعالیم معنوی و اخلاقی انبیا فراهم می شود.

حصول چنین موقعیتی باعث شد تا محمد صلی الله علیه و آله دعوت خود را برای ترک تعصب های مذهبی در تشکیل یک جامعه یکتاپرست ابلاغ دارد و وحدت انبیا را در

۱- آل عمران: ۷۱

۲- همان: ۷۹ و ۸۰

هدف مشترک، یا هدف انبیا را در وحدت، به همه انسان ها یادآور شود:

«بگویند: به خدای یکتا و آنچه به ما گفته است و آنچه به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اخلاف نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیمبران از پروردگارشان عطا شده، ایمان داریم و میان هیچیک از آنها فرق نگذاریم و تسلیم شدگان به خداییم.»

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (۱) «ای اهل کتاب! بیایید کلمه ای را که میان ما و شماست، بپذیرید که جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک نکنیم و بعضی از ما بعضی را جز خدا به خدایی نگیرد. اگر پشت بگردند، بگو گواه باشید که ما گردن نهاد گانیم.»

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (۲) یهودیان در چنین فضایی از تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله، نمی توانستند با طرح چند سؤال به گمان خود سخت و پیچیده، نفوذ فرهنگی خود را بر جامعه نوین مدینه- آن هم در اوج تأمل معنوی و تفکر انسانی- تحکیم بخشند. آنها چه داشتند؛ جز مشتی تفسیرهای شخصی بر توراتی که در میان هزاران افسانه تاریخی غلطیده بود و آنان حتی توان خواندنش را نداشتند.

یهودیان در تحولات روحی شبه جزیره عرب، ضعیف و درمانده بودند و راهی جز شکست نداشتند. ولی چرا آنان تن به پالایش های دینی ندادند؟

۱- بقره: ۱۳۶.

۲- آل عمران: ۶۴

به نظر می‌رسد آنها اساساً مردمی پایبند به معنویات دینی خود نبودند. آنها زیر پوشش دیانت یهودی، دنیا را می‌جستند و دین را در بستر منافع مادی و دنیوی قابل پذیرش می‌دانستند و وقتی یهودی بودن نمی‌توانست امتیازهای ظالمانه اقتصادی آنها را تضمین نماید، مُشرک می‌شدند و با بت پرستان هم آیین می‌گشتند و حتی با آنها علیه طوایف یهودی دیگر - که مزاحم منافعشان شده بودند - متحد می‌شدند.

اسناد تاریخی شبه جزیره عرب به خوبی نشان می‌دهد که یهودیان بنی قَینِقاَع که هم پیمانان خزرج بودند و طایفه بنی نضیر و بنی قریظه که هم پیمانان اوس بودند، در منازعات خزرج و اوس، اشتراک در دیانت و ایمان را به دست فراموشی می‌سپردند.

ابن اسحاق به سندی در این خصوص استناد جسته که نویری نیز در «نهایه‌الارب» اهمّیت آن را مورد نظر قرار داده است. (۱) می‌نویسد:

«هریک از دو گروه یهودی هم پیمانان خود را علیه یهودیان یاری می‌دادند و در نتیجه خون آنها ریخته می‌شد؛ در حالی که تورات در دست ایشان بود و می‌دانستند اجرای چه قسمت‌هایی از آن به سود و چه قسمت‌هایی به زیان آنهاست.

این در حالی بود که قبایل اوس و خزرج، مشرک و بت پرست بودند؛ نه بهشتی می‌شناختند و نه دوزخی و نه به بعث بعد از مرگ و قیامت عقیده داشتند و از کتاب و حلال و حرام هم آگاه نبودند.

پس از این که جنگ تمام شد، یهودیان، فدیهِ اسیران خود را به استناد تورات می‌گرفتند و به همین استناد، بنی قینقاَع هم فدیهِ اسیرانی که در دست اوس داشتند، می‌پرداختند. بنونضیر و بنی قریظه هم فدیهِ ها را از خزرج می‌گرفتند و خونبها را پامال می‌کردند و اهل شرک و بت پرستان را یاری می‌دادند. به این جهت است که در قرآن آمده:

«به برخی از احکام تورات رفتار می‌کنید و به برخی از احکام آن کافر می‌شوید و حال آن که این اعمال شما (یهودیان) از چیزهایی است که تورات منع کرده است.

یاری دادن کافران و بت پرستان، فقط برای کسب نعمت دنیایی است.»

۲-۲ / پ: مرحله دوم: راه نفاق

شکست یهودیان در شکستن تشکّل جامعه مسلمانان از راه اوهام و خرافات و عقاید متحجر یهود شبه جزیره، باعث شد که به جای روی آوردن به اصول حقیقی دیانت موسی علیه السلام و ایمان و معنویت، راه دیگری را اتخاذ نمایند: راه نفاق و فتنه.

یهودیان یک هدف داشتند و آن ممانعت از نفوذ تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله بود. برای رسیدن به این هدف، جدال فرهنگی نه تنها تأثیری نمود، بلکه منجر به تحکیم ایمان مسلمانان به تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله شد. یهودیان به ناچار، راه مناقشه و مجادله را کنار گذاردند و سعی در هم‌رنگ کردنِ صورتی خود با جامعه معنوی مسلمانان نمودند. این هم‌رنگی به آنها مجال می داد تا با فتنه انگیزی و دوگانگی شخصیت، راه رشد جامعه موخّده مدینه را سد سازند و وحدت پیروان محمّد صلی الله علیه و آله را به تفرقه و تشتت مُبدّل سازند.

اوراق تاریخ گذشته مدینه و اسناد حوادث و وقایع سال های اوّل تا سوم هجری، ما را با شخصیت هایی متشخص از تبار یهودیان آشنا می کند که با ظاهری مسلمان نما، میان انصار و مهاجران حضور پیدا می کردند؛ تا با اعمال سیاست های زیرکانه، موقعیت ایمان مسلمانان را متزلزل سازند و در نتیجه مانع از تحکیم مبانی دینی اسلام در جامعه نوین مدینه شوند.

آنها تقویت موقعیت یهودیان را تنها در چنین تضعیفی می یافتند و در این راه به هوش سرشار و نکته سنج خود و سینه مسخ شده دین یهود در جزیره العرب عصر جاهلی تکیه می کردند.

ابن اسحاق نام تعدادی از این افراد متنفذ را ثبت کرده و با گزارشی از چگونگی نفاق و فتنه انگیزی آنها به تشریح «تاریخ عالمان منافق یهود» پرداخته است. وی می نویسد:

«و از جمله این کسان که ظاهراً خود را در پناه اسلام قرار دادند و با دیگر مسلمانان همراه شدند و حال آن که منافق بودند، سعد بن حنیف، زید بن اللّصیّیت، نُعمان بن اوفی بن عمر، عثمان بن ابی اوفی، رافع بن حُریمه، رفاعه بن زید بن التابوت، سلسله بن برهام و کنانه بن صُوریا بودند.»

اینها از یهودان بنی قینقاع و کسانی بودند که به گفته ابن اسحاق:

«هؤلاء المنافقون يحضرون المسجد فيستمعون أحاديث المسلمين و يسخرون و يستهزئون بدینهم». (۱) در باره این منافقان از عالمان یهود، واکنشی در میان آیه های کتاب قرآن ملاحظه می شود که به خوبی موقعیت آنها را نشان می دهد و معلوم می سازد که مسلمانان مدینه از اتخاذ چنین شیوه ای توسط یهودیان مطلع بوده اند. اهمّ این آیه ها در سوره دوم قرآن منعکس شده است؛ از جمله:

«و گروهی از مردم می گویند: ما ایمان آوردیم به خدا و به روز قیامت؛ و حال آن که مؤمن نیستند». (۲) «خدا به آنها استهزا می کند و آنها را در سرکشی و گمراهی رها می سازد که حیران و سرگردان باشند». (۳) «در دل های آنها مرض است. پس خداوند بر مرض ایشان بیفزاید و ایشان راست عذابی دردناک؛ بدین سبب که دروغ می گویند. و چون به آنها گفته می شود: در زمین فساد و تباهی نکنید، پاسخ می دهند که ما فقط به صلاح کار می کنیم و نیکوکارانیم». (۴) ابن اسحاق در بیان منظور این آیه نوشته است:

«منافقان یهودی مدعی بودند که ما می خواهیم بین مؤمنان و اهل کتاب را اصلاح کنیم».

«و چون با شیطان های خود خلوت می کنند، گویند: ما با شما ایم. همانا ما (مؤمنان را) استهزا می کنیم». (۵)

۱- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۱۷۵

۲- بقره: ۸

۳- همان: ۱۵

۴- همان: ۱۰ و ۱۱

۵- همان: ۱۴

«مثل ایشان مانند کسی است که آتش افروزد؛ تا اطراف خود را روشن کند. خدا آن روشنی را ببرد و ایشان را در تاریکی رها کند که هیچ نبینند.» (۱) از متون سیره هم به خوبی می توان دریافت که مسلمانان، به ماهیت این منافقان از طایفه یهود آگاه بودند؛ ولی نفاق آنان را با ستیزه جویی پاسخ نمی دادند. آنان با توجه به این آیه ها و هدایت های محمد صلی الله علیه و آله، از خود تدبیر و بردباری نشان دادند و گرچه ریشه این منافقان در جامعه نوپای مدینه قطع نشد، ولی یهودیان نیز کامیاب نگشتند و نتوانستند مانع نُضج جامعه مدینه شوند. لذا سیاست پیشگان یهود با شدت عمل بیشتری پای در میدان نهادند تا قهر و دشمنی خود را به تدبیر دیگر، اعمال نمایند:

۳- ۲ / پ: مرحله سوّم: راه سیاست و خشونت

گفتیم که در دو مرحله نخستین، مشکل یهودیان حل نشد و از سویی گسترش کیفی و کمی تعالیم محمد صلی الله علیه و آله، موقعیت مهاجران و انصار را تحکیم بیشتری بخشید. لذا طبیعی بود که یهودیان، راه سیاست و خشونت را برای خارج شدن از بن بست که پیش رویشان بود، انتخاب کنند. یهودیان نمی توانستند احساس دشمنی خود را پنهان سازند. سکوت آنها در طول اقامت مسلمانان در مکه بدان خاطر بود که به نتایج تلاش های محمد صلی الله علیه و آله چشم دوخته بودند. آنان به شکست فرهنگی قریش دل خوش داشتند؛ تا شاید از این طریق قدرت خود را در طوایف عرب تثبیت کنند. ولی نمی دانستند که اسلام بزرگترین مسأله جزیرالعرب خواهد شد. این بود که احساس ناکامی کردند و کینه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به دل گرفتند و در برابر معنویت محمد صلی الله علیه و آله نتوانستند قهر و دشمنی خود را برای مدت مدیدی پنهان سازند.

مشکل یهودیان، مشکل اقتصادی و سیاسی آنان بود و نه مشکل دینی و زندگی مسالمت آمیز و به دور از تعصبات مذهبی. این سیاست پیشگان راه خشونت و تهدید در اوراق تاریخ عرب، نام و نشانی مُشخّص و آشکار دارند. ابن اسحاق از آنها به عنوان

«یهودیانی که با رسول خدا ستیز و دشمنی کردند» (الأعداء من یهود) یاد کرده است. گفته نویری توضیحی روشن بر انتخاب مرحله سوم به عنوان راه سیاست و خشونت از سوی یهودیان است. وی می نویسد:

«چون خداوند دین خود را آشکار ساخت و محمد صلی الله علیه و آله در مدینه مستقر شد و برادران دینی او از مهاجران و انصار گرد او جمع شدند و امر اسلام استحکام یافت، علمای یهودی و دانشمندان ایشان از روی بغی و حسد به دشمنی و ستیزه جویی رو آوردند.» (۱) ابن اسحاق این موقعیت تاریخی را چنین تشریح می کند:

و نصبت عند ذلك أحبار يهود لرسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - العداوة بغياً و حسداً و ضغناً لما خصّ الله تعالى به العرب من أخذه رسوله منهم، و انضاف إليهم رجال من الأوس والخزرج ممن كان عسى على جاهليته فكانوا أهل نفاق على دين آبائهم من الشرك و التكذيب بالبعث، إلا أن الإسلام قهرهم بظهوره واجتماع قومهم عليه، فظهروا بالإسلام واتخذوه جنة من القتل، و نافقوا في السر، و كان هواهم مع يهود، لتكذبيهم النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - و جحودهم الإسلام. و كانت أحبار يهود، هم الذين يسألون رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم - و يتعتونه و يأتونه باللبس، ليلبسوا الحقّ بالباطل، فكان القرآن ينزل فيهم فيما يسألون عنه، إلا قليلاً من المسائل في الحلال و الحرام كان المسلمون يسألون عنها.» (۲) الخ

در یک جمع بندی، نام این دشمنان سرسخت و در عین حال منافق و سیاسی و مدبر در تواریخ چنین ثبت شده است:

«منهم حیی بن أخطب و أخواه أبو یاسر بن أخطب، و جدی بن أخطب، و

۱- «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۳۴۳

۲- «السیره النبویّه»، ج ۲، ص ۱۶۰ و «ترجمه سیرت»، ج ۱، ص ۴۹۱

سلام بن مَشْكَم، و كنانه بن الربيع بن أبي الحَقِيق، و سَلَام بن أبي الحَقِيق و أبو رافع الأعوار و هو الذى قتله أصحابُ رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] و سَلَم - بَخَيْر - و الربيع بن الربيع بن أبي الحَقِيق و عمرو بن جَحَّاش و كعب ابن الأشرف - و هو من طيئ ثم أحد بنى نَبْهَان و أمه من بنى النضير و الحجاج بن عمرو - حليف كعب بن الأشرف - و كَزْدَم بن قيس - حليف كعب بن الأشرف - فهؤلاء من بنى النضير.

و من بنى ثعلبه بن الفَطِيُون: عبدالله بن صُورِيا الأعور - و لم يكن بالحجاز فى زمانه أحد أعلم بالتوارة منه و ابن صَلُوبا و مُخَيْرِيق و كان حَبْرَهُم أسلم.

و من بنى قَيْنُقَاع: زيد بن اللَّصِيْت - و يقال: ابن اللَّصِيْت - فيما قال ابن هشام و سَعِد بن حُنَيْف و محمود بن سَيِّحَان و عَزِيز بن أبى عَزِيز و عبدالله بن صَيْف.

قال ابن هشام: و يقال: ابن ضَيْف.

قال ابن إسحاق:

و سُويد بن الحارث و رفاعه بن قيس و فَنَحَاص و أَشْيَع و نَعْمَان بن أَصَافِيه و بَحْرِي بن عمرو و شَأْس بن عدِيّ و شَأْس بن قيس و زيد بن الحارث و نَعْمَان بن عمرو و سَيِّكِين بن أبى سَيِّكِين و عدِيّ بن زيد و نَعْمَان بن أبى أَوْفَى، أبو أنس و محمود بن دَخِيه و مالك بن صيف. قال ابن هشام: و يقال:

ابن ضَيْف.

قال ابن إسحاق: و كعب بن راشد و عازر و رافع بن أبى رافع و خالد و أزار بن أبى أزار. قال ابن هشام: و يقال: أزر بن آزر.

قال ابن إسحاق: و رافع بن حارثه و رافع بن حُرَيْمِلَه و رافع بن خارجه و مالك بن عوف و رفاعه بن زيد بن التابوت و عبدالله بن سَلَام بن الحارث و كَانَ حَبْرَهُم و أَعْلَمَهُم و كَانَ اسْمُهُ الحُصَيْن فلما أسلم سَمَّاه رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] و سَلَم - عبدالله. فهؤلاء من بنى قَيْنُقَاع.

و من بنی قریظه: الزیبر بن باطا بن وهب و عزال بن شَمویل و کعب بن أسد و هو صاحب عَقْد بنی قریظه الذی نقض عام الأحزاب و شمویل بن زید و جَبَل بن عمرو بن سِیکینه و النَّحَام بن زید و قردم بن کعب و وهب بن زید و نافع بن أبی نافع و ابو نافع عدیّ بن زید و الحارث بن عَوْف و کَزْدَم بن زید و أسامه بن حبیب و رافع بن زُمیله و جَبَل بن أبی قُشیر و وهب بن یهوذا فهؤلاء من بنی قریظه.

و من یهود بنی زُرَیق: لَبید بن أعصم و هو الذی أَخَذَ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم - عن نسائه.

و من یهود بنی حارثه: کِنانه بن صُورِیا.

و من یهود بنی عمرو بن عَوْف: قَرْدَم و هو بن عمرو.

و من یهود بنی النَّجَار: سِلْسِلَه بن بَرّهام.

فهؤلاء أحبار اليهود و أهل الشرور و العداوه لرسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم - و أصحابه و أصحاب المسأله و النضب لأمر الإسلام الشرور لیطفئوه إلا ما كان من عبدالله بن سَلَام و مُخَیرِیق. (۱)

۱- «در آن هنگام، احبار یهود، از سر طغیان و حسادت و لجاجت، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از در دشمنی و کینه در آمدند، چرا که خداوند پیامبری را از میان عرب برانگیخته بود. برخی از اهل اوس و خزرج نیز که هنوز بر آیین جاهلیت بودند، و منافقانه، بر دین اجدادشان باقی مانده و رستاخیز را منکر بودند، به یهودیان پیوستند. هرچند آنان، پس از چیره شدن آیین اسلام و ایمان آوردن طایفه خویش، در ظاهر به اسلام گرویده و آن را سپری در برابر کشته شدن قرار داده بودند، اما در نهان، نفاق می ورزیدند و در دل، با یهودیان بودند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند و اسلام را منکر بودند. احبار یهود همان کسانی بودند که پرسش های دشوار برای پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می کردند و معماهای پیچیده پیش می آوردند، تا حقیقت را در پوشش باطل، پنهان کنند، اما آیات قرآن در پاسخ به شبهه های آنان نازل می شد. البته برخی از پرسش های پیرامون احکام و حلال و حرام، از سوی مسلمانان مطرح می گردید. از جمله: حیی بن اخطب و دو برادرش، ابویاسر بن اخطب و جُدی بن اخطب؛ و سلام بن مشکم، و کنانه بن ربیع ابن ابی حُقیق، و سلام بن ابی حُقیق، ابورافع اعور- که یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در خیبر به قتل رساندند- و ربیع بن ربیع بن ابی حُقیق، عمرو بن حجاج، کعب بن اشرف- که از قبیله طی بود- و یکی از مردان قبیله بنی بنهان به همراه مادرش که از بنی نضیر بود، حجاج بن عمرو هم پیمان کعب بن اشرف کردم بن قیس هم پیمان کعب بن اشرف، اینها از بنی نضیر بودند. اما دشمنان اسلام از طایفه بنی ثعلبه بن فیطون عبارتند از: عبدالله بن صوریای اعور، که در زمان خود، در میان اهل حجاز کسی بیش از او بر تورات آگاهی نداشت، و ابن صلوبا، و مُخیرِیق و اسلم که بزرگ آنان بود. از بنی قینقاع: زید بن اللصیت- که ابن هشام او را ابن لُصیت نامیده- و سعد بن حنیف، و محمود بن سیحان، و عَزیز بن ابی عَزیز، و عبدالله بن صیف- که ابن هشام او را ابن ضیف نامیده است- و سوید بن حارث، رفاعه بن قیس، منخاص، اشیع، نعمان بن اضا، بحر می بن عمرو، شأس بن عدی، شأس بن قیس، زید

بن حارث، نعمان بن عمرو، سُیِّکین بن ابی سُیِّکین، عدی بن زید، نعمان بن ابی اوفی، ابوانس، محمد بن دحیه و مالک بن صیف، که ابن هشام او را ابن صیف نامیده- و کعب بن راشد، عازر، رافع بن ابی رافع، خالد، ازار بن ابی ازار،- که ابن هشام او را آزر بن آزر نامیده-، رافع بن حارثه، رافع بن حُریمله، رافع بن خارجه، مالک بن عوف، رفاعه بن زید بن تابوت، عبدالله بن سلام بن حارث،- که بزرگ آنان و داناترین آنان بود و در ابتدا حُصین نام داشت و پس از آن که اسلام آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را عبدالله نامید- اینها از بنی قینقاع بودند. و از یهودیان بنی قریظه: زبیر بن باطابن وهب، عزال بن شمویل، کعب بن اسد- که پیمان بنی قریظه را که در جنگ احزاب نقض شد، منعقد کرده بود- و شمویل بن زید، جبل بن عمرو بن سکینه، نَحام بن زید، قردم بن کعب، وهب بن زید، نافع بن ابی رافع، ابونافع، عُدی بن زید، حارث بن عوف، کردم بن زید، اسامه بن حبیب، رافع بن رُمیله، جبل بن ابی قشیر و وهب بن یهودا. و از طایفه بنی زُرَیق: کبید بن اعصم- و او کسی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به واسطه سحر، از زنان خویش دور کرد- و از طایفه بنی حارثه: کنانه بن صوریاء و از طایفه بنی عمرو بن عوف: قرام بن عمرو. و از طایفه بنی نجار: سلسله بن برهام. اینها اخبار یهود بودند و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یاران ایشان دشمنی داشتند و بر ضد آنان توطئه می کردند معماهایی مطرح می کردند تا بر اسلام شبهه وارد کنند و نور اسلام را خاموش سازند، جز عبدالله بن سلام و مخیریق که اسلام آوردند.»

تلاش سرسختانه اشخاصی که نام برده شد، موجب بروز حوادث و وقایعی گشت که یهودیان را به طور جدی به ادامه سرسختی وامی داشت. قتل های مخفیانه رواج یافت.

اهانت و هجو محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش توسط یهودیان شیوع بیشتری پیدا کرد. یهودیان مدینه خواسته و ناخواسته، به اتخاذ موضعی سرسخت علیه مسلمانان سوق داده شدند.

اهمّ این وقایع را می توان در واقعه فتنه کعب بن اشرف یهودی، درگیری جدّی با یهودیان بنی قینقاع و توطئه های یهودیان بنی نضیر- که منجر به اخراج آنها از مدینه شد جستجو نمود.

ابوعفک پیرمرد فرتوت یهودی از قبیله بنو عمرو بن عوف به تشویق یهودیان در هجو محمّد صلی الله علیه و آله و اصحاب او شعرها می سرود و مردم را علناً علیه پیامبر تحریض می کرد.

با آن که هنوز بیش از ۱۵ ماه از انعقاد پیمان مدینه نگذشته بود، طایفه یهودی بنوقینقاع- هم پیمانان عبدالله بن ابّی بن سلول- / بغض و حسد خود را علیه محمّد صلی الله علیه و آله و تعالیم او آشکار کردند؛ پیمان مدینه را به طور یک جانبه لغو نموده، به آزار مسلمانان پرداختند و با هتک حرمت زنان و کشتن به ناحق فردی مسلمان، موجب فتنه و شرّ بزرگی در مدینه شدند. علیه محمّد صلی الله علیه و آله اعلان جنگ دادند و در حصارهای خود متحصّن شدند و عاقبت هم کاری از پیش نبردند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را عفو فرمود؛ به شرط آن که مدینه را ترک کنند.

کعب بن اشرف یهودی شاعری بود که پیمان مدینه را نادیده گرفت و با هجو محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش و تحریض و تحریک یهودیان به شورش علیه پیامبر، موجب ناامنی در مدینه شد. پس از واقعه بدر به مکه رفت و قریشیان را به ادامه جنگ علیه محمّد صلی الله علیه و آله تشویق نمود و بر کشتگان بت پرست قریش در واقعه بدر گریست. وی به عنوان یکی از بزرگترین حامیان قریش، به مدینه باز گشت؛ تا قیام مشترک یهودیان و بت پرستان را علیه پیامبر تدارک ببیند.

در واقعه احد و هجوم بت پرستان قریش به شهر مدینه، یهودیان به مفادّ پیمانی که بسته بودند، عمل نکردند و حاضر نشدند که مسلمانان را در برابر هجوم مکی ها حمایت کنند؛ در حالی که وظیفه داشتند در برابر دشمنان مدینه، کنار مردم شهر بمانند.

کشتار مسلمانان در احد و عدم شرکت یهودیان برای حمایت از محمّد صلی الله علیه و آله آشکار کرد که یهودیان در خفا برای نابودی مسلمانان با قریشیان هم‌نظرند.

عاقبت یهودیان بنی نضیر، راه یهودیان بنی قینقاع را آشکار کردند. برای کشتن محمّد صلی الله علیه و آله برنامه ریزی دقیق نمودند و نزدیک بود در هجوم به مردم مدینه توفیق یابند.

پیامبر چه کرد؟ تنها فرمود: حال که حاضر به زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان نیستید، از

مدینه خارج شوید:

«از سرزمین من بیرون روید و در آن سکونت نکنید. شما چنان تصمیمی گرفتید و خواستید چنان غدر و مکر را بکار بندید.»

در این حال عبد الله بن اُبی کس نزد بنی نضیر فرستاد که:

«در حصارهای خود بمانید! طایفه من شما را یاری می کند. یهودیان بنی قریظه و هم پیمانان شما از عطفان به کمک شما می آیند و با محمد وارد جنگ می شویم.»

در اثر این تحریک، یهودیان علیه محمد صلی الله علیه و آله اعلان جنگ دادند. مسلمانان تنها به محاصره آنها پرداختند و وادارشان کردند که مدینه را ترک کنند.

پاشیدگی دو طایفه یهود بنی نضیر و بنی قینقاع در مدینه و مهاجرت آنها به خیبر باعث شد تا سران آنها، بت پرستان قریش را برای یک حمله نهایی به مدینه تشویق کنند و مال فراوان در اختیار آنها نهند. از این مرحله به بعد است که یهودیان شبه جزیره با تشکل تمام نیروها و امکانات خود، قریشیان را به سوی خود دعوت کردند تا محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان را از میان بردارند.

طبیعی است که در چنین شرایطی، تشکل کامل یهودیان خارج از مدینه را شاهدیم و تفاهم و توافقی میان آنها و بت پرستان علیه تعالیم محمد صلی الله علیه و آله و صحابه او صورت می گیرد و نقش سرنوشت ساز یهودیان بنی قریظه آشکار می شود. این آخرین امید یهودیان برای فروپاشی مدینه از درون است. از این زمان به بعد یهود وارد مرحله جدیدی می شود. آنان در نهایت، سعی در هماهنگی بین یهودیان موجود در مدینه و قریشیان بت پرست دارند.

۴- ۲/ پ: مرحله چهارم: نقض کامل پیمان مدینه و تفاهم با بت پرستان برای نابودی مردم مسلمان مدینه

در شرح واقعه خندق یاد کردیم که یهودیان در تدارک قبایل عرب برای حمله به مدینه، نقش اساسی را ایفا کردند. راینی هایی میان بت پرستان و یهودیان بنی قریظه

توسط حُیّ بن اخطب صورت پذیرفت که منجر به پاره کردن پیمان مدینه توسط سران یهودی بنی قریظه شد.

در این حال مسلمانان چه زجرها، شکنجه‌ها و مصائبی را در برابر هجوم بت پرستان و یهودیان متحمل شدند! عاقبت، آن همه تدارک نظامی بت پرستان و سرمایه پرداخت شده توسط یهودیان بنی نضیر و بنی قینقاع و خیبر بی نتیجه ماند.

یهودیان مدینه که از یکسو پیمان را باطل کرده و از سوی دیگر بر خلاف پیمان، علیه مسلمانان با بت پرستان هم پیمان شده بودند و می خواستند از درون مدینه، جامعه نوپای مؤمنان را بپاشند، راهی جز اعلام جنگ علیه مسلمانان نداشتند.

۵- ۲/ پ: مرحله پنجم: بزرگترین طایفه یهود مدینه به مسلمانان اعلام جنگ داد

مسلمانان در قبال چنین وضعی چه می توانستند بکنند؛ جز این که بنی قریظه را محاصره کنند و چه اعتمادی به ادامه زندگی با یهودیان مدینه داشتند؟ مسلمانان در واقع، خود سازنده وضعی بودند که باعث شد اهل کتاب به جای ملامت و ملاطفت و وحدت، راه عناد و دشمنی را انتخاب کنند و یهود شبه جزیره‌العرب را در همان موضعی قرار دادند که بت پرستان مکه در برابر آنان اتخاذ کردند. طبیعی است که روند چنین وقایعی، مدینه را به سوی دفاع و طوایف عرب را به سوی تهاجم و تجاوز سوق دهد.

البته بنی قریظه نیز نتوانستند کاری از پیش برند و به جرم خیانت‌ها و جنایت‌هایشان، با آغوش باز مرگ را پذیرا شدند. ولی یهود شبه جزیره عرب، کار را خاتمه یافته ندید و راهی جز امید بستن به قیام و هجوم یهودیان خیبر و همراه کردن همه طوایف هم پیمان با آنها نداشتند.

۶- ۲/ پ: مرحله ششم: خیبر در آستانه هجوم به مدینه

مروری گذرا بر آنچه در پنج مرحله گذشته ذکر نمودیم، پژوهندگان را متقاعد می کند که بزرگترین استحکامات یهودی در شبه جزیره‌العرب نمی توانست تحت تأثیر شرایط عمومی یهودیان در مدینه قرار نگیرد و نسبت به شکست‌های سیاسی، فرهنگی و

اقتصادی یهود بی تفاوت بماند. بنابر این خیبر در آستانه سال ششم هجری، به صورت دیگر در حال جوشی، از انزوا خارج شد و در متن وقایع و حوادث قبایل عرب قرار گرفت. لذا خیبر، دیر یا زود جای خود را در مثلث شوم بت پرستان، اشراف و یهودیان می یافت و در برابر تعالیم محمد صلی الله علیه و آله قد علم می کرد. بالاتر آن که وقتی بر لحظه ها و دقایق وقایع تأمل می کنیم و بر گسترش تعالیم پیامبر که همه ریشه ها و پایه های نظام کهن جاهلی را متزلزل نموده، می نگریم، ملاحظه می کنیم که خیبر بر سر دو راهی تفاهم با مسلمانان و یا ورود به گردونه مثلث شوم قرار داشت.

مبارزه علنی و برپانمودن جنگ و خشونت علیه اسلام و یاران محمد صلی الله علیه و آله، جزء طبیعت زندگی روزمره طوایف عربی یهود و بت پرستان شده بود. دیگر نه تلاش محمد صلی الله علیه و آله برای انعقاد پیمانی مبنی بر عدم تجاوز می توانست مانع از بروز خشونت بت پرستان و یهودیان شود و نه حافظان چنین نظامی قادر بودند رو به اسلام آورند و یا به نوعی زیستن، به دور از تعصبات قومی و مذهبی تن در دهند.

با این توجهات و با در نظر گرفتن شرایط پنج ساله هجرت و طی مراحل پنجگانه مذکور، خیبر نمی توانست فکر تهاجم و نابودی مدینه را از خاطر خود دور سازد و می بایست برای حمله به مدینه، تمام توان و نیروی خود را گرد آورد. خیبر نشینان نمی توانستند با آن همه شکست های اقتصادی، سیاسی و مذهبی، به معنویت اسلام گردن نهند.

چنین راه اجتناب ناپذیری در تدارک حمله، خواه ناخواه فضایی برای حجاز سال ششم هجری به وجود آورد که مسلمانان، هجوم یهودیان و هم پیمان آنها را از خیبر، ساعت شماری می کردند.

علل و انگیزه هایی که خیبر را دچار چنین بن بست می نمود، مورد توجه نگارنده این سطور قرار گرفت. باید این مسأله از نظر تاریخی مورد بررسی قرار گیرد که آیا محمد صلی الله علیه و آله و یاران او بودند که بی هیچ دلیلی می خواستند به خیبر حمله کنند؛ یا یهودیان خیبر چون راهی جز جنگیدن و نابود کردن مدینه نداشتند، موجب شدند که مسلمانان، دفاع اجتناب ناپذیر از مدینه را به کنار قلعه های مستحکم خیبر بکشانند و مدینه را از خطر نابودی و قتل عام برهانند؟

ت: خیبر در تدارک حمله به مدینه

از آنجا که تاریخ نویسان ما وقایع مربوط به خیبر را از مدینه آغاز می کنند، مطالعه کنندگان چنین می پندارند که محمد صلی الله علیه و آله و یاران او بودند که به خیبر حمله کردند. به دیگر بیان، چون وقایع درون خیبر توسط مورخان بت پرست و یا یهودی نگاشته نشده است، در پیگیری حوادث، اصل بر هجوم مسلمانان و دفاع یهودان نهاده می شود و نه هجوم یهودیان خیبر و دفاع مسلمانان. در اینجا بی آن که تحت تأثیر تاریخ نویسی مسلمانان در دوره خلفای عباسی قرار گیریم، مستندات تاریخی را با توجه به نقد و پالایش متون و درکی که خود از تاریخ و سیره پیامبر داریم، تنظیم و ارائه می کنیم:

سؤال اصلی این است که آیا مدارک تاریخی نخستین، می تواند نشان دهد که خیبر در تدارک حمله اجتناب ناپذیر به مدینه بوده است؟

آیا محمد صلی الله علیه و آله، تلاش صلح آمیز نکرد و راه محبت و تفاهم به همزیستی مذهبی را فراراه یهودیان قرار نداد؟

آیا عزم مسلمانان در حرکت به سوی خیبر، یک تهاجم سلطه گرانه تلقی می شود؛ یا یک دفاع اجتناب ناپذیر؟ برعکس آیا یهودیان خیبر برای مصالحه با مسلمانان و بازگشت به پیمان همزیستی مذهبی، تلاشی صورت دادند؛ یا با تمام وجودشان قادر به تحمیل دین جدید نبوده، راه حل را تنها در هجوم و غارت و کشتار- چه در کنار مدینه و چه در دشت های قلعه دار و استحکامات خیبر- یافتند؟

شناورشدن در چنین دریایی از ابهامات تاریخی، مستلزم آن است که تصورات شخصی، عقیده های دینی و برداشت های تبلیغی- عمومی از تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله به کناری گذارده شود و باورهای شکل گرفته مذهبی- که بی آن که مستند به نقادی تاریخ باشد، به اقتضای شرایط فرهنگی جامعه و زمینه های سیاسی آن، القا و تبلیغ شده است مدنظر قرار نگیرد.

برای حصول به چنین شناختی، کتاب «مغازی» محمد بن عمر واقدی را صرفاً به دلیل جامعیت و قدمت تاریخی، مورد پژوهش قرار دادیم و آن را به عنوان متن مفروض و اصلی وقایع مورد نظرمان انتخاب کردیم. تمامی اسنادی را که از تلاش های

جنگ جویانه مسلمانان یا یهودیان خیبر حکایت می کند، تفکیک نمودیم و مدارکی را که از تلاش صلح جویانه طرفین نشان دارد، استخراج کردیم و با رعایت تقدّم زمانی، جمع بندی نموده، به استحضار پژوهندگان می رسانیم:

شناخت موقعیت مسلمانان در شهر مدینه در یک مقطع مهمّ زمانی - یعنی از واقعه خندق در ذیقعدۀ سال پنجم هجرت تا صفر سال هفتم هجرت که واقعه خیبر به وقوع پیوست - از اهمّیت خاصی برخوردار است. در طول این چهارده ماه، مدینه با چه وقایعی روبرو بوده که رفتن به خیبر اجتناب ناپذیر شده است؟ و بالعکس خیبر در این مدّت با چه وقایعی دست به گریبان بوده که تهاجم به مدینه اجتناب ناپذیر شده است؟

محرم سال ششم هجرت

سفیان بن خالد بن تُبیح هذلی لِحیانی در عُرْنَه - / نزدیک عرفات مکه - اردوگاهی بپا کرد و مردم اطراف خود و دیگر اقوام را برای هجوم به مدینه و کشتن مردم مسلمان گرد آورد. عدّه زیادی از مردم با او هماهنگی کردند. (۱) ابن سعد واقعه را با این عبارت ثبت کرده است:

«و ذلك أنه بلغ رسول الله - صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم - أنّ سفیان بن خالد الهذلي ثمّ اللّحیانی و كان ينزل عُرْنَه و ما والاها فی ناس من قومه و غیرهم قد جمع الجموع لرسول الله». (۲) صفر سال ششم هجرت

قرطاء گروهی از قبیله «بنوبکر بن کلاب» بودند که با محمّد صلی الله علیه و آله و مردم مدینه دشمنی می ورزیدند و واقدی آنها را «قوم من مُحارب» دانسته است که مدینه را مورد

۱- سرّیه عبداللّه بن انیس، واقدی «المغازی». نک: اسماعیل بن عبداللّه بن حُبَیر به نقل از موسی بن حُبَیر، ج ۲، ص ۵۳۱

۲- «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۵۰، دار صادر، بیروت.

تهدیدهای جدی خود قرار داده بودند. (۱) ابن هشام القُرطاء را قبیله ای از هوزان یا نُفیل دانسته است. (۲) ربیع الأول سال ششم هجرت

تشدید تعرّضات و تهدیدهای اعرابِ منطقه غَمَر که منجر به اعزام عُکّاشه بن مِحْصَن به آن منطقه گردید. (۳) ربیع الآخر سال ششم هجرت

مدینه با سه حادثه مهم روبرو بوده است:

۱. عَیْنَه بن حِصْن بن حُذیفه بن بدر الفزّاری با سواران وابسته خود به اطراف مدینه حمله بردند و در غابه درگیر شدند. پسر ابوذر غفاری را کشتند و گله ای از شتران را غارت کردند و همسر ابوذر را ربودند. (۴) ابن هشام واقعه را تحت عنوان غزوه ذی قرد آورده است. (۵) ذی قرد ناحیه ای از خیبر بوده است که پیامبر و یارانش برای نجات زن و گله ربوده شده به تعقیب عَیْنَه پرداختند. (۶) ۲. در ذی القِصّه نیروهای بنی ثعلبه و عُوال، به مسلمانان حمله کردند و ده نفر را

۱- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۴، غزوه القُرطاء. گفتنی است: ابن سعد در این خصوص، اصطلاح غزوه را به کار نبرده است؛ زیرا پیامبر ص در این واقعه حضور نداشته است. بنابر این بهتر است گفته شود: سریّه محمّد بن مسلمه إلى القُرطاء. نک:

ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۷۸

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۱۹۹

۳- «مغازی»، ج ۲، ص ۵۵۰ و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۱۶. در باره غَمَر نک: سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۱۲۷۸. ابن

سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۸۴

۴- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۷

۵- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۲۹۳

۶- ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۸۰

کشتند. این مهاجمان بعدها نیز در خیبر در برابر مسلمانان موضع گرفتند. (۱) محمد بن مسلمه که توانسته بود جان سالم بدر برد، بعدها گفته بود:

«فلما كانت غزوه خيبر نظرت إلى أحد نفر الذين كانوا ولوا ضربي يوم ذي القصة، فلما رأني قال: أسلمت وجهي لله! فقلت: أولى». (۲) ۳. حمله اعراب بنی محارب، ثعلبه و انمار به اطراف مدینه، برای غارت ربه های مردم مسلمان در مراتع هیغا. (۳) جمادی الأولى سال ششم هجرت

دخیه کلبی که از نزد هرقل قیصر باز می گشت، در محلی به نام حسمی در سرزمین کوهستانی شمال مدینه، مردم قبیله جذام، راه را بر او بستند و هر چه داشت، غارت کردند.

شعبان سال ششم هجرت

در این ماه، مدینه با دو واقعه مهم روبرو شد:

۱. ابن اسحاق، واقعه بنی المصطلق (/ المرسیع) را برخلاف بعضی نظرها در شعبان سال ششم هجری دانسته است. (۴) ولی واقدی، آن را تحت عنوان مُرِسیع در سال پنجم هجری ثبت کرده است. (۵) واقدی می نویسد:

گروهی از قبیله خزاعه و هم پیمان آنها بنی مُدلیج، در ناحیه فُرُع نزدیک مدینه فرود آمدند و رئیس و سالار آنها- به نام حارث بن ابی ضرار- با اقوام خود و نیروهایی که

۱- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۵۱

۲- واقدی، همان مدرک. نیز نک: ابن سعد، «الطبقات الكبرى»، ج ۲، ص ۸۵

۳- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۵۲

۴- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۰۲

۵- «المغازی»، ج ۱، ص ۴۰۴

گرد آورده بود، آماده حمله به مدینه و کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله شدند. این خبر در مدینه انتشار یافت و محمد صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد تا با شتاب از مدینه خارج و مانع از حمله آنها به شهر شوند. (۱) ۲. در همین تاریخ، یعنی شعبان سال ششم هجرت، یهودیان خیبر آرام آرام به تدارک نظامی جهت حمله به مدینه مشغول شدند. تاریخ از این واقعه سند مهمی را ثبت کرده است:

واقدی به نقل از عبدالله بن جعفر و او از یعقوب بن عتبّه می نویسد:

به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که بنی سعد- مجاورنشینان خیبر- در فدک گرد هم آمده اند و می خواهند یهودیان خیبر را برای حمله به مدینه یاری کنند. متن اصلی سند تاریخی چنین است: «بلغ رسول الله أنّ لهم جمعاً يُريدون أن يُبَدِّوا يهودَ خيبر».

معلوم می شود که خیبر در صدد حمله به مدینه بوده که اهالی فدک آماده همکاری شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن سوی فرستاد تا از تدارکات حمله به مدینه آگاه شود. (۲) دنباله سند تاریخی:

«علی شب ها راه می پیمود و روزها در کمین به سر می برد؛ تا این که به هَمَّخ (میان خیبر و فدک) رسید. جاسوسی از فدکی ها را گرفتند. از او پرسیدند: تو کیستی و چه اطلاعی از جمعیت بنی سعد داری؟ اقرار کرد که بنی سعد او را به نزد یهودیان خیبر فرستاده اند تا آمادگی آنها را به اطلاع ایشان برسانند؛ مشروط بر این که یهودیان خیبر هم برای آنها سهمی در محصول خرماي خود منظور کنند».

«... فأقر أنه عينٌ لهم بعثوه إلى خيبر يعرض على يهود خيبر نصرهم على أن يجعلوا لهم من تمرهم كما جعلوا لغيرهم و يقدمون عليهم».

۱- نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، متن عربی. ج ۲، ص ۱۴۷ ترجمه فارسی.

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۵۶۲

سند مهمّ دیگر ذیل تاریخ همین واقعه است که وَبَر بن عَلِیم سالار بنی سعد فدک پس از مشاهده فرستادگان محمّد صلی الله علیه و آله گفت:

«یاران محمد به سراغ ما آمده اند و ما را یارای مقابله با ایشان نیست. قبل از آن که ما به جنگ آنها برویم، آنها بر ما فرود آمدند و فرستاده ای از ما را که به خیبر فرستاده بودیمش، گرفته اند.»

اصل سند از این قرار است:

«... سارت إلینا جموع محمد و ما لا طاقة لنا به قبل أن نأخذ للحرب أهبتها و قد أخذوا رسولاً لنا بعثناه إلى خيبر فأخبرهم خبرنا و هو صنع بنا ما صنع». (۱) سند مهمتر این که وَبَر بن عَلِیم به عیسی بن علیله می گوید:

«چقدر مناسب است که خیبریان برای جنگ با محمّد به مدینه روند. عیسی گفت:

آیا تصوّر می کنی این کار صورت بگیرد؟ وَبَر گفت: کار صحیح همین است.»

«و ما أحرأهم أن يغزوه في عُقر داره. فقلت: و ترى ذلك؟ قال: هو الرأى لهم». (۲) ابن سعد در ذیل: «سَرِيه عَلِي بن أَبِي طالب إلى بنى سعد بن بكر بفدك» بر این جمله تأکید دارد: «بلغ رسول أن لهم جمعاً يريدون أن يمدوا يهود خيبر». (۳) این اسناد، مبین ثبت تاریخ دقیقی است؛ مبنی بر این که یهودیان خیبر هفت ماه قبل از وقوع حادثه خیبر در جریان تدارک وسیعی بوده اند و اگر چنین نبود، در شعبان سال ششم هجرت، کوشش طایفه بنی سعد بن بکر برای همبستگی با یهودان خیبر، جهت حمله به مدینه، مورد مذاکره قرار نمی گرفت و خبر آن در مدینه منتشر نمی شد که علی بن

۱- «مغازی»، ج ۳، ص ۵۶۳

۲- همان، ج ۲، ص ۵۶۳

۳- «الطبقات»، ج ۲، ص ۸۹. همچنین نک: نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۱۸۲. ابن کثیر، «السيره النبویه»، ج ۳، ص ۳۳۹، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۷۶ م

ابی طالب به سوی آن رود.

رمضان سال ششم هجرت

مدینه با دو واقعه روبرو بود:

۱. ابورافع بن ابی الحقیق در غطفان و اطراف آن مشرکان عرب را جمع کرده بود و با تقبل هزینه های سنگین، حمله گسترده ای را به مدینه تدارک دید. اگر ابتکار خندق در میان نبود، ابورافع و همدستانش مدینه را به آتش و خون می کشاندند. ابورافع در خیبر میان یهودیان زندگی می کرد و مشغول تدارک مجددی بود. سرانجام ابورافع به عنوان مسبب جنگ افروزی علیه مردم مدینه و فتنه انگیزی در شعله ور ساختن عداوت های قبایلی، به دست عبداللّه بن عتیک در رمضان سال ششم هجرت به قتل رسید. این واقعه، خیبر را دچار هیجانی خاص نمود. (۱) ابن هشام با عبارت «قال ابن اسحاق: و لما انقضی شأن الخندق و أمر بنی قریظه و کان سلّام بن ابی الحقیق و هو ابورافع فیمن حزّب الأحزاب علی رسول اللّٰه - صلی اللّٰه علیه و آله [وسلّم - ... و هو بخبیر ...]». از نقش «ابورافع» در ترغیب یهودیان خیبر به عداوت با اسلام و مسلمانان، حکایتی روشن دارد. (۲)
۲. در رمضان سال ششم هجرت، گروهی از بنی بدر - از قبیله فزّاره - به کاروان زید بن حارثه که برای تجارت عازم شام بودند، حمله بردند؛ اموالش را غارت کردند و زید را به قصد کشتن، مضروب ساختند. (۳) سؤال سال ششم هجرت

واقعی سند بسیار بااهمیتی را از عروه بن الزبیر ثبت کرده است که به خوبی نشان می دهد که سه ماه قبل از حرکت محمّد صلی الله علیه و آله به سوی خیبر، یهودیان خیبر به طور جدّی، مراحل نهایی تدارکات و جمع آوری نیرو و جذب و جلب نظر همپیمانان خود را برای

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۹۱

۲- «السیره النبویه»، ج ۳، ص ۲۸۶

۳- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۶۴

حمله گسترده به مدینه و کشتن محمد صلی الله علیه و آله طی می کرده اند. (۱) برای پی بردن به کم و کیف این وقایع، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، عبدالله بن رواحه را عازم خیبر نمود، تا ضمن کسب صحت و سقم اخباری که در حجاز مبنی بر حمله قریب الوقوع یهودیان به مدینه انتشار یافته و موجب وحشت همگان شده بود، با سالار یهودان خیبر:

أسیر بن زارم برای دعوت به صلح مذاکره نماید.

ابن ابی حبیب با اسناد خود از ابن عباس برای واقدی نقل کرده اند که أسیر بن زارم مرد شجاعی بود و پس از کشته شدن ابورافع، یهودیان او را به امیری خود برگزیده بودند.

پس از کسب چنین منصبی، اسیر بن زارم خطاب به یهودان خیبر، خط مشی آینده خود را در مبارزه علیه محمد صلی الله علیه و آله و نابودی شهر مدینه، چنین اظهار داشته بود:

«فقام (اسیر بن زارم) فی الیهود. فقال: ... یا معشر الیهود! نسیر الی محمّد فی عُقر داره. فإنه لم یُعزّ أحدٌ فی داره إلّا أدرك منه عدوّه بعض ما یرید. قالوا:

نعم ما رأیت».

ای یهودیان! ما در شهر و دیار محمد صلی الله علیه و آله، به جنگ او می رویم؛ و هر کس در شهر و دیار خود جنگ کند، دشمن در بعضی از هدف هایش بر او چیره می شود. گفتند: خوب اندیشیده ای! (۲) واقدی هم در تاریخ خود ثبت کرده است که أسیر به قبیله غطفان رفت و آنها را برای حمله به مدینه جمع کرد. نویری هم در کتاب خود آورده است:

«اسیر بن زارم پس از امیری بر یهودیان، شروع به مسافرت میان قبایل غطفان کرد و آنها را برای جنگ با پیامبر دعوت نمود.» (۳) این فعل و انفعالات، چهار ماه قبل از حرکت محمد صلی الله علیه و آله از مدینه است. بنابر این دیدگاه کسانی که گمان می کنند: خیبر در حرکت مسلمانان به سوی آن، حالت دفاعی

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۵۶۶

۲- همان، ص ۵۶۶ و ۵۶۷ و متن پارسی آن، ج ۲، ص ۴۲۹

۳- «نهایه الارب»، ج ۱۷، ص ۲۱۱. ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۱۸۹

داشته است، صحیح نبوده، با این اسناد تاریخی منطبق نیست.

آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله از تصمیم یهودان مطلع شد، به خارجه بن حَسَّیل اشجعی که با عبدالله بن رواحه به خیبر رفته بود، فرمود:

«پشت سرت چه خبر بود؟» گفت:

«من در حالی از اسیر بن زارم جدا شدم، که قصد داشت با سپاهیان یهود برای جنگ با تو حرکت کند.»

اصل سند از این قرار است:

«و قدم علیه خارجه بن حَسَّیل الأشجعی فاستخبره رسول الله صلی الله علیه و آله ماوراءه فقال:

ترکت اسیر بن زارم یسیر إلیک فی کتاب الیهود» (۱) با این همه محمد صلی الله علیه و آله، عبدالله بن رواحه را به سرپرستی سی نفر از مسلمانان، عازم خیبر نمود تا آنها اسیر بن زارم را برای قبول ترک مخاصمه و جلوگیری از شعله ور شدن آتش تعصبات قبایل دعوت کنند.

واقعی جریان این واقعه را از عبدالله بن انیس چنین ثبت کرده است:

«من هم از آن سی نفر بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبدالله بن رواحه را مسؤول ما قرار داد ... به راه افتادیم تا به خیبر رسیدیم. کسی را پیش اسیر بن زارم فرستادیم و پیام دادیم که آیا ما در امانیم که پیش تو بیاییم و بگوییم که برای چه آمده ایم؟ پاسخ داد: آری مشروط بر این که من هم از ناحیه شما در امان باشم. گفتیم: چنین است. پیش او رفتیم و گفتیم: رسول خدا ما را پیش تو فرستاده اند تا بگوییم: به حضورش بیایی تا نسبت به تو نیکی فرمایند ... اسیر با یهود مشورت کرد؛ ولی آنها با بیرون آمدنش مخالفت کردند و گفتند: محمد هیچگاه مردی از بنی اسرائیل را به سرپرستی منصوب نمی کند. اسیر گفت:

بر فرض چنین باشد ما از جنگ خسته شده ایم. [این بود که] با سی نفر از یهودیان، همراه ما (به سوی مدینه) آمد.» (۲) اسیر بن زارم در منطقه ثبار (شش میلی خیبر) از ملاقات با محمد صلی الله علیه و آله پشیمان شد و

۱- واقعی، «مغازی»، ج ۲، ص ۵۶۷

۲- همان، ص ۵۶۸؛ حلبی، «السیره الحلبیه»، ج ۳، ص ۱۸۷

با یارانش قصد فرار و درگیری داشتند که اسیر ضمن حادثه ای به قتل رسید. رسیدن خبر این ماجرا به یهودیان خیبر، موجب راسخ شدن تصمیم آنها به اعمال برنامه اُسیر جهت حمله به مدینه شد.

این اسناد نه تنها از تلاش های جنگ جویانه خیبری ها حکایتی آشکار دارد، بل به تلاش محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان برای مذاکره با یهودیان به منظور ترک مخاصمه و قبول مصالحه، تشخیصی خاص بخشیده است.

نتیجه

این حوادث پی در پی از محرم تا شوال سال ششم هجرت، به خوبی نشان می دهد که مردم مدینه بعد از رنج های واقعه بدر و احد و خندق، دائماً در معرض تهدید، حمله و غارت قرار داشتند و آموخته بودند که برای دفاع از جان و مال خود، در مدینه نمانند. احد و خندق نشان داد که مسلمانان در برابر تعرض بت پرستان و یهودیان، آسیب پذیرند و باید دفاع را در دیار مهاجمان عملی ساخت. همان تجربه ای که «اسیر بن زارم» یهودیان خیبر را از آن آگاه کرده بود که باید برای نابودی محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به دیار او هجوم بریم.

چرا؟ چرا یهود آن همه ملامت و ملامت را نادیده گرفت و به عنوان جزئی از شرایط سخت علیه مسلمانان، راه پس و پیش برای خود باز نگذازد و چرا اُسیر برای مذاکره و مصالحه، خیبر را پشت سر نگذاشت و مدینه را در آغوش نگرفت؟

پاسخ همه این سؤال ها واضح است. یهودیان نمی توانستند بدون استثمار و تغذیه از اشرافیت قریش، راه زندگی را بیمایند. آنها زندگی را در حیات دنیا دیده بودند. نه دل به دین می سوزاندند و نه در اندیشه آرامش و صلح بودند.

این اسناد نشان می دهد که مسلمانان در مقابل حوادث پی در پی یهودیان بنی نضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه و تلاش های ابو رافع سلام بن ابی الحقیق، جز ساعت شماری و انتظار وقوع تهاجم، کار دیگری نمی توانستند انجام دهند.

مردم زجر دیده، جرمشان طرد نظام بت پرستی و پایبندی به معنویت و انسانیت متکی به خدای رحمان بود و با طوایف عرب که غارت و هجوم، جزء لایتجزای زندگی

آنها شده بود، قابل قیاس نبودند. مسلمانان از غارت و تهاجم و لشکرکشی های بدر و احد و خندق و فتنه های بنی نضیر و بنی قینقاع و لجاجت های بنی قریظه و ازبین رفتن همه پیمان های مصالحه آمیز و روشن شدن همه عداوت های دیرینه، خسته شده بودند.

مسلمانان، ترسان از هر خبری، شومی نعره های بت پرستان را به گوش می شنیدند.

آنها حضور یهودیان را در وقایعی که علیه انصار و مهاجران به وقوع می پیوست، مشاهده می کردند و نقش یهودیان را در ازبین بردن پیمان زندگی مدینه و تحریک طوایف یهودی درون مدینه می دیدند و دست آنها را در حمله ها و غارت هایی که مدینه دائماً متحمل آن بود، می خواندند و مشاهده می کردند که حمایت های یهودیان، در پس همه این وقایع، خیر را به مرکز اتحاد پرتحرک یهود و بت پرستان در تدارک حمله به مدینه تبدیل کرده است.

آیا مردم مدینه برای دفاع از حقوق انسانی خود، جز رفتن به خیبر و دفاع در زیر همان استحکامات سنگین و دژهای غیر قابل نفوذ، راه دیگری داشتند؟ اگر جنگیدن یهودیان حتمی است، چرا در مدینه؟ زن ها و بچه ها چه گناهی دارند و چرا این دفاع را در خانه خصم انجام ندهند؟!

من هیچگاه از این دعای محمد صلی الله علیه و آله نمی توانم به سادگی بگذرم. پیامبری که وقتی از شهرش مدینه خارج می شد، نگران تهاجم اعراب جاهلی به شهر و بچه ها و زن ها و اموالشان بود:

«پروردگارا! تو در سفر همراه مایی و خودت خلیفه ما بر خانواده هایمان هستی. خدایا! من از گرفتاری سفر و بدی عاقبت و مشاهده امور ناخوش در اهل و مال خود، به تو پناه می برم.»

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ. اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا بَلَاغًا صَالِحًا يَبْلُغُ إِلَى خَيْرٍ». (۱)

ث: مسیر خبیر

آنچه را که ابن هشام از ابن اسحاق در باره مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه تا خبیر ثبت کرده است، مختصر و محدود به ذکر سه موضع جغرافیایی خاص: عصر، صهباء و رجیع می باشد. (۱) واقدی چون دسترسی جامع تری به اسناد واقعه داشته است، در باره مسیر جغرافیایی مدینه تا خبیر، ما را از جزئیات بیشتری مطلع کرده است. (۲) در اینجا مستندات تاریخی واقدی را ملاک پژوهش قرار داده، دیگر منابع را حول آن، مورد بررسی قرار می دهیم:

مدینه

ثبیهالوداع: واقدی می نویسد: «ثم أخذ علی الزَّغَابَه».

ابوعبید البکری آن را زُغَابَه ضبط کرده است؛ ولی عموم محققان، واژه را با غین، صحیح دانسته اند و ضبط آن را با عین، اهمال در کتابت می دانند. «زغابه» منطقه ای نزدیک مدینه و در شمال غربی آن بین «الجرف» و «الغابه» است.

فیروزآبادی آن را محل اجتماع سیل های جاری شده، دانسته و به گفته محمّد بن جریر طبری استناد کرده است که در کلامش آورده است:

«بین الجرف و الغابه». (۳) سهیلی، به کارگیری لفظ الغابه در حدیث مورد استناد طبری را مورد انتقاد قرار می دهد و صحیح آن را زغابه می داند. (۴) این منطقه، حدّ نهایی وادی عقیق به طرف سمت غربی مقابر شهدای اُحد و محلّ انباشته شدن سیل های عقیق، رانوان و ... است و امروزه مردم مدینه اراضی آن را الضیقه می خوانند و زغابه را صرفاً بر «مُجتمع سیول» اطلاق می کنند.

۱- «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۳۴۴، چاپ حلبی، قاهره، ۱۹۳۶ م

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۸، چاپ مارسدن جونز، لندن، ۱۹۶۶

۳- «المغانم»، ص ۱۷۱

۴- «الروض الأنف»، ذیل شرح واقعه خندق.

با توجه به تأکید صاحب کتاب «الروض المعطار» (۱) در مورد مهاجرت یهودیان به سوی یثرب و تصریح به این که: «مکان يقال له یثرب بمجمع سیول بطحان و العقیق و سیل قناه ممّا یلی زغابه» (۲) معلوم و مسلم می شود که این واژه از قدیم الاّیام در تاریخ مدینه به منطقه مورد نظر که نزدیک مدینه و در شمال غربی آن بوده، اطلاق می شده است. (۳) نَقْمی: یاقوت حموی آن را «موضع من اعراض المدینه کان لآل اَبی طالب» دانسته است، (۴) که با توجه به گفته ابن اسحاق، ذیل واقعه خندق و وصف موقعیت قرار گرفتن قبایل مهاجم: «و اقبلت غطفان یوم الخندق و من تبعها من اهل نجد حتی نزلوا بذنب نَقْمی اِلی جنب اَحد» (۵) مسلم می گردد که وادی نقمی در اطراف مدینه؛ یعنی شمال کوه اَحد قرار دارد.

مُسْتَنَاح: واقدی می نویسد: «ثمّ سلک المستناخ». (۶) از این منطقه جز واقدی در مغازی و ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۷) که ذیل: غزوه الغابه، مبنی بر این که «... حتّی انتهی بهم اِلی ذی قَرْد، و هی ناحیه خیبر ممّا یلی المستناخ...». نام و نشانی از آن در کتب جغرافیایی و منابع تاریخی نیافتیم. با این همه، با توجه به این که منطقه ذی قرد میان مدینه و خیبر قرار دارد، باید این نام به منطقه ای میان نقمی و وادی عَصْر اطلاق شود.

این منطقه را امروزه مجاورنشینان نقمی به کسر میم تلفظ می کنند.

وادی مذکور در شمال فرودگاه فعلی مدینه در اطراف جاده مدینه- خیبر، حدود بیست کیلومتر به سوی شمال امتداد دارد. و از سوی دیگر امتداد آن از شمال به غرب که

۱- نسخه خطی مکتبه شیخ الإسلام عارف حکمت، مدینه المنوره.

۲- «اغلب آنان به محلی به نام یثرب مهاجرت کردند و در محل تجمع سیلاب های بطحان و عقیق و مسیل قناه در امتداد زغابه ساکن شدند.»

۳- همچنین نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان»، جزء ۴، ص ۳۹۱، چاپ خانچی، قاهره، ۱۹۰۶ م

۴- «معجم البلدان»، ج ۷، ص ۳۱۰

۵- السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۱

۶- ج ۲، ص ۶۲۸

۷- ج ۲، ص ۸۱، چاپ دارصادر.

منتهی به اراضی وراء کوه احد می شود، حدود ۳ مایل است.

مصّب این وادی، در الغابه، نزدیکی های دو چشمه مشهور به نام عین الزبیر، و دیگر، عین مهلهل قرار دارد.

کَبَس الوطیح: مارسدن جونس، مصحّح «المغازی» این کلمه را به استناد تعریف صاحب «الصّحاح» (ص ۹۶۶) دار فلان: «اغار علیها» معنی کرده است.

بنابراین، اگر با معنای وسیع آن؛ یعنی رود یا چاهی که با خاک پر کرده باشند، یا به معنای غار واقع در بُن کوه الکبس بدانیم، باید توصیف منطقه محدودی باشد که از نظر جغرافیایی اهمیت چندانی نداشته است و اگر آن را همان خانه گلی تلقی نماییم؛ یعنی کبس الوطیح: خانه گلی و طیح، اشاره به خانه و منزلگاهی منسوب به و طیح می کند. آیا این و طیح، همان «وطیح بن مازن» است که یکی از استحکامات خیبر به نام او شهرت یافته، یا نه؟ معلوم نیست. به هر حال مسلم است که این منزلگاه ارتباطی به منطقه حصن و طیح در خیبر ندارد.

تا این مرحله از مسیر راه، ابن اسحاق نام و نشانی نمی دهد. و از این به بعد، که منطقه عصر است، ابن اسحاق با مستندات تاریخی واقدی همراه است. شاید علت این امر نزدیک بودن این مناطق به مدینه بوده، که آن را جزو مدینه محسوب دانسته است.

وادی عَصِیر: ابن اسحاق (۱) از این نام به عنوان اولین منطقه مهم، پس از خروج محمد از مدینه، چنین نام می برد؛ «و کان رسول الله ... حین خرج من المدینه إلی خیبر سلک علی عَصِیر، فبنی له فیها مَسْجِد».

واقدی در «المغازی» (همان مأخذ)، پس از اشاره به «کبس الوطیح» می نویسد: در این منطقه، پیامبر دو راهنما گرفته است؛ یکی حَسِیل بن خارجه و دیگر عبدالله بن نُعیم؛ «خرج علی عَصِیر و به مسجد».

مصحّح «المغازی» عصر را با دو فتح؛ عَصِیر، اعراب گذاری نموده. ولی مصحّحان فاضل مصری «السیره النبویه» آن را به کسر عین یعنی عَصِر اعراب نهاده اند.

آنچه مسلم است، این نام به کوهی میان مدینه و وادی الفرع اطلاق می شده است. و

یاقوت حموی (۱) ضمن آن که اعراب آن را همان کسر عین و سکون صاد دانسته، به معنای آن اشاره ای دارد که «و کلّ حصن يتحصّن به، يقال له عصر و هو جبل بين المدینه و وادی الفُرع».

وادی عصر، یکی از منزلگاه های همیشگی مدنی ها به خیبر بوده است؛ در سمت جنوبی منطقه خیبر، شرق روضه الأجداد، که از زمره بلاد «غطفان» معروف است.

تا این مرحله از مسیر راه، ابن اسحاق نام و نشانی نمی دهد و از این بعد، که منطقه عصر است، ابن اسحاق با مستندات تاریخی واقدی همراه است. شاید علت این امر نزدیک بودن این مناطق به مدینه بوده، که آن را جزو مدینه محسوب دانسته است.

وادی صهبا: واقدی و ابن اسحاق، هر دو، از اسناد تاریخی خود به «وادی صهبا» اشاره کرده اند. و ناگفته نگذارده اند که:

«وانتهی رسول الله إلى الصَّهْبَاءِ، فصلّى بها العصر، ثمّ دعا بالأطعمه فلم يؤتَ إلّا بالسَّويق والتمر. فأكل رسول الله وأكلوا معه، ثمّ قام إلى المغرب فصلّى بالناس ولم يتوضّأ، ثمّ صلّى العشاء بالناس...» (۲). «پیامبر به صهبا رسیدند و نماز عصر را گزاردند و غذا خواستند. چیزی برای آن حضرت غیر از خرما و سويق نیاوردند. پیامبر خدا و همراهان از آن غذا خوردند. و بدون این که وضو بگیرند، نماز مغرب را گزاردند و سپس نماز عشاء را هم همراه مردم خواندند.»

راهنمایان پیامبر، از وادی صهبا، راه های متعددی را جهت رفتن به خیبر، به آگاهی پیامبر رسانده اند و بر اساس بعضی از مستندات تاریخی؛ مانند «المغازی» و منابع جغرافیایی، مانند «معجم البلدان»، پیامبر تنها نام یکی از این راه ها را که مرحب بوده پسندیده و به راهنمایان گفته است که از این طریق به سوی خیبر بروید.

سمهودی و فیروزآبادی، مرحب را «طریق بین المدینه و خیبر» دانسته اند، ولی

۱- معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۸۳، چاپ خانچی، ۱۹۰۶ م.

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۹

نشانی جدید از آن به ما نمی دهد و مشخص نمی کنند که آیا این راه، بعد از طی وادی صهبا بوده یا در آستانه آن.

الصهباء: لفظ مؤنث اصْهَبَ، به معنای شراب است. ابن سعد در الطبقات الکبری (۱) و البکری در «معجم ما استعجم» فاصله آن تا خیبر را «علی برید» دانسته اند که به گفته یاقوت حموی، قبل از وادی روحه واقع شده است. (۲) و مسیر راه تيماء.

این منطقه را نباید با کوه صهبا، در جنوب غربی خیبر، که اکنون به عَطْوَه، عَطْوَى یا ثنیه الصهباء شهرت دارد و یا ثنیه الصهباء، یکی دانست.

مطری از مسجد صهبا، که در دوران مشهور بوده، یاد کرده است. سمهودی نیز آن را از زمره مساجد منطقه خیبر می داند. (۳) و حدیث ردّ الشمس، که ذیل مسجد فضیخ، از منابع تاریخی آن یاد کرده ایم، به این منطقه مرتبط می شود. اگرچه بسیاری از محققان مسلمان در طول تاریخ، بازگشت خورشید بعد از غروب را تأیید نکرده اند، ولی با این حال، از نظر جغرافیایی و تاریخی، اشاره به این نکته حایز اهمیت است که دانسته شود بعضی منابع عبادت کردن محمد صلی الله علیه و آله در این منطقه و حکایت واقعه ردّ شمس در آن را آورده اند. (۴) واقدی در «المغازی» (۵) تصریح می کند که محمد همراه راهنمایان خود، راه مرحب را پیمود و سپس از راه میان «حیاض والسّریر ما تبع صدور الأودیه حتی هبط به الحَرَصَه».

سریر: یاقوت حموی در «معجم البلدان» (۶) و فیروزآبادی سریر را یکی از دو وادی خیبر دانسته اند. (۷) و آن دیگر، عبارت است از وادی خاص.

۱- ج ۷، ص ۱۲۱

۲- معجم البلدان، جزء ۵، ص ۴۰۱

۳- «وفاء الوفا»، صص ۸۲۳ و ۱۰۲۸

۴- کتاب اول، فصل ششم، مسجد فضیخ، ج ۱، ص ۱۴۱

۵- ج ۲، ص ۶۴۱

۶- ج ۵، ص ۸۱

۷- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۷۷

وادی سریر: که تاکنون میان مردم حجاز عموماً و اهل خیبر خصوصاً مشهور است، در مشرق وادی الغرس و نزدیک «سد الحصيد»، همان منطقه ای که در جنوب آن کوه مشهور سریر واقع است، قرار دارد.

حیاض: را ندانستم که کجاست. شاید همان «خُلص» که به صورت «خاص» و «خاض» در کتب تاریخی کتابت شده است، باشد. وادی خُلص به تصریح البکری در «معجم ما استعجم»، یکی از وادی های مجاور قلاع خیبر است.

الخَرَصَه: چنانچه گفتیم واقدی در «المغازی» پس از شرح مسافت وادی سریر می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله حتی: «هبط به الخَرَصَه». این منزلگاه را علی بن برهان الدین حلبی در «السیره الحلبيه» «حصن من حصون خیبر» دانسته است.

از این منطقه به بعد، پیامبر فاصله بین «شق» و «نطاه» را پیمود و به خیبر مُشرف شد و در محلی به نام «المنزله» رسید:

المنزله: واقدی در «المغازی» (۱) با جمله: «فسار حتی انتهى إلى المنزله، و عرس بها ساعه من الليل...» آن را آخرین توقفگاه محمد تا دامنه قلاع خیبر دانسته است.

سمهودی از الأقفهری نقل می کند که او نوشته بود:

«و بنی له - صلی الله علیه و آله [وآله] وسلّم - مسجد بالحجاره حین انتهى إلى موضع بقرب خیبر یقال له المنزله، عرس بها». (۲) و خود در قرن نهم هجری، از شهرت مسجدی در آنجا یاد کرده است.

باید یاد آوریم که ابن اسحاق، بی آنکه از راه «حیاض» و «سریر» و «خَرَصَه» تا طی فاصله میان شق و نطاه و اقامت پیامبر در منزله یاد کند. تنها پس از اشاره به منطقه صهبا می نویسد: «حتى نزل بواد یقال له الرجیع». (۳)

۱- ج ۲، ص ۶۴۲

۲- «وفاء الوفا»، ص ۱۰۲۸

۳- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۴۴

وادی الرجیع بدان جهت که محل دفن عامر بن اکوع و محمود بن مسلمه، دو تن از صحابی پیامبر، که در واقعه خیبر کشته شدند و با توجه به این که بنا به تصریح یاقوت در «معجم البلدان» محل نگهداری ااث و مجروحان و زنان مسلمان بوده، معلوم می دارد که منتهی الیه وادی به قلاع خیبر متصل بوده است. ولی واقدی بی آنکه به این نام کلی اکتفا کند، مواضع را دقیق تر بیان کرده است.

مورخان و سیره نویسان، اتفاق نظریه دارند که پیامبر پس از رسیدن به نزدیکی خیبر و مشاهده دژهای مستحکم و برافراشته یهودیان، مسلمانان را امر به توقف داده و چنین دعا کرده است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ، وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ، وَ رَبَّ الشَّيَاطِينِ وَ مَا أَضَلَّلْنَ، إِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ خَيْرَ أَهْلِهَا وَ خَيْرَ مَا فِيهَا وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ شَرِّ أَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِيهَا، أَقْدِمُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».^(۱)

ج: خیبر، میان ایمان مسلمانان، و نفاق یهودیان

اشاره

در متن دعای مذکور، که منعکس کننده هدف نهایی پیامبر در طی چنین طریق است، خیر مردم و بناهایشان را مسألت می کند و از شر هرچه در آن است، به خدا پناه می برد.

چنین دعوتی، نشانی از کینه و طمع ندارد و هیچ لفظی از آن تحریض را القا نمی کند.

در واقع طی چنین راهی، جز به انگیزه همان دفاع، مفهومی از دستیابی به غنیمت و غنائم نداشت. در آستانه خروج از مدینه، پیامبر همه را آگاه کرده بود که:

«لَمَّا تَخْرَجُوا مَعِيَ إِلَى الْأَرَاغِبِينَ فِي الْجِهَادِ. فَأَمَّا الْغَنِيمَةُ فَلَا وَ بَعَثَ مُنَادِيًا فَنَادَى، لَا يَخْرُجَنَّ مَعَنَا إِلَّا رَاغِبٌ فِي الْجِهَادِ فَأَمَّا الْغَنِيمَةُ فَلَا».

(۲)

۱- ابن کثیر، السیره النبویه، حافظ بیهقی، حاکم، الاصح ... ج ۳، ص ۳۴۸؛ ابن هشام، السیره النبویه؛ ابن اسحاق ابی معتب بن عمرو، ج ۳، ص ۳۴۳

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۴

«پیامبر فرمود اگر با من به سوی خیبر می آید، فقط باید هدف جهاد داشته باشید و اگر مقصودتان غنیمت است نباید بیایید.»

و به همین منظور فرمود: جارچی جار بزند کسی که همراه ما می آید، تنها باید رغبت به جهاد داشته باشد و کسانی که قصد غنیمت دارند، نیایند.

۱/ ج: ارزیابی موقعیت طرفین

موقعیت مال و تدارکاتی یاران محمد را می توان از لابلای اسناد تاریخی شناخت.

برای چنین شناختی، به ذکر اهم اسناد تاریخی آن در ذیل اشاره می کنیم:

۱) «ابوعبس بن جبر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا، ما نه خرجی داریم و نه زاد و توشه و نه جامه، که همراه شما بیاییم. پیامبر یک جامه به او داد که به هشت درهم فروخت، دو درهم را برای خوراک خود و دو درهم برای خرج خانواده اش و با چهار درهم دیگر بُردی برای خود خرید.» (۱) در آستانه خروج محمد، بعضی از یهودیان مدینه که طلبی از مسلمانان داشتند، مطالبه مال خود را کردند؛ زیرا می اندیشیدند که رفتن مسلمانان به خیبر دیگر بازگشتی ندارد. چنین فشاری باعث شد که پیامبر در جریان امر قرار گیرد:

«مرد یهودی گفت: ای ابوالقاسم، این مرد به من ستم کرده است و خوراک مرا گرفته و بهای آن را نگاه داشته است. پیامبر به «ابن اُبی حُرد» فرمود: حق او را بده. ابن اُبی حُرد گوید: ناچار یکی از جامه های خود را فروختم ... و من در حالی که فقط دو جامه داشتم همراه مسلمانان به خیبر رفتم ...» (۲) «پیامبر به صهبا رسید ... و غذا خواستند ... چیزی برای آن حضرت، غیر از خرما و سویق نداشتند که بیاورند. محمد و همراهان از آن غذا خوردند.» (۳)

۱- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۵، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۸۳

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۵

۳- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۹

السويق: در لغت به معنای آرد گندم و جو است.

(۴) واقدی در «المغازی» (۱) می نویسد: «لیس عندهم إِلَّا العَلْف»؛ (۲) «مسلمانان چند روزی که به درگیری مشغول بودند، خوراکی غیر از علف نداشتند.»

(۵) واقدی در المغازی (۳) از ابوَرهم الغفاری سندی را آورده که او گفته بود:

«أصابنا جوعٌ شديدٌ، ونزلنا خَيْبَرَ زمان البَلْح، وهي أرضٌ وِمْه حَارَّةٌ شديدٌ حَرُّها ...».

«ما به هنگام خوشه بستن خرما، به خیبیر آمدیم و خیبیر سرزمینی است غیر قابل تحمل، که گرمای آن شدید است و هنگام محاصره حصار سعد بن معاذ، گرسنگی شدید ما را شکنجه می داد. ناگاه بیست یا سی خر (/الاغ) از حصار بیرون آمدند ... مسلمانان خرها را گرفتند و کشتند و آتش ها را برافروختند و گوشت را در دیگ ها پختند. و مسلمانان همگی گرسنه بودند. پیامبر در این موقع دستور داد منادی ندا دهد که خدا شما را از خوردن گوشت خر ... منع کرده است.»

ابن کثیر اسناد متعددی از بد بودن و خوردن گوشت خر و نهی پیامبر از آن، در جریان وقایع خیبیر ارائه کرده است. (۴) همچنین بخاری (۵) و با تفصیل بیشتر، ابن حجر عسقلانی (۶) به آن پرداخته اند.

بر خلاف چنین مردمانی، که تاریخ و مغازی نویسان، به استناد فردی از طایفه اشجع - «عباد بن بشیر» آن ها را نفراتی اندک، با ساز و برگ کم معرفی کرده، خیبیر موقعیت ممتازی داشته است.

۱- ج ۲، ص ۶۵۸

۲- ج ۲، ص ۵۰۲

۳- ج ۲، ص ۶۶۰

۴- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۶۴

۵- صحیح، کتاب المغازی، ۶۴، ۳۸ باب غزوه خیبیر.

۶- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۶۴۳ به بعد.

اوصافی که از خیبر در کتاب های تاریخ ثبت شده، از اغراق به دور نیست. با این همه، می تواند نشان دهد که آنجا چگونه به صورت یک پادگان نظامی یهودیان به تحکیم هرچه بیشتر موقعیت خود تلاش می کرده، تا کار مدینه را برای همیشه یکسره کند.

(۱) واقدی در «المغازی» (۱) می نویسد:

«یهودیان خیبر گمان نمی کردند که پیامبر به سوی آن ها برود؛ زیرا حصارها بسیار بلند بود. اسلحه فراوان و افراد زیادی داشتند. هر روز ده هزار نفر جنگجو از قلعه ها بیرون می آمدند و صف می کشیدند و می گفتند: چگونه محمد می تواند با ما مبارزه کند؟ هرگز، هرگز!»

«یهودیان مدینه نیز وقتی شنیدند محمد عزم خیبر دارد، می گفتند: خیبر بسیار استوارتر از آن است که شما آن را فتح کنید ... آب فراوان دارد ... هزار زره پوش هستند.

اگر یاری آن ها نبود، قبیله اسد و غطفان نمی توانستند جلوی اعراب را بگیرند ...».

(۲) وقتی محمد صلی الله علیه و آله عبّاد بن بشیر را به عنوان پشاهنگ فرستاد، آن ها توانستند فردی از قبیله اشجع را دستگیر کنند. او گفت: «آری کِنانه بن ابی حَقِیق و هَوَذه بن قیس پیش هم پیمانان خود، از قبیله غطفان رفتند و آن ها را تحریض به حرکت و شرکت در جنگ بر ضدّ محمد کردند و برای آن ها محصول یک ساله خرما را خیبر را قرار دادند ...» (۲) (۳) مردی از بنی فزاره، که از هم پیمانان یهود خیبر بود، خرماهای خود را برای فروش به مدینه آورده بود. در بازگشت، پیش آن ها آمد و گفت: «من محمد را در حالی ترک کردم که خود را برای شما آماده می کرد. این بود که به سراغ همپیمانان خود فرستادند و کِنانه بن ابی الحقیق همراه چهارده نفر از یهودیان برای دعوت غطفان به آنجا حرکت کرد و آن ها را به کمک یهود فراخواند.» (۳) (۴) واقدی تصریح می کند که: «کِنانه بن ابی الحقیق به سراغ غطفانی ها، که چهار هزار نفر بودند، رفت و با آن ها همپیمان شد و عینهن حصن را به سالاری برگزیدند.

۱- ج ۲، ص ۶۳۷

۲- «المغازی»، ج ۲، و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۸۷

۳- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۴۲ و ترجمه فارسی ج ۲، ص ۴۸۹

آن ها سه روز پیش از آمدن پیامبر به خیبر آمدند و همراه یهود وارد حصارهای منطقه نطاه شدند». (۱) (۵) نکته بسیار مهم در این است که «بنی غطفان» در کنار حصار ناعم به سر می بردند، ولی یکباره شب هنگام تصمیم گرفتند برخلاف پیمان با یهود، به سرزمین خود برگردند.

واقعی در ادامه چنین وصفی می نویسد:

«چون یهودیان صبح کردند به کنانهبن ابی الحقیق خبر رسید که غطفانیان گریخته اند و او بر دست و پای بمرد و سخت خوار گردید و یقین به هلاک و نابودی خود کرد و گفت: تصور ما از این اعراب باطل و بیهوده بود. ما میان آن ها رفتیم و به ما وعده یاری و نصرت دادند و ما را فریفتند و به جان خودم سوگند اگر آن ها به ما وعده نمی دادند، هرگز درباره جنگ با محمد پافشاری نمی کردیم. ما به گفتار سلّام بن ابی الحقیق توجهی نکردیم که می گفت: از این عرب ها یاری مجوید که ما آن ها را آزموده ایم. ما ایشان را برای کمک و یاری دادن به بنی قریظه فراخواندیم، و ایشان بنی قریظه را فریب دادند و وفایی در ایشان نسبت به خود ندیدیم. حال آن که حُیّ بن اخطب به سراغ ایشان رفته بود و آن ها با محمد قرار صلح و سازش گذاشتند و هنگامی که محمد به بنی قریظه حمله کرد، ایشان به سوی اهل و دیار خود گریختند». (۲) تأثیر خیانت غطفانی ها و سردسته آن ها، عیینه، در پاشیده شدن خیبر، در یک گفتگوی دیگر، در تاریخ ثبت شده است. بررسی این سند جنبه های مختلفی از نفاق درونی یهودیان را نشان می دهد:

«عیینه برگشت و پیش یهودیان رفت و آمد و دسیسه می کرد و می گفت: به خدا قسم هرگز تا امروز چنین امری ندیده ام. تصوّر من این بود که هیچ کس غیر از شما محمد را از میان بر نخواهد داشت. شما اهل این همه ثروت و ساز و برگ و حصارهای استوار هستید.

عجیب است با آن که در این حصارهای مرتفع هستید و آنقدر خوراکی دارید که برایش خورنده ای نیست و این همه آب دارید تسلیم شدید؟...».

۱- همان مدرک، ج ۲، ص ۴۹۵

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۴۹۶

در این فرار، تصور عیینه برای از بین بردن محمد، مسبوق به سابقه تلاش های فراوانی بود که او با یهودیان خیبر به طرح و اجرای آن مصمم بودند، ولی ثعلبه سلام بن ابی الحقیق که در این گفتگو شرکت داشته، علت اصلی پاشیدن خیبر را عدم استفاده از آن همه «ثروت و ساز و برگ و حصارهای استوار» نمی دانست. به عیینه گفت: «این تو بودی که یهود را فریب دادی و آن ها را خوار کرده و در جنگ با محمد یهودیان را ترک کردی و پیش از آن هم به خاطر داری که با یهود بنی قریظه چه کردی؟!...» (۱) سیاست بازان یهود، به اتکای حيله و فریب و ثروت و ساز و برگ، نقشه های فراوانی برای پاشاندن جامعه انصار و مهاجر طراحی کردند تا محمد را از میان بردارند، ولی محمد صلی الله علیه و آله با صداقت، ایمان و پایداری در تحمل مصائب، برای اعتلای یکتاپرستی، به هر حال مانع از آن شد که یهودیان طرح های خود را عملی سازند. در واقع یهودیان با خیانت های درونی خودشان، آن تشکل وحدت در عقیده و ایمان یهود را نداشتند، لذا بسان نظام های پوسیده ای می ماندند که تنها به زرق و برق دنیا فخر می فروختند و از طریق استثمار اقتصادی، حاکمیت سیاسی و اجتماعی خود را به شبه جزیره عرب اعمال می کردند. بنابراین، تعجب آور نیست که دفاع اجتناب ناپذیر محمد در برابر خیبری ها، اگر به کنار قلاع خیبر کشیده نمی شد، یهودیان و همپیمانان آن ها، مدینه را با فتنه و ثروت متزلزل می کردند، ولی حضور محمد در کنار خیبر، آنان را تنها در برابر ایمان و اعتمادشان قرار داد و فتنه و ثروت را در تهاجم یا مقاومت به حداقل تأثیر خود تنزل بخشید. در حالی که اگر با توجه به سابقه احد و خندق، عکس آن را در نظر آوریم، نابودی مدینه حتمی بود.

ج: خیبر، میان دعوت به صلح، و پایداری در تعصب سرسختانه

در اوج منازعات خیبر، و مقاومت طرفین برای یکسره نمودن سرنوشت مدینه یا خیبر، محمد یهودیان را به ترک بغض ها و حسد با مؤمنان مدینه، دعوت به صلح کرد.

اهم این اسناد در کتاب های مغازی و سیره و تاریخ منعکس است که ما با توجه به نقد تاریخی آنها، ذیلاً هم اسناد برگزیده را که حکایت روشنی از این تلاش های صلح جویانه دارد، به یاد می آوریم:

(۱) ابوشَیْم مُزَنی، از همراهان لشکری که عینیه از «غطفان» برای کمک به یهود آورده بود گفت: «ما به خیبر رسیدیم و وارد هیچ حصاری نشدیم. رسول خدا کسی را پیش عینیه بن حصن، که فرمانده و سالار غطفان بود، فرستاده پیام دادند که به اتفاق همراهانت برگرد. و در عوض نیمی از محصول خرماي امسال خیبر برای تو باد. ولی عینیه در پاسخ گفت: من و همپیمانان و همسایگانم مسلمان نیستیم...» (۱) انتظار دستیابی به محصول خرما، در قبال حمایت از یهود در برابر اسلام، پیش از این، مورد توافق عینیه و یهودیان قرار گرفته بود.

(۲) واقدی در «المغازی» (۲) به صراحت نوشته است که: چون محمد به خیبر رسیدند، سعد بن عباد را برای مذاکره صلح به یکی از حصارها که مرحب یهودی، و عینیه بن حصن در آن به سر می بردند، اعزام داشت.

تأکید واقدی بر این که: «فلما قدم رسول الله خيبر، أرسل إليهم سعد بن عباد و هم في الحصن...» معلوم می دارد که قبل از رودرروی یهودیان با مسلمانان، محمد برای انعقاد صلح و ترک مخاصمه تلاش کرده است. سند را توجه کنید:

«عینیه می خواست سعد را وارد حصار کند که مرحب گفت: او را وارد حصار نکن... تو به سوی او برو. عینیه گفت دوست می داشتم او را وارد حصار می کردم تا هیبت و استواری زیاد ما را ببیند. ولی مرحب خودداری کرد.

عینیه به کنار دروازه حصار آمد.

سعد گفت: رسول خدا می فرمایند: برگردید و از جنگ دست بردارید. / فارجعوا و کفوا..

عینیه گفت: «به خدا سوگند ما همپیمانان خود را در قبال هیچ چیز تسلیم نمی کنیم...»

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۵۰، چاپ مارسدن.

۲- ج ۲، ص ۶۵۰، آکسفورد

اگر در اینجا اقامت کنی خودت و همراهانت را نابود خواهی کرد. و اگر هم بخواهی منازعه را شروع کنی، اینها با مردان و سلاح خود بر جنگ پیشی خواهند گرفت ... اینها در جنگ چنان مکر و حيله ای به کار می برند و چندان پایداری خواهند کرد که از ایشان ملول خواهی شد».

(۳) در جریان تلاش قلعه کنانه بن ابی الحقیق، یهودیان پیشنهاد صلح دادند. سند این حادثه مهم را واقدی در «المغازی» (۱) از ابوعبدالله ابراهیم بن جعفر ثبت کرده است که:

«فأرسل کنانه رجلاً من اليهود یقال له شَمَاحُ إلی النبی صلی الله علیه و آله یقول: أترن إلیک أکلمک، فلما نزل شَمَاحُ أخذہ المسلمون فأتی به النبی صلی الله علیه و آله فأخبره برسالته کنانه، فأنعم له ...».

«کنانه مردی از یهود را که نامش شَمَاح بود به نمایندگی به حضور پیامبر فرستاد. او بالای حصار آمد و به پیامبر گفت: می خواهم بیرون بیایم و با شما مذاکره کنم ... شَمَاح به اطلاع محمد رساند که از طرف کنانه پیامی آورده است.

پیامبر نسبت به او محبت فرمود».

تأکید بر احترام و محبت پیامبر به فرستاده «کنانه» و علاقمندی او به قبول صلح آن هم در اوج منازعات، از نظر تاریخی حائز اهمیت است.

دنباله سند نشان می دهد که کنانه همراه تعدادی از یهودیان نزدیک محمد آمدند و صلح کردند و پیمان های لازم را بستند. / «فتزل کنانه فی نفر من اليهود، فصالحه علی ما الحه فأحلفه علی ما أحلفه علیه». (۲) این سند را باید به صرف علاقمند بودن محمد به صلح، آن هم در میدان واقعه و عوج منازعه، مورد توجه قرار گیرد. اساساً محمد در رفتن به خیبر، خود را با طوایفی روبرو می دید که لجام گسیخته و هوسران حاضر به ترک تجاوزها و استثماری خود نبودند و نمی توانستند ظهور تعالیم جدید را هضم و در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی

داشته باشند. و الا چگونه می توان این سند تاریخی را فهمید که: همراه پیامبر به سوی خیبر تعدادی از یهودیان مدینه شرکت داشتند. و محمد نیز تلاش های آنها را دقیقاً مطابق مسلمانان در تقسیم سهام اجر نهاده است؟! (۱) علاقمندی به تفاهم و مصالحه باعث شد تا پیامبر بعد از شکستن تمرکز نظامی خیبر علیه وحدت طوایف عرب و همزیستی خدایپرستان با هم، آنها را به حقوق خودشان و آزادی در آداب و سنن یهود دعوت کند. و خود ضامن اجرای چنین حقوقی شود.

واقدی در «المغازی» (۲) نشان می دهد که چگونه پیامبر حقوق یهودیان را بر زمین های کشاورزی و نخلستان های خیبر به رسمیت شناخت. و زندگی آزاد آنها را در سرزمین خیبر تضمین نمود. تا آنجا که وقتی افرادی از مسلمانان به زراعت و سبزی کاری آن تجاوز کردند، «یهودیان خیبر به محمد شکایت بردند».

دنباله سند:

«محمد دستور داد تا مردم را به مسجد فراخوانند. و خود بپا خواستند و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

«إِنَّ الْيَهُودَ شَكَّوْا إِلَيَّ أَنْكُمْ وَقَعْتُمْ فِي حَظَائِرِهِمْ وَقَدْ أَمَّنَّاكُمْ عَلَى دِمَائِهِمْ وَعَلَى أَمْوَالِهِمْ وَالذِّي فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ أَرْضِيهِمْ، وَعَامَلْنَاكُمْ، وَإِنَّهُ لَا تَحِلُّ أَمْوَالُ الْمَعَاهِدِينَ إِلَّا بِحَقِّهَا».

«یهودیان شکایت کرده اند که شما به سبزه زارها و مزارع ایشان تجاوز می کنید. در صورتی که ما به ایشان در مورد خون ها و اموالشان امان داده ایم. و معامله بسته ایم.»

همچنین درباره زمین های آنها که در دست خودشان باقی مانده است، پیمان بسته ایم. و با آنها معامله کرده ایم و نمی توان اموال کسانی را که با آنها پیمان داریم تصرف کنیم، مگر در مقابل حق» ... واقدی پس از این می نگارد: «پس از آن مسلمانان هیچ چیزی از یهودیان نمی گرفتند. مگر این که پول آنها را پرداخت می کردند».

۱- واقدی، «المغازی»- ج ۲، ص ۶۸۴- ابن ابی سبره- قُطَيْرِ الْحَارِثِي - حَزَامِ بْنِ سَعْدِ بْنِ مُحَيِّضَةَ.

۲- ج ۲، ص ۶۹۱

ح: آثار تاریخی خیبر

اشاره

در ذی قعدة سال ۱۳۹۵ ه. ق. - آبان ۱۳۵۳ ه. ش. برای بررسی محیط جغرافیایی و تطبیق آن با موقعیت و مواضع تاریخی، از مدینه به سوی خیبر رفتیم.

دو جاده آسفالته به موازات هم، مدینه را به خیبر وصل می کند. یکی که منتهای آن خیبر است. و دیگری که به طرف شمال غربی خیبر امتداد یافته و می توان از شهرهای تیما و سپس القلیبه گذشت. و به تبوک رفت.

ما از راه شمال شرقی مدینه عازم مدینه شدیم، که جاده اختصاصی به خیبر بود:

راهی امتداد یافته میان سرزمین خشک، با تپه های خاکی و کوه های گسترده که به هضاب شهرت دارد. و نیمی دیگر سرزمینی مسطح ولی خشک و لم یزرع که در میان اعراب «جرات» تعبیر می شود.

تطبیق این سرزمین ها با آنچه که ما در تاریخ زندگی پیامبر می خوانیم امکان پذیر نیست. ولی اگر راه مدینه - خیبر را به دو قسمت، یکی از مدینه تا کوه نمار و سپس از کوه نمار به طرف شمال غربی تا دار بنی قومه (منزل یاسر برادر مرحب یهودی) در منطقه نطاه، و سپس به طرف شمال خیبر؛ یعنی عکس مسیر اصلی قدیمی که از جبل نمار به الدومه و از آنجا به قسمت جنوبی خیبر وارد می شدند.

با این تفکیک می توان مسیر مدینه را تا جبل نمار، میان سرزمینی با تپه ها و کوه های متفرق طی کرد. و به ترتیب از الغابه العلیا به غابه السفلی و آنگاه نیمی و قریه نقب یردوج یا یردوح، که در آنجا مسجدی به اعتبار توقف و حضور محمد به هنگام رفتن به خیبر بنا شده. و صاحب «المناسک و طرق الحج» (ص ۵۳۹) وجود آن را در صده سوم هجری تصریح کرده است.

از این مکان به طرف شمال، وادی الدومه شهرت داشته، که تا رشته کوه الاشمد که امروز آن را الاشمدین می خوانند، امتداد دارد.

از این موقعیت جغرافیایی به طرف شمال تا جبل نما حره الشقع واقع شده است.

تطبیق این موقعیت های جغرافیایی صده سوم هجری با نامگذاری جغرافیایی صده اول هجری و یا آنچه را که در متون سیره از مسیر پیامبر تا خیبر ذکر کردیم، بسیار مشکل و امکان انطباق جزء به جزء آن نمی باشد.

با این همه می توان به تصویری کلی از طی این فاصله با توجه به نقشه های جدید جغرافیایی عربستان سعودی، ارائه نمود. و آن را به تقریب رسم کرد.

امروزه آنچه را که ما در میان راه خود از مدینه تا خیبر یافتیم، نام و نشانه های دیگری داشت.

جاده ای که ما آن را طی می کردیم، میان وادی العیون و وادی الحمض بود و سپس به سرزمین الملیح و آنگاه به طرف حره خیبر که دقیقاً در سمت راست، جانب مشرق جاده را پوشانده بود. به روستاهای خیبر رسیدیم.

در وادی نقمی تأملی داشتیم و لحظه ای بر سرزمین خشک نگریستیم، تا جای پای محمد و یاران او را از اعماق تاریخ نشانمان دهد.

پیکره های ۱-۴؛ ۲-۴

پس از پشت سر گذاردن کوه نمار در برابر حره رجیع قرار گرفتیم. و آنگاه پس از طی الصلصله و دو روستای کوچک آن در چهل و هشت کیلومتری جنوب قلاع خیبر در قسمت شمال والی الغرس بنای مدرسه ای جلب نظرمان نمود. و سپس به منطقه ای که سد الحصيد در جنوب غربی خیبر، و در فاصله سی کیلومتری آن واقع بود، ره سپردیم.

نخستین روستای بزرگی که در سرزمین خیبر برابرش قرار گرفتیم، شریف در وسط ارتفاعاتی قرار داشت که قلاع خیبر بر آن بنا شده بودند. از آنجا به نخلستان های گسترده سرزمین اصلی خیبر رسیدیم.

عمده این نخلستان ها در دامنه بلندی های الکتیبه در وادی الزایدیه جای دارد. و نمای عمومی آن هر سیاح و پژوهنده ای را به قرون گذشته باز می گرداند.

نشان آبادانی خیبر همین بود که امروزه نیز آن را می نگریم.

پیکره های ۳-۴؛ ۴-۴؛ ۴-۵

۱/ ح: قلعه مرحب

گفتیم بزرگترین قلعه بنا شده بر بلندی های الکتیبه را القموص می نامند. همانی که چون مرحب سالار خیبریان، در آن اقامت می گزیدند، به نام قلعه مرحب در تاریخ شهرت دارد.

سرنوشت نهایی وقایع خیبر، در گرو گشودن چنین قلعه از قلاع خیبر بود. و مورخان به اتفاق گفته اند که علی بن ابی طالب به تنهایی مرحب را که رجزخوان، مبارز می طلبد، از پای درآورد. و آنگاه درب قلعه را گشود. (۱) تاریخ از بنای پرشکوه قلعه مرحب بر فراز بلندترین ارتفاعات الکتیبه یادها کرده است.

مورخان و جغرافی دانان که خیبر را دیده و وصف کرده اند، از وادی الزایدیه که در

۱- ابن کثیر، البدایه والنهایه- ج ۴، ص ۱۸۷؛ اسدی! حربی، المناسک ص ۵۴۰؛ البکری، معجم ما استعجم، واژه: القموص؛ ابن هشام، السیره النبویه- ج ۳، ص ۳۴۷؛ ابن اسحاق- بریده بن سفیان... - سلمه بن عمرو بن الأکوع.

آنجا «قلعه قدیمه تسمی الحصن» قرار داشته، غفلت نداشته اند. به کار بردن اصطلاح «الحصن» به بزرگترین قلعه های خیبر، از لحاظ ارتفاع و وسعت به همان نام قدیمی قلعه القموص اطلاق می شود.

بعدها همین بنای مرحب، مقر امارت خیبر گردید. و امیر خیبر در آن سکونت گزید.

در منابع جغرافیای تاریخی سرزمین های عربستان سعودی از تجدید بنای قلعه مرحب، و ترمیم خرابی های آن در سال ۱۹۳۰ م منابع قابل اعتمادی در دست داریم.

حافظ وهبه، خیبر سال ۱۹۳۵ م / ۱۳۵۴ ه. را توصیف کرده و به قلعه قدیمی آن چنین تصریح کرده است: «و بها قلعه قدیمه تسمی الحصن». (۱) شارل دوتی که میان نوامبر سال ۱۸۷۷ تا مارس ۱۸۷۸ م در خیبر به سر می برده، در کتاب خود (۲) ضمن شرح اوصاف سرزمین خیبر، به دقت قلعه مرحب را از نظر تاریخی و جغرافیایی شناسانده است. که بعدها عبدالله فلبی که در سال ۱۹۵۰ م، به بررسی مدائن صالح پرداخته، ضمن توصیفات راه مدینه به مدین، توقفی در دهکده شریف و اراضی خیبر داشته و آن را در کتاب (۳) به رشته تحریر در آورده است: قلعه مرحب را مورد معرفی قرار داده است.

راه صعب العبوری را برای یافتن به قلعه طی کردیم.

پیکره ۶-۴؛ ۷-۴

بنای قلعه ترکیبی از آثار قدیم و مصالح گلی جدید، تشخیص هویت تاریخی بنا را مشکل می کرد. درب ورودی قلعه که گشوده شدن آن به همت علی بن ابی طالب در متن تواریخ منعکس است، نخستین منظرگاه سیاحان بوده است.

پیکره ۸-۴

تصریح دیگری که در تاریخ پیرامون قلعه قموص / مرحب می خوانیم که او با

۱- جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۲۱

۲- ص ۹۵، ۱۰۴، لندن، ۱۹۲۳ م.

۳- ترجمه عربی- ارض الأنبیاء، مدائن صالح.

اهمیت ترین قلعه یهودیان از نظر سلطه بر سرزمین اطراف است، به خوبی قابل مشاهده بود. پیکره ۹-۴

و چون از دامنه آن، در میان نخلستان ها به آن نظاره می کردیم، هیئت تاریخی آن را با اوصاف مورخان مطابق می دیدیم.

پیکره های ۱۰-۴؛ ۱۱-۴

۲/ ح: مسجد الصخره

در قرن سوم هجری صاحب «المناسک» (ص ۵۴۰) به صراحت در پایین حصن القموص چنین یاد کرده است: «والحصن الأعظم القموص، هو الذي فتح على يد عليّ ابن ابي طالب رضی الله عنه، وأسفله مسجد النبي».

در بررسی های تاریخی سرزمین خبیر، ما با سه محل به عنوان مسجد خبیر، و به اعتبار محل نمازهای محمد و اقامت او در طول روزهای متمادی واقعه، روبرو می شویم.

یکی: به نام مسجد الصخره، دوم: به نام مسجد المنزله و سوم: مسجدی در پایین قلعه مرحب.

واقعی در «المغازی» (۱) به یک سند تاریخی استناد می کند که به نظر می رسد اعتبار نام المنزله یا الصخره مربوط به آن باشد:

«چون پیامبر به ناحیه منزله رسیدند، در آنجا منطقه ای را مسجد خود قرار دادند و نافله آخر شب را گزاردند. در این هنگام ناقه آن حضرت برخاست و به راه افتاد و لگامش را از پی خود می کشیدند. و آهنگ صخره ای داشت، پیامبر فرمود آن را آزاد بگذارید که مأمور است. و حیوان کنار صخره سنگی زانو زد، پیامبر به آن جا رفتند و دستور دادند بار و بنه ایشان را همان جا بگذارند. و به مردم هم دستور فرمود که به آنجا کوچ کنند. و در آنجا مسجدی ساختند که تا امروز هم آنجا مسجد اهالی خبیر است».

این محل در منطقه السَّيْبِيخَه بین دو وادی «نطاه» و «الشق» در خیبر قرار دارد. و تطابق آن با موقعیت فعلی مسجد خیبری ها، در پایین قلعه مرحب بسیار مشکل است.

اگر چنانچه بعضی از مورخان گفته اند، قلعه مرحب را در نطاه بدانیم، مشکلی پیش نمی آید. ولی اگر الکتیبه را جزء بلندی های نطاه ندانیم، مشکل حل نشدنی است.

فیروزآبادی نطاه را اساساً «اسم لأرض الخیبر» خوانده است. و این رأی با گفته مؤلف کتاب: «المناسک» و «معجم ما استعجم» (ص ۵۴۰) که صریحاً می گویند: «وفی نطاه حصن مرحب وقصره» اختلاف تاریخی پیدا نمی کنیم: اما چه باید کرد وقتی در بعضی از متون می خوانیم: «وفی الکتیبه حصون: منها القموص ...» (۱) ابن سعد این تفکیک را پذیرا نیست. در «الطبقات الکبری» (۲) بدون تردید و شک نظر می دهد که: «النطاه والشق خمسہ أجزاء، فکانت الکتیبه جزءاً منها».

با این حلقه، شکاف بین دو گروه از اقوال و آراء تاریخی و جغرافیایی از بین می رود. بنابراین و به اعتبار این گفته می توان چنین نتیجه گرفت که: مسجد الصخره همان المنزله، و همان مسجدی است که در بیان موقعیت آن گفته اند: پایین قلعه مرحب در وادی الذایدیه است. ولی با توجه به واقعیت امر که محل توقف نخستین پیامبر دور از آخرین قلعه گشوده شده بود، و تقریباً با مقیاس های امروزی که مورد تطبیق جغرافیایی قرار داده ایم، سه کیلومتر فاصله است، حصول اطمینان نهایی در این خصوص لااقل برای این حقیر ممکن نیست.

البته این امر دلیل آن نمی شود که ما به موقعیت فعلی مسجد به عنوان محل اقامت پیامبر تردید داشته باشیم. آنچه که مورد شک است تطبیق دو نام الصخره و المنزله بر محل فعلی مسجد است. ولی در گفتگوهای فراوانی که با اهالی خیبر داشتیم، همگی به یک مسجد اذعان دارند و آن همین بود که در برابرش قرار داشتیم.

زمین مسطحی که حدود آن را با چیدن سنگ های حره و تنه های درخت خرما به

۱- حیاة سید العرب- ج ۳، ص ۱۱۸

۲- ج ۵، ص ۳۸۸

عنوان محل نماز عید به پاکی حفاظت می کنند. بی آنکه بنایی بر آن استوار باشد. و این امر برای ما بسیار تعجب آور بود؛ زیرا در تاریخ اطمینان داشتیم که عیسی بن موسی آن مسجد را بنایی رفیع نهاد. و بر آن انفاق فراوان نمود ...

بعضی از مطلعین خیبر به ما می گفتند که این محل مسجد بوده است و مصمم هستند بنایی در آنجا برپا سازند. به هر حال تصاویری از این موقعیت تهیه نمودم تا پژوهندگان را در تطور پژوهش های تاریخی سند معتبری باشد.

پیکره های ۱۲-۴؛ ۱۳-۴؛ ۱۴-۴

۳/ ح: چشمه علی بن ابی طالب

میان اهالی خیبر نام «عین علی» منزلتی خاص داشت و آنها را به عنوان یادگاری از آثار عصر رسول یاد می کردند.

حمد الجاسر چشمه های موجود در خیبر را نام می برد و از جمله آن، می نویسد:

«عین علی من عیون خیبر، و هم ینسبونها إلی علی بن ابی طالب رضی الله عنه». (۱) موقعیت مکانی این چشمه دقیقاً در دامنه قلعه مرحب است. از این روی دو وجه تسمیه به آن اطلاق شده است:

نخست آنکه این نسبت به جهت مبارزه تن به تن علی بن ابی طالب با «مرحب یهودی» است و دیگر به خاطر سهم ایشان از غنایم خیبر.

نتوانستم به اسناد موثقی دسترسی پیدا کنم که این تردید و تعدد را رفع کند. ولی به هر حال انتساب این چشمه به علی بن ابی طالب از نظر تاریخی مورد تردید نیست.

چشمه پهن و عمیق علی که از بالا می توان توسط پلکانی سنگی به درون آن ره یافت را مشاهده کردم. آثار ترمیم و تعمیر در آن زمان های گذشته را نشان می دهد.

دو تصویر از آن تهیه کردم تا پژوهندگان با دسترسی به منابع دیگر از شرح موقعیت تاریخی آن غفلت نوزند. پیکره های

۱۵-۴؛ ۱۶-۴

۴/ ح: گورستان شهدای خیبر

ابن هشام در «السیره النبویه» (۱) بر اساس گفته های: ابن اسحاق و واقدی در «المغازی» (۲) نام چهار نفر از مسلمانان مهاجر و پانزده نفر از انصار را که در واقعه خیبر به شهادت رسیده اند، ثبت و با مواردی از اختلاف به آن تصریح کرده اند.

بر اساس روایت ابن اسحاق:

از مهاجران: ربیعہ بن اکثم، ثقف بن عمرو، رفاعه بن مسروح، عبدالله بن الهیب.

از انصار: بشر بن البراء بن معرور، فضیل بن النعمان، مسعود بن سعد بن قیس، محمود بن مسلمه، ابو ضیاح بن ثابت، حارث بن حاطب، عروه بن مُره، اوس بن القائد، انیف بن حیب، ثابت بن ائله، طلحه بن یحیی، عماره بن عقبه، عامر بن الأكوع، اسلم (الاسود الراعی)، مسعود ابن ربیعہ و اوس بن قتاده.

بر اساس اسناد واقدی، اختلافی در مورد نام مهاجران ندارد. تنها عبدالله بن ابی امیّه را به جای عبدالله بن الهیب نوشته است که ماهیتاً یکی است. از انصار: محمود بن مسلمه، ابوالضیاح، حارث بن حاطب، عدی بن مُره بن سراقه، اوس بن حیب، انیف بن وائله، مسعود بن سعد، بشر بن البراء بن معرور، فضیل بن النعمان، عامر بن الأكوع، عماره بن عقبه بن عبّاد، یسار (العبد الأسود). فردی از طایفه اشجع نوشته است.

نکته با اهمیت در مورد مسعود ابن ربیعہ است. ابن اسحاق و موسی بن عقبه او را مسعود بن ربیعہ گفته اند. ولی ابومعشر و واقدی او را مسعود بن ربیع دانسته، که به تصریح ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۳) تحت عنوان مسعود بن الربیع از «بنی زهره» است. و از زمره مهاجران که وفات آن در سال ۳۰ هـ. بوده است.

واقدی نام مسعود ابن ربیعہ را جزو شهدای خیبر نمی داند. ولی ابن هشام بر اساس گفته ابن شهاب الزّهری می گوید: «من بنی زهره مسعود بن ربیعہ، حلیف لهم من القاره». (۴)

۱- ج ۳، ص ۳۵۷

۲- ج ۲، ص ۶۹۹

۳- ج ۳، ص ۱۶۸

۴- ج ۳، ص ۳۵۸

و در مورد آراء ابومعشر و ابن کلبی و ابن حجر عسقلانی. (۱) واقعی از موقعیت قبور اینها در خیبر نشانی نداده است. تنها گفته است:

«عامر بن الأكوع، أصاب نفسه على حصن ناعم، فدفن هو ومحمود بن مسلمة في غار واحد بالرجيع». (۲) همچنین ابن سعد (۳) با این تأکید ... «فی غار واحد بالرجیع بخیبر» و حتی از این که پیامبر بر آنها نماز گزارد یا نه، معتقد است که در منابع تاریخی به اختلاف ذکر شده است. (۴) به هر حال این امر را می توان مسلم دانست که پیامبر و صحابه، شهدای خود را از مهاجر و انصار در همان حوالی خیبر دفن کرده اند. و با توجه به تصریح همه تراجم مبنی بر دفن محمود بن مسلمة با عامر بن الأكوع در: رجیع، مؤید آن است که هیچ جسدی دیگر به مناطق دورتر برده نشده است و بنابراین از نظر تاریخی کاملاً منطقی است که قبور شهدای خیبر را در همان منطقه خیبر بدانیم.

در مدت اقامتی که در خیبر داشتیم، یکی از اهالی آن از من پرسید، آیا می خواهی قبور صحابه پیامبر را که در واقعه خیبر به شهادت رسیدند، زیارت کنی؟. با اشتیاق، و با توجه به اهمیت تاریخی آن شتابزده پذیرفتم. او ما را به بطن وادی برد و آنگاه پس از بالا رفتن از آن در سمت چپ جاده، قبرستانی را به ما نشان داد که میان اهل خیبر به قبور الشهداء مشهور است و آنها با اطمینان از محل دفن صحابه ای که ضمن وقایع خیبر به شهادت رسیدند، سخن ها می گفتند. دقت روی سنگ نوشته ها و پاره سنگ های متفرق، قدمت تاریخی گورستان را به وضوح نشان می داد و با وجود آنکه در هنگام بازگشت به مدینه از مطلعان آثار نتوانستیم منابع و مآخذ دیگری را به دست آورم، ولی حکومت

۱- الاصابه، ج ۳، ص ۳۹۰، چاپ قاهره، مصطفی محمد ۱۹۳۹ م.

۲- همان مدرک، ص ۷۰۰

۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۷

۴- ج ۲، ص ۷۰۰

سعودی در قبول تاریخی بودن چنین گورستانی و آن هم بر اساس تأکید: شیخ حمد الجاسر مورخ برجسته سعودی، به قبول ما اعتماد بیشتری بخشید.

از این گورستان عکس هایی تهیه کردم. و با توجه به این که نوشتن بر سنگ های قبور از دیدگاه فقهی وهابی مشربان حرام است، وجود آنها، در این گورستان قدیمی ما را متعجب نمود. ولی مطلعان خیر نظر می دادند که در حفظ این گورستان و زیارت آن نسل در نسل ساعی و کوشا بوده اند، ولی به علت دور افتادن منطقه از مسیر رفت و آمدهای حجاج قدیم به مدینه، نسبت به نگهداری آن کوتاهی شد.

آنچه که در یکی از سنگ نوشته های گورستان دیدم، به نظر گور مسعود بن ربیع بود. با این همه امید است که تاکنون پژوهندگان و مورخان کشور عربستان سعودی به آگاهی های لازم در خصوص قبرستان قدیمی خیر نائل آمده باشند. اما افسوس که این حقیر به علت عدم دسترسی به ویزای سفر به عربستان در ده سال اخیر (۱۳۵۷-۱۳۶۷ ه. ش) توفیق بررسی چنین منابعی را نداشته ام.

در این تصاویر سنگ نوشته های گورستان، و نمای عمومی آن را می توان به خوبی مشاهده کرد.

پیکره های ۱۷-۴؛ ۱۸-۴؛ ۱۹-۴؛ ۲۰-۴

فصل پنجم: صلح فدک

الف: واژه، موقعیت

ابن درید فدک را با فعل: «فدکت القطن تفدیکاً، آی: نقشته» مرتبط دانسته است.

ولی زجاجی آن را به نام فدک بن حام، یا نخستین کسی که در این سرزمین منزل گزید مربوط می داند.

به هر حال، هم ابن درید که در پیوند زدن افعال با نام ها در «الاشتقاق» سرسختی می ورزید، و هم زجاجی که سعی دارد علت هر نام جغرافیایی را در زندگی افراد مجهول تاریخی جستجو کند، نمی توانند محققان زبان شناس دنیای ما را قانع سازند.

البته سرزمین فدک، با دیرینه تاریخی ممتد، و موقعیت خاص آن به عنوان یک سرزمین پر آب و در نتیجه دارای نخلستان ها ... نامی مشهور بوده، که علی رغم کوچکی آن و یا غالباً در تاریخ از زمره توابع خیبر، اهمیت آن در متون تاریخی و جغرافیایی نادیده گرفته نشده است.

تصریح ابوعلی الهجری صده ۳ ه. ق. در تحدید المواضع (۱)، به الحمادعی که گفته است: «ضرب من جید الرطب إلى الخضرة، رقیق صقر یكون بیدیع و فدک و تلك الأعراض» (۲)

۱- به اهتمام حمد الجاسر، ص ۳۹۰، چاپ ریاض، ۱۹۶۸ م.

۲- «نوعی رطب مرغوب است که رنگ آن مایل به سبز است، نرم و نازک است و در مناطق یدیع و فدک و آن نواحی می روید.»

و گفته ابن هشام (۱) ضمن شرح ورود محمد از قبا به مدینه: «رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم إلى سعد بن عباہ یعوده من شکو أصابہ، علی حمار علیہ إکاف، فوقه قطیفه فدکیه مَخْتَمه بحبل من لیف...» (۲) نشانه های رونق کشاورزی و صنایع دستی ساکنان فدک است. تا آنجا که حسن بن عبدالله اصفهانی (۳) آن را به همین نشانه ها چنین وصف کرده است: «فدک قریه به نخیل و صوافی للسلطان و زروع...» (۴) وقتی محمد بن جریر طبری می نویسد که مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره، از اهالی فدک بوده، در واقع سند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می رود. (۵) سرزمین فدک، منزلگاه طایفه بنومره از قبیله بزرگ و مشهور عرب غطفان است.

بنی مره ساکنان سرزمین خیبر و فدک بودند. و در شمال آنها قبیله اشجع به سر می بردند. که همگی در مجاورت قبیله غطفانی ها، تحت نفوذ متمولین و سیاستمداران یهود خیبر بودند.

با توجه به اینکه حرّه خیبر، بزرگترین حرّه شبه جزیره بعد از حرّه بنی سلیم است، لذا به عنوان یکی از مهمترین مناطق دو راه بازرگانی مکه- شام موقعیت مهمی داشت و فدک به عنوان منزلگاه یکی از این دو راه بازرگانی، از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است.

متأسفانه یاقوت حموی و فیروزآبادی از موقعیت جغرافیایی فدک سخنی به میان نیاورده اند. ولی صاحب «المناسک» (۶) در قرن سوم هجرت، بدان جهت که این قریه میانه راه مسافران مدینه قرار داشته، از موقعیت جغرافیایی آن یادها کرده است.

۱- السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۳۶

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی سعد بن عباده رفت ... در حالی که سوار بر استری بود که بر آن، خرجینی فدکی قرار داشت و بندی از لیف خرما بر آن بود..»

۳- بلاد العرب، ص ۷۶، چاپ ریاض ۱۹۶۸ م.

۴- «فدک، دهکده ای است که نخلستان دارد و در آن کشتزارها و شاه نشین هایی وجود دارد.»

۵- تاریخ الرسل والملوک، القسم الاول، ص ۱۰۱۷؛ همچنین اصفهانی، الاغانی، ج ۲، ص ۲۱

۶- صص ۵۴۱ و ۵۴۲

او مسیر فدک را از النقره نزدیکترین راه خوانده است که پس از طی کوه الجباله و العوال، به وادی الغرس - حد فاصل معدن النقره و فدک - و از آنجا به بدیع، و سپس با طی کردن مسافت ده میلی حره، به فدک ره می سپردند. (۱)

ب: فدک و یهودیان

مسلم است که هنگام دعوت محمد، و هجرت او به مدینه، مردم فدک یهودی مذهب و از نظر اجتماعی، تابع یهودیان خیبر بودند.

این تابعیت و لااقل اشتراک آنها با یهودیان خیبر و مدینه در دشمنی و عناد با مسلمانان مدینه را کم و بیش ضمن فصولی که از خیبر داشتیم، یادها کردم. از واقعه شعبان سال ششم هجرت و «سریه علی بن ابی طالب (۲) و منازعه با بنی مرّه در واقعه شعبان سال هفتم هجرت و: «سریه بشیر بن سعد الانصاری» (۳).

پ: فدک بین ستیزه جویی خیبری ها، و صلح طلبی مسلمانان

پیمان مشترک یهودیان فدک و خیبرنشینان مانع از آن بود که آنها بتوانند درباره سرنوشت خود، و یا درباره وقایعی که در مدینه می گذشت، اظهار وجود و نظر نمایند.

و از سویی دیگر احساس عجزی که نسبت به جنگاوری و جنگ جویی یهودیان خیبر داشتند، در برابر اندک بودن امکانات مسلمانان، موضع خصمانه خود را به نفع یهودیان خیبر کتمان نمی کردند.

واقعی از مأموریت مُحَيَّصَه بن مسعود اسنادی را یاد کرده است که او در طول

۱- «صاحب المناسک، از وجود قلعه قدیمی در فدک به نام الشُّمْرُوخ که در واقع حصن فدک بوده، یاد کرده است». همچنین البکری، معجم ما استعجم، ذیل کلمه «فدک».

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۹

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۸. و متعاقب آن: «سریه غالب بن عبدالله» ابن سعد، همان مدرک، ص ۱۲۶

مسیر راه مدینه - خیبر از طرف محمد عازم فدک شده است، تا آنها را به صلح با مسلمانان دعوت کند:

«محصه گوید: پیش آنها آمدم و دو روز پیش آنها ماندم، آنان شروع به حرف بیهوده زدن کردند و گفتند در حصار نطاه، عامر، یاسر، اسیر، حارث و سالار یهودیان مرحب هستند. خیال نمی کنیم محمد به سرزمین آنها نزدیک شود که در آن ده هزار جنگ جو هست گوید چون خباث ایشان را دیدم خواستم برگردم ولی آنان گفتند ما تنی چند همراه تو می فرستیم که برای ما قرار صلح بگذارند.

در عین حال می پنداشتند یهودیان مانع برقراری صلح خواهند شد...» (۱) ابن اسحاق می نویسد:

«فلما فرغ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - من خيبر قذف الله الرُّعْبَ في قلوب أهل فدك، حين بلغهم ما أوقع الله تعالى بأهل خيبر، فبعثوا إلى رسول الله يصلحونه على النصف من فدك، فقدمت عليه رُسُلُهُمْ بخيبر أو بالطريق، أو بعد ما قدم المدينة، فقبل ذلك منهم...» (۲) قبول صلح از طرف مردم فدك، پس از ناکام ماندن ناکامی خیبریان در قلع و قمع مسلمانان، به اطلاع محمد رسیده است. با این توجه که زمان و مکان چنین اعلامی نمی تواند دیرتر از زمان پایان گرفتن واقعه خیبر، یا دور از سرزمین های خیبر به وقوع پیوسته باشد. نکته مهم در این است که محمد و یاران او پس از قبول صلح نه به سرزمین فدک رفتند، و نه با مردم آنجا ملاقاتی داشتند و نه درباره دینشان اکراه و اجباری اعمال نمودند. این امر به خوبی نشان می دهد که محمد با وجود آنکه یهودیان فدک را تابع یهودیان خیبر می دید و منافع مشترکشان در اثر هم جواری و تبادل محصولات کشاورزی، با این همه محمد پیامبر اسلام به محض اعلام صلح، امنیت اجتماعی و

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۸

۲- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۶۸

اقتصادی و آزادی عقیده دینی آنها را تضمین نمود. و پای به سرزمین آنها نهاد، در حالی که در فاصله چند کیلومتری آنها به سر می برد.

مسلم است که آنها در مذاکره صلح پیشنهاد دادند که نیمی از فدک از آن یهودیان و نیمی دیگر از رسول خدا باشد. پیامبر هم پذیرفت. واقعی در مغازی ذیل چنین سندی اذعان می دارد که: صحیح ترین سند در خصوص مذاکره صلح، همین سند است. (۱)

ت: موقعیت کنونی فدک

حرّه فدک را امروزه حرّه هُتیم گویند. که در مشرق حره خیبر قرار دارد. و مرکز سرزمین یدرع در جنوب حرّه فدک را اکنون الحویط می خوانند.

در جستجوی سرزمین فدک، تلاش های زیادی کردم. پی بردم که امروزه نیز مرکز آن سرزمین را الحائط می گویند.

الحائط، نام کنونی فدک، تابع امارات حائل است که در مغرب الحلیفه و جنوب ضرغد، دقیقاً در حد مرز شرقی خیبر موقعیت مشخصی دارد.

در آن ایامی که به جستجوی سرزمین فدک تاریخ، و حایط امروز بودم، تا پایان سال ۱۹۷۵ م، آن را منطقه ای شامل ۲۱ روستا یافتم، که حدود ۱۱۰۰۰ نفر جمعیت داشت. و سکنه مرکز الحائط، بیش از ۱۴۰۰ نفر نبودند.

سرزمین پوشیده از نخلستان ها، و برخوردار از امکانات کشاورزی. در عین حال مجار زمین های خشک حرّه و تابش آفتاب گرم.

رفتن به حایط بسیار سخت و مشکل بود. جاده مخروبه و دردست تعمیر و مرمت الحلیفه به حائل تنها راهی بود که از سمت شرقی حایط عبور می کرد

و از آنجا تا الحایط هیچ راه خاکی یا استفالته و ... وجود نداشت.

حایط بی هیچ نشانی از تاریخ در لابلائی نخلستان ها و صحرای خشک متروک، امروزه اهمیت خود را به عنوان یکی از منزلگاه های مسافران مدینه، از دست داده است.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹